



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

زندگانی  
حضرت امام محمد تقی  
جواد الائمه علیه السلام

حسین عماد زاده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگانی حضرت امام محمد تقی جواد الائمه ( علیه السلام )

نویسنده:

حسین عمادزاده

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست

۵	فهرست
۱۴	زندگانی حضرت امام محمد تقی جوادالائمه
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	پیشگفتار
۲۲	مقدمه ی مؤلف
۴۰	مولد و میلاد، دوران صباوت و کودکی امام جواد
۴۰	میلاد امام جواد
۴۱	پدر و مادر امام جواد
۴۲	کیفیت میلاد امام جواد
۴۸	نام امام جواد
۵۳	کنیه و القاب امام جواد
۵۴	خصایص امام جواد
۵۵	صورت و سیرت امام جواد
۵۶	چهره و شمایل امام جواد
۵۹	شباهت امام جواد به موسی بن عمران
۶۰	نقش انگشتر امام جواد
۶۲	لباس از مشخصات صوری افراد بشر است
۶۵	لباس و آراستگی امام جواد
۶۶	چرا امیرمؤمنان لباس وصله دار می پوشید و امام جواد لباس خز؟
۷۱	تولد امام جواد و رسوایی واقفیه
۷۷	ابراهیم، فرزند پیامبر خدا و ماریه قبطیه
۸۱	نامه ی امام رضا به فرزندش امام جواد
۸۲	نامه ی دیگری از آن حضرت
۸۲	اسلام در عصر امام جواد

۸۴	نقیبای اثنا عشر
۹۰	یک یا دو امام؟! .....
۹۳	امامت، نقابت و نصوص امام جواد .....
۹۳	امامت امام جواد .....
۹۶	مجلس هارون و بحث در مورد مسأله خلافت .....
۱۰۵	چرا علی حقیق را مطالبه نکرد؟! .....
۱۰۷	امامت امام نهم حضرت جوادالائمه .....
۱۱۲	عصر امامت حضرت جواد .....
۱۱۶	محیط امامت حضرت جواد .....
۱۱۸	یک بحث علمی و اجتماعی .....
۱۲۲	احتجاج حضرت جواد درباره ی حد دزد .....
۱۲۵	قطع دست دزد و شرایط آن در فقه جعفری .....
۱۲۶	شرایط قطع ید دزد در فقه جعفری .....
۱۲۹	دحوالارض چیست؟ .....
۱۳۴	شطری از کرامات حضرت جواد .....
۱۳۶	شمه ای از مناقب حضرت جواد .....
۱۳۹	شخصیت حضرت جواد .....
۱۴۰	ازدواج حضرت جواد با دختر مأمون .....
۱۴۴	شب زفاف .....
۱۴۶	معجزات و خوارق عادات حضرت امام جواد .....
۱۴۶	معجزات حضرت امام جواد .....
۱۴۸	معجزات امام جواد .....
۱۴۹	ظهور معجزات، دلیل بر امامت حضرت جواد .....
۱۵۰	افضلیت جوادالائمه دلیل امامت اوست .....
۱۵۶	معجزه ای دیگر .....
۱۵۷	سیراب نمودن عطشان .....

- ۱۵۷ ..... نجات زندانی
- ۱۵۸ ..... شفای چشم
- ۱۵۸ ..... عصای حضرت جواد
- ۱۵۹ ..... نجات یک مقتول
- ۱۶۰ ..... خاکی که طلا شد
- ۱۶۱ ..... وقوع زلزله به دعای امام جواد
- ۱۶۳ ..... امام محمد تقی به کیمیا اعجاز کرد
- ۱۶۳ ..... اثر دست بر سنگ
- ۱۶۴ ..... درخت سدر
- ۱۶۵ ..... کشف اسرار درونی
- ۱۶۶ ..... نجات از زندان
- ۱۶۶ ..... اشاره
- ۱۶۸ ..... در مدح و منقبت امام جواد
- ۱۷۰ ..... شفای چشم کور
- ۱۷۰ ..... علم امامت و مأخذ و منبع و ظاهر و باطن و حقایق علوم امام جواد
- ۱۷۰ ..... گوشه ای از اسرار علوم و معارف امام جواد (علم غیب)
- ۱۷۵ ..... علم امام
- ۱۷۸ ..... علم حضوری
- ۱۷۹ ..... علم امام از روی کتاب
- ۱۸۲ ..... امام اعلم از موسی و خضر است
- ۱۸۵ ..... شاهد و مشهود
- ۱۸۷ ..... امام مبین
- ۱۸۹ ..... راسخان در علم
- ۱۹۰ ..... چگونه می توان علم غیب را به دست آورد؟
- ۱۹۳ ..... دلایل عقلی در علم امام
- ۱۹۷ ..... علم امام به دنیا و مافیها

- ۲۰۰ ..... علم ائمه به کیل آب های دجله و دریا
- ۲۰۱ ..... میزان معرفت و حقیقت دین از بیانات امام جوادالائمه
- ۲۰۴ ..... عرض اعمال به ائمه و آگاهی آنان از حقایق امور
- ۲۰۵ ..... علم و آگاهی امام از تعداد ریگ های بیابان ها
- ۲۰۷ ..... علم امام به حیوانات و جانوران
- ۲۱۲ ..... وحی چگونه بود؟
- ۲۱۳ ..... غابر و مزبور و جفر و جامعه
- ۲۱۴ ..... نکت و نقر
- ۲۱۵ ..... محدثان
- ۲۱۷ ..... عمود نور
- ۲۱۸ ..... طواف بر ساق عرش الهی
- ۲۱۹ ..... حکایت عجیب
- ۲۲۱ ..... مجمع ملاقات در عرش
- ۲۲۲ ..... منبع علوم ائمه معصومین
- ۲۲۶ ..... نکته ی قابل توجه
- ۲۲۷ ..... خبر امام حسین از شهادت خود
- ۲۲۹ ..... علم امام به السنه ی مختلفه
- ۲۳۰ ..... شب قدر و نزول وحی
- ۲۳۵ ..... گفت و گوی الیاس پیامبر با امام محمد باقر
- ۲۳۷ ..... اطلاع بر همه ی عالم و علوم جهانی
- ۲۳۹ ..... اسرار علوم را برای مردم عوام نگویند
- ۲۴۳ ..... کتمان اخبار غیبی
- ۲۴۴ ..... علم کتاب
- ۲۴۵ ..... سیدالشهداء و خیر دادن از شهادت
- ۲۴۹ ..... نکته ای لطیف
- ۲۴۹ ..... خبر امام جواد از شهادت و مسمومیت خود



۲۵۲	آثار و مآثر امام جواد
۲۵۲	اشاره
۲۵۵	آثار و مآثر علمی امام جواد
۲۵۸	امام جواد راوی بیانات امیرمؤمنان است
۲۵۹	نظم و نثر و ادبیات از امام جواد
۲۶۱	اصحاب امام جواد
۲۶۴	راویان امام جواد
۲۶۶	سی هزار پرسش
۲۶۶	پندها و مواعظ امام جواد
۲۶۷	نصایحی به ابوذر غفاری
۲۷۶	کلمات قصار، نصایح و مواعظ امام جواد
۲۹۳	ترجمه ی کلمات امام جواد به نظم
۲۹۴	مناقب و فضایل امام جواد
۳۰۳	مکارم اخلاق و صفات و خصال امام جواد
۳۰۳	اشاره
۳۰۴	علم
۳۰۴	شجاعت
۳۰۵	سخاوت
۳۰۶	تقوی و پرهیزگاری
۳۰۶	روش فکری امام جواد در دوران کودکی
۳۰۷	خانه ی خود یا دربار خلافت
۳۰۸	اسباب بازی
۳۰۹	مفهوم زندگی در نظر ائمه معصومین
۳۱۴	خلفای معاصر امام جواد
۳۱۶	علویان در عصر امام جواد
۳۱۹	مدیحه ی علامه ی اربلی در منقبت امام جواد

- ۳۲۳ ..... مسافرت امام جواد به خراسان
- ۳۲۴ ..... نظریه ی بیهقی
- ۳۲۸ ..... مسافرت امام جواد به بغداد
- ۳۳۰ ..... مسافرت امام جواد از بغداد به مدینه
- ۳۳۲ ..... مسافرت دیگر امام جواد از مدینه به بغداد
- ۳۳۵ ..... نامه های امام جواد
- ۳۳۶ ..... متن نامه ی امام جواد به والی سجستان
- ۳۳۷ ..... متن نامه ی امام جواد به علی بن مهزیار
- ۳۳۸ ..... نامه ی حضرت عبدالعظیم به امام جواد و پاسخ آن حضرت
- ۳۳۹ ..... نجات اباصلت از زندان
- ۳۴۱ ..... امام جواد در نظر شافعی
- ۳۴۲ ..... امام جواد در کلام علامه اربلی
- ۳۴۷ ..... بخش دیگری از کلمات قصار و سخنان کوتاه امام جواد
- ۳۵۸ ..... تعلیمات عالیه اخلاقی امام جواد
- ۳۶۰ ..... طواف به نیابت
- ۳۶۲ ..... تعلیم طریق استخاره
- ۳۶۴ ..... عاقبت اندیشی
- ۳۶۴ ..... رضای خدا
- ۳۶۶ ..... دعایی کوتاه از امام جواد
- ۳۶۶ ..... درس اخلاق و فضیلت
- ۳۶۷ ..... سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون و مقدمه شهادت آن حضرت
- ۳۶۷ ..... سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون
- ۳۸۷ ..... دامادی خلیفه
- ۳۸۹ ..... تزویج ام فضل به امام جواد
- ۳۹۰ ..... یک مسأله ی عجیب
- ۳۹۱ ..... مجلس عقد و جشن ازدواج امام جواد با دختر خلیفه

- متن خطبه عقد ..... ۳۹۲
- جنایت دختر خلیفه ..... ۳۹۶
- امام جواد و رفتار دختر مأمون ..... ۳۹۷
- چگونه امام جواد مسموم شد؟ ..... ۳۹۹
- کوشش مأمون برای هم‌رنگ ساختن امام جواد با خودش ..... ۴۰۲
- سعایت ام عیسی، دختر مأمون و معجزه ی امام جواد ..... ۴۰۳
- حرز امام جواد ..... ۴۰۹
- شهادت امام جواد ..... ۴۱۱
- دعوت به بغداد ..... ۴۱۳
- توطئه مسمومیت ..... ۴۱۴
- سم در چه چیزی بود؟ ..... ۴۱۵
- سزای قاتلان امام جواد ..... ۴۱۶
- سزای معتصم ..... ۴۱۶
- علت دیگری برای مسموم ساختن امام جواد ..... ۴۱۶
- شهادت امام حضرت جواد ..... ۴۲۰
- اشاره ..... ۴۲۰
- امام جواد دومین امامی که به دست زن خود مسموم گردید ..... ۴۲۴
- اشاره ..... ۴۲۴
- وسائل ترقی دیگران موجب انحطاط ما گردید ..... ۴۳۰
- تاریخ شهادت امام جواد ..... ۴۳۵
- مدح و مرثیه ..... ۴۳۶
- همسران، فرزندان و مدفن و زیارت امام جواد ..... ۴۴۱
- زنان امام جواد ..... ۴۴۱
- اشاره ..... ۴۴۱
- فرزندان امام جواد ..... ۴۴۲
- اشاره ..... ۴۴۲

- ۴۴۲ ..... امام ابوالحسن علی النقی
- ۴۴۲ ..... اشاره
- ۴۴۲ ..... موسی مبرقع
- ۴۴۲ ..... اشاره
- ۴۴۳ ..... فرزندان موسی مبرقع
- ۴۴۴ ..... نگاهی به زندگانی موسی مبرقع، برادر امام هادی
- ۴۴۶ ..... شمایل و قیافه موسی مبرقع
- ۴۴۹ ..... مهاجرت موسی مبرقع به ایران
- ۴۴۹ ..... ابواحمد حسین
- ۴۴۹ ..... ابوموسی عمران
- ۴۴۹ ..... حکیمه
- ۴۵۳ ..... زندگانی زناشویی حکیمه خاتون
- ۴۵۳ ..... وصیت امام جواد
- ۴۵۴ ..... کاظمین و مقابر قریش
- ۴۵۸ ..... تاریخ منظوم کاظمین
- ۴۵۹ ..... پاداش زیارت امام کاظم و امام جواد
- ۴۶۲ ..... چگونگی زیارت امام جواد
- ۴۶۲ ..... زیارت مشترک امامین کاظمین
- ۴۶۳ ..... زیارت مخصوص امام جواد
- ۴۶۴ ..... حرز مفصل امام جواد
- ۴۶۷ ..... امام جواد از نظر تاریخ
- ۴۷۰ ..... خلاصه و نتیجه کتاب
- ۴۷۰ ..... اشاره
- ۴۷۷ ..... زندان رفتن اباصلت و نجات او
- ۴۷۹ ..... مناجات یا عرض ادب و تشکر
- ۴۸۵ ..... پاورقی



## زندگانی حضرت امام محمد تقی جواد الائمه

### مشخصات کتاب

سرشناسه: عمادزاده، حسین، ۱۲۸۵ - ۱۳۶۹.

عنوان و نام پدید آور: زندگانی حضرت امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام / حسین عمادزاده ؛ به اهتمام و پیشگفتار غلام حسین عمادزاده.

مشخصات نشر: اصفهان: حسینیه عمادزاده، ۱۳۸۶.

مشخصات ظاهری: ۵۰۴ ص. : نمونه.

شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۹۱۱۲۵-۷-۲

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه به صورت زیر نویس.

موضوع: محمد بن علی (ع)، امام نهم، ۱۹۵ - ۲۲۰ ق.

رده بندی کنگره: BP۴۸/ع/ز ۹۱۳۸۶

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۸۲

شماره کتابشناسی ملی: م۸۵-۳۷۱۰۲

### پیشگفتار

بسمه تعالی اگر انسان دریچه ی دل و قلب خود را بروی کسانی گشاید که نور حق و حقیقت در آنها جلوه گر است، رشته زندگانی خود را به کسانی ارتباط دهد که به چشمه ی جاودانگی مزین است، بی شک به نورانیت و فراخی قلمرو حیاتش کمک رسانده است. به همین جهت پیوستگی و ارتباط با برگزیدگان الهی که بالاترین مظهر اوصاف خداوندی می باشند نه تنها راه خلاصی از گرداب ها و گردبادهای مادیت را برای آدمی آسان می سازد بلکه گوهر وجود انسان را فروغی خاص می بخشد و راه سلوک به قله های کمال را برای انسان ها میسر می سازد. اهتمام و دغدغه ی امامیه از بدو حیاتش راهجویی به این ارتباط و اتصال بوده است او پیشوایانی را جستجو می کرده که تربیت شده مکتب ربوبی و نماینده ی اوصاف حضرت احدیت و آینه ی وجود سبحانی وی باشند. و در این جستجو جز به قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم تمسک نجسته است. راه وصل به انسانهایی را می جسته که نشانی آنها را از پیامبر اکرم دریافت نموده و دنبال مصادیق سخنانی بوده که از پیامبر رحمت به طور قطع صادر شده و به نصوص قطعی الصدور معروف است. پیوسته برتری و پیشوایی را مخصوص کسانی می دانسته که خلیفه

ی واقعی الهی باشند و رمز برتری آدم بر ملائکه را نشان دهند

بنابراین شاخص صفات الهی را در [ صفحه ۱۲ ] تبلور و ظهور علم جستجو نموده و لازمه اطاعت و پیروی همه جانبه را در اتصال به علم ربوبی و تعلم از ساحت اقدس الهی دانسته و این عقیده را با حجتی عقلانی از کلام همان بزرگوارانی که مفتخر به این افتخار بوده اند پذیرفته است. الله اکرم و ارحم و أرفأ بعباده من أن يفرض طاعه عبد علی العباد ثم یحجب عنه خبر السماء صباحاً و مساءً. کرامت و مهربانی و رأفت خداوند به بندگان بیشتر از آن است که اطاعت بنده ای را بر بندگان خود واجب کند و خبرهای آسمانی در هر صبح و شام را از او مخفی نگه دارد. (اصول کافی ۱ / ۲۶۱) اطاعت و علم را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته و اطاعت مطلق را نسبت به کسانی پذیرفته که دارای علم پالوده ای باشند که آلوده به جهل نشده باشد. گرچه این اصل بنیاد عقیدتی وی را تشکیل می داده ولی بعد از فاجعه ی کربلا در برهه ای از زمان درباره ی این عقیده به تقیه روی آورده است. ولی بعد از انتقال امامت به امام هشتم علیه السلام فرایند جدیدی در اظهار این عقیده مشاهده می نمایم. عقیده ی شیعه ی امامیه درباره ی الهی بودن امامت به وسیله ی حضرتش آشکار و عیان می گردد و اعتقاد امامیه درباره خصوصیات امام به صورت شفاف در میان امت اسلامی ظاهر می شود. چون مأمون یکی از مکارترین و دوراندیش ترین خلفای عباسی است و تلاش نمود که با روش جدید و توطئه ای پیچیده تر از گذشتگان با امام و خط امامت برخورد کند و با توجه به اینکه علاقه و وابستگی شدیدی



به مکتب معتزله داشت و به اجتماع دانشمندان آنها که در موشکافی مسائل و احتجاج در آن دوران کم نظیر بودند اهتمام می ورزید و آنها را تحریص و ترغیب می کرد که با امام رضا علیه السلام مباحثه و مناظره نمایند شاید در گفتگو و مباحثشان آن حضرت را در خصوص بزرگ ترین مدعای خود و پدراناش که بنیاد اعتقادی امامیه را تشکیل می دهد شکست و یا حداقل نمایشی از شکست برای حضرتش ایجاد نمایند، چنانکه مأمون از حمید بن مهران درخواست کرد که با امام رضا علیه السلام مباحثه و مجادله کند تا از منزلت او [ صفحه ۱۳ ] بکاهد و به او گفت چیزی از اینکه از منزلت او کاسته شود نزد من محبوب تر نیست. (صباغ مالکی / الفصول المهمه ص ۲۳۷، اعلام الوری ص ۳۱۴) به سلیمان مروزی گفت به خاطر شناختی که از قدرت علمی تو دارم به مباحثه با او می فرستم و هدفی ندارم جز اینکه فقط در یک مورد او را محکوم کنی. (عیون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷۹). موقعی که امام اوصاف بچه ای را که کنیز مأمون بدو حامله بود فرمود، مأمون گفت پیش خود گفتم به خدا قسم این بهترین فرصت است تا اگر، چنانچه او گفته، نباشد او را از ولایتعهدی خلع کنم و همواره در انتظار حمل آن کنیز بود سپس روایت می گوید آن بچه به همان اوصافی که امام فرموده متولد گشت. (غیبت شیخ طوسی ص ۴۱، عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۲۲۴) وقتی به تاریخ مراجعه می نمایم می بینم که در تمام این مناظرات حتی یک نمایش شکست گزارش نشده است در تمام این بحث ها حضرتش

غالب بوده و هدف خلیفه را در عمل به پوچی و بطلان کشانده اند. مأمون راه دیگری انتخاب می کند و آن مسموم کردن و شهید نمودن حضرتست. امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ هجری قمری به دست مأمون شهید می گردند، جانشین حضرتش امام جواد است که سن مبارکش را در سال شهادت پدرشان هفت سال و چند ماه نوشته اند ولی امام هشتم ائمه اطهار امامت الهی و خلیفه الهی را روشن و عیان فرموده است که سن و سال در موقعیت امامت نقشی ندارد و ما خانواده ای هستیم که کودکانمان از بزرگانمان مو به مو ارث می برند. (ارشاد مفید ص ۳۵۷، کافی ج ۱ ص ۲۵۷) ولی وسوسه های شیطانی، بعضی از شیعیان را متزلزل می کند، در خانه ی عبدالرحمن بن حجاج بین خواص شیعه همچون یونس بن عبدالرحمن و ریان بن صلت برخورد رخ می دهد و این باعث می شود که هشتاد تن از علمای بغداد و شهرهای دیگر مجتمع شده راهی حج و سپس مدینه شوند و پرسش هایی از حضرتش بنمایند که تعداد آنها در بعضی روایات به هزاران می رسد ولی حضرتشان همه را پاسخ می گویند و دیگر شک ابتدائی که برای بعضی از شیعیان حادث شده [صفحه ۱۴] بود زائل گشت. و حضرتش این مطلب را در آزمایش عملی به کرسی اثبات نشانند که علم امام، علمی الهی است نه بشری، و سن و سال در آن دخالت ندارد. و چنانچه طیف معارضین امامیه را در آن زمان مورد توجه قرار دهیم، حاکم یا حاکمانی که به تمام ارکان قدرت پنجه افکنده و استبداد دینی و سیاسی به معنای جدید در تمام مظاهر حکومتشان بروز و

ظهور دارد و حکومتشان را بر اهرمهایی استوار ساخته که یکی از آنها علمای دربار هستند که صدرنشینی و ریاست و برتری طلبی بالاترین خواسته آنها را تشکیل داده و بازی با دین و استفاده از آن راحت ترین راه برای رسیدن به امیالشان می باشد، در این مقطع تاریخی بهترین فرصتی است که خود را از گزند عقیده ای که پیوسته از تاریخ تولدش مزاحم قدرت مطلقه ی آنان بوده خلاص کنند، از گاه کوهی بسازند و با تخریب زیربنای اعتقادی امامیه به راحتی به حیات فرهنگی او خاتمه دهند. ولی می بینیم این عقیده امامیه نه تنها تضعیف نمی شود بلکه از این آزمایش سربلند و مفتخر و پیروز بیرون می آید، اگر می بینیم بعضی از مؤرخان، این مقطع از تاریخ را به سکوت برگزار می کنند و یا گزارش های مختصری از آن ارائه می دهند نشانه ی آن است که نتوانسته اند از آن نقطه ی ضعف و شکستی گزارش کنند، زیرا پیوسته چشمهای بیرونی برای رصد کردن یک خلاف علمی و یا اخلاقی مسلح و آماده بوده است، آری زندگی امام جواد حیات فرهنگی و اعتقادی مذهب شیعه ی امامیه را بیمه نموده است، بنابراین تا جایی که از منابع و مآخذ تاریخی و حدیث به جا مانده و از دستبردهای مخالفان در امان مانده باید از او استفاده و بهره برد. برگی از صفحات حیات امام نهم علیه السلام با قلمی شیوا و روشی زیبا در این نوشتار از نظر خوانندگان محترم می گذرد که مؤلف محترم آن مرحوم عمویم استاد و دانشمند معظم جناب آقای حاج آقا حسین عمادزاده یکی از نویسندگان پرکار و مؤثری بوده که عمر خود را وقف دفاع از مبانی تشیع

نموده و در این راه شب از روز نمی شناخته است. [ صفحه ۱۵ ] وی در سال ۱۳۲۵ هجری قمری در خیابان احمدآباد اصفهان دیده به جهان گشوده و در رمضان سال ۱۴۱۰ قمری (فروردین ۱۳۶۹ شمسی) در تهران رحلت نموده و در مقبره ی ابن بابویه مدفون گشته است. پدر و جد او حاج میرزا احمد و حاج میرزا محمد حسین از مشاهیر و خطبای اصفهان و هر دو به ملکات اخلاقی و سجایای نفسانی مشهور بوده اند، تحصیلات خود را در حوزه ی علمیه ی اصفهان که در آن زمان یکی از مراکز علمی و فرهنگی جهان تشیع بوده آغاز نموده و از محضر اساتیدی چون مرحوم حاج شیخ محمود مفید ۸۲ - ۱۳۰۲ قمری، سید ابوالقاسم دهکردی ۱۲۷۲ - ۱۳۵۳، حاج سید صدرالدین کوهپایه ای ۷۲ - ۱۳۰۱، شیخ محمد خراسانی ۱۳۵۵ - ۱۲۹۵، حاج سید علی نجف آبادی ۱۳۶۲ - ۱۲۸۷، حاج میرزا علی آقا شیرازی ۱۳۷۵ - ۱۲۹۴، شیخ محمدحسین ذو علم فشارکی ۷۳ - ۱۳۰۴، حاج میرزا محمد طیب زاده ۱۳۹۰ - ۱۳۰۶ و شیخ علی مدرس یزدی و حاج میرزا رضا کلباسی ۱۳۸۳ - ۱۲۹۵ کسب فیض نموده و در همان زمان به تدریس در مدارس قدیم و جدید مشغول گردیده است، با تمام اشتغالات مختلفی که داشته ارتباط خود را با حوزه های علمیه نجف و قم آن زمان حفظ کرده تا جائی که به اجازه ی روایتی چهل نفر از علمای بزرگواری که هر کدام ستارگان درخشانی در آسمان تشیع بوده اند نائل آمده است و گفتار و نوشته های این فرزندگان درباره ی وی گواه معتبری بر شخصیت علمی و دینی او می باشد. حاصل مطالعات و تحقیقات

او بیش از شصت عنوان کتابی است که بیست جلد آن شرح حال چهارده معصوم علیهم السلام می باشد و کتابی که از نظر خوانندگان می گذرد یک جلد از این مجموعه است. مرحوم علامه بزرگوار شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب نفیس خود «الذریعه فی تصانیف الشیعه» بعضی از کتابهای او را نام می برد (ج ۱۲). کثرت آثار وی در موضوعاتی چون زندگی معصومین علیهم السلام، تاریخ انبیاء، و دیگر تألیفات وی بینش وی را در تبعیت از معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام [ صفحه ۱۶ ] نشان می دهد و تعهد وی را در خدمت به معارف شیعی آشکار می سازد. اگر چنانچه فراهم نبودن امکانات و شرایط و اوضاع زمان حیات وی و حوادث و رخدادهایی که برای ایشان اتفاق افتاده است را مد نظر قرار داده و به این مسأله توجه کنیم که ایشان در لباس روحانیت نبوده، آن وقت است که درجه ی پایندی ایشان به واقعیت و التزام به معنویت و ارزش و مقام رفیع خدمات دینی و فرهنگی و همت والای او مشخص و امتیاز او از بسیاری از معاصرینش به اثبات می رسد. یکی از کارهای با ارزش او شرح حال دویست نفر از بزرگمردان و اندیشمندان اسلامی است که در مقاله های مجله ندای حق به رشته تحریر درآورده است. یکی از آثار ایشان که به چاپ نرسیده و برای کسانی که به تراجم و رجال اهتمام دارند از اهمیت ویژه ای برخوردار است نگارش شرح حال بیش از پنج هزار دانشمند اسلامی است که گردآوری بیش از هشتصد عکس آن هم در آن دوران ارزش این تألیف را مضاعف ساخته است. اما چیزی که از

مرز نوشته فراتر و تمام وجودمان را تحت تأثیر قرار می داد شخصیت وی و اخلاق آن بزرگوار بود، وجودش لبریز از صفا و وفا و در صبر و بردباری و فضایل و مکارم اخلاقی کم نظیر بود، زیبایی اخلاق اسلامی و سجایای انسانی در همنشینی و هم صحبتی با او به نمایش در می آمد. خداوند در آن عالم او را به انواع نعم بهشتی متنعم گرداند و شعاعی از نورانیت اولیاء خود را نصیب ما فرماید. و السلام علی من اتبع الهدی غلامحسین عمادزاده ۲۵ - ۸ - ۱۳۸۵ ۲۴ - شوال المکرم - ۱۴۲۷ [ صفحه ۱۷ ]

## مقدمه ی مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم حسبنا الله و نعم الوكيل امام رضا عليه السلام می فرماید: «ان الله سبحانه و تعالى بعث عيسى بن مريم رسولاً نبياً صاحب الشريعة، مبتدأ في أصغر من السن الذي فيه أبو جعفر» انسان از آغاز آفرینش تا رسیدن به تکامل انسانی در دو دوره ی رشد در حرکت است. از طرفی در مراحل تکامل جنینی، دوران شیرخوارگی و خردسالی، نوجوانی و جوانی، و کمال جسمانی طی می کند، از طرف دیگر در دوران پیری و سالخوردگی و تکامل روحانی است. در هر کدام از این دو دوره، رشد عقل انسان همگام با شرایط زمان و مکان و تناسب محیط و کیفیت حرکت تکاملی - قابلیت و شایستگی هر کاری را که داشته باشد - از خود اثر و مآثری به جا می گذارد، تا آن که مراحل تکامل حاصل گردد و او در این سیر تکاملی از هر درجه و رتبه ای به درجه و مراتب بالاتری قدم گذارد. در حقیقت، در این سیر تکاملی خلع و لبس

صوری و معنوی رخ می دهد، یا به اصطلاح فلاسفه، حرکت جوهری یافته و درجات تکامل را طی می کند. بدیهی است که این اثر و مآثری که به جا می گذارد، به گونه ای است در غیر دوران خود، نه پسندیده است، نه امکان وقوع دارد و نه مورد قبول قرار می گیرد. [ صفحه ۱۸ ] به عنوان مثال، همان طور که یک کودک پنج - یا شش - ساله از لحاظ جسم، قابلیت توالد و تناسل را ندارد و فاقد نطفه است؛ در نیروی عقل و خرد نیز قابل هضم و تحلیل عقاید حکمی و فلسفی، یا تجزیه و ترکیب یک مسأله ی ریاضی و طبیعی نخواهد بود. این سیر کمالی، یک سنت است که حتی در جمادات و نباتات هم مشهود و محسوس است. به عنوان نمونه، یک قطعه ذغال سنگ با گذشت روزگار و شرایط زمان و مکان - از نور، حرارت، و حرکت - مبدل به الماس می گردد. و یک شاخ تاجک، با طی مراحل تکاملی، غوره می دهد و با گذشت ایام و کیفیت شرایط - نور، حرارت آب و تقویت ریشه - انگور، مویز و کشمش می گردد که این شاخه، هم از جهت آب و رنگ و حرارت و هم از جهت طعم و حجم، حرکت جوهری نموده و دوران تکاملی را می پیماید تا به کمال مطلوب خود برسد، و آن گاه که به حد کمال خود رسید، توقف نموده و دیگر حرکتی برای آن، جز حرکت نزولی نیست. انسان نیز که در تکون، توالد و تناسل با حیوانات شریک است، از نظر جسمانی بایستی مراحل تکاملی را طی کند تا به کمال مطلوب برسد.

علاوه بر این، در انسان یک لطیفه ی دیگری به نام روح و یک گوهر نفیس به نام نفس قدسی موجود است که در حیوانات وجود ندارد، او با روح و نفس قدسی معقولات را ادراک نموده و ماورای حس و آن چه را که قابل اشاره ی حسیه است، می نگرد. بنابراین، انسان بدین جهت اشرف مخلوقات و اکرم موجودات است که معانی لطیفه ی رقیقه ی عقلانی را درک می نماید و به علم و عقل، قضاوت و حکومت می کند. این حقیقت را قرآن، حدیث، عرفان و نظم و نثر حکیمانه معرفی می نماید، چنانچه مولوی به بخشی از آن مراحل کمالی اشاره نموده و گوید: [ صفحه ۱۹ ] از جمادی مردم و نامی شدم وز نما مردم به حیوان سر زدم مردم از حیوانی و آدم شدم پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم؟ وز ملک هم بایدم جستن ز جو (کل شی هالک الا وجهه) حمله ای دیگر بمیرم از بشر تا بر آرم چون ملائک بال و پر بار دیگر از ملک پران شوم آن چه اندر وهم ناید، آن شوم پس عدم گردد، عدم چون ارغنون گویدم که (انا الیه راجعون) مرگ دان، کان اتفاق امت است کآب حیوانی نهان در ظلمت است مرگ او آب است و او جویای آب می خورد و الله أعلم بالصواب جوی دیدی کوزه اند در جوی ریز آب را از جوی کی باشد گریز؟ آب کوزه چون در آب جو شود محو گردد در وی و جو او شود وصف او فانی شد و ذاتش بقا زین سپس نی کم شود نی بد لقا آری، مرگ و زندگی، استکمالی است که به



ترتیب طولی قرار گرفته و در این مسیر هر چه از فعلیات در مرحله ی اول تحصیل کرده با یک چیز اضافی در مرحله ی دوم دارا می گردد، چنان که از قوای فعلیه آن چه مرتبه ی نباتی باشد اکنون در مقام حیوانی است و آنچه در مقام حیوانی - از قبیل نیروی محرکه و مدرکه ی جزئی - باشد در مقام انسانی بشری نیز هست که می تواند معانی کلی را درک کند و آن چه استعداد و لیاقت محض باشد فعلیت وجودی یافته و آن چه در کل است در انسان نیز موجود است. این مراحل استکمالی، مراحل خلع و لبس نیست که لباسی را از تن بیرون کرده و لباس دیگری بپوشد؛ بلکه لبس پس از لبس است. یعنی: در عین حال که انسان نیروی نباتی دارد، نیروی حیوانی نیز دارد و در عین حال که نیروی حیوانی دارد، نیروی انسانی هم دارد، و همو که روح انسانی است، مجمع البحرین صفات جمادی، نباتی و حیوانی نیز هست. اگر چه مرگ، خلع لباس خاکی و پوشیدن لباس برزخی است، ولی موجب حفظ نیروی معنوی می گردد. آن چه انسان را به حد کمال ظهور و بروز می رساند ولایت است که به روح [ صفحه ۲۰ ] انسانیت و نفس قدوسی درک و تصرف می شود. البته ما درباره ی ولایت و معنی اولی به تصرف در جلد مربوط به زندگانی شاه ولایت، علی علیه السلام، حق مطلب را ادا کرده ایم، از این رو تکرار نمی کنیم. در این جا فقط می خواهم تربیت شدگان مکتب ربوبی را - که به روح ولایت مطلقه ی الهیه اجازه و اذن تصرف در موارد کاینات داده شد -

تذکر دهیم و مصداق بارز آن را معرفی کنیم. سنن مادیات روی مبانی محسوسات قابل اشاره ی حسیه گذاشته شده که با آلات و ادوات محسوس، احساس می شود؛ ولی سنن ربوبی در ماورای ماده، مدت و عدت و شدت است که غیر قابل اشاره حسیه بوده، و درست برخلاف ممکنات مادی می باشد. بدین جهت، آن را «معجزه» گفته اند که بشر از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است. سنت ربوبی در ساختمان آدم و عالم، به تمام کائنات و مواد و موجودات عالم احاطه دارد که قرآن می فرماید: (انه بكل شیء محیط) [۱]. شک و تردیدی نیست که هر صانع، مصنوع خود را دوست می دارد و برای ابراز قدرت صنع خود بارزترین و کاملترین آن را معرفی می نماید. علاوه بر این که وجود و ساختمان آن مصنوع را از مواد عالی و مصالح بهتر، کاملتر، لطیفتر و گرانبها تر می سازد بالاخص که منظوری در ساختمان وجودی او داشته باشد و لحاظ نماید و در چنین مصنوعی تحسین و آفرین گوید. چنانچه پروردگار عالم در خلقت آدم علیه السلام تصریح فرموده است که: (و لقد خلقنا الانسان فی أحسن تقویم). [۲]. آن گاه می فرماید: (فتبارک الله احسن الخالقین) [۳] که پس از خلقت و بیان سازمان وجودی و استواء و کمال و راست نهادن قد و قامت و ساختمان هیکل انسان در [صفحه ۲۱] بهترین صورت متصوره آفرینش او را تبریک و تهنیت فرموده است. و باز هم تأیید کرده اند که: «من لم يعرف الطب و الهیئه لم يعرف الله» علم و عرفان به کمال قدرت و علم و حیات الهی را مبتنی بر علم و

معرفت به انسان - که عالم صغیر است - و علم به هیئت - که منظومه های شمسی جهان که عالم کبیر است - موکول فرموده اند. و آن لطیفه ای که بحث ما در آن است؛ در پاسخ فرشتگان که گفتند: آیا ما برای عبادت و بندگی تو کافی نبودیم که آدمی را آفریدی؟ فرمود: (انی اعلم ما لا تعلمون) [۴]. و سر این بیان، حیات انسانی است که در این قالب عنصری مرکوز و متمرکز شده است. در حدیث نبوی آمده که حضرتش فرمود: من عرف نفسه فقد عرف ربه [۵]. هر کس خود را بشناسد، خدا را شناخته است. از این سخن زیبا معلوم می شود که رمز حیات در وجود اشراف است، در صفوف بشری - که اشرف مخلوقات است - افرادی هستند که بارز و جامع جمیع صفات و کمال و جلال و جمال می باشند و آن ها به ادراکات کلیه رسیده، رشد و رقاء عقلی یافته و برای تربیت عامه ی خلق تربیت شده اند. این افراد به منزله ی آموزگاران بشر می باشند که برای تدریس در مدرسه ی وجود، خلق و تربیت شده و دوره ی دارالمعلمین ربوبی را طی کرده اند، اسرار و رموز تدریس و آموزش و پرورش ادب و آداب را دریافته اند و به حد کمال خویش رسیده اند، چون به این عالم قدم نهاده اند کامل بوده و مکمل آمده اند. این مریبان بشری که به نام انبیاء و اوصیای آنها معروف هستند در مکتب [صفحه ۲۲] ربوبی دوران کمال را طی کرده و به کمال مطلوب خود واصل شده اند، آن گاه مأمور تربیت نفوس بشری گردیده و به این نشئه ی عالم طبع اعزام

ارسال گردیده اند. این افراد تربیت شده و کمال یافته، گرچه به صورت ظاهر با سایر بشر فرقی ندارند، ولی در باطن و حقیقت، از مصالح دیگری ترکیب وجودی گرفته و درون برون آن ها با مردم دیگر بسی فرق و امتیاز دارد. با چنین حسن و ملاحظت اگر اینان بشوند ز آب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند آیین انسانیت و روش پرورش صحیح تکاملی - که کوتاه ترین، روشن ترین و صاف ترین راه ها است - در مکتب ربوبی به آن ها آموخته شده و نقشه ی عالم وجود زیر نظر آن ها گسترده گردیده و اسرار و رموز به آن ها نشان داده شده تا در تعلیم و تدریس مدرسه ی وجود، هیچ نقصی در آن ها نباشد. آنان به همه چیز جهان، عالم و واقف، از همه جا آگاه و مطلع هستند، به همه ی قدرت ها دست یافته اند، کلیه مواد و خواص آن ها در اختیار آن آموزگاران بشری نهاده شده است و فرمان ولایت و تصرف به آن ها داده شده است تا در اقتضای زمان و شرایط، هر کجا محیط مقتضی باشد، علم و دانش و قدرت خود را به عرصه ی ظهور و بروز برسانند. کلام زیبای «خلقت الاشیاء لاجلک و خلقتک لأجلی» شارح و مبین این حقیقت است که همه را در فرمان عقل کل و اشرف رسل قرار داده و علوم او را به ودیعه - دست به دست - به اوصیای او سپرده، در اذهان و افکار آن ها حفظ کرده و بشر را در مدرسه اسلام به علم و دانش و کمال تربیت نموده و آن چه که لازم بوده آموخته اند. در حدیث شریف کساء می فرماید: «فقال الله عزوجل:

یا ملائکتی! و یا سکان سماواتی! انی ما خلقت سماءا مبینة، و لا أرضا مدحیة، و لا شمساً مضيئة، و لا قمراً منیراً، و لا فلکاً یدور، و لا بحراً یدجی، و لا فلکاً یسری، الا لمحبہ هؤلاء الخمسة الذین هم تحت الکساء» [صفحة ۲۳] در این حدیث شریف، علت غایی خلقت را وجود این انوار خمسہ ی طیبه معرفی فرموده است، چرا که آن ها مربی عالم بشریت در ادوار خلقت بوده و هستند. همان گونه که در یک مدرسه سال های متمادی یک معلم و آموزگار می آید و تدریس می کند و می رود و باز می آید و می آموزد و می رود؛ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اوصیای او علیهم السلام نیز آموزگاران مکتب خلقت هستند که بشر را به کمال مطلوب خود ارائه ی طریق و ایصال به مطلوب نموده و اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در دو قرن و نیم، مدرسه ی اسلام بشر را به تمام آن چه لازمه ی زندگی و حیات آن هاست، راهنمایی نموده اند. از این رو پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: اگر شرق و غرب عالم را بگردید، چیزی نخواهید یافت که در قرآن و اسلام تعلیم بشر نشده باشد. [۶]. درست است اگر برای تفهیم و تفهم بشر بگوییم: دین اسلام مانند یک دستگاه ماشین است که دارای هزاران چرخ و پیچ و مهره می باشد و با یک کلید فرمان می گیرد؛ همان طور که کلید برق را می زنند، یک باره شهری روشن می گردد، کلید کارخانه را می زنند دستگاه عظیم ریسندگی، یا بافندگی، یا کامیون چند تنی، یا هواپیمای جت عظیم الجثه به حرکت در می آید

و به بالا- یا جلو پیش می رود. پروردگار عالم، این دستگاه آفرینش خود را که با هزاران عنصر مختلف آفریده و به تصریح (سخر لکم ما فی السماوات و ما فی الأرض) [۷] در اختیار اولیای خود گذاشته تا با یک فرمان، روشن و خاموش کنند، نهایت آن که مشیت و اراده ی انبیا و اولیاء علیهم السلام پیرو مشیت و اراده حق تعالی جل شأنه می باشد که: (ما تشاؤون الا أن یشاء الله) [۸] آن چه را خدا نمی خواهد آن ها نیز نمی خواهند، اراده و مشیت آن ها تابع اراده و مشیت حق است و در نشئه ی عالم طبع، به سبب علم و دانش - که از منبع علوم غیبی [ صفحه ۲۴ ] به آنها افاضه ی اشراقیه شده است - همه چیز را می دانند و به همه ی علوم و فنون و امور و شئون واقف، مطلع و آگاه هستند. اما این که این علوم، به چه نحوی به آن ها افاضه شده؛ حضوری یا حصولی است، به وسیله ی فرشته ی مقرب است، یا الهام افاضی است، در کتب گذشته گفته شده. آن چه قرآن تصریح دارد این است که: همه ی این علوم به نص (انا أنزلناه فی لیلہ القدر) در شب قدر سرنوشت و تعیین نقشه ی عالم بر قلب پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تابش نموده و به مرور در بیست و سه سال با شأن نزول آن به وسیله ی فرشته ی مقرب، وحی شده و با شرایط خاصی که درباره ی اوصیا و اولیای او علیهم السلام وجود داشته به ارث به آن ها داده شده که در زیارت آن بزرگواران می خوانیم: «السلام علیک یا وارث آدم صفوه الله» تا آن

جا که قرآن میراث نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد خاتم پیامبران علیهم السلام را بیان می کند. البته مراد تنها ارث و ترکه ی مالی مانند عصای موسی، یا انگشتر سلیمان، یا پیراهن آدم که به سیدالشهداء علیه السلام رسید نیست؛ بلکه ارث معنوی و علوم و فنون پیامبران علیهم السلام است که همه به امیرمؤمنان علی علیه السلام افاضه شده و او باب مدینه ی علم است و از او به یازده نفر از فرزنداناش که به نام و خصوصیاتشان به نص صریح رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث رسیده که هر یک از ائمه ی پیشین به امام بعد به ارث می گذاشته و همه ی آنان این علوم را می دانستند. اولیا و اوصیای پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله که دوازده نفر به تعداد نقبای بنی اسرائیل و اوصیای سایر پیامبران بودند، همه به اسرار و رموز آفرینش واقف و آگاه بودند و برای تربیت بشر آمده اند. مفاد این مقدمه را برای روشن شدن افکار خوانندگان به عبارت دیگری می آوریم که منظور ما روشن تر و رساتر گردد. یک دولتی که بخواهد سفیر کبیری به خاک دولت دیگری بفرستد تا اسرار و رموز تاریخ و جغرافیای آن کشور بر او روشن گردد، باید از روحیات، اخلاق، [ صفحه ۲۵ ] عادات، فضایل، رذایل، خصوصیات تاریخی و جغرافیایی، اوضاع طبیعی و سیاسی آن کشور - اگر چه به صورت اجمال باشد - اطلاع داشته و سفیری که واجد این شرایط باشد، انتخاب کرده و به آن کشور اعزام نماید. سفیر کبیر و نماینده دولت باید به حد امکان از خصوصیات آن سرزمین واقف و مطلع باشد تا نمایندگی او را

بپذیرند و پذیرش او را - که مؤید صلاحیت اوست - اعلام کنند، او با مطالعات خردمندانه ی خود آن چه موجب تحکیم مبانی دوستی و روابط تجاری، اقتصادی و علمی می باشد بین دو کشور ترویج داده و معمول می دارد. این مفهوم سفارت است و بارها گفته اند: جهان هستی سخت به هم ارتباط نزدیک دارد. این جهان در نقش خلقت بس خوش و زیباستی صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی کلیه ی سنن مخلوق، از سنن ربوبی اتخاذ سند نموده است. نهایت این که چون انسان در مرتبه ی ادراکات مقهور حس و شهوات بوده، گاهی از امور قابل اشاره ی حسیه نگذشته و به معانی رقیقه نرسیده اند. و بعضی هم توانسته اند به نیروی ریاضات شاقه ی از مرز ماده گذشته و با نور ایمان، سراسر وجود و مرائی و مناظر را ببینند. این قیاس مع الفارق، برای تفهیم مقام شباهت است تا افکار را تنزل داده به قیاس آشنا نماید، آن گاه از حسیض ماده به اوج معنی ارتقاء دهیم. دولت ابد مدت الهی که آغازش بی ابتدا و پایانش بی انتهاست، به سنت ربوبی خود هیئت وزرایی را با شرایط زمان و مکان آفرید و استعداد لایق و قابلیت کامل آن ها را واسطه ی افاضه ی اجرای منویات ربوبی خود قرار داد، زیرا او وجود مقدس واجب الوجود از هر وصف و درک و معنی تصویری محدود، منزّه است. خداوند بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای پاسخ علمای یهود در پرسش شناسنامه ی خدای عالم، سوره ی اخلاص نازل فرمود که: [ صفحه ۲۶ ] (قل هو الله احد - الله الصمد - لم یلد و لم یولد -



و لم یکن له کفوا احد) [۹]. چون ذات باری جل شأنه منزله از چون و چرا و ترکیب و تماس و اصطکاک بشر است، باید از جنس بشر شخصیتی بیافریند که او، واسطه ی افاضات اشراقیه و عامل انوار ربوبی به مواد عنصری باشد. سفیر کبیر الهی برای بشر، بایستی دارای صفات جمال، کمال و جلال بوده و خلیفه الله باشد. یعنی همان صفات را به افاضه ی اشراقیه و علم و دانش واجد باشد تا بتواند قافله سالار بشر گردد و مردم عالم را به منظور مقدس و هدف اصلی خالق عالم رهبری نماید. خداوند در قرآن می فرماید: (ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) [۱۰] ای ليعرفون. هدف اصلی و علت غایی، شناختن حق است. این سفیر کبیر که به نام پیامبران و اولیای خدا نامیده شده، واجد همه شرایط بوده، شهوات، هوی و هوس در آنها نفوذ نداشته که: (ما ینطق عن الهوی - ان هو الا وحی یوحی) [۱۱]. آن ها بشری بوده اند مانند سایر افراد بشر که: (أنا بشر مثلكم یوحی الی) [۱۲]. من بشری همانند شما هستم با این فرق که به سبب تمرکز شرایط در مکتب ربوبی به من وحی می شود. و من هم مانند شما در بازارها راه می روم، زن می گیرم، می خورم، می آشامم، جذب، دفع، حرکت، سکون، خواب و بیداری دارم. از کلیه ی وسایلی که در اختیار پیامبران علیهم السلام بوده و با تمام قدرتی که به آن ها داده شده و می توانستند به نظر کیمیا اثر خود فلزات و مواد خاکی را تبدیل به زر و سیم و گوهر ثمین نمایند، به حداقل از زندگی قانع و

جز برای تکامل روح انسانیت از [ صفحه ۲۷ ] موجبات و وسایل این نشئه ی عالم حیات استفاده دیگری نکرده اند. از سنن ربوبی این بود که به منطوق آیه ی شریفه ی: (هو الذی بعث فی الاممین رسولا- منهم یتلو علیهم آیاته و یرکبهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه) [۱۳]. از جنس خود مردم و در لباس و زی همان قوم، مردی را برگزید و در مکتب ربوبی تربیت کند و به سوی آن خلق بفرستد، تا آیات الهی را برای مردم بخواند، قدرت های حق را در مظاهر مادی نشان دهد، آن ها را تزکیه و تهذیب نماید و علم و دانش بیاموزد و حکمت و بینش تعلیم دهد. اگر تمایلات، شهوات و هوی و هوس در آموزگاران آسمانی بود، موفق به انجام وظیفه ی محوله نمی شدند. این سنت به حکم قاعده ی لطف و عنایت ربانی است که فرمود: «ما بر مردم منت نهادیم که پیامبرانی از جنس خودشان برای هدایت و ارشادشان فرستادیم و احکام شریعت و آیین آدمیت را به آن ها آموختیم تا روش پرورش و تکامل را دریابند و بدانند که این آفرینش عبث و بیهوده نبوده است». [۱۴]. اگر این لطف، منت، نعمت و رحمت نبود و مردم را به وظایف خود آشنا نمی کردند، وجود بهشت و جهنم و وعده و وعید بی جا و عبث بود. عقیده به مبدأ و معاد، ایمان به خدا، رسول، عدل و امامت از افاضات الهیه است که به وسیله ی پیامبران به بشر تعلیم شده است. برای آن که پیامبران شناخته شوند، در میدان عالم حیات به آن ها نقشه ی عالم وجود و اجازه ی فعل و انفعال داده شده، تا

به مقتضای محیط و قدرتی که به آن‌ها عطا شده به عرصه‌ی ظهور و بروز برسانند و به موقع، از ذواتی که راه انحراف رفته و نادم و [صفحه ۲۸] پشیمان شده‌اند، توبه نموده شفاعت کنند که: (من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه). [۱۵]. نمایندگان حق و برگزیدگان مکتب ربوبی در مدرسه‌ی شدید القوای آسمانی تربیت و تقویت یافته‌اند، تا بتوانند دستی بر ساق عرش گرفته و دستی بر حوض فرس گیرند از لوح محفوظ و نقش قلم بگیرند و بر دل‌های مردم و قلوب عامه‌ی خلق تزریق، تلقین و تعلیم نمایند. آن‌ها مؤید به تأییدات الهی بوده و هستند و مستظهر به افاضات ربانی می‌باشند که هر لحظه به آن‌ها وحی و الهام می‌شود و سرنوشت و راه سعادت‌ی که باید به خلق بیاموزند افاضه می‌گردد و برای ادامه‌ی وظایف اجتماعی در بحران حوادث، معجزات خود را ابراز می‌دارند تا همه‌ی خلق آن‌ها را پیامبر یا امام بدانند. و این همان معنی «اولی به تصرف» و ولایت است و این همان حدود اختیاراتی است که از پشت پرده‌ی غیب و شهود به پیامبران داده شده و از آن‌ها به اوصیای آن‌ها به ارث رسیده است. امام - که وصی پیامبر است - باید دارای تمام شرایط اختیارات پیامبر باشد و دوازده نفر اوصیای خاتم النبیین علیهم السلام واجد این خصال بوده و دارای معجزات و علم و دانش به همه‌ی عالم بوده‌اند، تا هر کس از آن‌ها سؤالی کند درمانده نباشند. و بدین جهت، شاه اولیا فرمود: «سلونی قبل أن تفقدونی» [۱۶]. پرسید از من هر چه بخواهید قبل از آن

که مرا از دست دهید. و این، اعلام علم و دانش آسمانی است، بشری که از مکتب شدید القوای تأیید نشده باشد و از سرچشمه ی علم و دانش سیراب نگشته باشد، جرئت چنین دعوا را ندارد. تنها ائمه ی معصومین علیهم السلام بوده اند که هیئت وزرای دولت ابد مدت الهی را تشکیل داده و ابد و ازلا صاحب این منصب می باشند، چنانچه پیامبر [صفحه ۲۹] اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین. [۱۷]. من پیامبر بودم در حالی که هنوز آب و گل آدم سرشته نشده بود. آن حضرت درباره ی شفاعت هم فرمود: در روز قیامت صد صف از بشر تشکیل می شود که تعداد آن صفوف را جز خداوند نمیداند، نود و نه صف آن را تنها سید الشهداء علیه السلام شفاعت می کنند. و در یک صف دیگر هم که سایر انبیاء و اولیاء شفیع هستند، حسین علیه السلام شرکت دارد. بنابراین، آغاز و انجام کار خلق به دست این خاندان است که هیئت وزرای ربوبی می باشند. با این مقدمات روشن شد که جهان آفرینش با یک نقشه و هدف عالی و علت غایی خلق شده و اختیار آن را به دست نخست وزیری داده اند که عقل کل و اشرف رسل بوده و قرآن او، جامع ترین آیین رشد عقلی انسانی و برنامه ی کمال ترقی و سعادت است. او دوازده نفر جانشین دارد که به تعداد نقبای بنی اسرائیل اند، او با هیئت وزرای آسمانی خود، مجری احکام قرآن و شریعت کامل و مکمل اسلام بوده اند و با اصول تعلیم و تربیت بی نظیر خود در تمام شئون سیاسی، علمی و اجتماعی

ملت مذهبی تربیت کرده که در کمتر از نیم قرن بر تمام جهان بشریت سیطره یافته و بزرگترین خراج گیران جهان را - که روم و ایران بودند - در زیر فرمان کشیده و بر همه غالب و مظفر گردید و اصول آدمیت را تا اقصی بلاد شرق و غرب به همه ی آدمیان ابلاغ نمود. دوران نبوت و تعلیم اصول شریعت او بیست و سه سال طول کشید، و قریب دو قرن و نیم تعلیم فروع آن ادامه یافت و هیچ چیزی فروگذار نگردید که ابواب فقه [ صفحه ۳۰ ] اسلام، بهترین معرف آن است؟! از این عده اوصیای خاتم النبیین علیهم السلام نهمین آن ها مانند عیسی بن مریم علیه السلام که در عهد صباوت به رسالت مبعوث شده اعلام نمود: (انی عبدالله اتانی الکتاب) [۱۸] همو که در گهواره نبوت خود را به مردم اعلام نمود. امام محمد تقی، جواد الائمه، ابن الرضا علیه السلام نیز در سن هفت سالگی بود که پدر بزرگوارش مسموم شد و از جهان درگذشت و مسند امامت را جانشین گردید و در این سال به همه ی علوم ربانی عالم و از تعلیم و تربیت جسمانی و روحانی بی نیاز بود و بر بزرگترین دانشمندان در بحث علمی فائق آمد و هیچ کس از او سؤالی نمی کرد مگر آن که پاسخ می داد و جواب کافی و شافی می شنید. شرایطی که پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام درباره ی امامت فرمود، سی خصلت بود که امام بایستی آن ها را دارا باشد، یعنی: اعلم، اتقی، اشجع، اسخی، ازهد، اعبد و غیره باشد، و امام جواد علیه السلام دارای تمام این ملکات نفسانی بود. در نظر او، سلطان و خلیفه با سایر

مردم فرقی نداشت؛ زیرا او خلیفه را مردی مسئول رعیت می دانست و از او بیمی نداشت. او در مناظرات علمی در مجلس خلیفه شجاعت و شهامت علمی خود را نشان داد، در زهد، تقوا، عبادت و سخاوت - همان طور که نوشتیم - مصداق کامل معانی ملکات نفسانی بود. در شجاعت، فصاحت و بلاغت مانند جد بزرگوارش امیرمؤمنان علیه السلام بود. همان گونه که امام زین العابدین علیه السلام در بحرانی ترین روزگار زندگی، با کمال قدرت و شهامت منظور مقدس خود را بر تبه‌کارترین مردم، یزید بن معاویه و شامیان معاند بیان کرد؛ حضرت جوادالائمه علیه السلام نیز در قبال بنی عباس و طرفداران سیاست پرچم سیاه، قیام نمود، مقاومت کرد و حقایق را با فصاحت و بلاغتی شگفت انگیز به مردم رسانید. همان طور که عیسی بن مریم علیه السلام تربیت شده ی مکتب ربوبی بدون پدر در دامن [ صفحه ۳۱ ] مادر، ناگهان ظهور و بروز نمود و خود را به رسالت معرفی کرد؛ امام نهم علیه السلام نیز که از او در سن بزرگتر بود و از جهت پدر و مادر مشخص و مشهور معروف بود خود را صاحب ولایت مطلقه الهیه معرفی کرد و از عهده ی آن برآمد، هر چند علمای عصر مشعشع مأمون عباسی پشت در پشت یکدیگر را کمک و حمایت می کردند که مشکل ترین مسایل زندگی و سخت ترین مطالب علمی را بپرسند در کمال سادگی و آسانی به همه ی آن ها پاسخ می داد. بنابراین، قدرت تصرف در مواد، سلب و ایجاد، تشدید و تحکیم عناصر و آوردن کارهایی که دیگران عاجز از آن باشند تنها امام می تواند انجام دهد، آن ها بزرگ و کوچک، سالخورده و خردسال و جوان

و پیر ندارد، زیرا تحصیلات آن ها در مکتب های انسانی و خلقی و ادراکات ظاهری نبوده که مدت و عدت داشته باشد، بلکه تعلم آن ها در مکتب ربوبی و ارتباط آن ها با انوار اشراقیه ی الهی است که هر لحظه بر دل آن ها افاضه می گردد و به همه ی علوم و نقشه عالم و ساختمان وجود عالم کبیر به هر فردی از عوالم صغیر سلطه و احاطه و علم و وقوف دارند که محتاج به کسب علم و اطلاع از مکتب بشری نبوده اند. نگار من که به مکتب نرفت و خط ننوشت به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد از این رو هیچ یک از ائمه ما در مکتبی از مکتب های تعلیم و تربیتی بشری زانو نزده اند و از کسی علم و دانش فرا نگرفته اند، زیرا کسی اعلم از آن ها نبوده و حضرت جواد الائمه علیه السلام که از میان اهل بیت عترت و طهارت علیهم السلام عمرش چون گل کوتاه و مآثرش چون قرآن پاینده است؛ نهمین کرسی نشین مسند ولایت بود که دوران صباوت، آینه خاطرش با منبع انوار غیبی وضع و محاذات داشت و از سرچشمه ی علوم ربوبی کسب فیض نموده و در سن خردسالی مشکل ترین مسایل علمی را در مجلس رسمی خلافت حل نمود که به سالخوردگان و مقام شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی سخت مشکل می نمود که از کودکی هفت، یا هشت ساله درس علم و ادب و فضیلت گیرند، ولی چون علم او غیر قابل انکار بود چرا که متصل به علم ربوبی [ صفحه ۳۲ ] بود و گوهر دانش او مستند و مبرهن به قرآن عظیم بود؛ ناگزیر کسانی که در این رشته قدم

زده بودند، باید تمکین نمایند و تسلیم شوند. مأمون الرشید عباسی که دانشمندترین خلفای آن سلسله بود، با تمام قدرت سیاست و نفوذ، سر تواضع در پیشگاه آن کودک هفت ساله خم نموده و سرانجام دختر خود را در سن یازده سالگی به امام نهم علیه السلام تزویج کرد و در احترام ظاهری او قیام و اقدام نمود. اکنون اوراق را ورق می زنیم تا شخصیت حضرت ابن الرضا، جواد الائمه علیه السلام را بشناسیم. ۱۵ شهریور ۱۳۴۱ ه ش، ۶ ربیع الثانی ۱۳۸۲ ه ق تهران، قریه ی رستم آباد شمیران حسین عمادزاده [ صفحه ۳۳ ] این کتاب در هفت فصل تدوین و تنظیم شده است: فصل اول: مولد و میلاد، دوران صباوت و کودکی امام جواد علیه السلام. فصل دوم: امامت، نقابت و نصوص امام جواد علیه السلام. فصل سوم: معجزات و خوارق عادات امام جواد علیه السلام. فصل چهارم: علم امامت و مأخذ و منبع و ظاهر و باطن و حقایق علوم امام جواد علیه السلام. فصل پنجم: آثار و مآثر امام جواد علیه السلام. فصل ششم: سبب تقرب امام جواد علیه السلام در نظر مأمون و مقدمه ی شهادت آن حضرت. فصل هفتم: همسران، فرزندان و مدفن و زیارت امام جواد علیه السلام. [ صفحه ۳۷ ]

## مولد و میلاد، دوران صباوت و کودکی امام جواد

### میلاد امام جواد

امام ابوجعفر، محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام معروف به «ابن الرضا» و «جواد الائمه» شب جمعه یازدهم ماه رمضان - یا دهم ماه رجب - سال ۱۹۵ هجری در مدینه ی طیبه متولد و شب جمعه بیست و نهم ذی القعدة سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید. [۱۹]. مورخان، مدت عمر آن حضرت را بیست و پنج سال و دو ماه و یازده روز نوشته اند،



که هفده سال آن، دوران امامتش بود که عمر آن حضرت چون گل، کوتاه، و مآثرش بسیار بلند و والا- است. برخی از مورخان، وفات آن حضرت را شب سه شنبه، هفتم ذی حجه نوشته اند. از این قول چنین استظهار می شود که آن حضرت در روز سه شنبه مسموم گردید و شب جمعه در اثر آن سم به شهادت رسید. آن روز، هفتم ذی حجه ی سال ۲۲۰ بوده است. [۲۰] . [ صفحه ۳۸] البته در مورد این که آن حضرت در شب جمعه در گذشته اختلافی میان مورخان نیست، نهایت اینکه برخی از مورخان شب شهادت او را ۲۹ ذی القعدة و بعضی دیگر ۲۷ ذی القعدة دانسته اند که ما بین این دو روز، ایام مسمومیت آن حضرت بوده است.

### پدر و مادر امام جواد

پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام و مادر گرامیش «سبیکه نوبیه» [۲۱] نام داشته که به «خیزران» معروف است. این بانوی بزرگ، از زنان قبیله نوبه [۲۲] و از مجلل ترین خاندان ماریه ی قبطیه، کنیز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است. مسعودی می نویسد: مادر امام جواد علیه السلام «سبیکه» بوده؛ او افضل زنان عصر خویش بود، هنگامی که این فرزند از او متولد شد، حضرت رضا علیه السلام فرمود: خداوند به من فرزندی را ارزانی داشت که شبیه موسی بن عمران است که دریاها را می شکافت و مانند عیسی بن مریم است که مادرش مقدسه است، او طاهر و مطهر آفریده شده، و این فرزند، عمر کوتاهی دارد و به سم جفا مسموم خواهد شد. آن گاه فرمود: هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم برکه منه. [۲۳]. [ صفحه ۳۹] از این اخبار

روشن می شود که مادرش مظهر تقوا و فضیلت و دارای عظمت و جلال بوده است. البته ما درباره ی پدر بزرگوار امام جواد علیه السلام - یعنی امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثنا کتاب مستقلى نگاشته ایم که دیگر مطالب آن را در این جا تکرار نمی کنیم؛ ولی در مورد مادر گرامی او علاوه بر آن که آوردیم، آمده است: نام آن بانو را «نوییه»، «مریسیه»، «ام ولد»، «سبیکه»، «سکینه» و «دره» هم ضبط کرده اند. همچنان که بیان نمودیم، مادر امام جواد علیه السلام از دودمان ماریه ی قبطیه، مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است، ولی بعضی نام او را «خیزران» نیز نوشته اند. [۲۴]. مادر گرامی امام جواد به نام «سبیکه» بوده که امام رضا علیه السلام او را «خیزران» خطاب می فرمود، از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که درباره ی امام جواد علیه السلام می فرماید: «بأبی ابن الخیره الاماء النوییه الطیبه» پدرم به قربان پسر بهترین کنیزان باد که از اهل نوبه و پاکیزه است. در روایتی آمده: امام کاظم علیه السلام در راه مکه از وجود امام علی النقی علیه السلام - که از کنیز امام محمد تقی خواهد بود - خبر داد و فرمود: کنیز او، مادر علی چهارم خواهد بود، او از خاندان ماریه ی قبطیه کنیز [صفحه ۴۰] پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و سلام مرا به او برسان. در روایت دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: بأبی ابن خیره الاماء الطیبه الفم، المنتجه [۲۵] الرحم و قدست ام ولدته، خلقت طاهره مطهره. [۲۶].

## کیفیت میلاد امام جواد

در کیفیت

تولد پیشوای نهم، امام جواد علیه السلام، ابن شهر آشوب مورخ و محدث معتبر چنین می نویسد: حکیمه خاتون، دختر امام موسی کاظم علیه السلام می گوید: روزی برادرم امام رضا علیه السلام مرا احضار کرد و فرمود: ای حکیمه! امشب، فرزندی از خیزران متولد می شود، باید در حین ولادت حاضر باشی. من در خدمت آن حضرت ماندم، چون شب شد و درد مخاض و زایمان بر خیزران مستولی گردید، من و قابله به همراه خیزران در اتاقی بودیم، برادرم چراغی نزد ما افروخت و در را به روی ما بست و بیرون رفت، چون او را درد زائیدن گرفت بالای تشت نشانیدیم، چراغ خاموش شد از تاریکی ناراحت و غمگین شدیم، ناگهان دیدیم فرزندی از خیزران متولد شد در حالی که اتاق روشن گردید و نوری از چهره ی او تابش نمود و در میان تشت قرار گرفت و مثل این که پرده ی نازکی اطراف او را احاطه کرده بود. این پرده شبکه ای از نور بود و از جمال زیبایش نور پرتو افکن و ساطع گردید، به طوری که تمام آن حجره منور شد و دیگر از غم تاریکی بیرون آمده از چراغ بی نیاز بودیم. من، آن وجود نورانی را گرفته و بر دامن خود گذاشتم و در جامه های مطهر پیچیده بودم که امام رضا علیه السلام وارد حجره شد و او را از من گرفت. آن حضرت به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه خواند و در [ صفحه ۴۱ ] گهواره ی عزت و کرامت گذاشت و به من فرمود: از کنار گهواره ی او دور مشو! من از

او دور نمی شدم تا آن که روز سوم ولادتش دیدم چشم های خود را گشود و به اطراف نگریست و با کمال فصاحت مانند کودکان راشد و بالغ گفت: «اشهد أن لا اله الا الله و أشهد ان محمدا رسول الله» من سخت در حیرت فرو رفتم و آن چه دیده و شنیده بودم خدمت برادرم عرض کردم. برادرم با لبخندی فرمود: اکنون عجائب و شگفتی های بیشتری از او خواهی دید. مجلسی رحمه الله می نویسد: در این اثنا، شعاع انوار الهی از آسمان ولایت ساطع شد و تمامی خانه ی امام علیه السلام را فرا گرفت. ابوجعفر، امام جواد علیه السلام در وسط تشت قرار گرفت و پرده ی نور او را احاطه نمود بود که منادی از عالم غیب چنین ندا کرد: یا فلان بن فلان!؟ أثبت أنت صفوتی من خلقی و موضع سری و عیبه علمی و أمینی علی وحیی و خلیفتی فی أرضی، لك و لمن تولاك أوجب رحمتی و منحت جنانی و أحلت جواری. و عزتی و جلالی! لاصلین من عاداك أشد عذابی و ان وسعت علیهم من سعه رزقی. [۲۷]. - قریب بدین مضمون - ای امام پسر امام! تو در مأموریت خویش ثابت قدم و پایدار باش! تو را برگزیده ام تا محل اسرار و ظرف علم من باشی، تو امین بر وحی و خلیفه من در روی زمین هستی. ما برای تو و برای دوستداران تو رحمت خود را واجب نموده و بهشت های خویش را به آن ها خواهم بخشید و در جوارم وارد [ صفحه ۴۲ ] می سازم. به عزت و جلالم سوگند! به دشمنان تو سخت عذاب خواهم نمود، اگر چه در دنیا

به آنها روزی فراوان دهم. در این حال مولود، دست بر سر نهاد و گفت: (اشهد الله انه لا اله الا هو و الملائكه و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم) [۲۸]. عوفی شاعر معروف این حقیقت را در منظومه ی خود چنین بیان و تشریح نموده است: هو الذی اذا ولدته امه عاجلها منه حسیبا ما ابتدر حتی تفز عن النساء من حولها و قلن هذا هو مر مبتکر والد الطیب قد جله عنهن مولاہ یثوب فاستتر در کتاب «عیون المعجزات» می نویسد: کلیم بن عمران گفت: پس از آن که مدتی از ازدواج امام رضا علیه السلام گذشته بود، خدمت حضرتش عرض کردم: دعا فرما خداوند پسری به تو عنایت فرماید. [امام رضا علیه السلام فرمود: برای من یک فرزندی نصیب خواهد شد که او از من ارث خواهد برد، و در آن شب که امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به اصحابش فرمود:] فی تلك اللیله قد ولد لی شبیه موسی بن عمران - علیه السلام - فالحق البحار، و شبیه عیسی ابن مریم قدست أم ولدته لقد خلقت طاهره مطهره. ثم قال الرضا علیه السلام: یقتل غصبا فیبکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله تعالی علی عدوه و ظالمه فلا یلبث الا یرسیرا حتی یعجل الی عذابه الألیم و عقابه الشدید. [۲۹]. [صفحه ۴۳] خداوند به من فرزندی عنایت فرمود که مانند موسی بن عمران دریاها را می شکافد و مانند عیسی بن مریم است و مادرش که او را به دنیا آورده پاک است و طاهر و مطهره آفریده شده. سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود: این

فرزند مرا به جور و ستم خواهند کشت و اهل آسمان بر او گریه می کنند و خداوند بر دشمن ستمکار او غضب خواهد کرد و جز مدت کوتاهی پس از او نمی ماند که به عذاب دردناک و کیفر شدیدش گرفتار می شود. فرزند من از زندگانی دنیا بهره نخواهد برد، در جوانی او را خواهند کشت و کشته می شود و او به زودی به عذاب دردناک الهی مبتلا می شود. در شبی که امام جواد علیه السلام متولد شد آن حضرت با فرزندش که در گهواره بود تا صبح به سخن پرداخت. امام رضا علیه السلام کنار گهواره با او در اسرار امامت، ودایع نبوت و ولایت سخن می گفت و اسرار الهی را به گوش او می رسانید. [۳۰]. این نکته را ندیده ام کسی متذکر شود؛ ولی چون این حدیث را خواندم اعجاز به نظرم رسید، زیرا به شرحی که نوشتیم در کتاب «تاریخ بیهقی» می نویسد: «هنگامی که امام رضا علیه السلام در خراسان بود، امام محمد تقی علیه السلام از راه دریا به خراسان آمد.» ولی تعجب می کند که چگونه دریا را طی کرده و آن روز آن دریا کشتی رانی نداشته است. آری، این همان قدرت امامت است که از مدینه از راه دریا که آن روز بوده امام عبور فرموده و به خراسان و مرو رسیده است. البته از نظر ما، این طی الارض، سیر در دریا و خشک نمودن آب که امام علیه السلام مانند حضرت موسی بن عمران علیه السلام با عصا دریا را خشک کرده و عبور کند، برای ما [ صفحه ۴۴ ] مهم نیست، زیرا حدیث «علماء امتی أفضل من أنبیاء بنی اسرائیل» حدیث مشهور نبوی است و

جایی که علمای امامیه برتر از انبیای بنی اسرائیل باشند امام معصوم به طریق اولی افضل از حضرت موسی علیه السلام بوده که به امر او دریا خشک می شده و حضرتش عبور می کرده است. تردیدی نیست که ائمه ی اطهار همچنان که در ارواح، مقدس هستند در اجساد نیز طیب و طاهر و پاک و مهذب می باشند. چنان که در زیارت آن ها از زبان معصوم گفته شده: «السلام علی روحک الطیب و جسدک الطاهر» به حکم عقل و خرد و طبق اصول روان شناسی و علم النفس و علم الاجتماع، تناسب روح و جسم از شرایط اولیه ی خلقت است که ارواح آن بزرگواران در اجسام طاهره تصرف و سلطه می یابند و ارواح کثیفه در ابدان جیفه جا می گیرند و به همین جهت است که در زیارت ائمه ی بقیع می فرماید: «ینسخکم من أصلاب کل مطهر و ینقلکم من أرحام المطهرات، لم تدنسکم الجاهلیه الجهلاء و لم تشرک فیکم فتن الأهواء طبتم و طاب منبتکم» ارواح طیبه در ارحام مطهره که آلوده به شرک و هوی پرستی نشده اند نشو و ارتقا یافته و ارواح خبیثه در ارحام آلوده رشد و نمو کرده اند. طبق سنت ربوبی پیوسته ارواح مقدس از اصلاب آباء مهذب به ارحام طیبه ی پاک منتقل گردیده و از کلیه ی شوائب و آلودگی ها منزّه و مهذب بوده اند. از این رو، درباره ی رسول گرامی صلی الله علیه و آله تا به آدم ابوالبشر برسد، تصریح و تأیید و تحکیم شده که روح پاک و مقدس عقل کل در اصلاب آباء موحدین نقل و انتقال یافته تا به صلب عبدالله رسیده و از آن جا به رحم آمنه بنت وهب علیها السلام

انتقال یافته و در سلسله آباء و امهات او همه موحد و دارای عقاید پاک و ایمان خالص به خدای عالم بوده اند. [ صفحه ۴۵ ]  
بیان امام رضا و امام کاظم علیهما السلام نیز به همین حقیقت تجلی دارد که نطفه ی امام جواد علیه السلام در رحم پاک کنیز «نوبیه» که در فطرت موحد و خداپرست و بی آلاش بوده، انتقال یافته، تربیت شده و نشو و ارتقا پیدا کرده تا در این عالم به ظهور رسیده و در دامان تربیت معصوم به کمال خود نایل گردیده است. استعداد لایق ظاهر و طیب موجب قابلیت و قبول کلیه ی شرایط امامت گردیده و آن چه لازمه ی رهبری و راهنمایی مکتب تربیتی بشری بوده از مکتب ولایت مطلقه ی الهیه - که پدر از پدر تا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسد - گرفته و خود، حجت خدا بر خلق گردیده است.

## نام امام جواد

نام مبارک محمد از نام های مقدسی است که لطایف و دقایق را که متضمن است. ما برای بیان این لطیفه ناگزیر از یک مقدمه کوچکی هستیم تا این لطیفه را تشریح نماید. در عالم ایجاد و وجود، موجودات به اسماء شناخته می شوند و نام و اسم، دلیل بر مسمی می باشند، چنانچه اولین تعلیمی که قدرت خالقه جل شأنه به آدم علیه السلام آموخت بیان اسما بود که: (و علم آدم الأسماء کلها) [۳۱] یعنی: مسماها را بنام و اسامی به آدم ابوالبشر - اولین بشری که آفرید - تعلیم فرمود تا او به مفاهیم، مدلول و معانی برسد و درک کند. اگر اسامی نبود مسماها شناخته نمی شدند. حرف، لفظ و کلمه دلالاتی بر معانی هستند و



این حقیقت را خداوند عالم از درون آدم علیه السلام بیرون آورد که به او اعضا، احشا و امعایی داد، آلات گوشت، غضروف، پوست، مو، هوا و حرارت آفرید تا با قبض و بسط و شهیق و زفیر این اعضا حرکت کند و بر هم بخورد و تولید [ صفحه ۴۶ ] اصوات و الحان نماید و با گوش ارتباط یابد و این اصوات و الحان در قالب الفاظ و حروف نماینده ی معانی مکنونه درونی بشری باشند. به عبارت دیگر: خداوند در انسان قوای حساسه و نیروی مدرکه قرار داد تا حس کند، درک نماید و بتواند مدرکات و محسوسات خود را بگوید و دیگران را در احساسات و ادراکات خود شرکت دهد و این مفاهیم، جز از راه الفاظ و حروف میسر نیست. بنابراین، تمام عالم وجود الفاظ و دلالات برای معانی و مفاهیم می باشند. این الفاظ، یا حروفی هستند مانند: اسامی حسن، حسین، محمد، تقی و غیره که در وضع لغوی برای معانی وضع شده اند، یا حروف تکوینی هستند مانند اشجار و درختان که هر یک نوعی میوه می دهد و خاصیتی ممتاز دارد، یا حروف تشریحی هستند، مانند احکام قرآن که هر یک از آیات، دال بر مدلول و معانی خاص و داروی امراض روحانی می باشد. با این مقدمه، که اشاره جمالی شد، حروف و الفاظ دال بر معانی هستند و در این دلالت، انواع و اقسام حروف وضعی به کار رفته که در حروف عربی - که فارسی و ترکی هم با آن مشترک است - بیش از چهارده نوع ترکیب لفظی و حروفی داریم که حروف تهجی و حروف ابجد و غیره از آن

اقسامند و با هر یک از آن، یک رشته - بلکه رشته هایی - از حروف و اعداد مدون و منظم گردیده که در علوم ریاضی، فلکی و علوم غریبه به کار می رود. اکنون بحث ما در کلمه «محمد» است، می خواهیم بگوییم: کلمه ی «احد» از اسامی مقدسه ی عالم است که ذات حق تعالی این نام را بر خود گذاشته و با یک «م» اضافه به پیامبرش - که تربیت یافته ی مکتب ربوبی است - نام نهاده و کلمه ی «احمد» و «محمد» هر یک الفاظی هستند که حاکی معانی دقیقه ی رقیقه می باشند. ز احمد تا احد یک میم فرق است جهانی اندر این یک میم غرق است [ صفحه ۴۷ ] کلمه ی محمد - که انتخاب شده ی الهی می باشد برای اولین صادر و نخستین مخلوق است - به معنی پسندیده شده، حامد و محمود به معنی پسندیده است. «اکنون علمای حروف گویند: لفظ «م ح م د» «محمد» ترکیب حروفی دارد که بسان ترکیب وجود انسان در رحم عالم، یا رحم مادر ساختمان یافته است یعنی: در کلمه «محمد» حروفی در هم فرو رفته است به خط نسخ عربی اسم برای مسمای انسانیت است و چون طی درجات تکامل جنینی را نموده این است نیز به صورت تکاملی در می آید به طوری که در خط کوفی به صورتی می نویسند که این کلمه ی درهم فرو رفته کم کم مستقیم و پایدار و مستوی می گردد تا به کلمه ی کوفی صحیح نوشته می شود «محمد» است.» گفته اند: هر کس را «محمد» نام نهند، نامش با جسمش و اسمش با جسدش مطابقت تام دارد. محمد کش قلم چون نامور ساخت ز میمش حلقه ی

طوق کمر ساخت تواند شد ز سر جانش آگاه خرد با جمله ی دانش حاش لله چو پا آراست از خلخال دالش سر دین پروران شد پایمالش چه نام است این که در دیوان هستی بر او نگرفته نامی پیش دستی زبانم چون ز وی حرفی سراید دل و جانم ز لذت بر سر آید چه نام این است نام آور چه باشد مگر بر تو بود از هر چه باشد کلمه ی «محمد» نخستین نام رسول الله و خاتم النبیین صلی الله علیه و آله است که «الذی فی السماء اسمه أحمد و فی الأرض أبوالقاسم محمد صلی الله علیه و آله» و این نام صادر اول، عقل کل و اشرف رسل و خاتم پیامبران می باشد که با نام «احد» قرین و مقرون است. احد، نام واجب الوجود واحمد، نام اولین ممکن الوجود است و میم فاصله ی امکان و وجوب است. و محمد صلی الله علیه و آله کلمه ی جامع صفات جمال، جلال و کمال احمد است که مرآت [ صفحه ۴۸ ] صفات ربوبی واجب الوجود است. نظامی گوید: تخته (نقطه ی) اول که الف نقش بست بر در محجوبه ی احمد نشست حلقه ی حاء را کالف اقلیم دال طوق ز دال و کمر از میم داد لا-جرم او یافت از آن میم و دال دایره ی دولت و خط کمال «کنت نبیا» چو علم پیش برد ختم نبوت به محمد سپرد مه که نگین دان زبر جد شده است خاتم او مهر محمد شده است گوش جهان حلقه کش میم اوست خود دو جهان حلقه ی تسلیم اوست خواجه مساح و مسیحیش غلام اینت بشر آنت مبشر بنام امی

و گویا به زبان فصیح از الف آدم و میم مسیح هم چو الف راست به عهد وفا اول و آخر شده بر انبیا چشمه ی خورشید که محتاج اوست نیم هلال از شب معراج اوست بنابراین، کلمه «محمد» نخستین اسم دال بر معانی جامع کمال و فضیلت است که خاص پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله شد و قبل از او، کسی را به محمد صلی الله علیه و آله ننماید بودند و این نام مانند ارکان اربعه در سازمان ولایت مطلقه ی الهیه است که برای اهل بیت خود، انتخاب فرمود، همچون نام علی که بر ارکان اربعه سازمان ولایت عترت، وضع شده است. محمد، رسول الله صلی الله علیه و آله؛ محمد، باقر العلوم علیه السلام؛ محمد، تقی الجواد علیه السلام؛ محمد، ابوالقاسم صاحب الزمان عجل الله تعالی فرجه. علی، امیرالمؤمنین علیه السلام؛ علی، امام زین العابدین السجاد علیه السلام؛ [ صفحه ۴۹ ] علی، امام رضا علیه السلام؛ علی، امام هادی علیه السلام. بنابراین، چهار محمد و چهار علی و حسن، حسین، جعفر، موسی و حسن عسکری علیهم السلام که در محور ذات مقدس فاطمه ی زهرا علیهاالسلام دور می زنند؛ چهارده معصومی هستند که الفاظ و اسامی آنها دال بر معانی عالی و لطایف و دقایق رقیقه می نمایند. محمد صلی الله علیه و آله پسندیده آسمان ها و زمین و علی علیه السلام هر کجا باشد علی و عالی و با علو و برتر است، علی خواه در اول، یا دوم، یا سوم و چهارم، یا در صف اول، دوم، سوم و چهارم. علی هر کجا باشد علی است و دنی هر کجا باشد دنی است و محمد تقی علیه السلام از این

نام مشتق است که پسندیده و محبوب عالمیان است. اللهم صل علی محمد بن علی بن موسی الرضا، علم التقی، و نور الهدی، و معدن الوفا، و فرع الازکیاء، و خلیفه الاوصیاء، و أمینک علی وحیک این، یادگار خاندان نبوت و ولایت، پرچمدار تقوا و زهد و پرهیزکاری و پارسایی بوده، و نور هدایت معدن وفا و وارث خلافت است.

### کنیه و القاب امام جواد

امام محمد تقی علیه السلام به جواد ملقب و به اباجعفر الثانی مکنی بود. امام محمد باقر علیه السلام ابوجعفر الاول و امام محمد تقی علیهما السلام اباجعفر الثانی بود. تقی، قانع، مرتضی، منتجب و عالم نیز از القاب آن حضرت است. پنج لقب مخصوص امام محمد تقی است که «تقی» مشهورترین آن هاست و مأخوذ از تقوا و پرهیزکاری است که بهشت را خداوند عالم، محل مخصوص پرهیزکاران قرار داده آن جا که فرمود: (الجنة للمتقین) [۳۲]. [صفحه ۵۰] و هر کس بدین صفت متصف باشد - که بهترین صفت و عالی ترین وسیله ی قرب الهی است که فرمود: اقربکم اتقاکم و (اکرمکم اتقاکم) [۳۳] - بهترین صفت انسانی را در جهان آفرینش داراست. و در آیه ی دیگر فرمود: (تلك الجنة التي نورت من عبادنا من كان تقيا). [۳۴]. لقب دیگر حضرتش جواد، که از جود و بخشش است و در اسماء الحسنی در معنای کلمه «جواد» لطایف دقیقی است. و مرتضی، به معنی انتخاب شده از میان خلق است. و قانع، بهترین صفت انسان در معیشت و زندگی است که ملازمت با عزت دارد و چون امام جواد علیه السلام خود به کم می ساخت و هر چه داشت به خلق می بخشید او را قانع و جواد

## خصایص امام جواد

همان گونه که بیان شد کنیه ی امام جواد علیه السلام ابو جعفر ثانی بود و از القابش جواد، قانع و مرتضی است. نقش انگشتر آن حضرت: «نعم القادر الله» بود. و درباننش، عمر بن فرات و بنا به نقل مناقب ابن شهر آشوب، عثمان بن سعید سمان بوده است. شاعر مخصوص آن حضرت: حماد و داود بن قاسم جعفری است. فرزندان امام جواد علیه السلام: امام علی هادی علیه السلام، و موسی پسران، و فاطمه و امامه، دختران آن حضرت بودند. [۳۵]. ابن شهر آشوب، اولاد پسر امام جواد علیه السلام را امام علی هادی علیه السلام و موسی، و دختران آن حضرت را حکیمه، خدیجه و ام کلثوم نوشته است. [صفحه ۵۱] امام جواد علیه السلام از دختر مأمون اولادی نیارود و او زن جنایتکاری بود، چه بهتر که مقطوع النسل از دنیا رفت. مادر امام علی النقی علیه السلام به نام «مریسیه»، یا «سبیکه» یا «سکینه» یا «خیزران» بوده، که ایشان را «دره» و «ریحانه» نیز گفته اند. از مفاد اخبار چنین مفهوم می شود که امام جواد علیه السلام زنی به نام «مریسیه» یا «سبیکه ی نوبیه» داشته و زنی به نام «خیزران قبطیه» که از خاندان ماریه قبطیه بوده است و کنیه ی مادر امام علی نقی علیه السلام ام الحسن بوده است. در «مصباح المتعجد» در دعای شیخ کبیر ابی القاسم، تولد امام جواد علیه السلام را چنین نقل می کند که: «اللهم انی أسألك بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی و ابنه علی بن محمد المنتجب...» [۳۶]. ابن عیاش تولد آن حضرت را در دهم رجب نقل نموده می نویسد: انه کان یوم العاشر من رجب مولد أبی جعفر الثانی علیه السلام و وفات آن

حضرت را روز شنبه - آخر - یا پنجم و ششم - ذی الحجه نوشته است. و در روایتی آمده: وفات آن حضرت در روز سه شنبه، هفتم ذی الحجه سال ۲۲۰ هجری رخ داد. [۳۷]. همه ی مورخان به اتفاق، محل دفن آن حضرت را مقابر قریش، پشت سر حضرت موسی بن جعفر امام کاظم علیه السلام نوشته اند و در این که عمر شریف آن حضرت نیز بیست و پنج سال بوده، حرفی نیست. کلینی عمر شریف امام جواد علیه السلام را بیست و پنج سال و دو ماه و هیجده روز ضبط کرده و برخی دیگر عمر شریفش را بیست و پنج سال و سه ماه و بیست و دو [صفحه ۵۲] روز ضبط نموده اند و ابن خشاب نیز بیست و پنج سال و سه ماه و دوازده روز نوشته، ولی شیخ رحمه الله قول اولی را معتبر دانسته است. بنابراین، امام جواد علیه السلام با پدرش هشت سال - و یا هفت سال و چهار ماه و دو روز - و پس از پدر بزرگوارش هجده سال و بیست روز کم زیسته و مدت امامت آن حضرت همان هجده سال منهای بیست روز بوده و تردیدی نیست که آن حضرت در زمان معتصم، خلیفه ی عباسی مسموم شده و به شهادت رسید.

### صورت و سیرت امام جواد

«کان علیه السلام أبيض اللون، معتدلاً في بياضه - و قيل، بياضه أقرب الى السمرة - معتدلاً القامه» امام جواد علیه السلام سفید رنگ - که در سفیدی معتدل بین گندم گونی و سفیدی بود - و دارای قامتی معتدل بوده. چهره اش از جهت غیرت و حمیت شبیه موسی بن عمران علیه السلام و از جهت ورع

و پارسایی شبیه به عیسی بن مریم بود. آن حضرت، محجوب، عفیف، باحیا، موقر، بردبار و حلیم بود. همان طور که گفته شد امام، برگزیده ی الهی است و از نظر عقلی نیز بایستی از جهت جسم و جان، صورت و سیرت برتر، عالی تر، بهتر و برتر از سایر خلق باشد و ما نسبت به همه ی پیامبران و اولیا و اوصیا این حقیقت را از روی آثار و مآثر آن ها دریافته ایم که در ملاحظت و جذائیت، حسن صورت و قد و قامت دارای نظام احسن وجود بوده، و هیچ گونه نقصی در وجود آن ها رخ نداده است. اگر چه اشکالی ندارد که خداوند ارواح طیبه را به عللی در وجود ناقص قرار دهد، ولی قدرت و سنت ربوبی بر این بوده، که نفوس قدسیه را در اجساد و ابدان کامله ی حسنه جا دهد که تناسب روح و جسم آن ها محفوظ بماند و به همین جهت، همه ی پیامبران، خوشگل، خوش سیما، زیبا و رسا و فریبنده و جذاب خلق شده اند و [صفحه ۵۳] ارواح آن ها نیز عالی و راقی بوده و بر همه ی خلق تفوق و تقدم داشته اند.

### چهره و شمایل امام جواد

امام جواد علیه السلام دارای چهره ای گندم گون متمایل به سفید و ترکیبی در نهایت نزاکت و لطافت بوده، ابروهای قوسی شکل پیوسته و باریک - آن طور که امروز هم می پسندند - صورتی چون گل محمدی با طراوت، جالب و جاذب داشت. گونه های سرخ و سفید به هم آمیخته که می توان گفت: کاملاً شبیه جد بزرگوارش محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بوده است. چشم های سیاه، دندان های ریز و سفید چون در خوشاب، بینی کشیده و



باریک که «ن و القلم» مسوده آن است و دست های رسا و انگشتان بلند و کشیده ای که حاکی از ذکاوت و زیرکی است داشتند. میان کتفین او گشاده، کمرش باریک بود و سینه ی فراخ و شکم هموار و صاف داشت، خطی از موهای رعنا از میان پستان های او تا نزدیک ناف او بود. محاسن سیاه و به هم پیچیده ای داشت. گردن بلند و قامت متوسط مایل به بلندی و بندها و پیوندهای او قوی و در یکی از کتفین آن حضرت، مهر امامت هویدا بود. از نظر اخلاق نیز چون صورتش زیبا و سیرتی پسندیده داشت، با وجود صغر سن در همه حال در کمال متانت، تمکین و آرام دل و خضوع بود. هرگز فقههه از او ندیدند و هیچ گاه از او تندی و خشونت با خدمه و غلامان نشنیدند. با آن که اکثر شاهزادگان و امیرزادگان در جوانی طغیان و غرور و کبر و نخوت می ورزند؛ ولی امامان ما از این صفات زشت و ناپسند به کلی مبرا بودند. آن ها فریب جاه، مقام و مال و منصب را نمی خوردند، تا با احساس بی نیازی از مال و جاه طغیان کنند که: (کلا ان الانسان لیطغی - آن راه استغنی). [۳۸]. [ صفحه ۵۴] و همین دلیل بارزی بر تربیت آسمانی این ائمه ی معصومین علیهم السلام است که در جوانی و صغر سن از هواجس نفسانی، تمایلات، شهوات، خشم و خودپسندی به کلی دور بودند. آنان در عین حال که با جمع کودکان بودند از جهت فکر با آن ها امتیاز داشتند. وقتی مأمون به فکر خود، او را برای بازی کودکانه دعوت کرد و اسباب بازی

پیش روی او ریختند، با کمال متانت و سطوت فرمود: «ما للعب خلقنا، بل خلقنا للجيد لأمر عظیم» ما را برای بازی گیری نیافریده اند، بلکه ما برای یک امر مهم که علت غایی آفرینش است، آفریده شده ایم. مأمون سخت از این سخن تکان خورد!! چنانچه از اخبار مستفاد می شود امام جواد علیه السلام از نظر عمر کوچک ترین ائمه بوده، ولی از نظر امامت کوچک و بزرگ، پیر و جوان مفهومی ندارد، چرا که حضرت مسیح علیه السلام در کودکی گفت: (انی عبد الله آتانی الکتاب). [۳۹]. و حضرت موسی علیه السلام به هنگام تولد در رتبه ی نبوت بود. وقتی مأمون عباسی با امام جواد علیه السلام در دوران کودکیش برخورد او را زیرک، زکی، با کیاست و دارای نبوغ شناخت. در حالی که هنوز بالغ نشده بود، دارای مقام علم و حکمت، ادب و فضیلت و کمال عقل بود، مأمون نتوانست هیچ کسی را با او مساوی و برابر بداند، حتی مشایخ اهل زمان، ریزه خوار خوان علم و دانش او بودند. به همین دلیل، مأمون در نه سالگی آن حضرت را اکرام و احترام وافری می نمود تا جایی که دختر جنایتکار خود را - قبل از مبادرت به جنایت - روی اظهار علاقه ای که به آن حضرت می نمود به همسری او در آورد. [ صفحه ۵۵] او به دختر خود توصیه و تأکید در اطاعت امر و احترام آن حضرت نمود و حتی روزی که دخترش از زن گرفتن امام به پدرش شکایت کرد، خلیفه ی عباسی از دختر خواست که در این زمینه دخالت نکند و او را امر به حلم و بردباری و اطاعت و احترام شوهرش نمود.

## شبهات امام جواد به موسی بن عمران

برگزیدان حق در مکتب ربوبی همان طور که در سیرت به هم شبیه هستند در صورت نیز شبهات دارند. امام رضا علیه السلام قبل از تولد فرزندش امام جواد علیه السلام فرمود: دعا کردم و از خدا خواستم که فرزندی به من عنایت فرماید که در مراحل کمال توحید یگانه ی عصر باشد. و چون امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام به اصحاب خود فرمود: خداوند به من فرزندی عنایت فرموده که شبیه به موسی بن عمران علیه السلام است، یعنی او شکافنده ی دریاهاست و شبیه عیسی بن مریم علیه السلام در قدس، تقوا، زهد و پرهیزکاری است و در طهارت مادرش مانند مریم پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر بود. حضرت اضافه فرمود: «یقتل غضبا، فیکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله تعالی علی عدوه و ظالمه و لا یلبث الا یسیرا حتی یعجل الله به الی عذابه الألیم و عقابه الشدید» [۴۰]. او را از روی کینه می کشند پس اهل آسمان بر او می گریند، دشمن و ستم کننده ی بر او مورد غضب خدای متعال قرار می گیرد که جز در مدت کوتاهی نمی ماند و به عذاب دردناک و کیفری سخت مبتلا [صفحه ۵۶] می شود. و همان طور که امام هشتم علیه السلام فرموده بود، ام الفضل، دختر مأمون که این امام جوان را مسموم کرد، خودش به مرضی مبتلا شد که علاج نداشت و می سوخت تا به آتش جهنم ملحق گردید. همچنین امام جواد علیه السلام شباهتی به جد بزرگوارش حضرت ابی عبدالله الحسین و جد امجدش رسول خدا صلی الله علیه و آله داشت که در حق او گفته اند: یابن الذی بلسانه و بیانه

هدى الأنام و نزل التنزيل عن فضله نطق الكتاب و بشرت لقدومه التوراه و الانجيل لولا انقطاع الوحي بعد محمد قلنا محمد من آية بديل هو مثله في الفضل الا أنه لم يأت به برسالة جبرئيل

### نقش انگشتر امام جواد

در مورد نقش انگشتر امام جواد عليه السلام پیش از این اشاره ای کردیم، شیخ مفید رحمه الله و خاتون آبادی می نویسند: نقش انگشتر آن حضرت «نعم القادر الله» بود. گفته شده: در اسلام، انگشتر به دست کردن سنت است و این از مزایای اسلام بوده، گرچه سایر ملل هم به علل و وجوهی حلقه های فلزی و سنگی در دست می کردند، یا روی سنگ و فلز کلماتی حک می نمودند، یا اعداد و حروفی را به صورت طلسم حکاکی می نمودند - چنانچه در سیره ی هندوها معمول بود - در دست می کردند. نصاری - چنانچه امروز هم معمول است - فلز قیمتی به صورت حلقه را در دست چپ می کردند. هنگامی که معاویه، در روم شرقی - یعنی شامات - به حکومت رسید از آن ها تقلید کرد و حلقه و انگشتر را به دست چپ نمود و درباره ی حکمین نیز هنگامی که اشعری از عمرو عاص فریب خورد عمرو عاص انگشتر را که به سنت اسلام در دست راست بود بیرون آورد و علی امیرمؤمنان علیه السلام را از [ صفحه ۵۷ ] خلافت خلع کرد و به دست چپ نمود، او در این عمل، دو جنایت بزرگ معنوی مرتکب شد: یکی سنتی را بدعت کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله انگشتر را به دست راست می کرد و در دست چپ انگشتر نمی کردند. علتش هم این بود که چون در اسلام طهارت مخرج

به دست چپ انجام می گیرد، نباید به دست چپ انگشتر کرد که مبادا پلید گردد. و جنایت بزرگتر عمرو عاص این بود که مجرای حکومت اسلامی را از حق منحرف و در مسیر باطل قرار داد و میلیون ها نفر از مردم جهان را از راه حق و حقیقت منحرف ساخت، و به جای مردی پرهیزکار و «عالم بما کان و ما یکون» و پیشوایی بی نظیر یک مرد جنایتکار، جاه طلب، منحرف، بیگانه پرست، خودسر و خودخواهی را به خلافت نصب کرد، تا خود شریک حکومت او باشد. از آن روز بین سیاستمداران دنیا طلب و مردم ظاهر بین بی خبر از حقیقت، رسم شد که انگشتر را به دست چپ کنند، و از نصاری و مسیحیت تقلید جاهلانه نمودند. برای آن که این روش نامطلوب، اخلاقا و از نظر روان شناسی با مسائل اجتماعی برخورد سویی نکند در طول دو قرن، ائمه ی دین و اهل بیت معصومین علیهم السلام به شیعیان و پیروانشان دستور مؤکدی صادر نمودند که از شرایط مؤمنین این است که انگشتر را در دست راست کنند و در نقش نگین آن، کلماتی حق از قرآن و آیات الهی و نام های مقدس ربانی نقش کنند. به خصوص که در روی عقیق و در باشد بهتر است. البته سایر سنگ ها و جواهرات نیز تجویز شده به شرط آن که روی حلقه ی نقره باشد. طلا، مس و برنز مفاسدی در دست ایجاد می کنند که مخصوصا انگشتر طلا بر مرد حرام شده و در زن اشکالی ندارد. شیعیان و مؤمنان علاقه مند به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله مقید هستند که انگشتر [ صفحه ۵۸ ] عقیق در

حلقه ی نقره حک شده به نام چهارده معصوم علیهم السلام یا آیات قرآن به دست کنند که اخباری بر زیاد شدن حسنات برای ثواب نماز درباره ی آن وارد شده است.

### **لباس از مشخصات صوری افراد بشر است**

بشر، عریان به دنیا آمده و از دنیا هم جز با کفنی سر تا پا پوشیده نخواهد رفت. در دنیا نیز در مقام راز و نیاز به دربار بی نیاز، لباس یک رنگ پوشیده و متحد الشكل و متفق القول جز خدا خدا سخنی ندارند. چنانچه در این سنوات اخیر یک میلیون نفر در مکه بدین لباس در می آیند، چون بشر از یک مادر و یک پدر است و از قدرت خلاقه ی الهی به قبایل و عشایر، طوایف، گروه ها، انواع و اقسام مختلف تقسیم شده اند، ما به الامتیاز فطری و طبیعی آن ها صورت و رنگ هاست و ما به الامتیاز اختصاصی لباس و تعینات ظاهری است. خداوند می فرماید: (و من آیاته أن خلقکم من تراب ثم اذا أنتم بشر تنتشرون - و من آیاته أن خلق لکم من أنفسکم أزواجا لتسکنوا إليها و جعل بینکم موده و رحمه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون - و من آیاته خلق السماوات و الأرض و اختلاف ألسنتکم و ألوانکم ان فی ذلک لآیات للعالمین). [۴۱]. قرآن در بیان آیات و نشانه های قدرت خلاقه ی عالم، همین حقیقت را مورد توجه خردمندان قرار داده که آن ها با رشد عقلی خود فکر کنند که چگونه از یک پدر و یک مادر که برای آرامش پدر از جنس خود او آفریده شده به جاذبه ی مودت و محبت و رأفت و رحمت ارتباط افراد را با هم محکم، پیوسته و استوار ساخته و

رنگ ها و زبان های آن ها را مختلف قرار داده، با لهجه ها و اصوات و الحان مختلف - [ صفحه ۵۹ ] که هر یک ممیز قومی از قوم دیگر است - به خوبی تشخیص داده شود و این آیات، برای دانشمندان علم الاجتماع است که فکر کنند و به قدرت خلاقه عالم توجه نمایند. لباس هم تابع همان السنه و الوان - نژادها، چهره ها، قیافه ها، حتی سلیقه ها، فکرها - است. البسه و امکانه هم در هر قوم به صورت خاصی در می آید، تا هر قومی از قوم دیگری و هر قبیله ای از قبیله ای دیگر مشخص و ممیز گشته و از هم جدا شوند. عرب را به لباس مخصوص عربی، عجم را به لباس عجمی، کرد، هندی، افغانی، ژاپنی، چینی هر یک را به لباس اختصاصی خود می توان شناخت. ولی همین بشر در آغاز و انجام - یعنی هنگام آمدن و رفتن - عریان آمده و با یک کفن می رود و در مناسک حج هم در ساحت اقدس کبریا بی حق باید با ساتری ساده و بی تکلف باشد. چنانچه در عرفات در این سنوات اخیر یک میلیون نفر با یک لباس متحد الشكل «لییک لییک» می گویند و این تعیین را که از لباس برای افراد تهیه شده برطرف نموده، تشخیص و تمیز لباس صوری از بین می رود همه یک رنگ می شوند. بنابراین، لباس از جمله تعیینات اولیه ی بشری است که در پیشگاه حق برطرف می گردد و آن جا باید بی تعیین رفت. کلاه، کفش، لباس و روپوش لباس مانند عبا، شل و غیره همه تعیین ظاهری است که به حضرت موسی علیه السلام خطاب شد: (فاخلع نعلیک) [۴۲]. که گفته اند:

مراد تعین و تعلق است، خواه به مادیات از جهت لباس و کفش، خواه به تمایلات از قبیل حب زن و فرزند. در هر حال، در حضور ساحت کبریایی باید هیچ گونه تعلق، تمایل و تعین [ صفحه ۶۰ ] وجود نداشته باشد، باید با خلوص عقیدت، ایمان پاک و عمل صالح رفت، آن جا لباس، تعین و ارزش ندارد. و این معنی را ائمه ی اطهار علیهم السلام به ما درس دادند که این تعینات را باید در صورت لزوم تعین به کار برد، ولی در باطن و برای پارسایی و تقوا فقط و فقط باید به خدا متکی بود و از همه گسست و به او پیوست. به همین جهت، این لباس که در ظاهر برای معرفی و تشخیص و تمیز است به مقتضای زمان و مکان تغییر شکل داده می شد و از جهت کیفیت و کمیت اختلاف داشت. یک روز همه ی مردم ساده ی عربستان که به یک پیراهن اکتفا می کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام به دو جامه ی کهنه ی وصله زده قناعت داشتند تا مانند پایین ترین افراد طبقه ی مردم باشند. ولی یک روز که تعین و تجمل رومی و کوبه ی سلطنت رومیان به امویان رسید و قصور و کاخ ها و دربار و تعینات و تجملات به وجود آمد، باید لباس متناسب با آن داشت که انسان در نظر بی خردان به لباس شناخته می شود. در عصر بنی عباس که خلفای عصر با جبه های خز و لباس های زربفت و جواهر نشان بیرون می آمدند و صندوق بیت المال مسلمین مملو از در آمد بود، امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام



در مجالس رسمی جبهه ی خز، ترمه و لباس های قیمتی می پوشیدند تا مردم به نظر حقارت ننگرند. در زمان امام جواد علیه السلام، همین مقتضیات وجود داشت. به همین جهت، امام جواد علیه السلام لباس قیمتی سفید عالی به تن می کرد، ولی به جهت زهد و ورعی که داشت، لباس خشن سیاه زیر جامه و روی بدن می پوشید که از سنت جدش خارج نباشد و می فرمود: «هذا لله و هذا لكم» [۴۳]. [ صفحه ۶۱] برای کسانی که عقلشان در چشمشان قرار دارد این لباس رو و ظاهر را پوشیده ام تا امام را در عصری که قدرت مالی امپراطوری اسلام همه را اعیان و متمول نشان می دهد خوار و خفیف ننگرند و برای آن ها که عقلشان در دلشان قرار دارد، لباس خشن زیر را پوشیده ام تا بدانند علامت تقوا این است که انسان همیشه به یاد خدا افتد و خدا را در هر حال فراموش نکند.

### **لباس و آراستگی امام جواد**

امام جواد علیه السلام در صورت، لباس و آراستگی بسیار موقر و مؤدب به آداب بود، متین راه می رفت، لباس پاکیزه می پوشید. کلینی رحمه الله از این امام علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «انا معاشر آل محمد نلبس الخز و الیمینیه» ما خاندان پیامبر، خز و لباس های قیمتی می پوشیم. شیخ صدوق رحمه الله از علی بن مهزیار از همین امام علیه السلام روایت کرده است که علی بن مهزیار گوید: رأیت أبا جعفر الثانی علیه السلام یصلی الفریضه و غیرها فی جبهه خز طارونی، و کسانی جبهه خز، و ذکر آنه لبسها علی بدنه و صلی فیها و أمرنی بالصلاه فیها. [۴۴]. دیدم امام جواد علیه السلام را که نمازهای واجب را با

جامه‌ی خز و سایر لباسهای قیمتی می‌خواند و به من جامه‌ای که از خز بود پوشانید و فرمود: که من خود آن را پوشیده و در آن نماز خوانده‌ام و دستور داد که در آن نماز بخوانم. در این که امام جواد علیه السلام با سابقه‌ای که شاه ولایت در لباس داشت چگونه لباس [ صفحه ۶۲ ] خز می‌پوشید؛ این بحث روانشناسی است که در فصلی بیان خواهیم کرد که زمان امامت شاه ولایت اقتضای آن لباس را داشت و زمان امام جواد علیه السلام مقتضی این لباس بوده است.

### **چرا امیرمؤمنان لباس وصله دار می‌پوشید و امام جواد لباس خز؟**

اسلام، دین عقل و خرد و کمال و فضیلت است و در عین حال، برخی از احکام شریعت منطبق بر عرفیات است و حتی در قضاوت طبق روش عرف حکومت و داوری می‌کند. درباره‌ی لباس هم اسلام می‌فرماید: بهترین لباس، لباس عصر است که همه‌ی مردم در آن اتفاق نموده‌اند و حتی دستور دارد که از پوشیدن لباسی که موجب سخریه و استهزا و موجب غیبت شود، خودداری نمایند. بنابراین، لباس، همان لباس عمومی اجتماعی عصر است و موضوع «من تشبه بقوم فهو منهم» هم همین حقیقت را تأیید می‌کند، چرا که لباس، معرف هویت ملی است و با لباس می‌توان قبایل و عشایر عالم را شناخت. تردیدی نیست که لباس عمومی مسیحیت با لباس عمومی اسلامیت، با لباس عمومی کلیمیت و لباس عمومی هندو و سیک، یا چینی و ژاپنی با هم فرق دارد، ولی چون دنیای امروز به قدری به هم نزدیک شده و وسایط نقلیه اتوموبیل، هواپیما روی کره‌ی زمین را - که روزی از هم هیچ اطلاعی نداشتند - مانند اتاق‌های یک

خانه به هم نزدیک و مجاور ساخته از این رو از جهت لباس، خوراک، مسکن و آداب هم به هم نزدیک شده و تحت تأثیر هم قرار گرفته اند. و نمی توان به گونه ای قاطع گفت: کدام بهتر است، زیرا محیط و زمان و مکان و مقتضیات آب و خاک موجب تهیه ی لباس محلی شده است. بدون تردید مردم سواحل دریا با مردم کوهستان در لباس فرق دارند. مردم ریگستان عربستان سوزان با مردم اروپای سرسبز و شهرهای ابری که سالی چند روز بیشتر آفتاب ندارند، نمی توانند در لباس یکسان باشند. [ صفحه ۶۳ ] علاوه بر این که همین لباس هم در ادوار مختلف زندگی بسی فرق و امتیاز دارد، دوران کودکی با عهد شباب و جوانی، عصر ابوت و کمال انسانی با دوره ی پیری و سالخوردگی و شیخوخیت فرق بسیاری دارد، در هر زی و لباس که باشد باز در این شدت و ضعف فراوان از جهت کمیت و کیفیت فرق دارد. بنابراین، لباس تابع آداب و ادب محیط و شرایط زمان و مکان است. علاوه بر این خصوصیتی که گفتیم، لباس شرایط دیگری هم از نظر مقام و منزلت و منصب دارد، چنانچه امروزه لباس قضات دنیا با لباس اطبای جهان، یا لباس کارگران و مهندسین با لباس سیاستمداران و روحانیون فرق دارد و هر طبقه ای لباس مخصوصی دارند که خود را بدان فضیلت و شرایط معرفی می نمایند. حتی طبقات مختلف، اداری های کشوری و لشکری، یا پلیس و نیروی انتظامی، مأمور راهنمایی و رانندگی، فرهنگی، مأمور بهداشتی و کارگر کارخانه هر یک لباس مخصوص دارند که بدان ممتاز و مشخص می گردند. از این گذشته یک

معنی هم بر اینها حکومت دارد و آن بی رنگی است که اسیر رنگ تعلق و تعین نگردند. غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیر آزاد است این همه لباس ها، نمونه های تعین این نشئه است و اسلام برای آن که اصول ارتقا و تکامل مصون بماند، بشر را از همین رنگ ها بر بی رنگی هدایت نموده است، تا تعلقات مادی را کنار بگذارند و به معنویات بپردازند، چنانچه درس حج، بزرگترین سرمشق بی رنگی و آزادی از تعلق رنگ هاست. همان گونه که دیده می شود در آن مراسم، صدها هزار نفر و بالغ بر یک میلیون و سی صد هزار نفر در همین سال ۱۳۸۱ هجری قمری شرکت کرده و همه ی لباس هایی را که رنگ تعلق است، بیرون نموده و با سر و پای برهنه با دو قطعه پارچه ندوخته ی سفید، متحد الشكل و متحد القول به یک نقطه غیر قابل اشاره حسیه، [ صفحه ۶۴ ] توجه دارند. امام متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمود: «من باید مانند ضعیف ترین فرد از مسلمانان باشم تا مسئولیتی متوجه من نگردد» این بیان به دو نظر بود: اول آنکه: محیط صدر اسلام از تعلقات ظاهری و تعینات ملبوس هنوز فارغ بوده و آرایش و آرایش نداشت، لباس همه ساده بود و آرایش صنفی، فنی، علمی و غیره نبود. وقتی نماینده ی امپراطور روم به عربستان آمد تا خلیفه را ملاقات کند، هر چه نگریست کاخ و قصر و درباری ندید. گفتند: خلیفه در مسجد است. وقتی رفت همه را یکسان دید. گفتند: در نخلستان است. به نخلستان رفت، دید جز مردی که خشتی زیر سر نهاده و مانند غریبان

در سایه ی نخلی خوابیده، کسی نیست! گفتند: این خلیفه مسلمین است، که در لباس مانند سایر مردم بوده و هیچ تعینی ندارد. حتی یک روز پیراهن بلندی پوشیده بود، مردم بر او اعتراض کردند که چرا از سنت رسول الله صلی الله علیه و آله خارج شدی؟! روزی گفت: اگر من منحرف شوم شما مردم چه خواهید کرد؟ بدون هیچ بیمی، مردی با شمشیر برخاست و گفت: با این شمشیر تو را از کجی و اعوجاج و انحراف برمی گردانیم. سادگی به این حد بود که لباس رنگ تعین نداشت، بلکه فقط ساتر عورت و حافظ سرما و گرما بود. [ صفحه ۶۵ ] در مدت پنج سال خلافت، امیرمؤمنان علی علیه السلام با لباس وصله دار سلطنت و خلافت می کرد و به حدی وصله روی وصله می زد که می فرمود: دیگر از وصال خجالت می کشم. آن حضرت در سال به دو پیراهن - که لباس رسمی علی علیه السلام بود - قناعت می کرد و می فرمود: باید من در کشوری که حکومت می کنم مانند پایین ترین افراد از لحاظ لباس و غذا باشم. با نان جو خشک، نمک، سرکه و دو پیراهن وصله زده بر مردم حکومت می نمود. این اقتضای لباس دوران امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود. اما دوران سیاست اسلامی از نظر ظاهر رو به تکامل گذاشت و مسلمین با ملل متمدن مترقی روم، ایران، هند و چین آشنا شدند و قهرا به آداب و رسوم ظاهر آن ها در لباس، مسکن و معاشرت و مجالست آگاهی یافته همدوش و هم خوش شدند. در این سیر تکاملی روز افزون که اسلام وسعت یافت و امپراطوری اسلام از شرق و غرب عالم مسکونی را

زیر فرمان گرفت، مسلمانان چهارصد سال بر آب های دنیا فرمان روایی داشتند و هشت قرن بر تمامی قتل مرتفع، خشکی و دریا، شرق و غرب تا سواحل دریای مانس و شرق اقصای آفریقا پیش رفتند و مردم از اطراف و اکناف عالم به مرکز خلافت نزدیک می شدند و با مسلمین اختلاط می نمودند. در اثر این اختلاط و امتزاج اجتماعی، آداب و رسوم جهانی در دریای ادب و تربیت اسلام مستهلک شد و لباس هم تابع لباس عمومی گردید. یعنی لباس عرب مخصوص عرب و لباس عجم مخصوص عجم شد و حد مشترکی در بین بوده - که بی آرایش و عدم قید به لباس اولی و شدت و حدت و حمیت در لباس - لباس ملی گردید، به طوری که تقریباً همه در لباس شدت تعلق رنگ را کنار گذاشتند و لباس [ صفحه ۶۶ ] ملی عمومی به تن نمودند. خلفا و سلاطین به روش قیصرها و کسری های روم و ایران لباس رسمی پوشیده و دربار مجلل تشکیل داده و پرده دار، دربان، خدم و حشم بسیاری پیدا کردند. مردم هم که از آداب و رسوم ملل مختلف آگاهی یافته بودند و اوضاع مالی و بنیه ی اقتصادی آن ها در کمال قوت و قدرت بود به حدی که بیش از ده میلیون دینار اضافه درآمد خزینه ی سلطنتی بود لباس های فاخر می پوشیدند و به زیورآلات مجلل خود را می آراستند. در این عصر بایستی امام - که راهنمای روحانی و پیشوای معنوی است - به همان لباس عصر آراسته باشد و به همین جهات بود که در عصر خلفای اموی و عصر خلفای عباسی که خلافت، دارای دربار و دربان

تشریفات شد ائمه ما نیز برای حفظ صورت ظاهر اسلام لباس خز و پشم و لباس گران بها و عالی قیمت می پوشیدند. امام صادق علیه السلام - مخصوصا امام رضا علیه السلام که مقام ولیعهدی ظاهری داشت - به حکم ضرورت به خاطر مردم ظاهربین لباس رسمی قیمتی می پوشیدند، ولی در زیر، لباس پارسایی و پرهیزکاری خود را به تن داشتند. امام جواد علیه السلام نیز که داماد خلیفه ی عباسی بود به حکم ضرورت، از رو لباس خز و حریر می پوشید و زیر آن به لباس خشن کرباس قناعت می کرد و می فرمود: آن برای مردم و این برای خداست.

### **تولد امام جواد و رسوایی واقفیه**

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام از جمله ائمه ای بود که تا سن بیش از چهل سالگی اولاد پسری نیاورد و برخلاف پدرش که کثیر الاولاد بود، او قلیل الاولاد بود. چهل و هفت سال از سن امام رضا علیه السلام گذشت و فرزند پسری برای حضرت [ صفحه ۶۷ ] متولد نشد همین جهت، موجب گردید که مردم در امامت آن حضرت توقف کردند و صوفیه در طریقت به او متوقف گردیدند. ولی از آن جایی که در سنت ربوبی و سرنوشت اولیه، مقرر شده بود که دوازده نفر منصوب و منصوب اوصیا و اولیای خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله باشند و نام امام جواد علیه السلام در صف اولیای رسول خدا صلی الله علیه و آله به خط نور، بر ستون و ساق عرق نقش شده بود و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اخبار متواتره اسامی جانشینان خود را تصریح فرموده بود، به همین جهت، این فرزند بدون تردید امام نهم پس از امام رضا

علیه السلام بود. توقف و شک برخی از معمرین موجب شد که در مقام تفحص و تجسس برآیند، از این رو دیدیم که امام جواد علیه السلام از میان مردم، در حال کودکی و صغر سن، خود را به علم و فضل و کمال معرفی فرمود، همان گونه که عیسی بن مریم علیهما السلام خود را معرفی کرد و مردم با مشاهده ی معجزات متوالی و متواتر او پیشوای نهم امام جواد علیه السلام را شناختند. بسیاری از مردم از امام رضا علیه السلام می پرسیدند: امام پس از شما کیست؟ حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام پیش از ولادت امام جواد علیه السلام یا پس از ولادتش او را به اسم و رسم و وصف و شخصیت معرفی می فرمود و در دوران کودکی او را به اصحاب خود نشان می داد و در وداع آخر تصریح به جود او به هنگام سفر اجباری به خراسان نمود و در منطق خود، در عصر ولایت عهدی مکرر در مکرر به وجود او تصریح، تأکید و توصیه فرمود. مولد و میلاد امام جواد علیه السلام چهار سال پیش از دعوت مأمون به ولایت عهدی بود. هنگامی که امام رضا علیه السلام عازم مسافرت گردید امام جواد علیه السلام چهار ساله بود و امام رضا علیه السلام او را به علم، تقوا، فضیلت و سخاوت سفارش فرمود و اسرار امامت را به او سپرد و تصریح کرد که من از این سفر، بر نخواهم گشت. با این مقدمات امام رضا علیه السلام به هنگام ولادت جوادالائمه علیه السلام فرمود که: گهواره ی او را نزدیک استراحت گاه خود نصب نمودند و حضرتش از این فرزند [ صفحه ۶۸ ] مراقبت می کرد. بدون تردید از نظر حب نسل و



سنت بشری، هر مردی که تا سن چهل و پنجاه سالگی فرزندی پیدا نکند و پس از آن صاحب فرزند گردد قهرا او را دوست می دارد و علاقه ی مفرطی نسبت به او نشان می دهد و در حفاظت و حراست او به شدت می کوشد. امام رضا علیه السلام نیز به این فرزند علاقه ی زیادی داشت و در این چهار سال که زیر نظر و مراقبت آن حضرت بود، شدت علاقه پدری مشهود گردید. این حقیقت در کتب رجال و حدیث، در باب نص بر امامت امام جواد علیه السلام مورد تأیید و تصدیق همه بوده و اصحابی که از آن حضرت راجع به امام پس از او می پرسیدند، آن ها را به وجود امام نهم علیه السلام مطمئن می ساخت. از کسانی که مورد اعتماد و وثوق بود و تأیید در معرفی و تصریح در وجود امام نهم علیه السلام می کرد و شاهد و ناظر بر او و معرف او بر مردم بود؛ علی بن جعفر عموی آن حضرت است که فداکاری بسیاری در این راه نمود، حتی کسانی که در مورد امامت متوقف شده و درباره ی امام نهم به شک افتادند، در غیاب امام رضا علیه السلام - که به سفر اجباری خراسان تشریف برده بود - به وسیله ی علی بن جعفر به قیافه شناس مراجعه کردند تا گواهی داد که ابوجعفر، محمد ثانی، فرزند امام رضا علیه السلام می باشد. قیافه شناس به رسم عربیت آمد و با کتمان از نسب و حسب تشخیص داد که او از خاندان عترت و طهارت و دامان عصمت و عفت است. علی بن جعفر، نخستین کسی بود که این گواهی را تأیید نمود و لب و

دهان امام نهم علیه السلام را در کودکی بوسید و گفت: گواهی می‌دهم که تو، امام و پیشوای خلق و برگزیده‌ی پروردگار هستی. برخی این خبر را در بیست و پنج ماهگی امام جواد علیه السلام در حضور امام رضا علیه السلام نوشته‌اند. این جا بود که حضرتش فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! که خود، معرف [صفحه ۶۹] شخصیت خود می‌باشی. محمد بن اسماعیل حسینی از امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده که حضرتش فرمود: امام جواد علیه السلام را در بیست و پنج ماهگی در مکه به قیافه شناسی نشان دادند. مردم اطراف او را در مسجد الحرام گرفته بودند که نور حق از سیمای این کودک به آسمان تلالؤ داشت و آن قیافه شناس گفت: والله! این نور الهی است که در چهره او هویداست و این مولود از ذریه طاهره‌ی امیرالمؤمنین علیه السلام است. آنگاه رو به آن‌هایی که در شک بودند نمود و گفت: بروید، استغفار کنید. در همین اثنا امام جواد علیه السلام به زبان آمد، نطقی بلیغ نمود، و با فصاحت تمام که همه‌ی حاضرین خوب می‌شنیدند و درک می‌کردند، چنین فرمود: «الحمد لله الذی خلقنا من نوره، و اصطفانا من بریته، و جعلنا امناء علی خلقه و وحیه. ایها الناس! أنا محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و أنا ابن فاطمه الزهرا و ابن محمد المصطفی ففی مثلی یشک؟ و علی علی ابوی یفتری، و أعرض علی القافه. و الله انی لأعلم بأنسابهم من آبائهم انی و الله لا علم بواطنهم و ظواهرهم،

و انى لأعلم بهم أجمعين و ما هم اليه صائرون أقوله حقا و أظهره صدقا و عدلا و علما أورثناه الله قبل الخلق أجمعين و قبل بناء السماوات و الأرضين. و أيم الله! لولا- تظاهر أهل الباطل علينا و غلبه دوله الكفر و توثب أهل الشرك و الشك و النفاق علينا لقلت قولاً يتعجب منه الاولون و الآخرون. [ صفحه ۷۰ ] ثم وضع يده على فمه و قال يا محمدا (و اصبر كما صبر اولوالعزم من الرسل، و لا تستعجل لهم...) [۴۵]. سپاس خدائی را که ما را با دست قدرت خویش از نور خود آفرید و از میان مخلوقاتش برگزید و ما را امین بر وحی خود و بر مردم قرار داد. ای گروه مردم! من محمد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی سید العابدین بن الحسین الشهید، بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهم السلام هستم. من فرزند فاطمه ی زهرا علیهاالسلام و فرزند محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستم. آیا در نسب همچون من (که دارای چنین نسب والائی هستم) شک و تردید راه دارد؟ آیا بر من و پدر و مادر من افترا بسته و به قیافه شناسان عرضه می شود؟! قسم به خدا! من به نژاد و نسب شما از پدرانتان آگاه تر هستم، سوگند به خدا، من با باطن و ظاهر شما آگاهم، و از همه ی آنها و از تمام افکارتان و آنچه در پیش دارید آگاهم، این مطلب را با حق و واقعیت می گویم و با راستی و عدل آن را آشکار می نمایم، که این دانشی است که خداوند متعال آن را

پیش از آفرینش همه ی مخلوقات و پس از بنای آسمان ها و زمین ها به ما ارزانی داشته است. سوگند به خدا اگر نبود که اینک باطل بر ما چیره گشته و غلبه با دولت کفر است و حرکت ناباوران، مشرکان و سرکشان بر علیه ماست سخنی را ابزار می کردم که پیشینیان و آیندگان در شگفت می شدند. در این هنگام آن حجت خدا دست خود را بر دهان خود نهاد و به خود گفت: ای محمد! آرام و خاموش باش و سکوت اختیار کن! آنسان که پدران [ صفحه ۷۱ ] تو سکوت اختیار کردند. این آیه شریفه را تلاوت فرمود. (فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم...) «پس صبر کن آن گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند و برای (عذاب) آنان شتاب مکن...» چون این سخنان در حضور جمعی پایان یافت و مجلس تمام گشت، و خبر به امام رضا علیه السلام رسید فرمود: «الحمد لله الذی جعل فی و فی ابنی محمد اسوه برسول الله صلی الله علیه و آله و ابنه ابراهیم». سپس و ستایش پروردگاری را که در مورد من و فرزندم محمد الگوئی و اقتدائی به رسول خودش و فرزندش ابراهیم قرار داد. آن گاه رو به حاضرین نموده و فرمود: هل علمتم مارمت به ماریه القبطیه فی ولادتها ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قالوا: لا. أنت اعلم یا بن رسول الله فخبیرنا. [۴۶]. آیا می دانید نسبت به ماریه قبطیه در حین تولد ابراهیم، فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله چه تهمت ناروایی زدند و افترائی بستند؟ شیعیان و خواص دوستان عرض کردند: ما به جریان

آن واقف نیستیم، برای ما بیان کن! چرا که تو فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و از درون خانه بهتر با خبری که: «أهل البیت أدری بما فی البیت». آن گاه امام رضا علیه السلام فصلی بدین شرح از تاریخ صدر اسلام و تولد ابراهیم و مقام ماریه قبطیه و خادمی که او را به رسم پادشاهان خدمت می کرد، بیان فرمود: [ صفحه ۷۲ ]

### **ابراهیم، فرزند پیامبر خدا و ماریه قبطیه**

چون سخن امام رضا علیه السلام به شکر و سپاس بدینجا رسید که: پروردگارا! همان طور که مردم را درباره ی ماریه از شک بیرون آوردی، شکر می کنم که مردم را درباره ی فرزندم جواد علیه السلام از شک بیرون آوردی. مردم اجتماع کرده و عرض کردند: یابن رسول الله! قصه ماریه را برای ما بیان کن. چگونه بود؟ امام رضا علیه السلام فرمود: هنگامی که ماریه قبطیه را به رسم تحفه و هدیه تقدیم رسول خدا صلی الله علیه و آله نمودند خادمی نیز به همراه او برای خدمتش به نام «جریح» بود. این خادم هم در خاندان سلطنتی به آداب پادشاهان و تربیت درباری تربیت شده بود که به ماریه علم و ادب می آموخت. چون ماریه قبطیه مسلمان شد، او هم به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد در ضمن، برخی از زنان پیامبر نسبت به او حسد بردند و دو زن او از پیامبر به پدران خودشان شکایت کردند و گفتند: پیامبر ماریه را بیشتر از ما دوست می دارد. وقتی ماریه به ابراهیم آبستن شد، آنها نسبت ناروا داده و گفتند: ابراهیم از «جریح» بوده نه از پیامبر (!!!) آن دو با جسارت به پیامبر خدا

صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! این شایسته نیست که از تو جنایتی رخ دهد و ماریه به فحشا بگراید (!! پیامبر صلی الله علیه و آله سخت بر آسفت، رنگش متغیر شد، فرمود: «و یحکما! ما تقولان؟» گفتند: جریح با ماریه ملاعبه کرده و باید قضیه روشن شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر دو را بازجویی کنید، تا بین آن ها قضاوت کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام آماده ی اجرای حکم رسول خدا شدند. چون تحقیق کردند و در اتاق آن ها رفتند، دیدند آن ها در یک مشربه (تشت) و [صفحه ۷۳] به آداب و سنت قدیمی خود - مانند حمام های «وان» امروزی - شستشو می کنند و جریح آب می ریزد و ماریه استحمام می نماید و می شنیدند که ماریه تقدیر و تعظیم مقام نبوت نموده و افتخار و مباهات می کرد که به همسری او در آمده. جریح تا چشمش به علی علیه السلام و شمشیر برهنه ی آن حضرت افتاد از ترس فریاد کشید و خود را پوشانید. حضرت فرمود: پوشش را بپنداز که در امان هستی. او خواجه و بدون آلت رجولیت بود که برای تربیت زنان دربار انتخاب شده بود که کمک دختران و خدمتگذار آنان باشد. امیرمؤمنان علی علیه السلام برگشت و جریان را خدمت پیامبر گزارش داد که آن ها به رسم قدیم خود در تشتی شستشو می کنند و نظافت می نمایند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جریح! جامه خود را بپوش و خود را حفظ کن، آن چه خدا و رسول می دانست، روشن شد. آن دو نفر شاکی، از گفتار خود توبه و استغفار نمودند، رسول خدا صلی

الله عليه و آله فرمود: پس از تهمت و افترا بر خدا و رسول توبه می کنید؟ خداوند توبه ی شما را قبول نمی کند. گفتند: ای رسول خدا! ما را ببخش! فرمود: شما با چه جرئت چنین نسبتی به رسول خدا صلی الله علیه و آله دادید؟ گفتند: ما بد کردیم و امید عفو داریم (!!!) آنگاه این آیه نازل شد: (ان تستغفر لهم سبعین مره فلن یغفر الله لهم) امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود: «الحمد لله الذی جعل فی و فی ابنی محمد اسوه برسول الله صلی الله علیه و آله و ابنه [ صفحه ۷۴ ] ابراهیم» [۴۷]. این افتزایی بود که به ماریه مادر ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله نسبت دادند. علی بن ابراهیم قمی - که از علمای امامیه است و در قرن سوم می زیسته - در تفسیر خود از ثقات رجال روایت کرده که از زراره بن اعین گوید: از امام محمد باقر شنیدم که فرمود: هنگامی که ابراهیم در گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله سخت محزون شد. فقالت عائشه: ما الذی یحزنک علیه فما هو الا ابن جریح القبطی (!! ) فبعث النبی صلی الله علیه و آله علیا علیه السلام و أمر بقتله فخاف منه جریح و تسلق نخله فی بستان، فانکشف ثوبه، فاذا لیس له ما للرجال، فرجع علی علیه السلام الی رسول الله صلی الله علیه و آله و أخبره بما رأى. فقال الحمد لله الذی صرف عنا السوء أهل البيت. ثم نزلت هذه الآیه (ان الذین جاوا بالافک...) [۴۸]. همچنین در تفسیر مذکور از امام صادق علیه السلام روایت نموده که حضرتش فرمود: «ان

رسول الله صلى الله عليه و آله كان عالما بكذبها، و لكنه أراد أن يدفع القتل عن جريح و ترجع المرأه عن ذنبها» [۴۹]. پیامبر  
صلى الله عليه و آله می دانست که زنان حسود، دروغ می گویند، ولی می خواست قتلی رخ ندهد و قضیه روشن گردد و آن  
زن هم از گناه خود توبه کند و برگردد. ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغه» می نویسد: [ صفحه ۷۵ ] چگونه عایشه جرئت  
نمود که چنین تهمتی را به رسول خدا صلى الله عليه و آله بزند؟ رسول خدا صلى الله عليه و آله تهمت او را روشن نمود که  
دروغ و بهتان است و در قرآن درباره ی این بهتان حسد انگیز آیه نازل شده که او را سخت به عذاب تهدید نمود؟ [۵۰]. این  
حقیقت واقعه ای است که در «شأن نزول» آیه ی «افك» نقل نموده اند؛ ولی جمعی به احترام عایشه، جریان را صورت دیگری  
داده و او را تبرئه کرده اند، از آن جمله بخاری در «صحیح» خود [۵۱] و مسلم در «صحیح» خود و خازن در «تفسیر» خود [۵۲]  
و بغوی در «حاشیه ی تفسیر طبری» [۵۳] و دیگران این جریان حقیقی را تحریف نموده اند. در ادامه آن روایت آمده: ثم قبض  
علی ید رجل الی جنبه و مشی یتخطأ رقاب الناس و هم یفرجون له، فلما رأى شیوخ بنی هاشم ذلك و سمعوا منه هذه المقالہ  
قالوا: (الله أعلم حیث یجعل رسالتہ) [۵۴]. در این موقع امام جواد علیه السلام دست آن کس که پهلوی او نشسته بود را گرفت  
و او پا روی پشت و بالای مردم می گذاشت و مردم به او راه می دادند، حضار -



که از شیوخ بنی هاشم بودند و این حقایق را دیدند و شنیدند - گفتند: و الله! خدا بهتر می داند چگونه رسالت خود را به کدام خاندان بسپارد. [ صفحه ۷۶ ]

### نامه ی امام رضا به فرزندش امام جواد

بسم الله الرحمن الرحيم أبقاك الله طويلا و أعاذ من عدوك يا ولد! فداك ابوك قد فسرت لك مالي و أنا حي سوي و جاء أن ينميك اليه بالصله لقرابتك و الموالى موسى و جعفر رضى الله عنهما. فأما سعيدة، فانها امرأه قويه الحزم فى النحل و ليس ذلك كذلك، قال الله: (من ذا الذى يقرض الله قرضا حسنا فيضاعفه له أضعافا كثيرة) و قال (لينفق ذو سعه و من قدر عليه رزقه فلينفق مما آتاه الله) و قد أوسع الله عليك كثيرا يا بنى! فداك أبوك لا تستر دونى الامور لحبها فتخطى حظك و السلام. [ ۵۵ ]. به نام خداوند بخشنده ی مهربان خداوند تو را نگهدارد و در پناه خود از شر دشمنانت محافظت فرماید، ای پسر! پدرت فدای تو باد. من در حال حیات و صحت و سلامتی اموال خود را به تو واگذار نمودم، به امید آن که خداوند بر تو منت گذارد و بر خویشاوندان خود و غلامان حضرت موسی بن جعفر و امام صادق علیهما السلام احسان و بخشش کنی. و اما سعیده او زنی است که هوشیار است و استعداد قوی و دقت نظر دارد در اموالی که می بخشد. خداوند تبارک و تعالی فرموده است: « کیست که به خداوند وام دهد وام نیکوئی، و او برایش چندین برابر کند». و فرموده است: «تا آنکه اشخاص دارا و ثروتمند به اندازه ی ثروت خود [ صفحه ۷۷ ] و کسانی که نادار

هستند به قدر امکان که خدا به آنها مرحمت نموده بخشش کنند» و هر آینه خداوند به تو وسعت زیادی عطا کرده است. ای فرزند عزیزم! پدرت فدایت شود، کارها را از من پنهان مکن که از نصیب خود بی بهره بمانی. و السلام.

### نامه ی دیگری از آن حضرت

شیخ صدوق رحمه الله در «عیون الاخبار» از بزنتی روایت می کند که گوید: نامه ای که حضرت رضا علیه السلام برای فرزند گرامیش حضرت جوادالائمه علیه السلام نوشته بود و به مدینه فرستاد و آن را می خواندم بدین شرح بود: فرزند عزیزم! به من خبر داده اند که چون از منزل بیرون می روی غلامانت بخل و حسادت می ورزند و برای آن که خیری از تو به کسی نرسد تو را از درب کوچک بیرون می برند. اکنون به تو می نویسم به همان حقی که بر تو دارم سوگند می دهم! که رفت و آمد خود را علنی و رسمی و از درب بزرگ عمومی قرار دهی و هر گاه سوار مرکب می شوی درهم و دینار همراه خود بردار تا هر کسی که از تو درخواست کند به او چیزی ببخشی و مردم از خیر تو بهره مند شوند. جواد عزیزم! اگر عموهایت از تو چیزی بخواهند به هر یک کمتر از پنجاه اشرفی و اگر عمه هایت از تو درخواست کنند به هر کدام کمتر از بیست و پنج اشرفی ببخش؛ ولی نسبت به زیادتر از آن خود دانی. بدان که چون این بخشش از تو دست دهد، حق تعالی مرتبه ی تو را بلند گرداند، همواره در انفاق و بخشش مداومت کن و از فقر و تهی دستی [صفحه ۷۸] هراس نداشته باش. [۵۶].

### اسلام در عصر امام جواد

دوران اعتلا و ارتقای امپراطوری اسلام در عصر هارون و مأمون به حد کمال رسیده بود و اگر فرصتی به امام رضا علیه السلام داده می شد و حسن نیتی در انتخاب آن حضرت به ولایتعهدی بود، در عظمت اسلام و ترویج شعائر دین بزرگترین قدم مؤثر برداشته می شد و آن

کشور پهناور که بیش از چهل و پنج کشور بزرگ فعلی و شامل میلیونها مسلمان بود از حقیقت دین و تعلیم و تربیت آن استفاده می کردند. با کمال تأسف باید گفت: جاه طلبان سعایت کردند و همان طور که گفته اند: «الملک عقیم» مأمون، ولیعهد بی نظیر خود را کشت و دوران امامت و ریاست روحانی به امام جواد علیه السلام منتقل شد. امام جواد علیه السلام در ترویج دین و حفظ شعائر اسلام همان وظیفه را داشت که حضرت سجاد یا امام محمد باقر علیه السلام داشتند، از نظر امامت و ولایت همه در یک صف قرار گرفته و مسئولیت مستقیمی در بارگاه الهی برای تبلیغ دین و تشریح احکام سید المرسلین و تعلیم و تربیت اسلامی داشتند. امام جواد علیه السلام که عمرش چون گل کوتاه بود و با سیاست جدایی فرقه های اسلامی و تقویت ائمه ی شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی رو به رو گردید باید طریقه حقه امامیه را - که اصل قوانین لایتغیر فقه اسلام است - به مردم برساند. پروردگار موجبات آن را فراهم کرد که یک کودک نابالغ که زمامدار ولایت مطلقه ی عصر است در مقابل سیل علمای مختلف العقیده و محققین بزرگ و شهیر اسلام، احتجاج، مناظره و مباحثه نمود و مشکلات علمی و معضلات مسایل فقهی و مهمترین امور اجتماعی را حل نمایند. [ صفحه ۷۹ ] حضرت با همین سن و در همین محیط که علم و دانش رو به ترقی نهاد و علوم و فنون سایر ملل در اسلام ترجمه و نشر یافته، مکتب اسلام وسعتی گرفته، دانشگاه اسلام سرتاسر جهان را از کتاب و تعلیم و تربیت پر کرده، امام

و اولی به تصرف از خاندان هاشمی در صغر سن وارد بحث علمی گشت و فحول علما را در مضیقه نادانی محصور ساخت و به تحقیق و تشریح فقه، اصول، اخلاقیات، ریاضیات و فلکیات پرداخت. و همان خدمتی که بعضی از ائمه هدی علیهم السلام با شمشیر می کردند، این امام همام با احتجاجات خود نموده، و به کلی خط سیر حرکت فکری مسلمین را برگردانید و جامعه ی علما و روحانیون با تعصبی هم که داشتند اعتراف و تصدیق کردند که علم و دانش امام جواد علیه السلام از منبع علوم نبوت سرچشمه گرفته و در مکتب شدید القوای ربوبی تربیت یافته و بنی هاشم از صغیر و کبیر در علم و دانش بی شبیه و نظیرند. بطلان آن چه را که مردم گمان کرده بودند و پیشوایان ساختگی و جاعلین حدیث و خبر به مردم آموخته بودند برای مسلمانان کشف کرد و چهره ی زیبای حقیقت دین را به مردم نشان داد.

### نقبای اثنا عشر

سنت ربوبی بر این بوده که رهبران آسمانی خود را برای وضع شریعت و تعلیم اصول عقاید بفرستد و برای هر کدام از آن ها وصی و ولی و جانشینی معین فرماید که فروع شریعت را تعلیم نمایند. این سنت در اسلام به تواتر از شیعه و سنی نقل شده است و بیش از شصت و پنج حدیث از طریق عامه و نوزده حدیث از طریق امامیه روایت شده است. از جمله ی احادیث معتبر، موثق و مورد اعتماد فریقین، حدیث سلمان فارسی رضی الله عنه است که عیاشی با اسنادش نقل کرده، گوید: سلمان فارسی رضی الله عنه گوید: خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب

شدم چون نظرش به [ صفحه ٨٠ ] من افتاد فرمود: يا سلمان! ان الله عزوجل لم يبعث نبيا و لا رسولا الا جعل له اثني عشر نقيبا. قال: قلت يا رسول الله! قد عرفت هذا من الكتابين قال يا سلمان! فهل علمت نقبائى الاثنى عشر الذين اختارهم للامامه من بعدى. فقلت: الله و رسوله أعلم. قال صلى الله عليه و آله: يا سلمان! خلقتنى الله من صفاء نوره، فدعاني فأطعته، و خلق من نوري عليا فدعاه فأطاعه و خلق من نوري و نور علي، فاطمه، فدعاهها فأطاعته و خلق منى و من علي و فاطمه، الحسن و الحسين، فدعاهما فأطاعاه فسمانا الله بخمسه أسماء من أسمائه. فالله المحمود و أنا محمد، و الله العلي و هذا علي، و الله فاطر و هذه فاطمه، و الله الاحسان و هذا حسن، و الله المحسن و هذا حسين. ثم خلق من نور الحسين عليه السلام تسعة ائمه، فدعاهم فأطاعوه قبل أن يخلق الله سماء مبنيه و أرضا مدحيه، او هواء او ماء او ملكا او بشرا، و كنا بعلمه نسبحه و نسمع له و نطيع. فقال سلمان يا رسول الله! بابى أنت و امى! ما لمن عرف هولاء؟ فقال صلى الله عليه و آله: يا سلمان! من عرفهم حق معرفتهم و اقتدى بهم فوالى وليهم، و تبرأ من عدوهم فهو و الله منا يرد حيث نرد و يسكن حيث نسكن. قلت: يا رسول الله! يكون ايمان بهم بغير معرفتهم و أسمائهم و أنسابهم. فقال: يا سلمان لا. فقلت: يا رسول الله! فانى لى بهم؟ قال صلى الله عليه و آله: قد عرفت الى الحسين. ثم سيد العابدين على بن

الحسين. [ صفحہ ۸۱ ] ثم ابنه محمد بن علي باقر علم الأولين و الآخرين من النبيين و المرسلين، ثم ابنه جعفر بن محمد لسان الله الصادق، ثم موسى بن جعفر الكاظم غيظه صبرا في الله، ثم علي بن موسى الرضا لأمر الله، ثم محمد بن علي الجواد المختار من خلق الله ثم علي بن محمد الهادي الى الله، ثم الحسن بن علي الصامت الأمين العسكري، ثم ابنه حجه بن الحسن المهدي، الناطق القائم بأمر الله. قال سلمان: قلت: يا رسول الله! ادع الله لي بادراكهم. قال صلى الله عليه و آله: انك مدركهم و أمثالك و من تولاهم بحقيقه المعرفه قال سلمان: فشكرت الله كثيرا. ثم قلت: يا رسول الله مؤجل في الى أن أدركهم. قال صلى الله عليه و آله: يا سلمان! اقرأ (فاذا جاء وعد اوليهما بعثنا عليكم عبادا لنا اولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار و كان وعدا مفعولا ثم رددنا لكم الكره عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيرا) قال سلمان: فاشتد بكائي و شوقي و قلت: بعهد منك فقال: اي و الذي أرسل محمدا! أنه بعهد مني و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و تسعه ائمه و كل من هو منا و مظلوم فينا. اي و الله! ثم ليحضرن ابليس و جنوده و كل من محض الايمان محضا و محض الكفر حتى يؤخذ بالقصاص و الأوتاد و التراث و لا يظلم ربك أحدا و نحن تأويل هذه الآيه: (و نريد أن نمن على الذين استضعفوا في الأرض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين و نمكن لهم في الأرض و نرى فرعون [ صفحہ ۸۲ ] و

هامان و جنودهما منہم ما کانوا یحذرون) [۵۷]. ای سلمان! خداوند هیچ پیامبر و رسولی را نفرستاده مگر آن که برای او دوازده ولی و وصی قرار داده است. سلمان گوید: عرض کردم: آری ای رسول خدا به آن از دو کتاب تورات و انجیل آگاهی دارم. فرمود: ای سلمان آیا نقبای دوازده گانه مرا که خداوند آنان را برای امامت پس از من اختیار فرموده می شناسی؟ من گفتم: خدا و رسول او بهتر می دانند. آن گاه فرمود: ای سلمان! خداوند نور مرا از صفای نور خویش آفرید و مرا خواند، اطاعت نمودم. و از نور من، نور علی را آفرید. پس او را خواند و او اطاعت کرد، سپس از نور من و نور علی نور فاطمه را آفرید، پس او را خواند و او نیز اطاعت امر حق می نمود و از من و علی و فاطمه، حسن و حسین را آفرید و آن دو را خواند و آنها اطاعت کردند. و ما را با پنج نام از نام های خود نامید. او محمود است من محمد، او علی است و این علی، او فاطر است این فاطمه، او احسان است این حسن، و او محسن است این حسین. سپس از نور حسین، نه نور دیگر آفرید و آنها را خواند همگی اطاعت نمودند و این قصه پیش از آن بود که خدا آسمانی را بنا کند و زمینی را بگستراند یا آب، هوا، فرشته یا بشری باشد و ما به علم پروردگار تسبیح، تقدیس و تهلیل می نمودیم. سلمان عرض کرد: یا رسول الله! چه پاداشی دارد کسی که آنها را بشناسد؟ فرمود ای

سلمان کسی که آنها را به خوبی و آنگونه که سزاوار است [ صفحه ۸۳ ] بشناسد و به ایشان اقتدا کند، دوستانشان را دوست بدارد و از دشمنانشان بیزاری جوید، به خدا قسم از ما به حساب می آید و هر کجا ما وارد شویم، وارد می شود و هر کجا که ما ساکن گردیم، ساکن می گردد. عرض کردم: ای رسول خدا آیا ایمان به آنها بدون شناخت ایشان و شناخت نام و نسبشان ممکن است؟ فرمود: نه. عرض کردم: چگونه آنها را بشناسم؟ فرمود: تا امام حسین که شناختی، پس از او سرور عبادت پیشه گان علی بن الحسین است، پس از او فرزندش محمد بن علی شکافنده علم اولین و آخرین از پیامبران و رسولان، پس از او فرزندش جعفر بن محمد، زبان راستگوی خداوند است سپس موسی بن جعفر است که خشم خودش را در راه خدا از روی صبر و شکیبائی فرو می نشاند، سپس علی بن موسی است که به امر خداوند راضی و خشنود است، سپس محمد بن علی است و او بخشنده ای است که از میان آفریدگانش خدا اختیار فرموده، سپس علی بن محمد آن هدایتگر به سوی خداوند است، سپس حسن بن علی است که ملقب به امین و عسکری می باشد و پس از او فرزندش حجه بن الحسن المهدی است که زبان گویای حق و قیام کننده ی به امر اوست. سلمان گوید: عرض کردم ای رسول خدا دعا کنید که من آنان را درک کنم، فرمود: تو و امثال تو و هر که ولایت ایشان را پذیرا باشد به حقیقت معرفت آنان را درک می کنید. سلمان گوید: با شنیدن این



بشارت بسیار خدا را سپاس گفتم سپس [ صفحه ۸۴ ] عرض کردم: ای رسول خدا! من مهلت داده می شوم تا آن زمان که آنان را درک کنم؟ فرمود: ای سلمان، بخوان این آیه را: (فاذا جاء وعد اولیہما...) که این آیه اشاره به رجعت و بازگشت دوباره به عالم، پس از مرگ است. سلمان گوید: از روی شوق گریه زیادی کردم و عرض کردم: آیا به عهد شما است؟ فرمود: آری به حق آنکه محمد را فرستاد، در دوران من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر دیگر از امامان و هر که از ما به حساب آید و در راه ما ظلم شده باشد، به خدا سوگند، ابلیس و لشکر او و هر که ایمان خالص در وجودش باشد یا کفر خالص، همه آنها را حاضر کنند تا قصاص گرفته شود و پروردگارت هرگز به کسی ستم نکند، و ما تأویل این آیه شریفه ایم: (و نرید أن نمن علی الذین...) در حدیث یونس بن ظبیان آمده: امام صادق علیه السلام فرمود: «ان الله اذا اراد یحیل بامام اوتی بسبع و رقات من الجنة، فأکلهن قبل أن یقع فاذا وقع فی الرحم سمع الکلام فی بطن امه فاذا وضعته رفع له عمود من نور فیما بین السماء و الأرض و کتب علی عضده الایمن. (و تمت کلمه ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السميع العليم) [۵۸]. فاذا سقط من بطن امه اوتی الحکمه و جعل له مصباح یری به أعمالهم». [۵۹]. امام رضا علیه السلام فرمود: «ان الله عزوجل قد ایدنا بروح منه مقدسه مطهره لیست بملک و لم

تکن مع أحد الا- مع رسول الله صلى الله عليه وآله و الأئمة منا تسددهم و توفقههم و هو عمود نور بيننا [ صفحه ٨٥ ] و بين الله عزوجل» [٦٠]. استاد شيخ محمد على يعقوبى، خطيب و شاعر معروف گوید: و معنف ما طاب أصلا لا منى بولاء آل المصطفى الأطياب و يل امه أو ماورى أنى امرؤ منهم علققت بأوثق الأسباب انى ادخرت و لا هم ليكون ما بينى و بين النار خير حجاب لا ادلجت فى الرکائب أن اکن فى غير واديهم جلست رکابى أخاف أن نشرت غذا کتب الورى و بمدح حید قد ملأت کتابى أو انى أخشى الحساب و هو له و على يديه غذا يكون حسابى [٦١].

## یک یا دو امام؟!؟

یکی از اصحاب، خدمت امام رضا علیه السلام آمد، هنوز امام هشتم، فرزند پسری نداشت یا او را نمی شناخت، عرض کرد: «یا بن رسول الله! أتخلوا الأرض من امام؟!» آیا زمین از امام و حجت خالی خواهد شد؟! امام علیه السلام فرمود: نه. باز گفت: «أیكون فیها اثنان؟!» آیا ممکن است دو امام باشند؟ فرمود: نه، اگر هم باشد یکی صامت و دیگری ناطق است. گفت: آیا پس از شما امام نیست؟ حضرت فرمود: از کجا دانستی که امام نیست؟ گفت: چون شما اولاد ندارید و باید امام فرزند امام باشد. امام رضا علیه السلام فرمود: «و الله لا تمضى الايام و الليالى حتى یولد لی ذکر من صلبی، یقوم مثل مقامی، یحق الحق و یمحق الباطل». [٦٢]. [ صفحه ٨٦ ] به خدا سوگند روزها و شب ها سپری نمی شود تا آنکه فرزند پسری از صلب من به دنیا آید، جایگاه او جایگاه من است مانند

من قیام به امر پروردگار کند، حق را ثابت بدارد و باطل را از بین برد. هنگامی که امام جواد علیه السلام متولد شد، حضرت علی بن موسی علیهما السلام فرمود: سپاس خدایی را که به من فرزندی ارزانی داشت که وارث علم، مال و صفات من است همان گونه که آل داوود وارث علم و ملکات او بودند. بزنی گوید: وقتی امام جواد علیه السلام متولد شد، امام رضا علیه السلام مردم دور و نزدیک را در ولیمه ی او دعوت کرد و فرزندی که وارث علم، مال و صفات جمال و کمال او بود، معرفی نمود و فرمود: «هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم برکه علی شیعتنا منه» [۶۳]. این مولودی است که مولودی بابرکت تر از او برای شیعیان ما به دنیا نیامده است. عن صفوان بن یحیی قال: قلت للرضا علیه السلام قد کنا نسألك قبل أن یهب الله لك أباجعفر فکنت تقول: یهب الله لی غلاما فقد وهبه الله لك و أقر عیوننا، فلا أرانا الله یومک فان کان کون فالی من؟ فأشار علیه السلام بیده الی أبی جعفر الجواد علیه السلام و هو قائم بین یدیه. فقلت له: جعلت فداک! هو ابن ثلاث سنین» فقال: و ما یضره من ذلك قد قام عیسی علیه السلام بالحجه و هو ابن اقل من ثلاث سنین» [۶۴]. صفوان گوید: به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند اباجعفر را به شما بیخشد و ما از امام پس از شما سؤال می کردیم و [صفحه ۸۷] شما می فرمودید: خداوند به من پسری خواهد داد. اکنون که خدا به شما آن پسر را مرحمت فرموده است و چشم ما را

روشن ساخته است، خداوند آن روز را (که شما نباشید در میان ما) به ما نشان ندهد، اما اگر اتفاق افتاد امر امامت به چه کسی محول می گردد؟ حضرت رضا علیه السلام با دست مبارکش به فرزند عزیزش حضرت جواد علیه السلام که پیش رویش ایستاده بود اشاره کرد. عرض کردم فدای شما شوم، او که سه سال بیشتر ندارد. فرمود: کمی سن ضرری نمی زند، خداوند عیسی را حجت برای عالم قرار داد در حالی که کمتر از سه سال عمر او بود. امام باقر علیه السلام به حضرت صادق علیه السلام فرمود: «بأبی أنت و امی لا تلهو و لا تلعب» [۶۵]. پدر و مادرم فدایت! تو فرزندی هستی که به لهُو و لعب نمی پردازی. به یحیی بن زکریا رحمه الله گفته شد: بیا برویم بازی کنیم؟ فرمود: «ما خلقنا للعب» [۶۶]. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «لم یزل ینقلنی الله من أصلاب الطاهرین الی أرحام المطهرات، حتی أخرجنی فی عالمکم هذا، لم یدنسنی بدنس الجاهلیه» [۶۷]. همواره خداوند مرا از صلب های پاک پدران به رحم های پاک مادران منتقل کرد تا آن که مرا در عالم شما یعنی این عالم خارج ساخت، [صفحه ۸۸] هرگز به آلودگی جاهلیت مرا آلوده نساخت. هنگامی که امام جواد علیه السلام متولد شد، حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ان الله وهب لی من یرثنی و یرث آل داود علیه السلام» [۶۸]. خداوند به من فرزندی داد که او از من و آل داود ارث می برد. آری، این مولود به انبیا و پیامبران سلف شباهت دارد، یک جا تشبیه به سلیمان علیه السلام می شود، جایی شبیه به عیسی بن مریم

عليهماالسلام و يك جا به ابراهيم عليه السلام فرزند رسول خدا صلى الله عليه و آله و اين تشبيهات همه براي آن است كه اهميت و ارج معنوي اين بزرگوار به دست آيد، با آن كه كودك بود، داراي علم و دانش و فضل و كرامت بوده است. [ صفحه ۹۱ ]

## امامت، نقابت و نصوص امام جواد

### امامت امام جواد

قبل از بيان امامت امام جواد عليه السلام در اصل موضوع امامت - كه مهمترين مسايل عملي و عقيدتي اسلامي است - سخني چند به نظر خوانندگان مي رسانم. امامت از نظر اهميت موضوعي، اساس عقيده و ايمان مسلمانان است به حدي كه كليۀ اختلافات مسلمانان از اين مسأله سرچشمه گرفته است. منبع اختلافات و سرچشمه ي نظريات مختلف مردم، پيرامون همين موضوع مهم است و سبب بروز اختلافات هم بدون ترديد حب جاه و احراز مقام و منصب جاه طلبان بوده و با آن كه در كتب گذشته ادله ي مفصلي نقل كرده ايم، باز هم ريشه ي موضوع را مطرح نموده و علل بروز اختلاف را بيان مي كنيم. پس از رسول خدا صلى الله عليه و آله مردم دو دسته شدند: ۱ - دسته ي علوي. ۲ - دسته ي بوبكري. طبقه ي اول به نصوص متواتره علي بن ابى طالب عليه السلام را كه اول مؤمن به اسلام بود و در هشتاد جنگ فداكاري از خود نشان داده بود و در هنگام رحلت پيامبر خدا صلى الله عليه و آله هفتاد و يك روز از معرفي او در غدير خم مي گذشت، او را خليفه، وصي، امام و جانشين پيامبر خاتم النبیین صلى الله عليه و آله مي دانستند و در نظر آن ها ترديد و شكی باقی نمانده بود، [ صفحه ۹۲ ] به همين جهت

به هیچ منطق، حاضر به عدول از نظریه خود نشدند. دسته ی دوم، اصحاب سقیفه ی بنی ساعده بودند که به خلافت ابوبکر تن در داده و محکوم توطئه سقیفه شدند. این دسته می گفتند: امام به اختیار مردم و اجتماع ساختگی ابوبکر است با آن که ابوبکر چهل و هشت سال از عمرش را در بت پرستی گذرانده بود و پس از آن در احکام دین توجه نداشته و جاهل به مسائل دین بود. این طبقه با وجود آن که اختلاف دستورات را می دیدند و زلات و عثرات و لغزشهای او را مشاهده می کردند و می شنیدند که بارها می گفت: «اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم»؛ با این حال او را برگزیده ی امت می دانستند و به فرمان او بودند. دسته ی اول علویین که معتقد به خلافت و امامت علی علیه السلام بودند از یک طرف وقوف و علم و اطلاعات علی علیه السلام را نسبت به احکام شرع می دانستند. از طرف دیگر، احادیث نبوی را درباره ی انتصاب آن حضرت شنیده بودند، از این رو، او را معصوم شناخته از هر خطا و زلت و لغزش مصون می دانستند و می گفتند: «معصوما من الزلل و الخطأ لم یهم بمعصیه و لا اختارها فی صغره و کبره و لا عبد صنما و لا وثنا و لم یشرک بالله طرفه عین أبدا» علی، امیرالمؤمنین علیه السلام معصوم از هر گونه لغزش و خطا بوده و هیچ گاه فکر و اندیشه معصیت هم نداشت، نه در کودکی به کوچکترین معاصی دست آلود و نه در بزرگی به گناهان صغیره و کبیره مبادرت کرد و هرگز در تمام مدت عمر حتی به اندازه یک چشم بر هم

زدن، نه بت پرستی نمود و نه به خدا شرک ورزید. حاشا و کلا! آن حضرت از آغاز حیات تا آخرین دم مرگ موحد و مصون از خطا بود و همین جهات که مشهود مردم بود، او را وصی و خلیفه ی بلا فصل پیامبر به نصوص متواتره شناختند. [صفحه ۹۳] هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت طبقه ی اول مشغول تجهیز، کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند و از مسأله ی خلافت و امامت - که رکن اساسی عقیده و اصول ایمان مسلمین و مفروع عنه بود - خیال راحتی داشتند و به کار تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختند. طبقه ی دوم بدون توجه به اهمیت تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله جنازه ی پیامبر را رها کرده فوری برای انتخاب خلیفه - که پیش از آن در سر و پنهان توطئه آن چیده شده بود - جنگ زرگری را آغاز کردند و اختلاف از همین جا بین مسلمین ایجاد شد. در تاریخ انبیا گفتیم: فرستادگان الهی و رسولان آسمانی طبای روحانی هستند که خداوند آنها را برای معالجه امراض روحانی فرستاده و شکی نیست که طیب باید حاذق و عالم به علم طب روحانی باشد تا بتواند معالجه کند. طبقه ی دوم به این عقیده هم عارف نبودند - که معالج باید عالم و حاذق باشد، تا طبیعی به علل و اسباب بروز امراض و علاج و داوری آن واقف نباشد امکان ندارد بتواند معالجه کند. امیرالمؤمنین علیه السلام - که به عقیده امامیه خلیفه و امام است - طیب روحانی امراض نفسانی

بشر می باشد و به احکام شریعت از حلال و حرام به طور کامل واقف و عالم به کتاب و سنت و تعلیمات آسمانی بود. در حالی که طبقه ی دوم به نصوص تاریخ، جاهل و نادان و نابخردان به دین و احکام شریعت بودند. گفتار ابوبکر - که اشاره کردیم - و سخن عمر که «لولا علی لهلك عمر» دلیل قاطعی بر این حقیقت است که آنها اساساً طیب نبوده اند، چه جای آن که طیب عالم یا جاهل باشند. این مسأله ی علمی در زمان هارون و مأمون - که در مجالس رسمی بحث از افضلیت خلفا می کردند - ثابت شده و در حضور یحیی بن خالد و رجال لشکری و [ صفحه ۹۴ ] کشوری شاگردان امام کاظم علیه السلام احتجاج نموده این مسأله ی کلامی را حلاجی و تجزیه و تحلیل نمودند، هارون الرشید و پسرش مأمون درباره ی خلافت گفتند: «الملک عقیم».

### مجلس هارون و بحث در مورد مسأله خلافت

یحیی بن خالد - که از مقربان دربار هارون الرشید - روزهای شنبه مجلسی داشت و متکلمان از هر فرقه و مذهب آنجا گرد می آمدند و درباره ی ادیان و مذاهب خود با یکدیگر مناظره و احتجاج می کردند. خبر این مجلس به هارون الرشید رسید. هارون به یحیی بن خالد گفت: این مجلسی که در خبرش به من رسیده چیست؟ یحیی گفت: هر گروهی با اختلاف مذاهبشان در آن مجلس جمع می شوند و با یکدیگر احتجاج می کنند و حق آنها شناخته می شود و فساد مذاهب باطله نمودار می گردد. هارون گفت: دوست دارم در این مجلس حاضر شوم و سخنان آنها را بشنوم مشروط بر آنکه کسی از حضور من آگاه نشوند و از من نترسند و



مذاهب خود را اظهار کنند. یحیی گفت: اختیار با شماست، هر موقع اراده کردید در خدمتم. هارون گفت: دستت را بر سر من بگذار و تعهد کن که از حضور من مطلع نشوند و او نیز چنین کرد. این خبر به معتزله رسید و میان خود مشورت کردند و تصمیم گرفتند در آن مجلس با هشام در باب امامت گفتگو کنند، چون مذهب هارون و مخالفت او با امامیه را می دانستند. مجلس تشکیل شد و خلیفه پشت پرده نشست، رؤسای معتزله همانند عبدالله بن یزید اباضی که سرسخت ترین مردم نسبت به هشام بود، همه حاضر [ صفحه ۹۵ ] شده و مجلس رسمی شد. هشام بن حکم - از شاگردان امام صادق علیه السلام - در مجلس وارد شد و بر عبدالله بن یزید سلام کرد. یحیی بن خالد گفت: ای عبدالله! با هشام در باب امامت که مورد اختلاف شماست گفتگو کن. ای وزیر! آنها پرسشی از ما و پاسخی برای ما ندارند، زیرا آنان گروهی هستند که با ما در امامت مردی اتفاق داشتند و بدون علم و معرفت از ما جدا شدند، نه آنگاه که با ما بودند حق را شناختند و نه آنگاه که از ما جدا شدند دانستند که برای چه جدا شدند؟ پس از ما سؤالی ندارند و پاسخی هم برای ما نخواهند داشت. بنان که یکی از حروریه گفت: ای هشام! از تو پرسشی دارم، آیا اصحاب علی آن روز که دو حکم معین کردند مؤمن بودند یا کافر؟ هشام گفت: اصحاب علی علیه السلام در آن روز سه گروه بودند. ۱ - گروهی مؤمن ۲ - گروهی مشرک ۳ -

گروهی گمراه. اما مؤمنان کسانی بودند که مثل من می گفتند: علی از جانب خدای تعالی امام است و معاویه شایستگی آن را ندارد و به آنچه خدای تعالی درباره ی علی علیه السلام گفته است ایمان آورده و به آن معترف بودند. اما مشرکان کسانی بودند که می گفتند: علی امام است و معاویه نیز شایسته ی آن است و چون معاویه را در صلاحیت همراه علی علیه السلام کردند مشرک بودند. اما گمراهان کسانی بودند که از سر حمیت و عصیبت قبایل و عشایر از دین خارج شدند و چیزی از این مطالب نفهمیدند و نادان بودند. بنان گفت: اصحاب معاویه چگونه بودند؟ [ صفحه ۹۶ ] هشام گفت: آنان نیز سه گروه بودند، گروهی کافر و گروهی مشرک و گروهی گمراه. اما کافران کسانی بودند که می گفتند: معاویه امام است و علی شایسته ی آن نیست و از دو جهت کافر شدند یکی از آن جهت که امامی را که از جانب خدای تعالی منصوب کرد انکار کردند و دیگری از آن جهت که فردی را که از جانب خدای تعالی منصوب نبود به امامت برگزیدند. اما مشرکان گروهی بودند که می گفتند: معاویه امام است و علی نیز شایسته ی آن است و معاویه را در صلاحیت شریک علی علیه السلام کردند. اما گمراهان اصحاب معاویه نیز مانند گمراهان اصحاب علی علیه السلام بودند، آنان نیز کسانی بودند که از سر حمیت و عصیبت قبایل و عشایر از دین خدا خارج شدند. در اینجا بنان از کلام فرو ماند. یکی دیگر از خوارج به نام ضرار گفت: ای هشام! در این باب، من پرسشی دارم و هشام گفت خطا کردی. گفت برای چه؟

هشام گفت: برای آنکه همه ی شما در انکار امامت مولای من متفق هستید و این شخص از من پرسشی کرد و شما حق پرسش دوم را ندارید تا من از مذهب تو در این باب پرسش کنم. ضرار گفت: بپرس هشام گفت: آیا تو معتقدی که خدای تعالی عادل است و ستم نمی کند؟ ضرار گفت: آری او عادل است و ستم نمی کند. هشام گفت: اگر خدای تعالی زمین گیر را تکلیف کند که به مسجد برود و در راه خدا جهاد کند و نابینا را تکلیف کند که قرآن و کتاب بخواند آیا او عادل است یا ستمکار؟ ضرار گفت: خدا چنین حکم نمی کند. [صفحه ۹۷] هشام گفت: می دانم که خدا چنین نمی کند، اما بر سیل بحث و جدل می پرسم: اگر خدا بنده را تکلیفی کند که بر ادا و انجام آن راهی نداشته باشد، آیا ستمکار نخواهد بود؟ گفت: اگر چنین کند ستمکار خواهد بود. هشام گفت: به من بگو آیا خدای تعالی بندگانش را به دین واحدی تکلیف کرده که اختلافی در آن نیست و آنها هم باید طبق آن تکلیف عمل کنند؟ ضرار گفت: چنین است، هشام گفت: آیا برای آنها دلیلی وجود آن دین قرار داده است یا آنکه آنها را به چیزی تکلیف کرده که هیچ دلیلی بر وجود آن ندارند؟ و در آن صورت آیا او به منزله ی کسی نیست که نابینا را به قرائت کتابها تکلیف کند و زمین گیر را به رفتن به مساجد و جهاد تکلیف نماید؟ ضرار ساعتی سکوت کرد و سپس گفت: به ناچار باید دلیلی باشد، اما مولای شما نیست. راوی گوید: هشام

تبسمی کرد و گفت: نیمی از تو شیعه شد و به ناچار به حق گراییدی و میان من و تو اختلافی نیست جز در نامگذاری. ضرار گفت: من در این باب سخن را به تو برمی گردانم، و او گفت: برگردان. ضرار به هشام گفت: امامت را چگونه منعقد می کنی؟ هشام گفت: همانگونه که خدای تعالی نبوت را منعقد کرد. ضرار گفت: پس در این صورت او پیامبر است. هشام گفت: خیر زیرا نبوت را اهل آسمان ها منعقد می کنند، اما امامت را اهل زمین، عقد نبوت به توسط ملائکه است و عقد امامت به دست پیامبر و هر دو عقد به امر خدای تعالی صورت می گیرد. گفت: دلیل آن چیست؟ [ صفحه ۹۸ ] هشام گفت: اضطرار در آن باب. ضرار گفت: چگونه؟ هشام گفت: کلام در این مقام از سه وجه خارج نیست: یا آنکه خدای تعالی پس از رسول اکرم از خلائق رفع تکلیف کرده و آنها را مکلف ننموده و امر و نهی به آنها نکرده است و خلائق به منزله ی درندگان و چهارپایانی شدند که هیچ تکلیفی بر آنها نیست، و پس از رسول رفع تکلیف شده است، ای ضرار! آیا تو چنین می گویی؟ ضرار گفت: نه من چنین نمی گویم. هشام گفت: وجه دوم آن است که مردمان مکلف پس از رسول خدا به دانشمندانی تبدیل شده باشند که به مانند رسول اکرم عالم باشند و هیچیک از آنها به دیگری نیازمند نبوده و به وجود خود، بی نیاز از غیر باشد و به حقی که هیچ اختلافی در آن نیست رسیده باشند، آیا تو چنین می گویی که مردمان همه دانشمند شدند و در

علم به دین مانند رسول اکرم گردیدند به غایتی که هیچیک از آنها به دیگری محتاج نبوده و در وصول به حق به وجود خود بی نیاز از دیگران شدند؟ گفت: من چنین نمی گویم، بلکه مردم محتاج به غیر خود هستند. هشام گفت: تنها آن وجه سوم باقی ماند و آن این است که ناچار باید عالمی باشد که رسول اکرم او را برای مردم معین کند و مرتکب سهو و غلط و ستم نشود، معصوم از گناهان و مبرای از خطایا باشد، مردم بدو محتاج باشند و او نیازمند به یکی از آنها نباشد. گفت: دلیل بر آن چیست؟ هشام گفت هشت دلیل دارد، چهار دلیل در صفات نسب اوست و چهار دلیل در صفات خودش. اما آن چهار دلیلی که در صفات نسب اوست چنین است: او باید معروف [ صفحه ۹۹ ] الجنس و معروف القبیله و معروف البیت باشد، و از طرف صاحب دین و ملت به او اشاره شده باشد. اما در میان این خلق جنسی معروف تر از جنس عرب که صاحب دین و ملت از میان آنهاست دیده نشده است، کسی که نامش را هر روزه در عبادتگاه ها پنج مرتبه فریاد می کنند و می گویند: اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و دعوت او به گوش هر نیکوکار و بدکار و عالم و نادان و معترف و منکر در شرق و غرب عالم می رسد و اگر روا بود که حجت خدای تعالی بر خلق از غیر این جنس باشد روزگاری بر جوینده و خواستار می آمد که او را جستجو می کرد اما

نمی یافت و روا بود که او را در اجناس دیگری از این خلق همچون عجم و غیره بجوید و لازم می آمد آنجایی که خداوند اراده ی صلاح دارد فساد پدید آید، و این در حکمت و عدل خداوند روا نباشد که بر مردم امری را واجب کند که یافت نشود و چون این روا نباشد جایز نخواهد بود که امام در غیر این جنس باشد، زیرا به صاحب دین و ملت متصل است و در میان جنس عرب هم روا نباشد که در غیر قبیله پیامبر یعنی قریش باشد، زیرا نسب آنان قرب به پیامبر دارد و چون روا نباشد از این جنس و قبیله نباشد، روا نخواهد بود که از این خاندان نباشد، زیرا نسب این خاندان قرب به پیامبر دارد و چون اهل این خاندان بسیارند و به خاطر علو و شرافت این مقام با یکدیگر به مشاجره پرداخته و هر یک از آنها این مقام را برای خود ادعا کند، بر صاحب دین و ملت است که به او اشاره کرده و نام و نسبش را بیان کند تا دیگری در آن طمع نکند. اما چهار دلیلی که در صفات خود اوست چنین است: او باید اعلم همه خلایق به واجبات و مستحبات و احکام خدای تعالی باشد تا به آنجا که هیچ حکم کوچک و بزرگی بر وی پوشیده نباشد و باید از همه ی گناهان معصوم باشد و از همه ی مردم شجاع تر بوده و در بخشندگی از همه ی خلایق [ صفحه ۱۰۰ ] سخاوتمندتر باشد. آنگاه عبدالله بن یزید اباضی گفت: از کجا می گویی که باید اعلم مردم باشد؟ هشام گفت: برای

آنکه اگر عالم به همه ی حدود الهی و احکام و شرایع و سنن او نباشد، اطمینانی بر او نیست که حدود الهی را دگرگون نکند و ممکن است کسی را که باید قطع عضو کند تازیانه بزند و کسی را که باید تازیانه بزند قطع عضو کند و حدی را برای خدای تعالی بر طبق فرمانش اجرا نکند و آنجایی که خداوند اراده صلاح دارد فساد واقع گردد. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید از گناهان معصوم باشد؟ هشام گفت: زیرا اگر از گناهان معصوم نباشد، مرتکب خطا شود و خود و خویشانش و نزدیکانش را نتواند حفظ کند و خدای تعالی به مثل چنین شخصی بر خلائق احتجاج نکند. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید شجاع ترین مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه او فته و پناه مسلمین است، کسی که مسلمانان بدو رجوع کنند و خدای تعالی فرموده است: (و من یولهم یومئذ دبره الا- متحرفا لقتال أو متحیزا الی فته فقد باء بغضب من الله) و اگر شجاع نباشد، بگریزد و به غضب الهی گرفتار آید و کسی که به غضب الهی گرفتار آید، روا نباشد که حجت خدای تعالی بر خلقش باشد. عبدالله گفت: از کجا می گویی که باید بخشنده ترین مردم باشد؟ هشام گفت: برای آنکه او خزانه دار مسلمانان است و اگر بخشنده نباشد، با اشتیاق به اموال مسلمین میل کند و آنها را بگیرد و خیانت کند و روا نبود که خدای تعالی به خائنی بر خلقش احتجاج نماید. در اینجا ضرار گفت: امروز چه کسی دارای این صفات است؟ گفت: صاحب این کاخ امیرالمؤمنین! و هارون همه ی این

کلام او را شنید و [ صفحه ۱۰۱ ] گفت: به خدا سوگند که او را ما را گرفته و از انبان نوره به ما عطا کرده است وای بر تو ای جعفر! - و جعفر بن یحیی با او در پس پرده نشسته بود - مقصود او کیست؟ جعفر بن یحیی گفت: یا امیرالمؤمنین مقصود او موسی بن جعفر است؟ هارون گفت: قطعاً مقصود او کسانی هستند که شایستگی آن را دارند و سپس لبان خود را گزید و گفت: اگر چنین شخصی زنده باشد، پادشاهی ساعتی بر من نخواهد بود، به خدا سوگند تاثیر زبان این شخص بر قلوب مردم از صد هزار شمشیر بیشتر است. یحیی دانست که هشام را خواهند گرفت، به هشام اشاره کرد، هشام از جریان مطلع شد، فوری از بغداد به کوفه رفت و در آنجا پنهان گردید و دستور داد اگر خلیفه در پی من فرستاد بگوئید: او مرد و از دنیا رفت و چنین هم شد. [ ۶۹ ]. از این روایت استفاده شد که امامت به نص صریح آیات و احادیث و به حکم عقل، نقل و اجماع با فاضل مردم است نه با مفضول و پس از پیامبر جز علی علیه السلام کسی واجد این شرایط نبوده و این خصال هشت گانه در حسب، نسب و ملکات به ارث به فرزندان او رسیده که پیش از تولد هر یک به نام و نشانی معرفی شده بودند و هر یک وصی و خلیفه و امام پس از خود را به مردم معرفی نمود. حضرت امام رضا علیه السلام نیز مکرر فرزندش امام جواد علیه السلام را به اصحاب خود معرفی



می کرد که او امام و خلیفه حق در میان امت و حجت حق بر خلق است. بنابراین، امامت حضرت جواد علیه السلام با وجود نص صریح و آثار و علائم و معجزات، قابل انکار نبوده و نیست. کسانی که در کتب اسلامی تتبع و تحقیق نموده اند می دانند که این دوازده بزرگوار علیهم السلام منصوب و منصوص هستند، در حالی که برادران دیگری هم داشته اند، [صفحه ۱۰۲] ولی مقام امامت و ولایت از جانب حق به دست آنها سپرده شده و این یک منصب آسمانی است نه زمینی، این موهبت الهی است نه حاصل کشش و کوشش زندگانی اجتماعی.

### چرا علی حقی را مطالبه نکرد؟!

این پرسشی است که روزبهان ناصبی، در شرح «احقاق الحق» نوشته، می گوید: اگر علی، وصی و خلیفه بود و سهمی در این مقام داشت با آن که شجاع بود، چرا برای احقاق حق خود قیام نکرد؟! در صورتی که برای احقاق حق خودش در قبال طلحه و زبیر، قیام کرد و شمشیر به دست گرفت و خروج نمود؟! پاسخی که از طرف علمای شیعه به او داده شده این که نه تنها تو این پرسش را نموده ای، بلکه در زمان خود آن حضرت، اشعث بن قیس همین سؤال را از امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسید: اشعث گوید: سألت أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقلت: سمعت يا أمير المؤمنين! تقول: مازلت مظلوما منذ قبض رسول الله صلى الله عليه و آله فما أن تضرب بسيفك دون مظلمتك؟ [۷۰]. از امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدم یا امیرالمؤمنین! شما که می فرمودید: من از وقت رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا به حال همیشه مظلوم بوده ام و به من ظلم

و ستم کرده اند، تو با این شجاعت و قدرت و شمشیر بران، چرا حق خود را مطالبه نکردی و با نیروی شمشیر مطالبه حق خود نمودی؟! حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: منعی ما منع هارون بن عمران، اذا قال لأخيه موسى بن عمران: اني خشيت أن تقول: فرقت بين بني إسرائيل، و ذلك أنه قال حين مضى لميقات ربه: ان [ صفحه ۱۰۳ ] رأيت قومي قد ابتغوا غيرك فناذهم و جاهدهم ان وجدت أعوانا و ان لم تجد فاحق دمك و اكفف يدك. و كذلك قال حبيب قلبي و أخي رسول الله صلى الله عليه و آله: ان وجدت أعوانا فجرد السيف و الا فاصبر و احقن دمك، فهذا منعني. يابن قيس! همان علتی که مانع شد تا هارون در قبال طاغیان صبر کند و شمشیر نکشد، همان مانع شد که من نیز شمشیر نکشم و بردباری نمایم. هنگامی که موسی بن عمران علیه السلام برای میقات به کوه طور رفت به هارون برادرش گفت: ای برادر! اگر مردم از پیروی من و اجرای تعلیماتی که به آنها دادم بیرون رفتند و دیگری را اختیار کردند، چه کنم؟ حضرت موسی به او گفت: اگر یآوری داشتی و مددکاری جستی مجاهده کرده و مبارزه نما و گرنه در خانه بنشین و صبر کن و خون خود را محافظت نما. یابن قیس! برادر و حبيب دلم پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله به من فرمود: یا علی! اگر یآوری داشتی جهاد کن و دست به شمشیر بزن و اگر کمک و یآوری نداشتی آرام باش و صبر کن. و شاهد بر این که من کمکی نداشتم این بود

که عمر گفت: قریش چگونه تو را دوست دارند در حالی که تو هفتاد نفر از بزرگان قریش را به دست خودت کشتی. اگر من دست به شمشیر می زدم قریش از فرط خشم و غضب با رشک و حسد دست از اسلام بر می داشتند و به کفر اول بر می گشتند. و هدف اصلی ما، حفظ دین بود، نه حفظ مقام شخصی و آن روز حفظ [ صفحه ۱۰۴ ] دین به این بود که صبر کنم و بردباری بنمایم تا مسلمانان در دین خود ثابت باشند. ولی در قبال معاویه و زبیر، قریشی در کار نبود، بلکه اهانت به اصل دین می شد و آنها با دین بازی می کردند به همین جهت آن حضرت دست به شمشیر زده و با آنها به مبارزه برخاست.

### امامت امام نهم حضرت جواد الائمه

در این که حضرت امام جواد علیه السلام نهمین کرسی نشین مسند خلافت و امامت بود در نظر امامیه تردیدی نیست. شیخ مفید رحمه الله در نص امامت آن حضرت از پدرش امام رضا علیه السلام و جدش حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایاتی را از صفوان بن یحیی، معمر بن خلاد، و حسین بن بشار، ابن ابی نصر بزنطی، ابن قیام واسطی، حسن بن جهم، ابویحیی صنعانی، خیرانی، یحیی بن حبیب زیات و افراد بسیاری نقل نموده که احادیث و اخباری درباره ی امامت و نص خلافت الهیه آن حضرت است. از جمله روایتی را به اسناد خود از جعفر بن محمد، از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که صفوان بن یحیی گوید: قلت للرضا علیه السلام: قد كنا نسألك قبل أن يهب الله لك أبا جعفر، فكنت تقول: يهب الله لي غلاما، فقد

و هب الله لك و أقر عيوننا، فلا- أرانا الله يومك، فاذا كان كون فالي من؟ فأشار بيده الى أبي جعفر عليه السلام و هو قائم بين يديه. فقلت له: جعلت فداك! هذا ابن ثلاث سنين؟! قال: أما يضره من ذلك قد قام عيسى بالحجه و هو أقل من ثلاث سنين. [ ٧١ ]. [ صفحه ١٠٥ ] به امام رضا عليه السلام عرض کردم: شما پیش از تولد اباجعفر علیه السلام فرمودید: خداوند به من پسری عنایت می فرماید که چشم همه به او روشن خواهد بود و من آن کودک را نمی بینم، او کی و کجاست؟ امام رضا علیه السلام با دست اشاره به پسری کرد که در برابرش نشسته بود، فرمود: این است آن فرزندی که به تو خبر داده ام. عرض کردم یابن رسول الله! این کودک سه ساله است؟! فرمود: مگر عیسی بن مریم در کمتر از سه سالگی حجت خدا بر خلق نشده؟! (سن که مدخلیت در تربیت شدگان ربوبی ندارد). در حدیث دیگر شیخ مفید رحمه الله از جعفر بن محمد، از محمد بن یعقوب، از معمر بن خلاد روایت می کند که گوید: از امام رضا علیه السلام سخنی شنیدم گفتم: این سخن درباره ی کیست؟ فرمود: درباره ی ابوجعفر - و او کنار زانوی امام رضا علیه السلام نشسته بود - و فرمود: «انا أهل البيت يتوارث أصاغرنا عن أكابرنا القذه بالقذه» [ ٧٢ ]. ما اهل بیت، مواریث امامت، خلافت و ولایت را به ارث از یکدیگر می بریم، کودکان ما از بزرگان ما بدون هیچ کمی و زیادی و تقدیمی و تأخیری. در حدیث دیگری فرمود: «ان الله سبحانه و تعالی بعث عیسی بن مریم رسولا نبیا صاحب شریعه مبتداه فی اصغر

من السن الذی فیہ أبو جعفر علیہ السلام» [۷۳]. خداوند عالم، عیسی بن مریم را برای هدایت و ارشاد خلق برگزیده و برانگیخت و از دوره ی صباوت، او را رسول و پیامبر و صاحب شریعت قرار داد تا در کودکی آغاز به فرمانفرمایی در نفوس و ارواح مردم [صفحه ۱۰۶] بنماید و در همین سنی که ابو جعفر علیہ السلام را می بینید چند سال حضرت عیسی کوچکتر هم بوده، حجت خدا و رسول و پیامبر بود. بنابراین، امام و حجت خدا بودن ابو جعفر علیہ السلام که بزرگتر از حضرت عیسی علیہ السلام بود با چنین سابقه ی مشهوری هیچ استعجاب و شگفتی ندارد. علاوه بر این، در مکتب رسالت و حجر و دامان تربیت ربوبی، بزرگ و کوچک، سیاه و سفید معنی ندارد، هر کس را که خدا بخواهد لیاقت می بخشد، استعداد و قابلیت می دهد و او را آماده ی وحی و الهام و پیشوائی و رهبری می کند. آدم ابوالبشر و پیامبر ما پیش از آمدن به این نشئه، پیامبر بودند و ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام پیش از آمدن به دنیا رسول خدا و نبی الله بودند. ائمه نیز همین مکتب را طی کرده اند، سیدالشهداء علیہ السلام - به نص اخبار متواتر صحیح و معتبر - پیش از تولد، سید و آقای شهداء و امام و حجت بر خلق معرفی شده بود. حضرت امام جواد علیہ السلام و امام زمان حجه بن الحسن علیہ السلام در سن پنج و هفت سالگی امام و پیشوا و قائد عظیم الشأن و رهبر و راهنمای خلق آفریده شده بودند و در این جهت، از نظر قرآن و حدیث و علوم اسلامی هیچ اختلافی نیست. ابن شهر

آشوب، در «مناقب» از کتاب «جلاء و الشفاء» روایت می کند: هنگامی که حضرت امام رضا علیه السلام در گذشت، محمد بن جمهور العمی، حسن بن راشد، علی بن مدرک، علی بن مهزیار و گروه بسیار زیادی از شهرهای اسلامی به طرف مدینه حرکت کردند تا از خلف و جانشین و امام پس از حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام مطلع شوند، این جمعیت به قریه ای از مزارع امام موسی کاظم علیه السلام - بود، که در سه میلی شهر مدینه بود رفته و در آنجا سکنی گرفتند. در آنجا قصری بود که عبدالله بن موسی سکونت داشت، مردم می گفتند: او امام است. [ صفحه ۱۰۷ ] اما فقهای امت با این نظریه مخالف بوده و می گفتند: حضرت صادق علیه السلام از پیامبر خدا نقل فرموده که: «لا تجتمع الامامه فی اخوین بعد الحسن و الحسین» و این عبدالله بن موسی، امام پس از حضرت رضا علیه السلام نیست، زیرا او، برادر امام رضا علیه السلام بوده و به نص فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله امامت پس از امام حسن و امام حسین در هیچ برادری جمع نخواهد شد. تا آن که عبدالله بن موسی، برادر امام رضا علیه السلام آمد و در صدر مجلس نشست، یکی از حضار پرسید: شما در مورد طلاق مردی که به قدر ستارگان آسمان، زنش را طلاق داده چه می گوئید؟ گفت: بابت منه بصدر الجوزا و النسر الواقع؛ این سخنی است که کودکان می گویند. همه از این سخن در تحیر افتادند، زیرا مکتب امام صادق علیه السلام علم نجوم را به شاگردان خود خوب آموخته بود و امام کاظم علیه السلام نیز ریاضیات را تشریح فرموده بود.

شاگردان مکتب جعفری از نجوم و ستارگان بی خبر نبودند که همه در تحیر فرو رفته به هم لبخندی زدند. تا آن که اباجعفر محمد تقی وارد شد و در آن وقت هشت ساله بود، همه برخاسته و به او احترام و تعظیم نمودند، عبدالله بن موسی نیز از جای خود برخاست و ابوجعفر را به جای خود نشانید؛ آنگاه فرمود: هر پرسشی دارید پرسید؟ خدای رحمتان کند. مردی برخاست و پرسید: یا بن رسول الله! ما تقول فی رجل طلق امرأته عدد نجوم السماء؟! قال: تقرأ القرآن؟ قال: نعم قال: اقرأ سورة الطلاق الی قوله (واقیموا الشهاده لله) یا هذا! لا طلاق [صفحه ۱۰۸] الا بخمس؛ شهاده شاهدین عدلین فی طهر من غیر جماع باراده و عزم. ثم قال: بعد کلام: یا هذا! هل تری فی القرآن عدد نجوم السماء قال: لا، الخیر. [۷۴]. ای پسر پیامبر! چه می فرمائید درباره ی مردی که زنش را به قدر ستاره های آسمان طلاق داده؟ فرمود: آیا قرآن خوانده ای گفت: بلی فرمود: سوره طلاق را بخوان، تلاوت کرد تا بدین آیه رسید که «اقامه شهادت کنید». آنگاه فرمود: ای مرد! طلاق واقع و محقق نمی شود مگر پنج شرط، شهادت دو شاهد عادل، در طهر باشد، بدون مواقعه و همبستری باشد، با قصد و اراده و عزم نیز باشد. سپس فرمود: آیا معنی عدد نجوم در قرآن این است. همان طور که ستارگان آسمان، رهبر و راهنمای خلق و باعث هوشیاری می باشند؛ ائمه دین علیهم السلام نیز ستاره های درخشان زمین هستند که رهبر و راهنمای خلق و هوشیار به معارف الهی می باشند و زنده و مرده آنها فرق نمی کند، درخشان بوده

و مظهر هدایت و ارشاد هستند. چنانچه در حدیث دیگری آمده: وجود ائمه ی اطهار علیهم السلام در روی زمین و قبور آنها در زمین مانند ستارگان آسمان و نجوم روشن درخشان می باشد. تا در قید حیات مادی هستند تعلیمات و روش پرورش و عملیات آنها مردم را [ صفحه ۱۰۹ ] هدایت می کند و چون در گذشتند و رحلت نمودند قبور آنها مرکز تجمع اهل علم و دانش و تقوی می باشد و آثار آنها، هادی و رهبر و معلم و آموزنده خلق است. هم اکنون هنگامی به جغرافیای تاریخی جهان اسلام کنید! ببینید، مکه، مدینه، نجف، کربلا، کاظمین، مشهد مقدس رضوی، سامرا، حتی قم، روضه ی مطهره ی فاطمه ی معصومه، ری، روضه حضرت عبدالعظیم علیه السلام و سایر امام زادگان - مانند امام زاده داود - بالای جبال البرز - یا امام زادگانی که در اصفهان، ری، قزوین، فارس، خراسان و دیگر شهرها و آبادی ها می باشند، همه ی آنها ستاره ی فروزان هدایت حق می باشند و محل نماز و خیرات هستند.

### عصر امامت حضرت جواد

وقتی اوراق تاریخ را ورق می زنیم از سال ۱۱ هجری، رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله تا سال ۲۰۴ هجری؛ رحلت امام هشتم، حوادث متناوب و متواتر، یکی پس از دیگری ظهور و بروز داشت و تحولات روز افزونی عمق صفحات تاریخ را به خود مشغول نموده است. پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بلافاصله سقیفه ی بنی ساعده پیدا شد و منشاء اختلاف و مبدأ نفاق و خلاف گردید، به طوری که کلیه اختلافات جامعه ی اسلامی از آنجا سرچشمه گرفته است. پس از آن، جنگ «رده» پیش آمد، که مخالفین ابوبکر از دادن زکات به دولت



غاصب، خودداری کردند، سپس فتوحات اسلامی آغاز شد و روم و ایران به دست مسلمانان افتاد و این نهضت جهانگیر با انقلاب خونین و تحولات عمیقی پیش می رفت تا دامنه ی اسلام به شرق و غرب رسید. پس از عمر، جهانگیری و جهان داری عصر به عثمان رسید، او نیز به سبب عدم کفایت و آلت دست امویان شدن و صدور ناسخ و منسوخ احکام سیاسی، مورد حملات قرار گرفت تا کشته شد. [صفحه ۱۱۰] عصر حکومت علوی هم با مخالفین جاه طلب سرسختی چون طلحه، زبیر و معاویه روبرو شد و حضرتش چهار سال با آنها جنگید، اگر چه همه ی آنها مقهور و منکوب شدند، ولی به حيله و تزویر متوسل شده تا امام پرهیزکاران را کشتند و خود بر سریر سلطنت جا گرفتند. معاویه ۱۸ سال حکومت و بیست سال خلافت نمود، در این مدت برای حفظ مقام و منصب خود از هیچ جنایتی خودداری نکرد و به شرحی که در «زندگانی سیدالشهداء علیه السلام» نوشتیم حوادث شگفت انگیزی در عصر او روی داد که موجب قیام حضرت ابی عبدالله علیه السلام گردید و با شهادت سیدالشهداء علیه السلام صفحه ی تازه ای برای تاریخ در انقلاب خونین باز شده و رستاخیز عظیمی برپا گردید که دامنه ی آن قرن ها ادامه داشت. فاجعه بزرگ روز عاشورای سال ۶۱ هجری ده سال در عربستان و حجاز دامنه پیدا کرد و بر اثر خون خواهی قبایل عرب بیش از چهارصد هزار نفر در این انقلاب و شورش خون خواهی کشته شدند و هر روز بر عمق انقلاب افزوده می شد و اثر آن بیشتر می گردید. پس از پایان اسارت اهل بیت سیدالشهداء علیه السلام و انقلاب عراق،

شامات، حجاز و ایران - که منجر به ضعف و سقوط بنی امیه گردید - اوضاع سیاسی منقلب و دگرگون گردیده و رشته ی حکومت از بنی امیه سلب و به دست بنی عباس سپرده شد. در این مدت هم عصر انقلابی سخت و ناگواری بود که حضرت امام سجاد علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام با آن مواجه بودند و می سوختند و می ساختند. فقط فرصتی مناسب پیش آمد که بنیان گذاری مدرسه جعفری به دست امام باقر العلوم علیه السلام تأسیس و تشکیل گردید و در زمان امام صادق علیه السلام به کمال خود رسید و در قرن دوم توسعه یافت. [ صفحه ۱۱۱ ] پس از متلاشی شدن دولت اموی و استقرار خلافت عباسی، جنگ سرد و کشتار سری و ترور و مسمومیت با قوت ادامه یافت، چنانچه در زمان منصور و هارون چندین هزار نفر از سادات علوی را کشتند و میان گچ گذاشته و در میان دیوارها و ستون ساختمان ها نهادند، یا آن قدر بر آنان سخت گرفتند که متواری شدند و بر فراز قله های کوه ها و دشت های پهناور دور افتاده پناه بردند. و آنجاها نیز به اعلام شوم بنی عباس و گرفتن جایزه و مقام و منصب از دست جنایتکاران، کشته می شدند. فهرست امام زادگانی که در اطراف شهید شده اند ملاحظه کنید این حقیقت را ظاهر و آشکار می نماید. در ربع اول قرن سوم که مأمون فرمان فرمائی داشت با مسموم ساختن حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام و تمرکز سادات (و زیر نظر گرفتن آنها، تا حدودی در این بیست و پنج سال، وضعیت خاصی برقرار شد) بنابراین می توان به جرأت گفت: عصر امام نهم علیه السلام عصر سکوت

بود و انقلابات فقط جنبه ی سیاسی داشت. زیرا که امام نهم علیه السلام داماد خلیفه بود و حوادث انقلاب فکری و دینی و علمی و تحولات عقیدتی و اساسی - که در زمان امام سجاد، امام صادق، امام رضا علیهم السلام در جریان بود - در این عصر وجود نداشت. حضرت امام جواد علیه السلام مواجه با مبارزات مشکل نبود، بلکه یک مبارزه آرام علمی آن هم مأمون برای مفاخره ی داماد خود تشکیل داده بود و خودش هم اطلاعات علمی داشت و در مجالس رسمی هر هفته، دو روز مجلس مباحثه و مناظره داشت و در اثبات ولایت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پافشاری می نمود، با قید آن که می گفت: «الملک عقیم» روی هم رفته عصر امامت جوادالائمه علیه السلام در حدود ۱۸ - ۱۷ سال، عصر تعلیم و تربیت عمومی آرام بی مبارزه بود که چون از طرفی کشور توسعه یافته بود، از طرف دیگر علمای اسلام نیز زیاد شده بودند و به اطراف جهان اسلام حرکت [ صفحه ۱۱۲ ] می کردند و اصول و فروع را به مردم می آموختند. تنها چیزی که در این عصر از نظر شخص خلیفه و امام جمعه و قاضی القضاة و شیخ الاسلام او، مورد توجه بود، معضلات فروع علوم بود، چنانچه دیدیم در بحث مجلس رسمی خلیفه مشکل ترین مسائل علمی بحث یک فرع فقهی پیرامون صید و ذباحت، نکاح و طلاق، یا وظایف محل و محرم حج بود و یا آن که تفسیر برخی از آیات را می پرسیدند و امام علیه السلام آنها را به روش صحیح مکتب وحی و تفسیر اهل بیت عصمت و طهارت تفسیر و بیان می فرمود. با این مقدمه، عصر

امامت حضرت جواد علیه السلام عصر آرامش و سکون بود، و مردم از انقلاب، حوادث و مشکلات دور بودند، آن حضرت در مدتی - که قریب ده سال می شد - در مدینه به آرامش تمام می زیستند و در آنجا در مسجد جد بزرگوارش رسول الله صلی الله علیه و آله به توسعه و تعلیم تفسیر اهل بیت علیهم السلام و نشر احادیث و اخبار آل محمد علیهم السلام می پرداختند.

### محیط امامت حضرت جواد

برای شناخت محیط امامت حضرت جواد علیه السلام بایستی زندگانی پرافتخار حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام - ارواحنا فداه - را ورق بزنیم تا محیط عصر امام جواد علیه السلام را بشناسیم. محیط زندگانی امامان معصوم علیهم السلام - غیر از حضرت امام رضا علیه السلام - پس از خلافت کبرای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، محیط روحانیت، انزوا و اعتزال بود. تنها کار ائمه ما، قیام به امر از راه تعلیم و تعلم بود که به مردم حقایق علمی را بیاموزند که مصداق اتم و اکمل آن، گشایش مدرسه جعفری و ادامه ی آن تا آخرین روزهای زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام بود. ولی محیط زندگانی امام رضا علیه السلام به ویژه در چهار سال آخر، زندگانی سیاسی آمیخته به سیادت و روحانیت بود. اگر چه شخصا حضرتش تعهد گرفت در امور [صفحه ۱۱۳] سیاست دخالت نکند، عزل و نصبی نفرماید و در تشریفات سیاسی مداخله ننماید؛ ولی مقام ولایتعهد، مقام سیاسی و سلطنت و خلافت عظمای مسلمانان بود که در خارج عظمت، سطوت و اهمیتی به سزا داشت!! این عصر آمیخته به سیادت و سیاست یک محیط بزرگی به وجود آورد که جاذب و جالب هم بود، زیرا علاوه بر مراتب

فوق، جذبه‌ی علمی شخص خلیفه - که بهتر و بیشتر از خلفای سابق دانش و بینش داشت و مقید و معتقد به روحانیت و اعلیّت و سیادت بنی هاشم هم بود - احترامات او برای اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام [در صورت ظاهر] یک محیط متناسب محبوب تری به وجود آورد که مردم ایران، خراسان، عراق و سایر ممالک مطیع آن، به منطوق «الناس علی دین ملوکهم» مجذوب و مرعوب مقام سیادت و روحانیت شده بودند. اهمیت حضرت امام جواد علیه السلام فرزند امام رضا علیه السلام از جهت سن و سال و آن قدرت علمی، ادبی و فضیلت و اخلاقی - که خلافت سنت طبیعت بوده - کمک کرد و محیط جاذب و جالب بوجود آورد. علاقه مأمون، خلیفه عباسی، تسلیم شدن یحیی بن اکثم، مفتی بزرگ، قاضی القضاة پایتخت اسلامی، هر دو موجب شد که نام ابن الرضا علیه السلام با آن که از ۹ تا ۲۵ سال پیش نبود مورد تعظیم، تکریم، تجلیل و تبجیل قرار گرفت و هر کجا و هر زمان نامی از امام جواد علیه السلام برده می شد، همه او را به عظمت یاد می کردند و به روحانیت، سیادت، سیاست و بزرگواری می شناختند. این عظمت نام، با پراکندگی مرکز خلافت پراکنده شد؛ ولی عظمت قوت یافت، سیاست بنی عباس شکست خورد و بین ترک و فارس و عرب همان عظمت و روحانیت از بنی هاشم و علویین تقویت، شدت و استقرار یافت. اما سیاست داخلی بنی عباس رو به سقوط و اضمحلال رفت تا آنجا که خلفای بنی عباس دست نشانده‌ی امرای بلدان و امصار و کشورهای ترک، فارس، [صفحه ۱۱۴] دیلم و تاتار شدند، به شرحی که

در کتاب تاریخ مفصل اسلام نوشته ام. محیط امامت حضرت جواد علیه السلام رو به توسعه و تعظیم نهاد. یعنی در این اختلاف سیاسی مقام سیادت، اعلیت و روحانیت ابن الرضا علیه السلام به اتحاد و اتفاق و شدت و قوت رسید و همه ی نژادهای اسلامی سر تواضع و ادب در ساحت مقدس امام نهم جواد علیه السلام خم می کردند و هر کجا نامی از حضرت جواد علیه السلام برده می شد بدون استثناء، همه احترام و توقیر می نمودند. حضرت جواد علیه السلام در این محیط متناسب توجهی به سیاست نکرد و در پی خلافت نبود، بلکه وجهه ی همت و هدف اصلی آن حضرت، نشر، توسعه و تعمیم مسائل مشکل و لاینحل مسلمین بود که باید به دست این امام علیه السلام تجزیه و تحلیل شود و معضلات مسایل فقه حل گردد. بدین جهت، دیدیم که چگونه مسأله ای از این امام طرح می شده موضوع تجزیه و تحلیل قرار می گرفت، بحث روی تعمق و دقت نظر بر اصل اساس ریشه لغات و معانی مقصوده شارح دین و نظر اصلی امامیه بحث می شد. این وظیفه ی خطیر در حدود ۱۷ سال از سن ۸ تا ۲۵ سالگی در تمام محافل اجتماعی مورد توجه بود و امام جواد علیه السلام جوان ۲۵ ساله مانند پیرمرد عالم مقتدر، کار آزموده و تجربه اندوخته و چون پدری سالخورده، به تمام دقائق حیات و رموز زندگی آشنا، به کلیه ی مطالب علمی و مسائل حل نشده دین به اقتضاء زمان و مکان و استعداد و لیاقت مردم عصر، مشکلاتی که در حضورش بحث می شد حل کرده و تجزیه و تحلیل نموده و به مردم می آموخت.

### یک بحث علمی و اجتماعی

خداوند متعال در قرآن می فرماید: (و السارق

و السارقه فاقطعوا أیدیہما جزاء بما کسبا نکالا من الله و الله [ صفحه ۱۱۵ ] عزیز حکیم) [ ۷۵ ]. «دست های مرد و زن دزد را ببرید به جرم آن کسب شنیعی که نموده اند، این عقوبتی از خداوند است و خداوند عزیز و حکیم است». یکی از صفات رذیله که منشاء کلیه ی فتنه ها و فسادها می باشد، دروغ است این کار کلید هر رذیلت و منبع هر جنایت و خیانت است، هیچ بشری نیست که به کمال انسانیت رسیده باشد، مگر از راه راستی و مبارزه با دروغ. هیچ بدبخت و شقی نیست که به انواع نعمت ها و نکبت ها مبتلا نشده باشد، مگر از جهت دروغ و نادرستی. دروغ، آن عفریت زشت سیرت هوای نفس است که بر تمام اعصاب غلبه می کند و آدمی را از تکامل نفسانی و موفقیت و رستگاری باز می دارد. دروغ، مادر رذایل اخلاقی مانند، ترس، جبن، ریا، حيله، مکر، خدعه، تزویر، تقلب و خیانت است. امام حسن عسکری علیه السلام می فرماید: «تمام خبائث را در خانه ای قرار داده اند که مفتاح و کلید آن کذب و دروغ است». از محصول این غریزه ی شوم، خیانت و دزدی است، بدترین صفات بشر دزدی است، این دزدی انواع و اقسامی دارد. دزدی از مال مردم، از اسرار مردم، از گفتار مردم، از کردار مردم، از شئون مردم و از انواع امور مادی و معنوی مردم می باشد که در تمام این امور به نسبت مقدار دزدی مقداری از حیثیت و آبرو، ارزش و شخصیت وجودی از بین می رود تا جایی که دیگر ارزشی برای دزد باقی نخواهد گذاشت. این دزد به دو علت در افراد و جامعه پدیدار

می‌گردد: یکی سوء تربیت و بی‌دینی دیگری ضعف بنیه مالی و فقر اقتصادی [صفحه ۱۱۶] البته عوامل فقر و بدبختی بیش از هر چیز آدمی را به دزدی و خیانت وا می‌دارد به همین جهت فرمود: «کاد الفقر ان یکون کفرا» «تا آنجا که فقر مردم را کافر می‌سازد و رشته تقوی را می‌گسلد» سعدی گوید: با گرسنگی قوت پرهیز نماید افلاس عنان از کف تقوی بستاند خدای نکند که مردی دانا و عالمی ارجمند فقیر شود به حدی که رشته فضلش مبدل به رذیلت گردد که گفته اند: «العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و معه ألف خطر» چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا دزدی، کلاه برداری و خیانت و تعدی به جان و مال و ناموس مردم در این عصر طلایی و اتمی ارتقاء یافته و خوانندگان حوادث دزدی و بینندگان فیلم صحنه‌ی خیانت، سرانگشت عبرت حیرت به دندان گرفته اند که بشر از راه اضطرار، یا سوء تربیت و عدم دین و مذهب کارش به کجایی رسیده که به هیچ چیز عقیده ندارد و شرایط انسانیت را نمی‌شناسد و گویی که مکتب دزدی در اروپا و آمریکا دایر است و از آنجا به کشور ما سوغات آورده اند. دزد جاهل گریکی ابریق برد دزد عارف دفتر تحقیق برد دزد اگر شب گرم یغما کردن است دزدی حکام روز روشن است شیوع و تعمیم دزدی به جهت فقدان ایمان و عدم مجازات است. پروین اعتصامی گوید: گر تهی دستی به رهن رهنماست ورننداری موجب جرم گداست رو بگو با بی‌نیازان از چه رو در ره دزدی بریزند آبرو؟ به تجربه ثابت شده



است که افزایش دزدی در اثر بی عدالتی است، هر چه عدالت اجتماعی از نظر امور مالی ضعیف شود دزدی قوت می گیرد و دزدی یک نسبت مستقیم با ظلم دارد. [ صفحه ۱۱۷ ] اختلاف طبقاتی که از فقدان عدالت اقتصادی به وجود آمده، موجب فقر مالی و کثرت دزدی است، باید ریشه ی علل را قطع کرد تا عوامل از بین برود. این دزدی همیشه بوده، ولی هیچ وقت مانند امروز قوت نگرفته بود که مردم را جسور و متعدی ساخته است که با حربه ی سرد و گرم و تشکیلات و وسایل نقلیه با انواع حیل و خدع و زبردستی به دزدی پردازند. و به نظر ما علت العلل این همه خیانت و جنایت، فقدان ایمان و مجازات است. فقدان ایمان به خدا ایمان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایمان به حشر و نشر، پاداش و کیفر و حساب و کتاب موجب چنان خیره سری ها می شود و اسلام برای آن که ملت خود را از این صحنه خارج سازد برای دزدی حدود و احکامی معین فرموده که کتب قصاص و دیات و حدود و فقه اسلامی مدون است. اینک برای نمونه یکی از مواد آن را که حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام تشریح فرموده به نظر خوانندگان ارجمند می رسانم: در اوراق گذشته دیدیم که اعلمیت، سیادت وجود و سخاوت ائمه هدی علیهم السلام بر خلفای اموی و عباسی سخت گران می آمد، آنان می خواستند به هر وسیله ی ممکن آنها را در نظر مردم تحقیر کنند. یکی از طرق تحقیر آنان، مناظره و احتجاج و بحث های علمی بوده که هر یک از خلفا علمای عصر را دعوت

می کردند و با آن که همه مغلوب می شدند باز این سیره جاری بود تا خداوند بزرگ نمایندگان خود را معرفی و اثبات نماید. امام محمد تقی علیه السلام معاصر با مأمون، معتصم بوده، مأمون در احتجاجات در مجالس رسمی بحث علمی خود با علما فهمید که مقام امامت با اوست و حضرتش مغلوب کسی نمی شود، از این رو تا زنده بود متعرض آن حضرت نشد. ولی معتصم باز جلساتی تشکیل می داد و امام محمد تقی الجواد را در آن مجالس دعوت می کرد و از آن حضرت بر سیل استخفاف سؤالاتی می کرد. [صفحه ۱۱۸] حضرت جواد علیه السلام گاهی از بیان مطلب تقیه می فرمود، زمانی عذر می خواست و موقعی هم حقایق را آشکارا و عیان تشریح می فرمود تا آن که روزی در باب سارقی که آورده بودند و می خواستند حکم و قصاص درباره ی دزد اجرا کنند در مجلس عامه اختلاف شد. این اختلاف را که به صورت احتجاج و بحث علمی در آمده علامه مجلسی رحمه الله از تفسیر «عیاشی» چنین نقل کرده است:

### احتجاج حضرت جواد درباره ی حد دزد

عیاشی در تفسیر خود از ذرقان - که مصاحب و ندیم احمد بن ابی داوود بود، و با او چون دو روح، در یک قالب بودند - روایت می کند که ذرقان گوید: روزی ابن ابی داوود از نزد معتصم برگشت، بسیار عصبانی و گرفته بود، گفتم به تو چه شده که این چنین متغیری؟ گفت: «لما كان من هذا الأسود، أبا جعفر محمد بن علی بن موسی الیوم یدی أمير المؤمنين» از دست این ابی جعفر، فرزند علی بن موسی الرضا که در برابر امیر می نشیند. گفتم: چه شده؟ گفت: سارقی را در محضر امیر آوردند که اقرار

به دزدی خود کرده بود، خلیفه طریقه ی قصاص و تطهیر او را پرسید که چگونه باید حدود را جاری کرد؟ همه ی فقها حاضر بودند، خلیفه دستور داد بقیه فقها را نیز احضار کردند، و محمد بن علی را هم خواست، از ما پرسید: چگونه باید حد جاری شود: من گفتم: من الکرسوع «بالای مچ دست» گفت: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آن که دست اصابع است و کف تا کرسوع است و در آیه تیمم می فرماید: (فامسحوا بوجوهکم و ایدیکم) [صفحه ۱۱۹] بسیاری از علما در این نظریه با من اتفاق کرده و تأیید نمودند. عده ای از علما گفتند: باید دست را از مرفق برید. خلیفه پرسید: به چه دلیل؟ گفتم: به دلیل آیه غسل (و ایدیکم الی المرفق) دلیل است که باید دست دزد را از مرفق برید. گروه دیگری گفتند: از شانه باید برید، زیرا دست اطلاق بر تمام این قسمت می شود. و چون اختلاف پیدا شد در این موقع خلیفه رو به محمد بن علی علیه السلام کرد و گفت: یا اباجعفر! شما در این مسأله چه می گوئید؟ آن حضرت فرمود: علما در این زمینه صحبت کردند، مرا از نظریه معاف بدار! معتصم گفت: سوگند به خدا! که باید شما نظر خود را در این بحث علمی بگوئید. اباجعفر علیه السلام گفت: اکنون که قسم دادی می گویم، این حدود که اهل سنت و علمای حاضر گفتند اشتباه و خطاست، «فان القطع یجب أن یكون من مفصل اصول الاصابع، فیترک الکف» خلیفه پرسید دلیل شما چیست؟ امام جواد علیه السلام گفت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: السجود علی سبعة أعضاء: الوجه، الیدین،

الركبتين، الرجلين، فإذا قطعت يداً، من الكرسوع أو المرفق لم يبق له يد يسجد عليها، وقال الله تبارك وتعالى: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: سجود با هفت عضو باید انجام شود: صورت، دو دست، دو زانو، دو انگشت ابهام پا و اگر دست را از شانه یا مرفق یا مچ قطع کنند برای سجده حق محلی باقی نمی ماند و در خداوند در قرآن هم [صفحه ۱۲۰] می فرماید: (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) مساجد کف دست و صورت و دو زانو و دو انگشت پا است که «التي يسجد عليها، فلا تدعوا مع الله أحداً و ما كان لله لم يقطع» معتصم از این حکم بسیار مسرور شد و تصدیق نمود و دستور داد انگشتان دزد را طبق نظریه حضرت جواد علیه السلام بریدند. ذرقان می گوید: ابن ابی داود سخت پریشان شده بود که چرا نظریه او رد شد و سه روز پس از این جریان نزد معتصم رفت و گفت: یا امیرالمؤمنین (!!!) آمده ام تو را نصیحتی کنم و این اندرز به شکرانه ی محبتی است که به ما داری و اگر نگوییم می ترسم کفران نعمت کرده باشم و به آتش بسوزم. معتصم گفت: نصیحت تو چیست؟ ابن داود گفت: وقتی شما مجلسی از علما و فقها تشکیل می دهی تا یک امر مهم دینی را مطرح کنی خوانندگان، نوازندگان، وزراء، امرا و صاحب منصبان لشکری و کشوری خدم و دربانان شاهد و ناظر آن مجلس هستند و مذاکرات این مجالس در خارج مطرح می شود و چون ببینند که شما رأی علما و فقها را تحت الشعاع آرای محمد بن علی الجواد

بنمائی کم کم موجب می شود که مردم به آنها توجه کنند و از بنی عباس منصرف شوند امامت و خلافت را از تو گرفته و به او محول نمایند و حکومت تو و خاندان عباسی سقوط کند. معتصم، سخت تحت تأثیر این سعایت قرار گرفت و به این فقیه حنفی گفت: «جزاک الله عن نصیحتک خیرا» روز چهارم دستور داد یکی از نویسندگان از جمعی دعوت کند و محمد بن علی التقی الجواد علیه السلام در آن مهمانی باشد و او را مسموم نمود و چون حضرت احساس سم کرد برخاست تا زودتر از خانه بیرون رود، صاحب خانه تعارف کرد که زود است. فرمود: برای تو بهتر است که من زودتر خارج شوم و به فاصله یک روز امام [صفحه ۱۲۱] جواد علیه السلام مسموما رحلت کرد. [۷۶].

### قطع دست دزد و شرایط آن در فقه جعفری

این حکم در قرآن به گونه ای عام بیان شده است و در سیره ی اصحاب مختلف عمل می شد و اجرای حق به دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام جاری گردید و امام محمد تقی الجواد علیه السلام طریق اجرای آن را برای مردم جهان در محضر معتصم عباسی روشن فرمود. حکم در اجمال خود عمومیت بر هر سارق دارد، ولی با بیان نبوی صلی الله علیه و آله و شرح امام علیه السلام دزدی پسر از پدر، بنده از آقای خود، غانم از غنیمت، شریک از مال مشترک و غیره خارج می شود، و در بیان دیه و طریقه ی قطع دست اختلافی است که در این احتجاج و بحث علمی حل می شود. دفعه اول چهار انگشت دست راست او را باید قطع کنند و انگشت ابهام را باقی بگذارند، و مقدار دزدی

یک ربع دینار طلا است که کمتر از آن را سارق نگویند. در مجلس معتصم [۷۷] خوارج گفتند: دست دزد را از منکب (شانه) قطع کنند. معتزله گفتند: از میخ حنفيان گفتند: ده درهم ديه ی آن است. مالکيان و شافعيان گفتند: ربع دینار ديه دست دزد است. حسن بصری گفت: یک درهم کافی است. در حالی که طرح مسأله از نظر فقه جعفری، کاملترین نظریه علمی است. ابوحنیفه در باب دزدی اجازه می داد که دزدی کنند و صدقه بدهند. روزی دیدند دو قرص نان دزدی کرد و یکی را صدقه داد، گفت: دزدی یک [صفحه ۱۲۲] درجه گناه دارد و صدقه ۱۰ درجه ثواب دارد و باز هم تجارتی است که صرف می کند (!!!) حضرت صادق علیه السلام فرمود: ای ابوحنیفه! مگر قرآن نخوانده ای که می فرماید: (انما يتقبل الله من المتقين)؛ عبادت از پرهیزکاران قبول می شود، نه کسانی که از راه دزدی صدقه بدهند. [۷۸]. ناصر خسرو علوی در این مورد ائمه اربعه را سرزنش کرده و گوید: شافعی گفت: که شطرنج مباح است و مدام کج مبابزید که جز راست نفرموده امام ابوحنیفه، به از او گوید در باب (شراب) که ز جوشیده بخور تا نبود بر تو حرام حنبلی گفت: اگر آن که به غم درمانی بسته ی بنگک تناول کن و سرخوش بخرام گر کنی پیروی مفتی چهارم مالک آن هم از بهر تو تجویز کند و طی غلام بنگک و می می خور و طی می کن بنمای قمار که مسلمانی از این چهار امام است تمام

### شرایط قطع ید دزد در فقه جعفری

این فرع فقهی را برای این جهت آوردیم که خوانندگان نظریه ائمه اربعه را با سایر فرق

اشاعره و معتزله در اجرای حد و قصاص و قطع ید دزد بخوانند و نظر دوربین و مال اندیش [صفحه ۱۲۳] ائمه امامیه را نیز دریابند که تا چه حد اطراف و جوانب امر را رعایت می کردند. اینک شرایط قطع ید دزد را می نویسیم تا مطلب روشن گردد: ۱- این که دزد عاقل، بالغ و مختار باشد. ۲- آنچه دزدیده مالیت داشته باشد. به عنوان مثال شراب، مسکرات و آلات قمار اطلاق دزدی در قطع دست نمی شود. ۳- آنچه دزدیده معادل ربع دینار مسکوک رواج باشد، یا ربع اشرفی عینا یا قیمتا. ۴- مال از فرزند خودش نباشد زیرا اطلاق دزدی بر آن نمی شود. ۵- از مولا و مالکش نباشد. ۶- در سال قحطی نباشد. ۷- مال مشترک از شریک سارق نباشد که به طور توهم حلال بودن بردارد. ۸- از محرّمات نباشد. مانند سگ، خوک و نجاسات. ۹- از حرز یعنی جای مقفل و در بسته باشد. یعنی جائی که مال را برای محافظت پنهان کرده باشند. ۱۰- دزد در بیرون آوردن مال از حرز (محل مقفل) شخصا به تنهایی بیرون ببرد. اگر چند نفر قفل را باز کنند دست هیچ یک قطع نمی شود. ۱۱- متاع را خود دزد به دست خود بردارد و حمل کند. اگر کودکی بردارد یا به حیوانی حمل کنند که دست خود دزد بر او نرسد، دزدی نیست. ۱۲- آن که پنهانی مال را به دزد نه آشکارا و به قهر و غلبه، زیرا بردن اموال دیگری به قهر و غلبه حکم دیگری دارد. [۷۹]. اگر دزد

با این شرایط به دزدی اقرار کند باید دست او را به همان ترتیب که امام جواد علیه السلام فرمودند باید قطع کرد. برای اولین بار، و بار دوم و سوم حکم دیگری دارد [صفحه ۱۲۴] که گذشت و اگر توبه کرد و مال را به صاحبش مسترد نموده، خداوند توبه او را قبول می کند و عقاب آخرت رفع می شود، ولی قصاص دنیا باقی است و حد به توبه رفع نمی شود. این یک فرع فقهی در مسأله ی دزدی است که با رعایت جوانب کار و شرایط حال و رعایت محیط و پیدا کردن ریشه و علل دزدی در نظر صاحب شریعت و فقه جعفری بیان شده است. و همین یک فرع کوچک کافی است که سایر قوانین مقدس اسلام را از طریق فقه جعفری ملاک عمل قرار داده و فرق بین عالم آسمان و عالم مکتب بشر را دریابید. روزی ابوالعلاء معری با سید مرتضی رحمه الله در حد و دیه ی قطع ید سارق معارضه کرد، گفت: چرا دستی که ربع دینار دزدید پانصد دینار دیه بدهد؟ دیه دست نصف دیه کامله است و این شعر را انشاد کرد: ید بخرم مأتین عسجد و دیه ما بالها فی ربع دینار؟ تناقض مالنا الا السکوت له و ان نلوذ بمولانا من النار دستی که خدای تعالی دیه اش را پانصد دینار مقرر فرموده از مروت دور است که چون ربع دینار می دزدد حاکم آن را می برد یک شیی را گاهی پانصد دینار بها مطالبه کنند و گاهی ربع دینار قیمت نهند این حکم متناقض است و از فتوای خرد دور است. یکی از شاگردان شریف مرتضی رحمه الله در



پاسخ او بیت را انشاد کرد: هناك مظلومه غالت بقيمتها و هاهنا ظلمت هانت على الباری چون دست را به ناحق برند مظلوم است و حق تعالی رعایت مظلوم را از دست نمی دهد، از این رو، گرانبها باشد و چون به مال مردم دراز شود ظالم بوده پروردگار ظالمان را پست و حقیر کرده بدان جهت قیمتش ربع دینار است. [صفحه ۱۲۵] یکی از شاگردانش به نثر گفت: الید لما کانت أمینه ثمینه فلما خانت هانت؛ دستی که امین و مورد امانت باشد عزیز و گرانبهاست و دست خائن خوار و ذلیل است. سید مرتضی رحمه الله در جواب ابوالعلائی معری فرمود: عز الأمانه أغلاها و أرخصها ذل الخیافه فافم حکمه الباری [۸۰]

## دحوالارض چیست؟

خداوند در قرآن می فرماید: (أأنتم أشد خلقا أم السماء بناها - رفع سمکها فسواها - و أغطش لیلها و أخرج ضحاهها - و الأرض بعد ذلک دحاهها - أخرج منها ماءها و مرعاهها - و الجبال أرساهها - متاعا لکم و لأنعامکم) [۸۱]. آیا شما در خلقت و آفرینش سخت تر یا آسمان، چه کسی آن را بنا کرد؟ چه کسی سقفش را راست و مستوی کرد؟ چه کسی شب را تاریک و روزش را روشن ساخت؟ و پس از اینها زمین را گسترانید و از آن آب ها بیرون آورد و چراگاه ها به وجود آورد و کوه ها استوار گردانید تا برای شما و حیوانات شما چراگاه و متاعی باشد؟ کلمه ی «دحوالارض» یک موضوع علمی، ریاضی، جغرافیائی، فکلی و هیئت [صفحه ۱۲۶] است که با آن می توان در بسیاری از علوم وارد شد و معنی آن را در این آیه

به دست آورد آنگاه با اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله تطبیق نمود، و دید چه اندازه تطبیق عالم تکوین با عالم تشریح رعایت شده است و به راستی دین، دین فطرت است. اکنون برای بیان معنی «دحوالارض» باید مقدمه کوتاهی بیاورم تا مطلب روشن گردد. اگر برای هر چیز آغاز و انجامی در نظر بگیریم باید پیدایش زمین را از روز ۲۵ ذی قعدة - که روز دحوالارض است و زمین از زیر خانه کعبه بر روی آب پهن و کشیده شده - آغاز زمین بدانیم. اما این امتداد، در چه سالی رخ داده، آن روز زمان و مکانی نبوده تا سال و ماه معین شود. [۸۲]. حضرت أمیرالمؤمنین علیه السلام در نخستین خطبه خود در «نهج البلاغه» درباره ی توحید و عظمت قدرت پروردگار که از شاه کارهای علمی آن مرد آسمانی است، در باب آفرینش عالم، زمین و آدم قریب بدین مضمون می فرماید: پیش از خلقت همه جا فضا بوده - بقول حکماء و فلاسفه: بعد مجرد که غیر متناهی است - و چون خداوند متعال اراده فرمود که عالم و آدم بیافریند فضا را از آب ممتلی گردانید - که فلاسفه بعد ممتلی گویند و این بعد متناهی است - وقتی این فضا پر از آب بوده باد را خلق کرد و آب را به حرکت انداخت و از حرکت آب، امواجی بوجود آمد و آن موجها کف ها بر زبان آوردند و کف آن، چنانچه کنار دریا به خوبی دیده می شود هر قطعه از آن کوچه می افتد، از این کف آب زمین ساخته شد و از بخارات حرکت آب، آسمان ها

بنا و استوار گردید. و از این کف «زبد» که زمین ساخته شد و مصالح اربعه زمین است برای نخستین بار نقطه ای زیر کعبه ی خانه خدا و محل توجه او بود پهن گردید و سخت استوار شد و امتداد پیدا کرد و پهن شد تا قابل رویدن نبات، حیوان و آفرینش [ صفحه ۱۲۷ ] انسان گردید. در این فضا جز آب نبوده و در حرکت آب افلاک حادث شد، زمان و مکان موجود گردید و کرات ثابت و سیار و منظومه های شمس به وجود آمد و آب محیط بر زمین بود - البته نه محیط تام - پس از آب کره هوا که محیط تام به آب است یعنی زیر و روی آب را احاطه کرده سطح مقعر این هوا متصل به زمین و آب است و هوا هر قدر بالاتر برود دور از خورشید حرارت آن کم می شود تا به زمهریر برسد که همه چیز در آن منجمد می گردد. (کره زمهریر متصل به کره اثربا اتر است و کره اثیر محیط به کره زمهریر است و سطح محدب آن به کره قمر متصل است که فلک ماه باشد و آن به کره ی عطارد که سماء این دنیا است و آسمان اول در عرف قدماء مشهور است). پس از آن، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری و زحل است. پس از زحل، فلک ثوابت است که «منطقه البروج» گفته اند و پس از آن فلک اطلس است که معدل النهار در آن است و در این تقسیم در نظر قدمای علم هیئت قمر، عطارد، زهره (افلاک سفلین)، مریخ، مشتری و زحل «افلاک علویین» و شمس در وسط و

میان‌ه این افلاک قرار گرفته است. بالاتر از آنها عرش و کرسی است که در قرآن مجید به «سموات سبع» تعبیر شده است و عالم اجسام به این محیط تمام می‌شود و از این مرز که گذشته شد دیگر جسم عنصری نیست و حکما آن را «لا خلا و لا ملاء» می‌گویند که بعد ممتلی تمام می‌شود، و بعد مجردات است و آن از وهم و خیال بشر خارج است. این بعد قبل از این فضا و پس از این فضا بوده، ولی این افلاک و عناصر و ثوابت و سیارات نبوده، بلکه حادث شده اند. از این رو قدمای حکما فضا را قدیم گویند و آن جا فوق و تحتی نبوده. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در ذیل آیه ی [صفحه ۱۲۸] (اولم یر الذین کفروا أن السماوات و الأرض کانتا رتقا ففتقناهما و جعلنا فیها فجاجا سبلا لعلهم یرتدون - و جعلنا السماء سقفا محفوظا و هم عن آیاتها معرضون) [۸۳]. می‌فرماید: پروردگار در این فضا، آبی آفرید و آفرینش همه چیز از آب است و چون آب جسم است و سطح دارد متصد؟ جریان آب هواست که از زیر و رو احاطه کرده و این هوا آب را به حرکت می‌آورد و موج می‌زند و از موج کف حاصل می‌شود و از کف آنچه بخار بود آسمان‌ها و آنچه رسوب داشته زمین را آفریده. پس از خلقت (فسویهن سبع سموات) آنجا را مستوی و هموار و صاف گردانید و به هفت آسمان تقسیم کرد، و زمین را پس از همواری امتداد داد و اول نقطه مورد توجه خانه خودش کعبه بود

که فرمود: (أول بيت وضع للناس للذي ببكة) و بکه خاکی است که خاکش مکیده شده باشد و پس از آن که هوا آب آن کف ها را مکید و به صورت خاک در آمد و خانه خود را قرار داد (بعد ذلک دحیها) پس از آن زمین را پهن کرد و امتداد داد و از همین نقطه سخت و استوار زمین بکه آن را امتداد داد و مد دادن یک وقت است شیء را می کشند تا مد پیدا کند یک موقع از جنس خودش به آن متصل می کند در این امتداد، دحوالارض زمین را از خودش امتداد داد و سرد کرد (و اسکنها الملائکه) و این افلاک و کرات ثابت و سیار را به دست ملائکه سپرد که آنها حمله ی عرش هستند و هر دسته متصدی و حافظ یک فلک می باشند. این نظریه که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن وصف می فرماید، اساسی تر از حدس [ صفحه ۱۲۹ ] و تخمین «تئوری» و نظریه ی ملل غربی است و در بسیاری از موارد نیز با هم تطبیق می کند، زیرا در منظومه شمسی هم آفتاب در وسط و شش فلک دیگر در خطوط حرکت منظمی قرار گرفته اند. نهایت آن که قدما معتقد بودند افلاک از نظر جاذبه سطح مقعر هر یک با سطح محدب دیگری تماس دارد و کروی دانسته. امروز این مدار را بیضی شکل تصور کرده اند در هر حال، در اصل آن آفرینش اختلافی نیست و در این که آسمان و زمین به هم متصل بوده و از هم جدا شده اند. قدما گفته اند: آب و کف بوده است. متأخرین جرقه و آتش ملتهبی تصور کرده که جدا

گشته و سرد شده و عناصر و موالید به وجود آمده است. در هر حال و هر تصور به قول سعدی: ادیم جهان سفره ی عام اوست بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست حضرت امام محمد تقی علیه السلام از حضرت رضا علیه السلام روایت می فرماید که: روز ۲۵ ذیقعدہ روز بزرگ ایام است و روز دحوالارض است. روزی است که حضرت ابراهیم و عیسی علیهما السلام متولد شده اند و زمین از زیر کعبه پهن شده است. هر که این روز را روزه بگیرد ثواب شصت ماه روزه دارد. این است اساس آفرینش زمین در آغاز خلقت و این است بشر ناچیز که اشرف مخلوقات است در برابر این عظمت عالم. بشر در جنب این نه طاق خضرا چو خشخاشی بود بر روی دریا او از آغاز و انجام و ابتدا و انتهای این آفرینش اطلاع و وقوفی ندارد، چنانچه گفته اند: پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است انسان در اراده و اختیار و قدرت و نیروی بدنی با میلیونها موالید جوی که یکی [ صفحه ۱۳۰ ] از آن را اگر ۱۵ هزار برابر بزرگ کنیم به اندازه ی یک دانه خشخاش می رسد و آدمی مقهور این گونه میکروب های غیر مرئی است، بسیار ضعیف است اگر منحرف شود. و بسیار قوی است اگر براه حقیقی دین برود آن وقت است که تمام عوالم را می تواند با تمام موالید در اختیار خود آورد. [۸۴].

### شطری از کرامات حضرت جواد

صاحب «روضه الصفا» می نویسد: حضرت جواد علیه السلام در کمال فضیلت و علم و ادب و حکمت بوده، هیچ سیدی به مرتبه ی او نرسیده.

یکی از اکابر علما گوید: در عراق شنیدم که شخصی دعوی نبوت کرده و او را با بند آهن به شام آورده و در گوشه‌ی زندانی کردند. من برای ملاقات او بدانجا رفتم و به دربان چیزی دادم که پیامبر جدید را ملاقات کنم. چون بر او وارد شدم، دیدم مردی در کمال فهم و فراست و ذهن و کیاست می‌باشد گفتم: تو کیستی و از کجایی و چه می‌گوئی؟ گفت: من از شهر شام هستم و سال‌ها به حال خود عبادت می‌کردم. شبی در همان مسجدی که سر مبارک حضرت حسین بن علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام را نصب کرده بودند روی به قبله نشسته بودم و به عبادت و ذکر حق تعالی مشغول بودم، شخص جوانی پیش روی من ظاهر شد و گفت: برخیز. من برخاستم و چون مقداری مسافت قطع کردم خود را در مسجد کوفه یافتم. [صفحه ۱۳۱] فرمود: می‌دانی اینجا کجاست؟ گفتم: آری، مسجد کوفه است، او به نماز ایستاد، من نیز اقتدا کردم، از نماز فارغ شدیم بیرون آمد، با او همراه بودم پس از آن که قدمی چند برداشتیم خود را در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در مدینه دیدم به روضه مبارکه وارد شده سلام کردیم او در نماز ایستاد و من مشغول شدم. پس از ادای نماز بیرون آمدیم، باز چند قدم رفتیم خود را در مکه دیدم فرمود کجاست؟ گفتم: اینجا مکه است. مشغول طواف شدیم، پس از طواف، از مکه بیرون آمده به جای خود قرار گرفته و به عبادت مشغول شدم. من از این حال در شگفت بودم، تا سال

دیگر در همان اوقات آن شخص آمد، سلام عرض کردم، مانند سال گذشته همان امکنه متبرکه را زیارت کردیم چون موقع مفارقت رسید، او را سوگند دادم که خود را به من معرفی کن. فرمود: من محمد بن علی بن موسی ابن جعفر هستم. روز دیگر این گزارش را با یاران خود در جلسه ی به میان گذاشتم، آنها خبر را افشا کرده و به والی شام گزارش دادند. او همه ی ما را به نام دعوت نبوت زندانی کرده، در حالی که من ادعائی ندارم و نامه ای به والی شما نوشتم حقیقت امر را برای او شرح دادم. والی دستور داده او را آزاد نمایند تا در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از آنجا به مکه برود. من از جواب استهزایی والی ملول شدم، به سراغ او رفتم تا بار دیگر او را ببینم و با او حکایت باز گویم، دیدم نگهبانان و سپاهیان حافظ زندان مضطرب هستند گفتم: چه شده. [صفحه ۱۳۲] گفتند: آن زندانی دیشب غائب شده با آنکه مقید به غل و زنجیر بوده، معلوم نیست به زمین رفته یا به آسمان. من فهمیدم از انفاس قدسیه حضرت جوادالائمه امام محمد تقی علیه السلام آزادی یافته است. [۸۵].

### شبهه ای از مناقب حضرت جواد

در سطور تاریخ گذشته دیدیم که حج، آن کنگره بزرگ اسلامی محل معارفه و معاطفه مسلمانان بود و ائمه هدی علیهم السلام در آنجا خود را به مردم معرفی می کردند و مسلمانان در آنجا پیشوایان خود را می شناختند. در دوران امامت حضرت جواد علیه السلام برای برخی که ایمانشان ضعیف بوده به علت صغر سن امام نهم علیه السلام



تأملی در امامت آن حضرت داشتند و چون مرکز اجتماع و معارفه مسلمانان کعبه بوده از اطراف عالم برای حج به مکه می آمدند و ائمه دین هم همیشه در شرایط آزادی از حج خودداری نمی کردند. حضرت جواد علیه السلام (حداکثر در هشت سالگی) به امامت رسید و تصرف در نشئه وجود می کرد فقها، علما و دانشمندان و اشراف و اعیان شیعه از اطراف ممالک پهناور اسلامی به منظور ادای مناسک حج و زیارت حجت خدا به مکه روی آوردند تا امام زمان خود را بشناسند. بیشتر مردم قبل از حج، به مدینه مشرف می شدند تا آرامگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کنند، گروهی بدین منظور به مدینه وارد شدند که امام زمان خود را بشناسند. پس از زیارت مزار شریف، به خانه ی حضرت جواد علیه السلام رفتند و از زیارت جمال زیبایش بهره مند شده سؤالاتی کردند و غوامض مسائل را پرسیدند. امام نهم علیه السلام همه ی مسائل آنها را پاسخ داد، به طوری جواب های کافی و شافی [ صفحه ۱۳۳ ] می داد که از وفور علم و دانش او در این سن، در شگفت می شدند و کرامات و خوارق عادات و معجزات بسیاری مشاهده کردند که موجب یقین و نیروی ایمان آنها شد. در کتاب «اصول کافی» از علی بن ابراهیم قمی چنین روایت می کنند: جمعی از مردم نواحی و سواحل دریای مدیترانه و اقیانوس آرام به مکه آمده و از حضرت جواد علیه السلام سی هزار مسأله پرسیدند: امام نهم در سن ده سالگی بود تمام مسائل آنها را جواب داد. [۸۶].

علامه ی مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار» می نویسد: که کلینی رحمه الله روایت می کند فقهای

شیعه امامیه در سفر مکه در ظرف روزهای متوالی، سی هزار مسأله ی مشکل از مسائل فقه که در ظرف یک سال یادداشت کرده بودند، از امام پرسیدند و آن حضرت همه را جواب فرمود. در «عیون الاخبار» می نویسد: هنگامی که حضرت رضا علیه السلام شهید شد حضرت امام تقی علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت، مردم بغداد درباره ی امامتش تردید داشتند و در این زمینه سخن ها گفتند. در کوفه نیز جمعی از بزرگان شیعه و موثقین امامیه در خانه عبدالرحمان بن حجاج جمع شدند برای امام رضا علیه السلام سوگواری کردند. در این محفل یونس بن عبدالرحمان آغاز سخن کرد و گفت: تا حضرت جواد به سن بلوغ نرسد حجت خدا در میان خلق چه کسی خواهد بود و مسایل و احکام را از که باید پرسید؟ ابان بن صلت که از موثقین روات و اصحاب حضرت رضا علیه السلام بود، از شنیدن این سخن بر آشفت و برخاست و گلوی یونس را فشرد و سیلی بر صورت او زد و گفت: معلوم شد که ایمان تو ظاهری بوده و شک و ریبی در امامت داری! اگر حضرت جواد از طرف خداوند به امامت برگزیده شده باشد سن در او [ صفحه ۱۳۴ ] مدخلیت ندارد، کوچک و بزرگ در مکتب ربوبی یکسان هستند. و اگر از طرف خدا نباشد پیرمرد و کودک نیز یکسانند. حضار یونس را سرزنش کرده، پس از آن هشت نفر از علمای شیعه امامیه در کوفه و بغداد به طرف مدینه حرکت کردند تا از نزدیک مقام امامت را مشاهده کنند. آنان وقتی خدمت امام نهم علیه السلام شرفیاب شدند سؤالاتی از حضرتش کردند و

پاسخ مقنعی شنیدند و مطمئن گشتند. محمد بن حسن بن عمار روایت چنین می کند: ده سال در مدینه، خدمت علی بن جعفر بودم و درس می خواندم، روزی ابوجعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام وارد شد، چون چشم علی بن جعفر بدو افتاد بی اختیار استقبال کرد و تعظیم و تجلیل نمود و دست او را بوسید، آن حضرت نیز به عمویش احترام و دعا کرد. [۸۷].

### شخصیت حضرت جواد

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: مأمون بخشی از فضایل امام نهم علیه السلام را شنید، شوق زیارت او را یافت در ضمن می خواست که سادات علوی و عباسی هم در حیطه اقتدار او باشند به همین جهت، دستور داد حضرت جواد علیه السلام را به خراسان دعوت کردند. چون این جوان هاشمی را دید که با صغر سن در علوم و فنون، حکمت و ادب و کمال عقل همچون سالخوردگان و مشایخ علما می باشد، دختر خود ام الفضل را به او تزویج کرد و او را با احترام تمام به مدینه فرستاد و دستور و بخشنامه صادر کرد که همه جا احترامات فائقه به او معمول دارند. وقتی عباسیان اهمیت حضرت جواد علیه السلام و شخصیت آن حضرت را در دربار خلافت پنهان مأمون دیدند و علاقه مأمون را با تزویج دخترش به حضرت [صفحه ۱۳۵] جواد علیه السلام شنیدند، بیم آن داشتند که مبادا پس از مأمون خلافت از بنی عباس به علوین برگردد و آنها را از مقام و منصب و مال و منال بی بهره بمانند. از این رو، گروهی با حال غضب برای سعایت نزد مأمون جمع شدند، گفتند: با تزویج ام الفضل بیم آن می رود که خلافت از بنی عباس به

بنی فاطمه برگردد. آن‌ها آن قدر سعایت کردند و از سیره‌ی خلفای راشدین، امویین و عباسیین درباره‌ی محروم ساختن اولاد علی علیه السلام از خلافت گفتند که مأمون سخت در غضب شد و گفت: ای بنی اعمام من! اگر از حسب و نسب او می‌گوئید آنها به مراتب از شما شرافتمندتر و عالی‌نسب‌تر هستند و ابوجعفر بر تمام اهل علم از معاصرین خود تبرز و اعلمیت دارد. این جوان علوی با این صغر سن اعجوبه‌ی زمان است و من امیدوارم او پیشوای علم و فضیلت مردم باشد. او جوانی است که از سرچشمه علوم غیبی آسمانی سیراب شده و در خاندان وحی و الهام بزرگ شده. او در ادب و آداب دین بر تمام اقران برتری دارد. شما او را کودکی حقیر فرض می‌کنید، آیا میل دارید او را بشناسید و امتحان کنید؟ گفتند: آری، ما چند سؤال از فقه شریعت می‌پرسیم، اگر جواب داد اعتراض خود را پس می‌گیریم، اگر عاجز ماند همان پیشنهاد خود را تقویت می‌کنیم. قرار شد سؤالات خود را بنویسند و مجلسی بیارایند و ابن الرضا علیه السلام را بخوانند تا از او بپرسند. [۸۸]. در آن جلسه و به دنبال سرافکنندگی ابن اکثم و یارانش در برابر امام جواد علیه السلام و در همان سکوتی که مجلس را به حیرت فرو برده بود، خلیفه روی به بنی عباس کرد و گفت: دیدید و شناختید اباجعفر را؟! سپس روی به ابی جعفر علیه السلام کرد و گفت: یا اباجعفر! آیا خطبه می‌خوانی؟ [صفحه ۱۳۶] فرمود: آری. [۸۹].

### ازدواج حضرت جواد با دختر مأمون

حضرت جوادالائمه علیه السلام هفت سال و چند ماه داشت که پدر بزرگوارش شهید سم جفا شد

و امامت بدو منتقل گردید. نصوصی در امامت او هست که در اخبار ضبط شده. حضرت رضا علیه السلام مکرر او را به ولایت و امامت پس از خود معرفی فرمود و ۱۷ سال زعیم روحانی و پیشوا و ملجاء مسلمانان بوده. این امام متقی عمرش چون گل، کوتاه وصیت مآثرش بلند بود. او غنچه ی گلبن ولایت و نهان گلشن امامت و دارای علوم اولین و آخرین بود. زیرا دستی قوی به دریای علم ولایت جدش داشت فضیلت اخلاقی و مناقب نفسانی و سجایای ملکوتی او به حد کمال رسیده بود در این صف بزرگ و کوچک یکسانند. در «کشف الغمه» آمده: روزی امام جواد علیه السلام در سن کودکی در کوچه های بغداد می گذشتند گروهی از کودکان هم مشغول بازی بودند، وقتی مأمون آمد از آنجا عبور کند همه ی اطفال فرار کردند جز او. مأمون رسید و پرسید: ای کودک! چرا تو با سایر کودکان از سر راه نرفتی؟! پاسخ داد: ای امیر! راه تنگ نبود که به رفتن آن را بر تو بگشایم و خطایی هم از من سر نزده بود که از تو بیم داشته باشم و تو هم بی جهت کسی را آزار نمی رسانی. مأمون که او را نمی شناخت وقتی قیافه ی زیبا و فصاحت و بلاغت و شجاعت او را دید، فریفته شد پرسید: نام تو چیست؟! [صفحه ۱۳۷] جواب داد: محمد. گفت: پسر کیستی؟ پاسخ داد: پسر علی الرضا علیه السلام. مأمون بر حضرت رضا علیه السلام درود فرستاد (!! ) و گذشت و از شهر بیرون رفت، در شکارگاه، بازی را پرواز داد تا طایری را بگیرد. آن باز شکاری مدتی از نظر مأمون ناپدید

شد و چون باز آمد، ماهی بر منقار داشت. مأمون ماهی را که هنوز رمقی داشت از منقار باز گرفت و در دست داشت و به شهر برگشت دو مرتبه به آن کودک رسید گفت: ای محمد! چه چیز در دست من است؟! حضرت جواد علیه السلام فرمود: ان الله تعالی خلق بمشیته فی بحر بقدرته سمکا صغار تصیدها بزاه الملوک و الخلفاء یختبرون بها سلاله أهل النبوه پروردگار متعال در دریاها ماهیان کوچک به وجود می آورد که باز شکاری به دست خلفاء می رساند و بدان خاندان نبوت را امتحان می کنند. وقتی مأمون این پاسخ را شنید، درشگفتی عمیقی فرو رفت و گفت: أنت ابن الرضا حقا. [۹۰]. مأمون توجه خاصی به حضرت جواد علیه السلام داشت، زیرا اساسا یک کودک نابالغ قدرت علم و دانش و فصاحت و بلاغت و شهامت هر شخصیتی را می فریبد. خلیفه فرمان داد آنچه درباره ی علی بن موسی الرضا علیه السلام می پرداختند، مضاعف به حضرت جواد علیه السلام بدهند و به او احترام کنند. [صفحه ۱۳۸] شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می نویسد: حضرت جواد علیه السلام در صغر سن بود که علم و کمالش نهایت رقاء ارتقاء رسیده بود، در آن زمان هیچ کس را یارای مقاومت مناظره برابر این امام نبوده مأمون شیفته ی مکارم اخلاقی و علم و دانش او شد و تصمیم گرفت ام الفضل دختر خود را به ابن الرضا علیه السلام بدهد و به حباله ی نکاح او درآورد. چنانچه سابق گفتیم، مأمون سی و سه هزار نفر از بنی عباس را اطراف خودش جمع کرده بود تا مبادا داعیه ی امامت نمایند و یا علم مخالفت برافرازند، کشورهای اسلامی هم بیش

از ۴۴ کشور بزرگ بوده و پس از هارون ده میلیون دینار اضافه هزینه کشور اسلامی در بیت المال موجود بوده [۹۱] و به همین جهات در مهام امور با بنی عباس مشورت می کرد و آنها را نیز اداره می نمود. بنی عباس نتوانستند مأمون را از این نظریه برگردانند حقد و حسد این امام را به دل گرفتند و در مقام شماتت و تهمت و سعایت برآمدند، گفتند: مأمون اگر چنین وصلتی کند ممکن است خلافت از بنی عباس به بنی هاشم نقل شود و آنها خوشحال بودند که ولایتعهد مسموم شد و از این جهان گذشت باز وصلتی در کار می آید که موجب زوال خلافت از بنی عباس می شود. مأمون از حضرت جواد علیه السلام بسیار راضی و مسرور بود، پذیرفت؛ ولی برای اقناع آنها که می گفتند: این کودک بی اطلاع از فقه است، جلسه ای تشکیل داد که وجوه علمای آن عصر و فقهای بزرگ حضور یافتند. و نیز یحیی بن اکثم، که بزرگترین مفتی آن عصر و قاضی القضاة و فقیه دوران بوده و با حضرت جواد علیه السلام احتجاجاتی داشت. پس از این که امام محمد تقی علیه السلام به فتح و پیروزی ظفر یافت مأمون در همان جلسه ی رسمی گفت: یا محمد! تو خطبه بخوان. حضرت خطبه خواندند، و ام الفضل [صفحه ۱۳۹] را با ۵۰۰ درهم ما فی القبالة به حباله حضرت جواد علیه السلام آورد. [۹۲]. مأمون گفت: الحمد لله علی هذه النعمه و التوفیق فی الرأی. سپس به اطرافیان نگریسته گفت: اعترفتم الان ما کنتم تنكرونه. و آنگاه رو به جواد علیه السلام کرده گفت: اخطب و جعلت فداک لنفسک! فقد رضیتک لنفسی و أنا مزوجک أم الفضل ابنتی.

امام جواد علیه السلام فرمود: الحمد لله اقراراً بنعمته و لا اله الا الله اخلاصاً لوحدانیه، و صلی الله علی محمد سید بریته و الأصفياء من عترته. أما بعد، فقد كان من فضل الله على الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه و تعالی: (و انكحوا الأيامی منكم و الصالحین من عبادكم و امائكم ان يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع علیم) ثم ان محمد بن علی بن موسی یخطب ام الفضل بنت عبدالله المأمون قد بذل بها من الصداق مهر جدته فاطمه بنت محمد صلی الله علیه و آله و هو خمسمائه درهم جیادا، فهل زوجته یا أمیرالمؤمنین! بها علی هذا الصداق المذكور؟ [۹۳]. مأمون گفت: آری، به زنی به تو دادم ای ابوجعفر! دختر خود ام الفضل را بر صداق مذکور فهل قبلت النكاح؟ امام فرمود: قبلت النكاح ذلك و رضیت به. شیخ مفید می نویسد: امام جواد علیه السلام در موقع تزویج، ام الفضل نه ساله بود. آنگاه دستور داد از خواص و عوام و درباریان و علما و قضات و نقبا، و مشایخ رجال و ارکان دولت دعوتی کردند و جشن ازدواج دختر خود را با حضرت جواد علیه السلام برپا کرده، مردم دسته دسته حضور یافته تبریک می گفتند. [ صفحه ۱۴۰ ]

### شب زفاف

این عروسی از نظر تجلیل مقام بسیار جالب توجه بوده و به روایت محمد بن ریان شب زفاف ام الفضل، مأمون دستور داد دختر خود را بیارایند و به خانه داماد بفرستند. صد نفر از بهترین کنیزکان زیبا و خوش منظر را که بین چند هزار کنیز به زیبایی و طراوت و طنازی و غمازی ممتاز بودند و بیشتر آنها از



لعبتان رومی، اسپانیولی و اندلسی بودند با بهترین لباس های رنگارنگ فاخر زینت کردند و هر یک جامی مملو از جواهرات در دست گرفتند و مہیای مشایعت عروس بودند. چون حجله ی عروسی را آراستند و جای داماد را منظم کردند، این کنیزکان دور تا دور مجلس را گرفتند به محضر ورود حضرت جواد همه او را استقبال کردند و تبریک گفتند. این کنیزکان ماه روی جام های زرین پر از جواهر خود را تقدیم و بر سر عروس و داماد پاشیدند و به خواندن و نواختن و پای کوبیدن و کف زدن مشغول شدند، ولی حضرت جواد آن کوه وقار و آن دامادی که یک دست به دست عروس و دست دیگری بر ارکان عالم وجود داشت اصلا و ابدا اعتنا و توجهی به آن ماهرویان طناز و غماز با ناز و عشوه نفرمود. آنگاه یک مرد ریشداری که مسخره و بازیگر شب جشن عروسی بود آمده و در میان این کنیزکان زیبا نشست و به خواندن و نواختن پرداخت، امام سر خود را به زیر انداخته فرمود: «اتق الله یا ذالعثون»؛ ای مرد ریش دار! از خدا بترس. این قواد دیگر برای همیشه شغل خود را ترک کرد و آن مجلس عروسی و شب زفاف به سلامتی پایان یافت. سپس مجلس رسمی جشن ازدواج حضرت جواد علیه السلام تشکیل داده شد و هدایا [ صفحه ۱۴۱ ] و اکرام و انعام فراوان از طرف خلیفه به مردم بر حسب مراتب شئون آنها داده شد. خدمه و جواری یک حجله ی هم چون کشتی از نقره آراسته که اطراف آن با ابریشم پوشانیده شده بود و این کشتی پر از عطریات

غالبه [۹۴] بود. مأمون دستور داد همه حضار مجلس، ریش و محاسن خود را از عطریات خضاب کنند و نقل و خرما و حلوا به رسم آن عصر به همه دادند، کام های مردم مرکز خلافت از شیرینی جشن ازدواج حضرت جواد علیه السلام شیرین گردید و سفره ها گسترده و طبق هائی از انواع غذا از ماکول و افشیره حاضر کردند و هر طبقی به دست یکی از خدمه و جواری بود و پس از صرف غذا کنیزان دیگر طبق های جواهری آوردند، انواع جواهر سکه های زر و سیم، لثالی و مروارید آنها را در مقابل خلیفه و دامادش گذاشته و مأمون به هر یک، از آن جواهرات مقداری می داد. این جشن از جشن های تاریخی جهان اسلام است که خلیفه ی عباسی در منصب خلافت دختر خود را به پاکیزه ترین و بزرگوارترین سید علوی در سنین کودکی عقد می بندد و پیوستگی دو خاندان بزرگ صورت می گیرد، چه قصاید و چکامه ها که سروده شد، چه اشعار که در مدایح این خاندان گفته شد. روز بعد نیز مأمون جشنی برپا ساخت و برای اشراف و اعیان پایتخت خود تحفه و هدایای عروسی فرستاد و مردم متمکن، صاحب منصبان، بزرگان و اعیان هدایائی برای عروس و داماد فرستادند. این مجلس، با کمال تجلیل و عظمت پایان یافت و هر کسی شرکت داشت از آن بهره مند گردید. [ صفحه ۱۴۵ ]

## معجزات و خوارق عادات حضرت امام جواد

### معجزات حضرت امام جواد

برای آن که هر کسی دعوی هر مقام و منصبی را نکند و شایستگان مقام به درجات در خور شأن خود برسند، سنت بر این بوده که مدعیان مقامی، هنر و ارزش خود را نشان دهند. مولوی برای اثبات این سخن می گوید: هر

که دعوی خیاطت نمود، باید پارچه و قیچی به او داد تا ثابت کند خیاط است یا خیر؟ ای بسا ابلیس آدم رو که هست پس به هر دستی نباید داد دست در سنت ربوبی این آئین تعلیم شده که مردم را با معجزه هدایت نمایند، تا بدانند اعجاز کار هر کس نیست، بلکه مخصوص پرورش یافتگان مکتب نبوت است. از همین نظر، بین معجزه، حيله گر، جادو و غيره فرق است تا برگزیدگان ربوبی که دارای معجزه هستند، به مردم ساحر و کذاب و جادوگر اشتباه نشده و انسان ها به دست هر ناکس دست بیعت نسپرنند و سر تعظیم فرود نیاورند. این خود دلیلی بارز بر این است که از عالم غیب و شهود این افراد برگزیده، تایید و حمایت می شوند و خداوند آنها را در پناه خود حفظ می کند و مصونیت داده تا در انجام امور محوله غیر بر آنها غالب نگردد. از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام را غالب کل غالب گفتند که بر نفس اماره هم غالب بود و به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قرآن تصریح شد که: (ان الله یعصمک من الناس) «خداوند [صفحه ۱۴۶] تو را از دست مردم مصون خواهد داشت» تربیت شدگان مکتب ربوبی سنتی داشتند و آن معجزاتی بود که باید نشان دهند تا مردم آنها را بشناسند. ما در کتاب «تاریخ انبیاء» مفصل نگاشته ایم که خداوند عالم برگزیدگان خود را به کارهایی برگزیده که آوردن آن برای دیگران ممکن نیست، و به همین جهت که سایر خلق عاجز از آوردن و عمل کردن کارهای انبیاء هستند، عمل آنها را معجزه گویند و

معجزات انبیاء ربطی و قیاسی با اعمال علمی و فنون علوم غریبه مانند سحر و جادو و تسخیر نفوس و ارواح یا به قول امروزی ها منیتیزم، هیپنوتیزم و غیره، ندارد. سحر با معجزه پهلوی نزنند دل خوش دار سامری کیست که دم از ید و بیضا بزنند؟ به زبان علمی، فرق سحر با معجزه این است که عمل سحر، خلع و لبس اثر صورت اشیاء و خواص مواد و فلزات و عناصر است، ولی معجزه اعدام و ایجاد ماده و عنصر است با یک مثال مطلوب ما روشن می شود. عصای موسی در بلعیدن هفتاد تن مواد و اسباب سحر و اثاثیه سحر موجودی باقی نگذاشت در حالی که جادوی جادوگران تغییر صورت می داد و اصل مواد اشیاء باقی می ماند و این عمل غیر اعدام و ایجاد است که چیزی از کتم و نیستی به وجود آید و لباس هستی بپوشد. این عمل را که مخصوص پیامبران و ائمه ی معصومین علیهم السلام است معجزه گویند و جز به اذن و اجازه خالق متعال - جل شأنه - و طهارت و تقوای دل، آوردن معجزه ممکن نمی گردد.

### معجزات امام جواد

در کتب اخبار نزدیک به بیست معجزه ی بزرگ که نشانه ی اعجاز و عظمت و بزرگی مقام او بود ضبط نموده اند تا مردم بشناسند که او امام و تربیت شده ی مکتب ربوبی و [ صفحه ۱۴۷ ] پیشوا و رهبر خلق و حجت خدا بر مخلوق می باشد. چنانچه در سابق اشاره شد، محیط عصر امامت حضرت جواد علیه السلام آرام بود، مردم در مجالس رسمی هارون و مأمون نسبت به مقام سیادت و امامت خاندان علوی ایمان و ایقان یافته، شک و تردیدی

نداشتند، مگر کسانی که آنها را از نزدیک نمی شناختند، برای اطمینان قلب خود گاهی به یک سؤال علمی، یا طلب معجزه ای مطمئن می شدند که میوه ی درخت پاک نبوت و گل گلستان ولایت است. بسیاری از مردم هم به تواتر شنیده بودند که جواد الائمه ابن الرضا علیه السلام فرزند امام هشتم علیه السلام است و دارای ملکه اعجاز، علم، شجاعت، تقوا و سخاوت که مهمترین نمونه های بارز امامت بود و به تواتر مکارم اخلاقی و عظمت روحی داماد جوان خلیفه ی عباسی و پیشوای مسلمین به گوشها رسیده بود که همه نسبت به مقام امامت، سیادت و اعلمیت او یقین داشتند، نهایت حضور او را ندیده بودند. از این رو روزی که معتصم عباسی آن حضرت را به بغداد دعوت نمود، استقبال عجیبی از آن حضرت نمودند و پستی و بلندی خیابان های بغداد را مردم گرفته بودند تا امام نهم و داماد خلیفه ی عباسی را ببینند و همین استقبال که نمونه ی علاقه مردم بود، موجب تشدید تصمیم معتصم علیه آن حضرت گردید.

### **ظهور معجزات، دلیل بر امامت حضرت جواد**

یکی دیگر از نمونه های بارز امامت، ظهور معجزات و خرق عادات است که به دست مردم عادی میسر نیست و کارهائی که بشر، عاجز از ارتکاب آن است، که شناوری برخلاف سیل است، و آن کار برگزیدگان الهی است، تا به نیروئی که به ودیعت به آنها سپرده شده اثر وضعی اشیاء را خنثی نموده و اقتضای حال اثر را از مأثور بردارند. مثلا آتش، حرارت و سوزش نداشته باشد، مانند آتش خلیل علیه السلام که گلستان شد، یا آب مانند خشکی محل عبور گردد، مانند رود نیل برای حضرت موسی علیه السلام [ صفحه ۱۴۸ ] که

این آثار به وسیله ی آن نیروی ربانی که به آنها ودیعت سپرده شده از اثر خارج می گردد. چون این کار برای بشر عادی میسر نیست، ناگزیر باید آن را نمونه ی بارز انتخاب و برگزیدگی و امامت و خلافت و ولایت دانست و این مفهوم کلی هم در شخصیت حضرت امام محمد تقی علیه السلام مصداق تمام و کمالی داشته. چنانچه در فصل معجزات گفته ایم که مکرر شده امام جواد علیه السلام کارهائی نموده که موجب اعجاز و اعجاب دیگران گشته است. ما در فصل معجزات و خرق عادات و کارهائی که از این امام صادر شده و از نظر روان شناسی و تاریخ علم الاجتماع مورد توجه است، بیان کرده ایم. در هر حال معجزات هم از آثار امامت و نشانه ی روشن خلافت و ولایت و تصرف در مواد و موالید است، چه اگر این قدرت الهی نباشد امکان تصرف در مواد ممتنع است و به همین دلیل، معجزه دلیل امامت و ولایت است.

### **افضلیت جوادالائمه دلیل امامت اوست**

یکی از دلایل امامت، افضلیت و اولویت است که نشانه بارز امامت می باشد. این که افضلیت را دلیل امامت دانسته اند، به نصوص قرآن و حدیث است، تا اهل سنت مفضول را بر فاضل مقدم نشمارند. چرا که به حکم عقل و نقل، دانا و با کمال ادیب و مؤدب بر بی ادب و بی فضل و بی کمال تقدم ذاتی دارد. هر جاهل و نادانی به حکم عقل و قهر و اجبار و طبیعت، ناگزیر از اطاعت عالم و فاضل و مؤدب و باکمال است. آن کس که خیاط نیست، ناگزیر باید لباس خود را به خیاط دهد و آن که طیب نیست، ناچار باید تسلیم شود

و این از مسائل عقلانی و وجدانی مفروغ عنه خردمندان بشری است. به همین منوط، در هر عصر، امام و خلیفه ی خدا بر خلق و حجت حق تعالی بر مردم و پیشوای واجب الاطاعه آن کسی است که در عقل و علم، زهد و تقوا، [ صفحه ۱۴۹ ] فضیلت و کمال و اخلاق بر همه مقدم باشد به ناچار همه ی خلق باید سر تعظیم در پیشگاهش خم کنند. این، اصل مسلم است اما این مفهوم کلی مصداقش به نصوص تاریخ و مشاهدات مردم معین می شود که هر کس، همه ی مردم عصر، یا اکثریت قریب به اتفاق اعتراف نمودند که او واجد مراتب علم و کمال، زهد و تقوی و دین و فضل و ادب است و از این جهات، به حکم عقل بر سایرین رجحان و برتری دارد و او باید پیشوا باشد. درباره ی حضرت امام محمد تقی ابن الرضا علیه السلام نصوص متواتره ای در دست است که آن حضرت با سن کم و حالات کودکی، در علم، فضل و کمال به مرتبه ای بود که بزرگان مشایخ علما را تحت تأثیر دانش و بینش خود قرار داده و در همین اوراق از مناظرات و مباحثات و احتجاجات آن حضرت بحث کردیم. و این قولی است که جملگی برآند، یعنی مأمون از خلفا و وزرای او و رجال سیاسی و کشور و علمای بزرگ درباری او، همه اتفاق دارند که مصداق حقیقت علم، کمال و فضیلت در وجود جوادالائمه علیه السلام جمع بوده است. اکنون در این مورد یک روایت نقل می کنیم. شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» می نویسد: به نص امامت، پس از علی بن موسی الرضا علیه السلام

امام محمد تقی علیه السلام در تقوا و فضل به سر حد کمال رسیده و برای اثبات آن کافی است که در علوم به اخباری که از آن حضرت نقل کرده اند توجه کنیم که یحیی بن اکثم شیخ الاسلام دربار مأمون، در قبال حضرت جواد علیه السلام زانوی ادب بر زمین زد و هر سئوالی نمود امام جواد علیه السلام در سن ۷ - تا ۹ - سالگی همه را جواب داد و هر سئوالی امام نهم علیه السلام نمود یحیی بن اکثم نتوانست پاسخ دهد. این مجالس در حضور خلیفه، یعنی در مقام سلطنت و حضور اعیان لشکری و کشوری بود که مایه اعجاب همه گردیده و این فضل و دانش کافی است که او، لایق [صفحه ۱۵۰] امامت و کرسی نشین مسند خلافت پدرش باشد. و در حدیث دیگری ابوالقاسم جعفر بن محمد به اسناد خود از علی بن جعفر بن محمد، از حسن بن حسین بن علی بن الحسین نقل کرده که «لقد نصر الله أبا الحسن الرضا عليه السلام لما بغى عليه اخوته و عمومته...» تا آنجا که گوید: «فقلت و فبضت علی ید ابي جعفر محمد بن علی الرضا عليهما السلام و قلت له: اشهد أنك امامی عند الله عزوجل. فبکی الرضا عليه السلام ثم قال: يا عم! ألم تسمع أبي و هو يقول... قال رسول الله صلى الله عليه و آله بأبي ابن خيره الاماء النوبيه الطيبه يكون من ولده الطريد الشريد الموتور بأبيه و جده و صاحب الغيبه، فيقال مات أو هلك، أو أي واد سلك. فقلت صدقت جعلت فداك.» [۹۵]. مدلول سخن این که در این حدیث مفصل که شیخ مفید رحمه الله آن را در



«ارشاد» نقل می کند: علی بن جعفر، برادر امام موسی کاظم علیه السلام و پسر امام صادق علیه السلام برای حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی نقل می کند که: خداوند از میان همه ی برادران و اعمام و خویشان شما را به ابی جعفر محمد بن علی یاری می کند. و من شهادت می دهم که او امام بر حق از جانب پروردگار و حجت خدا بر خلق خواهد بود. آنگاه امام رضا علیه السلام حدیثی دیگر در تأیید آن از رسول خدا درباره ی این که خداوند از کنیز نوبیه فرزندی به فرزند من عنایت می کند که فرزند فرزند آن صاحب غیبت کبری - یعنی حضرت مهدی علیه السلام - و منتقم آل محمد خواهد بود، و این دلیل بارز امامت حضرت جواد علیه السلام است. حدیث دیگری را جعفر بن محمد به اسناد خود از ابن یسار نقل می کند که مردی از اهل واسط نامه ای به حضور امام رضا علیه السلام نوشت و در ضمن آن پرسید امام [صفحه ۱۵۱] پس از شما چه کسی خواهد بود و شما که اکنون اولاد ندارید پس امامت به چه کسی منتقل می گردد؟ حضرت امام رضا علیه السلام در پاسخ مرقوم فرمود: «و ما علیک انه لا- یکون لی ولد، و الله لا- تمضی الأيام و اللیالی حتی یرزقنی الله ولدا ذکرا یفرق بین الحق و الباطل» [۹۶]. اگر چه من هنوز فرزندی ندارم، ولی مدتی نخواهد گذشت که خداوند به سنت سنیه خود اولادی پسر روزی من خواهد کرد که او بین حق و باطل را فرق می گذارد و بر خداوند است که امامی را قبل از آن که امام و حجتی دیگر معین نفرماید از دنیا نمی برد

و هیچ گاه دنیا از حجت خالی نخواهد بود. در حدیث دیگری می فرماید: حسن بن جهم گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم که فرزند صغیر و کودکی پهلوی زانوی او نشسته بود و او دعا می کرد: او آمین می گفت و آنگاه به من فرمود: نگاه کن. آستین پیراهن او را بالا کرد، دیدم بین کتفین او شبیه مهری نقش بسته که در گوشت فرو رفته و برآمده باشد. فرمود نظیر آن را دیده ای؟ عرض کردم: ندیده ام. فرمود: این مهر ولایت و امامت است که بین کتفین یا بازوی ما ائمه به نشانی امامت به دست قدرت زده شده است. حدیث دیگری از ابن ابی یحیی صنعانی نقل شده که گفت: خدمت امام رضا علیه السلام بودم ناگاه فرزند کودکی آمد و پهلوی او نشست، نامش را پرسیدم. فرمود: ابی جعفر و اضافه فرمود که: «هذا المولود الذی لم یولد مولود أعظم علی شیعتنا برکه منه» [صفحه ۱۵۲] در میان ما فرزندی به برکت این مولود برای شیعیان نیست!! زیرا برکات امام جواد علیه السلام در محیط عصر معتصم عباسی بسیار با عظمت و با اهمیت بود. از این اخبار و احادیث بسیار است که امام هشتم علیه السلام ولایت و امامت خود را برای فرزندش ابوجعفر محمد تقی الجواد علیه السلام به مردم ابلاغ فرمود و حجت خدا را بر خلق معرفی کرده است. از امام موسی کاظم علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام محمد باقر علیه السلام و امام علی بن الحسین علیه السلام نیز اخبار زیادی در نص امامت حضرت جوادالائمه در دست است که علامه ی مجلسی همه را در جلد دوازدهم بحار ضبط کرده و ما هم برای

نمونه شمه ای نقل کردیم تا خوانندگان ارجمند مقام و منصب آن حضرت را بدانند و عظمت او را در دل‌های صافیه بشناسند و به شفاعت او دست توسل بزنند. مسعودی می نویسد: روی آن عمر ابن الفرج الرجحی قال لأبی جعفر علیه السلام: ان شیعتک تدعی أنك تعلم کل ما فی دجله و کانا جالسین علی دجله. فقال له ابوجعفر علیه السلام: یقدر الله عزوجل ان یفوض علم ذلک الی بعوضه من خلقه؟ قال: نعم. فقال: أنا أکرم علی الله من بعوضه و من اکثر خلقه. [۹۷]. ابن فرج رحجی به امام محمد جواد علیه السلام گفت: دوستان شما مدعی هستند که شما مقدار آب دجله و آنها که ساکن در دجله هستند را می دانید؟ ابوجعفر علیه السلام فرمود: خداوند قدرت دارد علم آن را به پشه ای بیاموزد. [۹۸]. گفت: آری. [صفحه ۱۵۳] فرمود: آیا ما گرامی تر از یک پشه نیستیم که خداوند علم خود را در بحر و بر و ساکنین آن به ما دهد، و با این حال ما مقدار آب و تعداد ساکنین دجله را بدانیم و بشناسیم؟! در این روایت، امام جواد علیه السلام علم خود را درباره ی مقدار آب دریاها و ساکنین آن ابراز فرموده است. این هم از آن مواردی است که در کتاب زندگانی امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام گفتیم که امام به کلیه جریانات عالم آگاه است و از نقشه ی کون و فساد مطلع است، تاریخ و جغرافیای جهان زیر نظر اوست. از ذرات کوچک و جمادات و احجار و نباتات و حیوانات و انسان و کیفیت تکون، توالد و تناسل آنها همه مطلع است و باخبر و

امام جواد علیه السلام نیز این علوم را از پدرش و از جدش به ارث برده و به علوم اسلامی و علوم جهانی عصر خود و عصر گذشته و عصر آینده به علم امامت واقف بوده و نهایت کمتر کسی در محیط مدینه از او درباره این علوم سؤال می کرد تا مطرح نماید و تجزیه و تحلیل فرماید، در این سؤال اعتراف فرمود که این علم برای حیوانات اگر جایز باشد، برای انسان کامل به طریق اولی جایز است.

### معجزه ای دیگر

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد نقل می کند که معلی بن محمد گفت: روزی با ابوجعفر علیه السلام درباره ی مرگ پدرش صحبت می کردم، و نگاه به قد و قامت کودکی او می نمودم که چگونه امامت به او منتقل می شود، ناگاه نگاه تندی به من کرده، فرمود: یا معلی! ان الله احتج فی الامامه ما احتج به فی النبوه فقال: (و آتیناه الحکم صبیاً) [۹۹]. [ صفحه ۱۵۴] ای معلی! خداوند در امامت احتجاج فرمود همان طور که در نبوت احتجاج فرموده، یعنی حجت آورده و در آیه ی کریمه می فرماید: و ما حکم و فرمان نبوت را به صبی و کودک - یعنی عیسی بن مریم - دادیم، چگونه ولایت را به کودک ندهیم. حمیری نیز در «بصائر الدرجات» نظیر این روایت را نقل کرده با این اضافه که فرمود: «فلما بلغ اشدّه و بلغ اربعین سنه، فقد يجوز أن یؤتی الحکمه و هو صبی و يجوز أن یؤتی و هو ابن اربعین سنه» [۱۰۰]. گاهی به اقتضای زمان، مکان، محیط، عصر اجتماع و نیاز خلق، فرمان نبوت را به صبی می دهد که

در گاهواره بگوید: «انی عبدالله آتانی الکتاب» و گاهی تا به سال چهل نرسد نمی دهد، زیرا سابقه نیروی جسمانی و روحانی او باید مناسبت محیط عصر باشد. چنانچه حضرت موسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله در چهل سالگی به نبوت مبعوث شدند.

### سیراب نمودن عطشان

شیخ مفید رحمه الله در «ارشاد» از جعفر بن محمد به اسناد خودش از محمد بن علی هاشمی نقل می کند که صبح روزی که شب آن، مأمون دختر خود را به ابی جعفر محمد بن علی علیه السلام داده بود، خدمتش شرفیاب شدم. من چون شب دارویی خورده بودم که عطش می آورد، سخت تشنه شدم و عطش به من فشار آورد، ولی از خوردن آب هم به تجویز طبیب ممنوع بودم، ابوجعفر علیه السلام به من نگاهی کرده گفت: تو را تشنه می بینم. [صفحه ۱۵۵] گفتم: آری بسیار تشنه هستم. ابوجعفر علیه السلام رو به غلامش کرد و گفت: «یا غلام! اسقنا ماء»؛ برای ما آب بیاور! من پیش خودم گفتم: الان یک آب مسمومی به من می دهند و در حزن و غمی فرو رفتم، تا این که غلام آب را آورد، ابوجعفر علیه السلام به من لبخندی زد و آن آب را گرفت اول خودش آشامید و بعد به من داد، من آشامیدم و عطش رفع شد، باز گرفت خودش آشامید و باز به من داد، آشامیدم آنگاه لبخندی زد. من به محمد بن علی هاشمی گفتم: گمان می کنم این اباجعفر است و چنانچه رافضه می گویند از درون دلها خبر دارد و اسرار و امور و احوال را خوب تشخیص می دهد. [۱۰۱].

### نجات زندانی

در زندگانی حضرت امام رضا علیه السلام ابوالصلت، محرم اسرار و کاشف معجزات امام رضا علیه السلام بود، از این جهت که عظمت امام هشتم را بر مردم می گفت. به همین جهت مأمون او را زندانی کرد، یک سال در زندان بود که خسته و فرسوده شد، متوسل به حضرت جوادالائمه علیه السلام گردید و از انوار خمسه ی

طیبه علیهم السلام درخواست کرد خداوند او را نجات دهد، دعایی خواند و چون دعای او تمام شد حضرت جوادالائمه علیه السلام در زندان حاضر گردید و او را نجات داد و او را از زندانیان فراری محسوب کردند.

### شفای چشم

معجزه ی دیگر شفای چشم محمد بن سنان بود که برای بهبود به حضرت امام رضا علیه السلام در مدینه متوسل شد و حضرت او را به حضرت جواد علیه السلام متوسل کرد، در حالی که او سه ساله بود و حضرت جواد علیه السلام او را شفا داد و معروف به «شبهه [ صفحه ۱۵۶ ] صاحب الفطرس» شد. ولی امام رضا علیه السلام به او دستور فرمود که معجزات و خرق عادت امام جواد علیه السلام را به کسی نگوید و افشاء نکند. محمد بن سنان گوید: پس از شهادت حضرت امام رضا علیه السلام به کسی گفتم که شفای چشم من به معجزه حضرت جواد علیه السلام بود، باز چشمم به دردی مبتلا شد و باز متوسل گردیدم شفا یافت.

### عصای حضرت جواد

شیخ کلینی رحمه الله روایت می کند که محمد بن ابی العلاء از یحیی بن اکثم نقل کرد: زمانی که او قاضی سامره بود، من از حضرت جواد علیه السلام دلیلی بارز بر امامت او خواستم، حضرت عصایی در دست داشت که آن قطعه چوب، به صدای رسا گفت: صاحب من، مولای این زمان است او حجت خدا بر خلق است. من این حجت را دیدم و به او ایمان آوردم و او را حجت خدا بر خلق شناختم. [۱۰۲]. از این معجزات، فراوان برای آن حضرت نوشته اند که بدین وسیله عظمت امامت او بر مردم ثابت گردیده است. همان گونه که ملاحظه می شود، در این معجزات دو نوع معجزه هویدا است. یک قسمت مربوط به امور مادی و طبیعی است که از اطراف عالم برای شفای امراض که اطبای عصر از علاج آن عاجز بودند خدمت امام می رسیدند و به اذن الله آنها

را شفا می داد. و یک قسم هم موضوع پرسش های علمی است که همه در آن عاجز و وامانده بودند و از امام جوان ما می پرسیدند، حضرت جوادالائمه علیه السلام همه را پاسخ می داد [ صفحه ۱۵۷ ] و مسائل را برای آنها تجزیه و تحلیل می فرمود. این نحوه از معجزات که طی الارض، شفای امراض و سیر نفوس بوده از کارهای عادی امام نهم علیه السلام است که برای معرفی خود و بیرون آوردن مردم از شک در سلسله امامت به عرصه ی ظهور و بروز می رساندند.

### نجات یک مقتول

شیخ کشی روایت می کند: احمد بن کلثوم سرخسی گفت: مردی از شیعه به نام ابی زینبه از احکم بن بشار مروزی خبر داد و گفت: او را دیدم که در گلویش خطی مثل جای شمشیری یا طناب بود، چند بار سؤال کردم، جواب درستی نداد تا این که اصرار کردم باز هم نگفت. ابوزینبه گفت: هفت نفر بودیم که در بغداد حجره داشتیم و حضرت امام محمد تقی علیه السلام هم در بغداد بود، یک شب احکم بن بشار که جزو ما بود، نیامد و فردا نیز نیامد، ما نگران شدیم. اول شب توقعی از حضرت جواد علیه السلام به ما رسید که رفیق شما را بدین صورت ذبح کرده و کشته و در نمد پیچیده اند و در فلان مزبله انداخته اند، فوری او را نجات دهید و بدین نسخه معالجه کنید که بهبودی خواهد یافت. احمد بن علی راوی می گوید: با هم رفتیم و نمد پیچیده را پیدا کرده باز کردیم و او را به همان داروئی که امام دستور داده بود، معالجه کردیم، بهبودی کافی یافت. ولی نشانه آن زخم در گلوی او

همچنان باقی بود. چون بهبودی یافت علت قضیه را پرسیدیم، معلوم شد او در یک خاندان سنی متعه کرده بود و آنها - که بنا بر مذهب عمر متعه را حرام می دانند - او را دستگیر نموده بدین صورت عقوبت کردند. [۱۰۳]. [ صفحه ۱۵۸ ] امام علیه السلام هم برای حفظ احکام شریعت، آن مرد مسلمان واقعی را با آن همه اخباری که درباره ی متعه و عقد منقطع از طریق امامیه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده نجات داد و این حکم را زنده فرمود. و این یک امر روانی و علم الاجتماع است که برای تحکیم مبانی توالد و تناسل، متعه در اسلام مباح و حتی با شرایط خودش تأکید هم شده و امام جواد علیه السلام فرمود: اصرار نکنید و افشا ننمایید و با داشتن زن و کنیز آنها را حسود و ناراحت نکنید. متعه مخصوص مسافری و مردمانی است که شرایط زن گرفتن برای آنها مشکل است.

### خاکی که تلاش شد

به همان منطقی که گفتیم، امام علیه السلام نهاد و فطرت مواد را به اذن الله تغییر می دهد و اعجاز و خرق عادت می کند، می تواند نظرش کیمیا و دستش به هر چه رسید در صورت اقتضا طلا گردد. اسماعیل بن عباس هاشمی روایت کرده و می گوید: روز عیدی بود که خدمت حضرت جواد علیه السلام رفتم و شکایت از تنگی معاش و گرفتاری زندگی خود نمودم. حضرت مصالای خود را بلند کرد و یک مشت خاک برگرفت و به من داد، همه ی آنها طلا بود، من آن زر ناب را به بازار بردم شانزده مثقال بود و به وسیله ی آن گرفتاری های خود را برطرف ساختم.



[۱۰۴]. هیچ تردیدی نیست که مریان مکتب ربوبی در این گونه معجزات تربیت شده بودند و به اذن الله تصرف در مواد و موالید می کردند و به مقتضای زمان و مکان هر وقت موقع مناسب بود، اظهار قدرتی نشان می دادند تا ما به الامتیاز آنها با دیگران باشد. [صفحه ۱۵۹]

### وقوع زلزله به دعای امام جواد

قطب راوندی نقل می کند: معتصم، امام جواد علیه السلام را به بغداد دعوت کرد و بهانه ای می خواست که آن حضرت را آزار و شکنجه دهد. روزی برخی از وزراء را خواست و گفت: استشهادی تهیه کنید که محمد تقی قصد خروج دارد؟ و اگر به دروغ باشد، جمعی شهادت دهند و امضا کنند. در حقیقت یک پرونده سازی نمودند که از استشهاد و قطعنامه های روز درست و تشکیل شد. وقتی نوشتید که محمد تقی ابن الرضا علیه السلام قصد خروج دارد، قهرا او را احضار می کنم و او دفاع می کند و انکار می نماید، شما شهادت به صحت آن دهید و تأیید و تأکید نمائید. قطعنامه تشکیل و پرونده ساخته و پرداخته شد که جمعی از مدینه و حجاز نوشته اند که محمد تقی ابن الرضا قصد خروج دارد و برای این کار، سلاح و پولی فراوان تهیه کرده و چند نفر هم از درباریان آگاه هستند. معتصم آن حضرت را دعوت کرد و گفت: یابن الرضا! مگر تو اراده ی خروج داری؟ امام محمد تقی علیه السلام فرمود: به خدا قسم! این فکر هرگز در خاطر من نکرده، زیرا علم ما نشان می دهد که چنین زمانی نخواهد آمد و من هم چنین فکر نکرده ام. معتصم گفت: نامه ها و استشهادهایی هست که فلان و فلان هم شهادت می دهند. فرمود:

آنها را حاضر کنید! معتصم اصحاب پرونده ساز را حاضر کرد، آنان با کمال گستاخی گفتند: آری نوشته ای که خروج می کنی و ما این نامه را از غلامان و بستگان تو گرفته ایم که در پرونده سند قطعی است. راوی خبر گوید: حضرت جواد علیه السلام در ایوان قصر نشسته بود و یک طرف آن [صفحه ۱۶۰] کسانی بودند که شهادت به دروغ داده و پرونده سازی کردند. در این حال که نسبت دروغ به امام دادند، حضرت جواد علیه السلام سر به آسمان بلند کرد، دعائی خواند. ناگهان زلزله ای در آن نقطه ی مسکونی پرونده سازان افتاد که مانند گهواره زمین تکان می خورد و معتصم و وزرای او بر خود لرزیدند و به التماس افتادند، هر یک از آنها می خواستند فرار کنند، تا از جا بر می خاستند به رو می افتادند، دیگر قدرت بلند شدن نداشتند، همه حضار مضطرب و پریشان شدند. معتصم خود در حیرت و اضطراب گفت: یابن رسول الله! من توبه کردم، آنها را هم ببخش، این واقعه یک صحنه سازی بیش نبود، دعا کن خداوند این جنبش و زلزله را ساکت و ساکن گرداند و این مردم نابخرد را هم ببخشد و از تقصیر آنها بگذرد. حضرت جواد علیه السلام سر به آسمان بلند کرد دعائی خواند، عرض کرد: پروردگارا! تو می دانی که این طبقه ضاله دشمن تو و دشمنان من هستند، من از سر تقصیر آنها گذشتم. در این حال، فوری زلزله آرام گرفت و عمارت به جای خود باقی ماند، همه از تشویش راحت شدند. [۱۰۵]. و بدین وسیله، قدرت و نیروی امامت را شناختند ولی در ظاهر سر تسلیم فرود آوردند، اما در باطن به خباثت

نفس و دشمنی خود، همچنان ادامه می دادند.

## امام محمد تقی به کیمیا اعجاز کرد

درباره ی کیمیا در جلد دوم و سوم زندگانی امام صادق علیه السلام بحث مفصلی کردیم و امکان تبدیل نیرو به ماده و تحول عنصر را ثابت نمودیم. اینک به روایتی برخورداریم که درباره ی حضرت امام محمد تقی علیه السلام نوشته اند. [ صفحه ۱۶۱ ] ابو جعفر طبری روایت می کند که: ابراهیم بن سعید گفت: حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که بر برگ زیتون می زد و نقره شد، من از آن نقره ها گرفته و به بازار بردم و خرج کردم، ابتدا تغییری در ماهیت فلزی آن، رخ نداد و نقره ی خالص بود. [ ۱۰۶ ]. نگارنده گوید: صرف نظر از مقام امامت، همه ائمه در علم کیمیا هم شاگرد مکتب ولایت مطلقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و امام صادق علیه السلام اخباری که درباره ی کیمیا و ساختن طلا به جابر بن حیان، شاگرد خود آموخت، همه را از جدش امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است. و تردیدی نداریم که این دستور از ائمه ی اسلام است و امام محمد تقی علیه السلام هم می دانست که به دست قدرت، برگ زیتون را فلز نقره خام نموده و به دوستان خود می داد.

## اثر دست بر سنگ

در «دلایل الامامه» از آن حضرت اخباری روایت کرده اند از آن جمله که: عماره بن زید گوید: حضرت امام محمد تقی علیه السلام را دیدم که دست خود را بر سنگ گذاشت و جای دست او بر سنگ ماند در حالی که میخ را نمی توان به سنگ فرو برد. راوی گوید: عرض کردم: یا بن رسول الله این چه علامت است؟ فرمود: این علامت امامت است. دست خود را بر سنگی گذاشت علامت دست آن حضرت روی سنگ باقی ماند. نگارنده گوید: با این روایت، باید

اعتراف کرد که سنگ محل پای امام رضا علیه السلام در قدمگاه و سنگی که جای پای امام محمد تقی علیه السلام در موزه ی آستان قدس است که [ صفحه ۱۶۲ ] از مسجد «بیهق» انتقال داده اند، همان سنگ جای پای حضرت جواد بن الرضا علیه السلام می باشد. راوی گوید: امام جواد علیه السلام را دیدم آهن را با دست نرم می کرد و می کشید و همان طور که به دست داوود علیه السلام نرم می شد و بدون آن که به آتش بگذارد به هر صورت می خواست در می آورد و سنگ را با خاتم و انگشتر مهر خود، مهر می زد و نقش می بست. این همه، آثار و دلایل امامت و معجزات باهره امام جواد علیه السلام بود، چون آن حضرت جوان تر از سایر ائمه علیه السلام بود، این گونه معجزات را بیشتر ظهور و بروز می داد تا مردم به امامت او یقین نمایند. [۱۰۷].

### **درخت سدر**

در معجزات آن حضرت نوشته اند: هنگامی که حضرت جوادالائمه با ام الفضل از بغداد به مدینه حرکت کردند، در مشایعت، جمع کثیری از مردم بودند. وقتی آن حضرت در شارع کوفه به دار مسیب رسید، آنجا فرود آمدند. چون هنگام غروب و اول نماز مغرب نزدیک بود، حضرت جواد علیه السلام داخل مسجد شد، آنجا درخت سدری بود که خشک شده و بار نمی داد. حضرت جواد علیه السلام آب خواست پای آن درخت وضو گرفت و به نماز ایستاد، نماز مغرب را به جماعت گزارد و در رکعت اول حمد و سوره نصر و در رکعت دوم توحید را خواند و پیش از رکوع، قنوت نموده و رکعت سوم را به جای آورد تشهد و سلام گفت و لحظه ای نشست و

ذکر خدا به جا آورد و پس از آن چهار رکعت نماز نافله مغرب به جا آورد و تعقیب نماز خواند و دو سجده ی شکر نمود و بیرون رفت. [ صفحه ۱۶۳ ] چون جماعت برخاستند نزدیک درخت آمدند، دیدند درخت سبز و خرم و بار داده است و از سدر آن خوردند، شیرین و گوارا بود و دیدند دانه و هسته ندارد. از این اعجاز و خرق عادت مشعوف شدند و با آن حضرت وداع گفتند و برگشتند و حضرت جواد علیه السلام در سن ده بود که با ام الفضل به مدینه برگشت و تا زمان معتصم قریب ۱۵ سال، تا سال ۲۲۰ هجری در مدینه بود تا که معتصم آن حضرت را دعوت کرد و در آخر ماه ذی القعدة همان سال رحلت نمود و پشت سر مقابر قریش مدفون شد. شیخ مفید رحمه الله فرموده است: من آن درخت سدر را دیدم و از میوه ی آن خوردم، بی دانه بود و فاصله ی شیخ مفید رحمه الله تا سال ۲۱۰ قریب صد سال بیشتر می باشد که درخت سدر سر پای خود بوده است. [۱۰۸].

### کشف اسرار درونی

علامه ی اربلی رحمه الله در «کشف الغمه» از قاسم بن عبدالرحمان روایت می کند که گفت: من زیدی مذهب بودم، روزی در سفر بغداد دیدم مردم در حرکت و اضطرابند، برخی می دوند، بعضی جای در بلندی ها می گرفتند، عده ای ایستاده بودند و انتظار می کشیدند. پرسیدم: چه خبر است؟ گفتند: ابن الرضا، جواد الائمه، داماد خلیفه ی عباسی می آید. من هم گفتم می ایستم و او را مشاهده می کنم. تا ایستادم جا گرفتم، گفتند: آمد. دیدم جواد الائمه علیه السلام بر استری سوار است، من با خود گفتم: «لعن الله اصحاب

الامامه»؛ گروه امامیه دور از رحمت حق باشند، زیرا آنها گمان کرده اند خداوند طاعت این جوان را بر خلق واجب کرده است، تا این خیال در دل من گذشت ابن الرضا نزدیک من رسید رو به من کرد و فرمود: [صفحه ۱۶۴] «یا قاسم بن عبدالرحمان! (أبشرا منا واحدا نتبعه انا اذا لقي ضلال و سعر). این آیه درباره ی حضرت صالح پیامبر علیه السلام است که قوم او، او را تکذیب نمودند و گفتند: آیا آدمی که از جنس ماست و تنهاست هیچ تعبی و حشمی و قدرت مالی ندارد، از او پیروی کنیم؟ من تعجب کردم، او از درون من چگونه مطلع شد؟ گفتم: او ساحر است. تا این فکر در من خلجان یافت باز رو به من کرده فرمود: (ألقى الذكر عليه من بيننا بل هو كذاب أشر) این آیه درباره ی كفار قریش و تکذیب وحی است. می گفتند: آیا وحی بر او القاء شده است از میان ما، و حال آن که در میان ما اولی و احق از وی هم یافت می شود. این طور نیست که وحی مختص پیامبر باشد، بلکه او دروغگو و خودپسند و متکبر است. من منقلب شدم و معتقد گردیدم که حق با امامیه است و او از درون افراد مطلع است. من از مذهب زیدی برگشتم و به مذهب امامیه گرویدم و معتقدم که او حجت خدا بر خلق است. [۱۰۹].

## نجات از زندان

### اشاره

شیخ مفید رحمه الله و شیخ طبرسی رحمه الله روایت کرده اند که علی بن خالد گفت: در میان قشون سرمن رأی بودم، دیدم مردی را از شام در قید و بند می آورند و آنجا به

زندان بردند. گفتند: ادعای نبوت و پیامبری کرده. من گفتم: بروم بینم کیست؟ چه می گوید؟ یک روزی زندان رفته و او را ملاقات کردم، گفتم: کیستی؟ حالت چیست؟ گفت: من دیوانه نیستم مدعی مقام و منصبی هم نیستم، من در شام در محل رأس الحسین علیه السلام بودم، عبادت خدا می کردم، شبی در محراب عبادت مشغول ذکر با خدا بودم، ناگاه شخصی را دیدم نزدیک من آمد به من گفت: برخیز. برخاستم، چند قدم با هم راه رفتیم، دیدم مسجد کوفه است. فرمود: این مسجد را می شناسی؟ [صفحه ۱۶۶] گفتم: این مسجد کوفه است، نماز خواندیم و با هم بیرون آمدیم، کمی راه رفتیم، دیدم مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله در مدینه هستم، او کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفت سلام کرد، نماز گزارد و من هم با او هر عملی می کرد متابعت می کردم، باز با هم بیرون آمدیم کمی راه رفتیم دیدم مسجدالحرام در مکه است، گفت: این جا را می شناسی؟ گفتم: آری مکه است، با هم طواف کردیم و نماز و دعا خواندیم و بیرون آمدیم چند قدمی رفتیم دیدم همان مسجد رأس الحسین علیه السلام در شام می باشم و آن شخص از نظر من غائب شد. سخت تعجب کردم، من خواب یا بیدار! کجا رفتیم و آمدیم؟ این چه شخصیتی بود که به طی الارض یک شب را در سه مسجد بزرگ به عبادت رسانید؟ در حال حیرت بودم تا یک سال دیگر گذشت باز به همان حال در همان محراب آن شخص آمد و باز همان سفر طی شد و به عبادت مشغول شدیم، در حین

مفارقت او را قسم دادم که خود را معرفی کن. فرمود: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام می باشم. من این حکایت را برای چند نفر از دوستان نقل کردم، کم کم به گوش وزیر معتصم رسید، محمد بن عبدالملک زیات، وزیر خلیفه فرستاد و مرا به چنین حال به زندان قشونی آوردند و می گویند: ادعای پیامبری کرده است. علی بن خالد گوید: میل دارم جریان را به خلیفه بنویسم. گفت: مانعی ندارد، چون جریان را نوشتم، خلیفه، یا وزیر بنا بر تشریفات درباری پای آن ورقه نوشته بود: همان کسی که او را به طی الارض در یک شب به مکه، مدینه، کوفه و شام برده، او را از زندان نجات دهد؟! راوی گوید: از پاسخ نامه سخت دلتنگ شدم، گفتم: چون در انتظار پاسخ عریضه است بروم او را خبر دهم که «الیأس احدی الراحاتین» چون زندان رفتم، [صفحه ۱۶۷] گفتند: آن مردی که دعوت نبوت داشته مفقود شده، درهای زندان هم بسته بود، راه فرار هم نبود، معلوم نیست، چگونه رفته است اثری از او نیست. فهمیدم که نجات از زندان به دست امام محمد تقی علیه السلام بود، تحقیق کردم چنین بود، همان شب او را نجات داده اند. من هم که تا آن روز زیدی مذهب بودم عدول نموده به امامیه پیوستم، و او را حجت خدا بر خلق می شناسم. [صفحه ۱۶۸]

### در مدح و منقبت امام جواد

زهی جمال مبارک که از طریق کمال فزون ز مهر منیرش تجلی است و جلال یگانه گوهر دریای دانش و حکمت بحار جود و عطایا و کعبه ی آمال به خلق و خوی محمد به علم



و فضل علی حسن به حلم و حسینی و راست خوی و خصال جواد در کف او سیم و زر بسی بی قدر جلال را به مثل مظهري ز رب تعال امام مفترض الطاعه جانشین رضا خدای را پیرستش یکی گزیده مثال همین بس است فضیلت که در حدائت سن شکست خصم بداندیش را ز حسن مقال مگر نبود که یحیی بن اکثم از ره علم گشود در بر او باب ها ز روی سؤال تمام حل قضایا نمود بی توقیر از او نماند دگر بهر خصم را مجال چنان به حل کلام او ز مدعی پرداخت که عجز خصم مدلل شدش ز استدلال نه اوست وارث علم محمد محمود؟! نه اوست هادی دین و مسلم از افضال؟! هر آن که پیرو او شد گرفت راه نجات رسید تابع او بر سعادت و اقبال [ صفحه ۱۶۹ ] به هشت سالگی آنسان جواب نغز و لطیف ز بهر مأمون بفرمود از طریق کمال هم از جلالت و فرزانگی چنان فهمید که نیست بیم و را جز ز قادر متعال به خصم حالت بهت از جواب نغزش داد که یافت وضع پریشانی از تغیر حال به اعتراف جلالش گشود لب پس از آن هم از مراتب فضلش نمود استقبال اگر صفای دل و نور معرفت خواهی بجو ز پرتو نور رخس بدین منوال بهار عمر چو بر بست رخت از این عالم دل از غمش شده لبریز خون و مالا مال ز ظلم معتصم دون جواد علیه السلام شد مسموم همان لعین که بدی پیشوای اهل ظلال از او نماند در این دهر غیر بدنامی هماره لعن مفصل به وی نه با اجمال

جواد علیه السلام را از خدا جاه و مرتبت باقی به قبه اش نگر و آن همه جلال و جمال سبحان، فیض زیارت تو را چو گشت نصیب سپاس و شکر کن از فضل حق در آن احوال. [۱۱۰]. [صفحه ۱۷۳]

### شفای چشم کور

قطب راوندی رحمه الله از محمد بن میمون روایت کرده که گوید: قبل از مسافرت حضرت رضا علیه السلام به خراسان، سفری به مکه آمد و من در خدمتش بودم، چون خواستم به مدینه برگردم، عرض کردم امری دارید، در مدینه میل دارید مرقومه ای برای اهل منزل بنویسید که من ببرم، اگر مرقومه ای بنویسید، برای ابوجعفر می روم خبر سلامتی شما را می دهم. حضرت تبسمی فرمود و مرقومه ای نوشته به من داد. نامه را آوردم، چشمان [صفحه ۱۶۵] من نابینا شده بود. موفق خادم حضرت ابوجعفر علیه السلام را از صدا نمی شناختم، او را یافتم مرا برد خدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام و او صبی بود. نامه را خدمت او دادم به موفق فرمود: باز کن. باز کرد، مقابل روی آن حضرت گرفت و خواند رو به من کرد و فرمود: ای محمد! چشمت چطور است؟ عرض کردم: علیل شده، مدتی است نمی بینم. فرمود: پیش بیا، دست مبارک به چشم من کشید، بینا شد. جمال باهر النور او را دیدم و دست و پای او را بوسیدم، از خدمتش مرخص شدم. خبر شفا یافتن محمد بن میمون در مکه و مدینه شایع شد و مردم ابوجعفر امام محمد تقی علیه السلام را در همان حال صباوت و کودکی به عظمت و امامت می شناختند.

### علم امامت و مأخذ و منبع و ظاهر و باطن و حقایق علوم امام جواد

#### گوشه ای از اسرار علوم و معارف امام جواد (علم غیب)

قال الله تعالی: (و لا یحیطون بشیء من علمه) [۱۱۱]. درباره ی علم امام علیه السلام پیشتر بیان کردیم که: امام، برگزیده ی خداوند است و طبق سنت ربوبی، بایستی نقشه ی جهان هستی زیر نظر او باشد و خداوند از مخزن علم خود آنچه لازمه ی ارشاد و هدایت است به امامان معصوم علیهم السلام آموخته و علم

غیب و شهود را به آن ها تعلیم فرموده است. تردیدی نیست که علم حق، عین ذات حق است و هیچ چیز به علم او احاطه ندارد؛ بلکه او بر هر چیزی محیط است و معلومات خدا همان مخلوقات اوست. علاوه بر این، آنچه که در علم او نهفته است و هنوز به عالم شهود راه نیافته - که آن را «علم غیب» گویند - نیز جزو معلومات اوست. بنابراین، مراد از غیب، علمی نیست که فقط از نظر ما غایب باشد، بلکه مقصود آن علمی است که از حیطة ی دانش بشری غایب و پنهان است. مثلاً- موجود و مخلوقی که خداوند بعدها خلق می فرماید، یا مخلوقات عوالم دیگر که بشر بدان راه ندارد، مانند مخلوق کره ی «شعری» که در قرآن بدان سوگند یاد می کند که: (و انه هو رب الشعری) [۱۱۲] و این شعری چندین هزار برابر خورشید و از [صفحه ۱۷۴] لحاظ وزن یک لیتر آن مساوی با ۱۷۰ تن و از نظر نور ۷۵ سال نوری فاصله ی ما تا آن شعری می باشد و به یقین مخلوقاتی دارد که ما نمی دانیم - این ها را علم غیب گویند. در تفسیر آیه ی شریفه (و لا یحیطون بشی ء من علمه) آمده است: ای: بمعلوماته. یعنی کسی به معلومات او هم احاطه نخواهد یافت. روزنه ای از علم خود به سوی بعضی از انسان های لایق می گشاید و به قدر لیاقت و استعداد آنها به ایشان وحی و الهام می نماید. در «تفسیر برهان» در ذیل آیه ی کریمه (عالم الغیب و الشهاده) [۱۱۳] روایتی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش می فرماید: «الغیب ما لم یکن و الشهاده

قد کان»؛ غیب، آن چیزی است که (مشهود) نباشد و شهادت آن چیزی است که (ظاهر) باشد. [۱۱۴]. عالم بزرگوار، شیخ صدوق رحمه الله در «معانی الاخبار» علم غیب را علم به گذشته و حال می داند و علم شهود را علم به آینده و استقبال می داند، چرا که کاینات به مشیت حق، زنده، باقی و برقرارند و حق تعالی این علم را به انبیای خود آموخته تا آن ها نسبت به دیگران امتیاز داشته باشند و افراد دیگر بشر فاقد این قوه ی ادراک هستند. علم حق تعالی - جل شأنه - از گذشته، مثل آینده است. یعنی همان طور که نسبت به گذشته عالم و آگاه است و جریان آفرینش را در گذشته می داند؛ همان گونه آنچه را که در آینده جاری خواهد شد، می داند و به پیامبران خود نیز این حقیقت را آموخته و خلفی در وعده ی او به انبیاء و رسل نشده و هیچ پیامبری با آن که تا حدی به [صفحه ۱۷۵] علم الهی وارد بوده، تکذیب نکرده است. حق تعالی این علم از گذشته و آینده را بر حسب اقتضای عالم شهادت به اولیا و برگزیدگان خود آموخته و آن ها را از مجاری عالم آفرینش واقف ساخته و خیرهای خلقت را به آن ها داده است. هفت مرحله عالم غیب عبارت است از: ۱ - مشیت، ۲ - اراده، ۳ - قدر، ۴ - قضا، ۵ - اجل، ۶ - کتاب ۷ - اذن در ایجاد. عالم شهادت با عالم غیب گاهی مطابقت می کند و زمانی به مقتضای علم الهی، تغییر می یابد. چنانچه لوح محفوظ، نماینده ی علم غیب و لوح محو و

اثبات، نماینده‌ی عالم شهادت است. از این رو، در قصه‌ی ذبح اسماعیل علیه السلام یا رفع اثر وضعی و حرارت آتش از ابراهیم علیه السلام حاکی همین حقیقت است و به همین منطبق امام علیه السلام در اشاره به آیه‌ی کریمه‌ی فرمود: «لولا آیه فی کتاب الله لأخبرتکم بما کان و ما یکون و ما هو کائن الی یوم القیامه» [۱۱۵]. اگر این آیه در قرآن نبود که «یحمو الله ما یشاء و یشئ و عنده ام الكتاب» به شما خبر می‌دادم آنچه را واقع شده و آنچه را واقع می‌شود و خواهد شد تا روز قیامت. یا به نقل کلینی رحمه الله در کتاب شریف «کافی» از ابوجعفر علیه السلام که حضرتش فرمود: «لو کان لألستکم أویه لدثت کل امری بما له و علیه». [۱۱۶]. بنابراین، یک حد و مرزی در علم امام - که ممکن است - با علم واجب، وجود دارد که برای اولیا و انبیا شرایطی گذاشته که در صورت ضرورت، از غیب به آن‌ها [صفحه ۱۷۶] افاضه می‌شود و گرنه علم آن‌ها هم نسبت به خلق، مانند علم خدا نسبت به آن‌ها می‌باشد. یعنی آنچه را که حق تعالی در علمش نهفته است به قدر ضرورت به انبیا و اولیا تعلیم می‌شود. و همین طور آن‌چه از کنوز مخفی علم الهی به انبیا و اولیا افاضه شده مردم نمی‌دانند مگر در هنگام ضرورت که به منصفه ظهور و بروز بگذارند و در حقیقت، علم الهی منبع کلی علوم است که رشته‌هایی از آن به دل‌های برگزیدگان جاری شده و در مواقعی خاص ظاهر می‌نمایند. نعمانی در کتاب «غیبت» در باب علم امام،

از کتاب «کافی» با سلسله اسناد خود از ابی بصیر روایت کرده که گوید: خدمت حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عرض کردم: یا بن رسول الله! من این اصحاب اصحاب علی ما أصابهم مع علمهم بمنایاهم و بلا یاهم؟! قال: فأجابنی - شبه المغضب - : ممن ذلك الا منهم... فقلت: ما يمنعک جعلت فداک؟ قال علیه السلام: ذلك باب أغلق، الا أن الحسين بن علی علیهما السلام فتح منه شیئا یسیرا. ثم قال: یا أبامحمد! ان اولئک کان علی أفواههم أوكیه. [۱۱۷]. ای فرزند رسول خدا! از کجا اصحاب امیرالمؤمنین دچار گرفتاری می شدند با علمی که حوادث و وقایع و مرگ و میرها داشتند؟ حضرت به حالی که همانند خشم و غضب بود فرمود: این مشکل از چه کسی جز خودشان است؟ عرض کردم: چه مانعی دارد که من هم بفهم؟ فرمود: این باب بسته شد، آری به وسیله ی جدم حسین بن علی علیهما السلام [صفحه ۱۷۷] گوشه ای از آن گشوده گشت. آنگاه فرمود: آنها برآستی بر دهانشان بست و بندی بود. آری، هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند و سبب این مهر و سکوت آن است که همه ی مردم در ظرفیت یکسان نیستند و چه بسا که از اسرار و رموز واقف شوند و با فقدان تملک نفس و استعداد هضم مطالب از دین خارج شوند و این علم سبب هلاکت آن ها گردد، در صورتی که هدف، هدایت و ارشاد و ایصال به سعادت است. ام الکتاب - که همان لوح محفوظ است - همه ی حقایق شدنی عالم بدون کسر و نقصان از گذشته و آینده در آن ثبت است، ولی لوح محو

و اثبات در مرتبه ی شهود است و ذات پروردگار به هر دوی این لوح ها سلطه و احاطه دارد. از طرفی، ذات پروردگار جل شأنه بندگان مکرمی دارد که از خوف خدا در حال اشفاقند و آن ها مسبوق به علم شهودی هستند و به امر حق عمل می کنند و همه ی این مراتب در علم حق تعالی نهفته است.

## علم امام

اینک سخن را در مورد علم امام علیه السلام ادامه می دهیم. همان گونه که از آیات قرآن و تفسیر آن ها و روایات استفاده می شود علم امام سه قسم است: اول: علم به قدر و قضا. امامان علیهم السلام این علم را از روی لوح محو و اثبات استعلام می کنند و ذات حق تعالی لوح محو و اثبات را - که نقشه ی کائن و موجود عالم وجود است و مبنی بر شهود عقلی است - زیر نظر امام علیه السلام - که ولی مطلق کارخانه هستی اوست - گذاشته تا شاهد کلیه ی عوالم وجود باشد. [ صفحه ۱۷۸ ] دوم: علم به گذشته. خداوند به وسیله ی این علم نقشه ای از عالم کون و گذشته را زیر نظر امام علیه السلام نهاده تا به اجمال و تفصیل بر حسب نتیجه ی نهایی از گذشته ی عالم، یا سازمان آفرینش اطلاع یابد. سوم: علم تفصیلی از هر یک از دو قسم فوق. امام به توسط این علم در موقع ضرورت به جزئیات گذشته، حال یا آینده ی ملهم می گردد و به او الهام می شود الهامی که اطمینان انگیز است. در بخش نخست، کلید گنج علوم را به امام علیه السلام می سپارند، چنانچه در شب قدر، قرآن بر قلب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یک جا نازل شد

و در آن شب مقدرات و سرنوشت اشخاص را یک جا به پیامبر و امام خیر می دهند آن ها در آن شب از این وقایع مزبور علم اجمالی پیدا می کند اما در مرور زمان جزء جزء اجمال به تفصیل می پیوندد و جزئیات و خصوصیات سرنوشت آدمی - همان طور که از یک یک آیات با شأن نزول آن ظاهر گردید - هر ساعت و شب و روزی روشن می شود. افاضه ی این علم به مشیت و اراده ی حق تعالی است که هرگاه اراده کند الهام یا وحی می فرماید و شاهد این حقیقت، روایتی است که در حدیث اول از باب «نادر فیه» در ذکر غیب کتاب «کافی» نقل شده است. معمر بن خلاد گوید: مردی از اهل فارس از حضرت ابوالحسن علیه السلام پرسید: أتعلمون الغیب؟ فقال: قال أبو جعفر علیه السلام یبسط لنا العلم فنعلم و یقبض عنا فلا نعلم. [۱۱۸]. آیا شما علم غیب می دانید؟ فرمود: امام باقر علیه السلام فرموده است: علم برای ما گسترده و گشوده می شود پس می دانیم و از ما قبض می شود پس نمی دانیم. [صفحه ۱۷۹] درست مانند این است که مخزن علم الهی، یا لوح محو و اثبات در نظر امام علیه السلام با یک وضع و محاذاتی قرار گرفته که هر وقت اراده کند از دوربین آن می بیند و به همه چیز واقف می شود و هرگاه نخواهد، یا خدا نخواهد وضع و محاذات دوربین تغییر می کند. چرا که (ما تشاؤون الا أن یشاء الله) [۱۱۹] اراده و مشیت آن ها، اراده و مشیت الهی است. آن ها آن چه را که خدا بخواهد می خواهند و آنچه را که آن ها خواستند خدا خواسته است. این



علم به مقتضای لطف برای امام علیه السلام مسجل شده و هیچ شرطی در این افاضه ی اشراقیه ی الهیه نیست. شیخ مفید قدس سره درباره ی تفسیر آیه ی کریمه ی (ان الذین یمارون فی الساعه لفی ضلال مبین) [۱۲۰] روایتی نقل می کند که: از حضرت امیر مؤمنان علی علیه السلام از تفسیر این آیه پرسیدند. فرمود: انما علمنا بمنزله الوحی المنزل علی الأنبیاء، فلو أردنا و سألنا الله أجاب الله دعائنا و لكنه قرر أن لا يظهر ذلك للغير، فلو أردنا أن تظهر للغير محاه الله عن قلوبنا. علم ما به منزله ی وحی است که بر انبیا نازل شده است به محض آن که اراده کنیم، و از خدا مسألت نماییم دعای ما را اجابت می فرماید و به ما افاضه و الهام می کند؛ ولی مقرر فرموده که این حقیقت برای غیر امام ظاهر نشود، پس به محض آن که اراده کنیم که برای غیر ظاهر و آشکار سازیم فوری از نظر ما محو می شود. از این رو، علم امام افاضه ی اشراقیه ی الهیه به وسیله وضع و محاذات با مخزن علم الهی است به شرط آن که به دیگری نیاموزند، چرا که ظرفیت امام را غیر امام ندارد و شاید موجب فساد گردد. [ صفحه ۱۸۰] در روایت دیگری آمده که حضرت فرمود: نحن أعلم بالوقت. ما به وقت و زمان داناییم. و در حدیث مفصل دیگری می فرماید: حاش لله أن یوقت ظهوره بوقت یعلمه شیعتنا. [۱۲۱]. حاشا که خداوند ظهور او را معین به وقتی کند که شیعیانمان آن را بدانند. مؤید این نقل، روایتی است که شیخ کلینی رحمه الله در کتاب شریف «کافی» در باب «نوادر اخبار بنی اسرائیل» آورده که

زراه بن اعین به حضرت ابی جعفر می گوید: جعلت فداک! لو حدثنا متی یکون هذا الأمر فسررنا به؛ اگر شما وقت ظهور قائم را به ما بفرمایی چه قدر مسرور می شویم. حضرت فرمودند: یا حمران! ان لک أصدقاء و اخوانا و معارف. ثم حکى عليه السلام له قصه ولد العالم و الازمنه الثلاثه و أن الثالث زمان الميزان. [۱۲۲]. ای حمران! تو دارای برادران و دوستان و آشنایانی هستی که وفای به عهد نمی کنند - یعنی ظرفیت نگاهداری اسرار و رموز را ندارند - . آنگاه حکایت پدری را که در زمان بنی اسرائیل سه فرزند داشت بیان فرمود که مفادش این است که این سر از تو به دیگران فاش می شود و آن ها طاقت حفظ اسرار را ندارند و افشای این خبر موجب فساد می گردد و این است سر حدیثی که می فرماید: «لو کانت لألستکم أوكیه». [صفحه ۱۸۱]

## علم حضوری

بنابر آنچه بیان شد، علم امام حضوری از روی محو و اثبات است و این علم، در عین حال علم ارادی است که هر وقت اراده کند برای او حاضر است، خواه این علم اجمالی باشد مانند افاضه در شب قدر که (من کل امر) [۱۲۳] و خواه تفصیلی، چنانچه در مرور ایام متناوباً به ظهور می رسد. یا علم امام، علمی است که از روی مصحف فاطمه زهرا علیها السلام به دست می آورند، یا از روی جفر و جامعه حاصل می شود، یا از تأییدات روح القدس است، یا به وسیله ی نور و انوار افاضه ی اشراقیه است که به قلب امام می تابد، یا از راه مراجعه به ودایع امامت است که در علم امام اول نهفته و به ودیعت

به دست یکدیگر می رسد. در هر حال، علم امام علیه السلام از مخزن علوم الهی است که به وسایل مختلف افاضه می شود، و هر وقت مصلحت ایجاب کند آن علم از لوح خاطر آن ها محو می گردد. چنانچه کشی در «رجال» خود نقل می کند که: عبدالله بن طاووس از امام رضا علیه السلام پرسید: راست است که یحیی بن خالد برمکی، پدرت موسی بن جعفر علیهما السلام را مسموم نمود؟ فرمود: نعم، سمه فی ثلاثین رطبه. قلت له: فما كان يعلم أنها مسمومه؟ قال علیه السلام: غاب عنه المحدث. قلت: و من المحدث؟ قال: ملك أعظم من جبرئيل و ميكائيل، كان مع رسول الله صلى الله عليه و آله و هو مع الاثمه و ليس كلما طلب وجد. [صفحه ۱۸۲] ثم قال علیه السلام: انك ستعمر، فعاش مائه سنه. [۱۲۴]. آری، یحیی بن خالد برمکی، پدرم را با سی عدد خرمای آلوده به سم مسموم نمود. گفتم: آیا پدرت نمی دانست که خرما مسموم است؟ فرمود: در آن موقع محدث از او غایب شده بود. پرسیدم: محدث کیست؟ فرمود: محدث فرشته ای، بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است. این محدث و گفتگو کننده با رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و با ائمه ی معصومین علیهم السلام نیز همراه است، و آنگونه نیست که هرگاه طلب شود یافت شود. آنگاه حضرت به راوی خیر فرمود: تو عمر طولانی می کنی. راوی نیز تا صد سال زندگی کرد.

### علم امام از روی کتاب

بخشی از علم به وسیله ی کتاب آسمانی قرآن است که به امام افاضه شده و آن ها حاملین علوم قرآن هستند و از ظاهر و باطن، مجمل و مبین و محکم و متشابه قرآن مطلع و آگاهند.

چنانچه خداوند در سوره ی جن می فرماید: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا - الا من ارتضی من رسول فانه یسلک من بیده یدیه و من خلفه رصدا). [۱۲۵]. علم غیب، در مقابل علم شهود است که به حس ظاهر و باطن درک نمی شود. این علم غیب به سه اعتبار است: [صفحه ۱۸۳] ۱ - یا به اعتبار زمان وقوع کاری است. مانند اشیای گذشته و آینده. ۲ - یا از جهت مکان وقوع می باشد. مانند آنچه از حس ما غایب و پنهان است که اکنون با آن وضع و محاذات حسی نداریم، بلکه در مکان آینده و زمان آینده با آن تماس حاصل می کنیم. ۳ - یا در اصل زمانی و مکانی نیست، ولی پنهان از نفس آدمی است. مانند قواعد علمی. چنانچه در سوره ی آل عمران می فرماید: (تلک من أنباء الغیب نوحیه الیک ما کنت تعلمها أنت و لا قومک). [۱۲۶]. یا مانند فن کشتی سازی که به نوح تعلیم شد و همه ی این علوم به شهود و حس است و آنچه غیر از این باشد علم غیب است که ماورای حس و شهود است و این علم غیب مخصوص ذات حق تعالی است و آن خداوند است که عالم به غیب است و در این علم غیب، هیچ کس در هیچ مرتبه ای از مراتب و منازل آن شرکت ندارد مگر کسانی که از آن ها راضی باشد. این مرضیین، پیامبران و خلفای آن ها هستند که حافظ علم غیب هستند. از این رو فرمود: (فلا یظهر علی غیبه أحدا). و استثناء آن به وجود مقدس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

و علی امیرالمؤمنین علیه السلام و اولاد معصومین علیهم السلام آن‌ها تعبیر شده است که: (فجعلتم خزنه لعلمه و تراجمه لوحیه). و این علم است که به کثرت انفاق کاستی و تقلیل نمی یابد. آن سان که خداوند می فرماید: (فانه یسلک من بین یدیه و من خلفه رسدا). چرا که خداوند این علم را از کید شیاطین مصون داشته و از چشم و گوش آن‌ها محو فرموده است. در روایتی آمده: «انه قد أبلغ النبی صلی الله علیه و آله علیا و الطیبین من ذریته ما علمه من غیبه و أنهم قد [صفحه ۱۸۴] أبلغوا شیعتهم ما امروا بابلاغهم من العلوم الغیبه». تردیدی نیست که برگزیده ترین افراد بشر، پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بوده که صادر اول، عقل کل و اشرف رسل است و او علم غیب شهودی را به امیرالمؤمنین علی علیه السلام و ذریه پاک او آموخت و به آن‌ها اجازه داد که به خواص شیعه - که ظرفیت تحمل و حفظ علم غیب را داشته باشند - بیاموزند. چنانچه در «تفسیر قمی» آمده است: «لیعلم النبی صلی الله علیه و آله أن قد أبلغ رسالات ربه و أحاط بما لدی الرسول من العلم و أحصى کل شیء عددًا» [۱۲۷]. این علم، آگاهی از گذشته و آینده تا روز قیامت از فتنه‌ها، خسف، زلزله، قذف و هلاکت افراد و اقوام و ملل است. شیخ کلینی رحمه الله روایت می کند که: حمران بن اعین از حضرت باقر علیه السلام در ضمن حدیث مفصلی - که نقل نموده - از تفسیر آیه ی (عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه أحدا) پرسید؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود: سوگند

به خدا! محمد صلی الله علیه و آله از کسانی است که او را پسندیده است. [۱۲۸]. آنگاه فرمود: و اما اینکه فرموده: «علم الغیب» همانا خداوند عالم است به آنچه از خلق او پنهان است در آنچه تقدیر می کند و در علم خودش بیش از آنکه او را بیافریند و پیش از آنکه به فرشتگانش برساند حکم می کند، ای حمران این علمی است که نزد او موقوف است و به درخواست او بستگی دارد، هرگاه بخواهد آن را حکم می کند و اگر بدا در آن حاصل شد آن را امضاء نمی کند. [صفحه ۱۸۵] اما علمی که آن را مقدر کند و حکم کند و امضا کند یعنی به مرحله ی ثبوت برسد علمی است که به رسول خدا و پس از آن به ما منتهی می گردد. و آنچه که خداوند در سوره ی نمل می فرماید که: (لا یعلم من فی السماوات و الأرض الغیب الا الله) از همین علم است که از باب حکمت و مصلحت با شرایط خاصی به پیامبر خود و اوصیای او و افاضه می فرماید. و معنای روایتی که می فرماید: «یعلمه و یزقه العلم زقا و یرزقه العلم زقا و یعلمه الله الهاما» همین است. [۱۲۹].

### امام اعلم از موسی و خضر است

سیف تمار گوید: در مسجد الحرام در کنار حجر اسماعیل علیه السلام با گروهی از شیعیان در حضور امام صادق علیه السلام نشسته بودیم که حضرتش فرمود: علینا عین فالتفتنا یمینه و یسره فلم نر احد فقلنا لیس علینا عین. فقال: و رب الکعبه و رب البیت - ثلاث مرات - لو کنت بین الخضر و موسی علیهما السلام لأخبرتهما أنى أعلم منهما و لأنباهما بما

ليس في أيديهما لأن موسى و الخضر عليهما السلام أعطيا علم ما كان و لم يعطيا علم ما يكون و ما هو كائن حتى تقوم الساعة و لقد ورثنا من رسول الله صلى الله عليه و آله وراثه. [۱۳۰]. آیا کسی مراقب ما است؟ ما به راست و چپ نگاه کردیم و کسی را ندیدیم، پس عرض کردیم که کسی مراقب ما نیست. سه بار فرمود: به پروردگار عالم و خدای کعبه سوگند! که اگر من با خضر و موسی علیهما السلام بودم هر دو را آگاه می کردم که من از آن ها داناتر [ صفحه ۱۸۶ ] هستم و آن ها را به آنچه نمی دانستند، خبر می دادم، زیرا به موسی و خضر علیهما السلام علم گذشته تعلیم شده بود ولی علم به آنچه واقع می شود و آنچه تا روز قیامت واقع خواهد شد داده نشده بود و ما این علوم را از رسول خدا صلی الله علیه و آله به وراثت بردیم. شیخ صدوق رحمه الله در «عیون اخبار الرضا علیه السلام» روایتی از امام رضا علیه السلام از جدش رسول الله صلی الله علیه و آله نقل نموده که حضرتش فرمود: ما ینقلب جناح طائر فی الهوی الا و عندنا فیه علم. [۱۳۱]. هیچ بال پرنده ای حرکت نمی کند مگر آن که نزد ما در مورد آن علم و آگاهی است. در خبر دیگری می فرماید: هیچ برگی از درخت نمی روید - یا نمی افتد - مگر آن که ما بدان واقف و مطلع هستیم. قطب راوندی در کتاب «خرائج» از امام رضا علیه السلام روایت می کند که حضرتش به مردی به نام «ابن هداب» فرمود: تو به زودی به تهمت خونی از نزدیکانت مبتلا خواهی شد.

او گفت: علم غیب را جز خدا کسی نمی داند. فرمود: مگر آیه ی (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا - الا من ارتضی من رسول) [۱۳۲] را نخوانده ای رسول خدا صلی الله علیه و آله مرتضی بود و ما ورثه ی او هستیم که به ما علوم اولین و آخرین از گذشته و آینده تا روز قیامت افاضه شده است. [۱۳۳]. [ صفحه ۱۸۷ ] در کتاب «غیبت» از قاسم بن علاء - که از وکلای حضرت عسکری علیه السلام می باشد، و عمرش ۱۱۷ سال بود و در سن هشتاد سالگی چشمش نابینا شد - نقل شده که حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف در توقیع مبارک، مرگ او را پیش از چهل روز خبر داد و روز هفتم مریض شد و چشمش پیش از مرگش روشن شد و قاسم ماجرا را به رفیقش عبدالرحمان گفت و نامه ای که از توقیع مبارک صادر شده بود شخصا خواند و عبدالرحمان این آیه را خواند: (و ما تدری نفس ماذا تکسب غدا) [۱۳۴]. در این آیه - که آخر سوره ی لقمان است - خداوند پنج علمی را که به خود اختصاص داده در سوره ی جن این علوم را به برگزیدگان خود نیز اختصاص داده است، می فرماید: (عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی) [۱۳۵]. و در آیه ی کریمه ی (تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر) [۱۳۶] آنچه که فرشتگان و روح که همان محدث آسمانی است به اذن پروردگار از هر امری بر دل برگزیدگان ربوبی الهام و وحی می نمایند. و در سوره ی حم می فرماید: (فیها یفرق کل امر حکیم)



[۱۳۷] از آن چه از باقیه ی لوح محفوظ امضا، حتم و حکم شده به آن ها آموخته می گردد. و این «کل امر» و «کل امر حکیم» که بر دل های برگزیدگان نازل می شود کلیه امور و سرنوشت عالم وجود است. چنانچه در «تفسیر برهان» آمده است: مردی از امام علیه السلام پرسید: حجج الهی چه کسانی هستند؟ که (فیها یفرق کل أمر حکیم) بر آن ها تمام امور عرضه می شود؟ [صفحه ۱۸۸] امام علیه السلام می فرماید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام. [۱۳۸]. شیخ صدوق رحمه الله در «معانی الاخبار» از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت نموده که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: هذا هو الامام المبین الذی أحصى الله فیہ و الله علم کل شیء. [۱۳۹]. این علی همان امام مبین است که خداوند در او کلیه ی علوم را جمع آوری فرموده است - پروردگار عالم به او همه چیز آموخته است - در تفسیر «صافی» از «بصائر الدرجات» از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرتش شنید مردی این آیه را می خواند: (یا ایها الناس علمنا منطق الطیر و اوتینا من کل شیء) [۱۴۰]. فرمود: (اوتینا من کل شیء) یعنی: خداوند زبان طیور و حیوانات را و تمام علوم را - نه از تمام علوم که «من» تبعیضی باشد، به ما آموخت. حضرت فرمود: کلیه علوم را خداوند به ما آموخته است. [۱۴۱].

### شاهد و مشهود

امام علیه السلام در تفسیر آیه ی شریفه ی (و كذلك جعلناکم أمه وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیدا) می فرماید: [۱۴۲]. امام است

که رحمت عالمیان و شاهد بر تمام خلایق می باشد. و مؤید این سخن آیه (و جیء بالنیین و الشهداء) [۱۴۳] است که شهدا صفوف پشت سر پیامبران می باشند و شاهد بر کار خلق خدا هستند. و در تفسیر این آیه آمده است که: ان الله تعالی جعل محمدا و علیا و الأئمه من عترته شهداء، فهم الشهداء علی [صفحه ۱۸۹] الامم کافه مطلعون علی سرائرهم و ضمائرهم و ما هم علیه. پروردگار عالم، محمد و علی و امامان از خاندان او را گواه تمام امت ها قرار داد و آنان به اسرار و ضمائر و افکار و اندیشه و اعمال و حالات همه ی افراد بشر واقف و مطلع هستند. و در آیاتی دیگر مانند (و یقول الاشهداء) [۱۴۴] و غیر آن همه جا مراد از شهدا و شهود و اشهاد و شاهد منه ائمه معصومین علیهم السلام می باشند. و لطیفه سخن در این جاست که مراد از شهود، حضور جسمانی است، نه حضور روحانی. یعنی آن ها در تمام اوقات و ازمنه و امکانه شاهد و حاضر و ناظر خلق می باشند و روی همین حضور و شهود، علم به ماجرای عالم دارند. چنانچه حضرت عیسی فرمود: (و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) [۱۴۵]. خبر می دهم که شما چه می خورید و چه در خانه های خود ذخیره کرده اید. و حضرت یوسف علیه السلام آنگاه که آن دو مرد در زندان تعبیر خواب خود را خواستند فرمود: (لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله قبل ان یأتیکما ذلکما مما علمنی ربی) [۱۴۶]. پیش از آن که غذایی بخورید خواب شما را تعبیر می کنم و این علمی

است که پروردگوارم به من آموخته است. این در حالی است که برای «انبیای سلف» کل امر نبوده، بلکه از کل علوم برخی را به آن ها آموخته بودند، ولی ائمه ی معصومین علیهم السلام، واجد کلیه ی علوم و (کل امر [ صفحه ۱۹۰ ] حکیم) بودند و به همین منطق بود که فرمود: (علماء امتی أفضل من انبیاء بنی اسرائیل) که منظور از علمای امت، ائمه ی معصومین علیهم السلام می باشند. که به لحاظ اعلیت و جامعیت در همه ی علوم بر پیامبران سلف افضلیت یافته اند، که اولی الامر هستند. آنگاه که از حضرتش از اولی الامر می پرسد می فرماید: اولی الامر کسانی هستند که در شب قدر سرنوشت خلق به آن ها عرضه می شود و روح و ملائکه بر آن ها نازل می شوند و اخبار مرگ و زندگی خلق و رزق و روزی و اجل و عمل هر یک را برای آن ها بیان می کنند. و این معنی علم غیب است که معجزه ی این خاندان قرار گرفته و جز خداوند و برگزیدگان خداوند نمی دانند. بنابراین، علم غیب، به سفارت روح و فرشتگان با برگزیدگان ربوبی رابطه پیدا می کند که پروردگار عالم برای ظهور و بروز علم مکنون غیب خودش به وسیله ی این خاندان وجود این علم را به آن ها می رساند و معجزه آن ها قرار می دهد که دیگران عاجز از یافتن آن هستند.

## امام مبین

در آیه ی شریفه ی (و کل شیء احصیناه فی امام مبین) در «تفسیر قمی» از امیرمؤمنان علی علیه السلام روایت شده که فرمود: (أنا و الله الامام المبین). [۱۴۷]. و مفضل بن عمر نقل می کند که: روزی خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم فرمود: ای مفضل! آیا محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین

عليهم السلام را آن طور که باید بشناسی، شناخته ای؟ عرض کردم: نمی دانم کنه معرفت آن ها چگونه است؟ [ صفحه ۱۹۱ ]  
فرمود: ای مفضل! آن ها در افق بسیار بلندی پرواز می کنند که اگر کسی به شایستگی آن ها را بشناسد با ما به آن مقام خواهد رسید. عرض کردم: به من معرفی فرما و تعلیم کن. فرمود: یا مفضل! تعلم انهم علموا ما خلق الله عزوجل و ذرأه و برأه، و انهم کلمه التقوی و خزان السماوات و الأرضین، و الجبال و الرمال و البحار، و عرفوا کم فی السماء من نجم و ملک و وزن الجبال و کیل البحار و أنهارها و عیونها (و ما تسقط من ورقه) الا علموها (و لا حبه فی ظلمات الأرض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب) مبین و هو علیهم و قد علموا ذلك [۱۴۸]. ای مفضل! بدان که آن ها آنچه خداوند عالم جل شأنه آفریده از ذره تا دره همه را می دانند. آن ها کلمه تقوا حق جل شأنه می باشند، آن ها خزینه دار آسمان ها و زمین و کوه ها و ریگ ها و دریاها هستند. آن ها می دانند که چقدر در آسمان ها ستاره است و چه تعداد فرشته هستند. آن ها وزن کوه ها و کیل دریاها و میزان نهرهای جاری و چشمه های زیر زمین را می دانند. هیچ برگی نمی افتد مگر آن که آن ها می دانند، یک دانه در دل تاریک زمین نیست و خلاصه هیچ تر و خشکی در عالم نیست مگر آن که در کتاب مبین است، آن ها بدان واقف و مطلع هستند و نقشه ی عالم هستی زیر نظر ذره بین آن ها گسترده است. مفضل عرض کرد: ای سرور من! فهمیدم و به این

حقیقت اقرار و اعتراف می نمایم و ایمان به سخنان محکم شما دارم. [صفحه ۱۹۲]

## راسخان در علم

منظور از «راسخان در علم» در آیه ی شریفه ی (و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم) [۱۴۹] ائمه معصومین و اوصیای پیامبر خاتم النبیین صلوات الله علیهم اجمعین هستند که در «تفسیر تبیان» آمده است؛ «الراسخون فی العلم و هم أوصیاء محمد صلی الله علیه و آله». در کتاب «کافی» روایتی آمده که حضرت صادق علیه السلام فرمود: فرسول الله صلی الله علیه و آله أفضل الراسخین فی العلم قد علمه الله عزوجل جمیع ما أنزل علیه من التأویل و التنزیل و ما کان لینزل علیه شیئا لم یعلمه تأویله و أوصیائه من بعده یعلمونه کله». [۱۵۰]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برترین راسخان در علم است که خداوند به او تأویل و تنزیل آنچه بر او نازل شده آموخته و آنگونه نبود که چیزی بر او نازل کند و تأویلش را به او نیاموزد و او به اوصیای خود همه را آموخته و به وراثت بخشیده است. «امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یکی از فرمان های خود فرمود: «ای مردم! از من اطاعت کنید که خدا از زمان هبوط آدم آنچه به همه ی انبیا علم و دانش آموخته تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله همه را به من تعلیم فرموده و شما هیچ عذری ندارید مگر اطاعت کنید». و در «تفسیر تبیان» در ذیل آیه ی (و تفقد الطیر) [۱۵۱] و آیه ی (لو أن قرانا سیرت به الجبال او قطعت به الأرض أو کلم به الموتی) [۱۵۲] حضرتش فرمود: خداوند عالم همه ی این علوم را

به ما تعلم فرموده و ما وارث علوم پیامبر در قرآن می باشیم. ما می دانیم در دل کوه ها چیست و زمین در چه مفری می گردد، یا مردگان چگونه سخن می گویند. ما می دانیم [ صفحه ۱۹۳ ] آب های زیر چه قدر است. و آن گاه این آیه را تلاوت فرمود که: (و ما من غائبه فی السماء و الأرض الا فی کتاب مبین). [ ۱۵۳ ]. ما کتاب مبین هستیم که همه چیز و همه ی علوم در ما جمع شده است و به ما آنچه که از علوم آسمان ها و زمین بوده به وراثت بخشیده است، و آن علم غیب است که فرمود: (و الله غیب السماوات و الأرض). [ ۱۵۴ ]. با این مقدمات معلوم شد که علم غیب مخصوص ذات باری جل شأنه می باشد و غیر از او کسی نمی داند و حق شرکت در آن هم ندارد، نهایت این که به موجب روایاتی که در دست است این علم را به اوصیای خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بخشیده، تا معجزه ی آن ها باشد و از راه علم به هدایت و ارشاد ملل پیشرفته جهان پردازند.

### **چگونه می توان علم غیب را به دست آورد؟**

از سطور گذشته به این نتیجه رسیدیم که: علم غیب، مخصوص پروردگار است و این علم، عین ذات اوست. همچنین معلوم شد که: خداوند علم غیب خود را روی حکمت و مصلحتی به برگزیدگان خود آموخت، تا معجزه و معرفی تربیت خاص آن ها گردد و بدین وسیله بتوانند خلق را ارشاد و هدایت نمایند. اکنون به آیاتی بر می خوریم که علم غیب را از دیگران نفی می نمایند، باید دانست که با توجه به این آیات، مطالب گذشته چه صورتی دارد؟! پیش

از پاسخ به این پرسش آیاتی که در قرآن مجید در این زمینه است بیان می‌نماییم: نخست آیه شریفه ی: [ صفحه ۱۹۴ ] (و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو) [۱۵۵]. کلیدهای غیب نزد پروردگار است که جز او کسی نمی‌داند. دوم آیه ی شریفه ی: (و لو كنت أعلم الغيب لا استكثرت من الخير و ما مسنى السوء) [۱۵۶]. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بگو: اگر علم غیب می‌دانستم جلب خیرات بیشتری می‌کردم و دفع شرور می‌نمودم. طبق این آیه اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله علم غیب می‌دانست چگونه این سخن فرمود و اگر نمی‌دانست آن آیات پیش چگونه است؟ سوم آیه شریفه ی: (و يسئلونك عن الساعة قل انما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها الا هو) و از تو درباره ی قیامت می‌پرسند بگو: خداوند این وقت را برای کسی روشن نکرده و جز او کسی نمی‌داند. این آیات منکر آیات قبل نبوده و مخالف آیات افاضه ی انوار علوم غیبی به (من ارتضى) نیست. زیرا با آن که به تصریح قرآن، کلید غیب ها و پنهانی ها به دست قدرت حق است در عین حال همان مفاتیح را به دست برگزیدگانی که از آن ها راضی است، سپرده و درست به منطوق آن که: سخن در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب هنر چو در بسته باشد چه داند کسی که گوهر فروش است یا پیله ور اما این اندازه علم هم وقتی برای بشر روشن می‌شود که مفاتیح خزاین علم خود را به دست پیامبر خود که از جنس بشر است، سپرده باشد و او نمونه های علم

الهی را به مردم نشان دهد تا معلوم شود که در گنج های نهفته ی غیبی چه علومی [ صفحه ۱۹۵ ] مکتوم است و اگر تا این اندازه هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اوصیای او، ائمه معصومین علیهم السلام به ما تعلیم نکرده بودند به این حد هم واقف نشده بودیم. علاوه بر این که آیه (و یسئلونک عن الساعة) یا آیه ی (لو کنت أعلم الغیب) با آیات منصوص قبلی منافات ندارد. چنانچه در آیه ی دیگر می فرماید: (قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لا بکم ان اتبع الا ما یوحی الی) [۱۵۷]. که علت پاسخ ندادن، یا نفی نمودن علم غیب از خود را رسیدن وحی می داند و بعد می فرماید: «من از خود بدعتی نمی گذارم و حکمی را تبدیل نمی کنم مگر آن که نفس من پیرو وحی است که به من افاضه می شود». و در آیه ی دیگر تصریح می کند که: (لا اعلم الغیب) [۱۵۸] که مراد از این غیب، بعث، نشور و قیامت است که تصریح می فرماید: «من بدان ساعت علم ندارم و آن از علوم مکتوم غیبی است». علامه مجلسی رحمه الله در «بحار الانوار» روایتی نقل می کند که: در غزوه ی تبوک شتر پیامبر صلی الله علیه و آله گم شد، منافقان گفتند: محمد گمان می کند که پیامبر است، او از شتر گمشده ی خود خبر ندارد، می گوید: از آسمان ها و زمین خبر می دهم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: و انی و الله لا أعلم الا ما علمنی الله، و لقد علمنی الان و دلنی علیها، و انها فی الوادی فی شعب کذا - و



أشار الى الشعب - حبستها شجرة بزمامها فذهبوا و جاؤا بها. [۱۵۹]. به خدا قسم! من نمی دانم چیزی را مگر آن که پروردگارم به من تعلیم [ صفحه ۱۹۶] بفرماید و اکنون به من تعلیم نمود و راهنمایی کرد که شتر سواری من در فلان دره به درخت گیر کرده است. آنگاه اشاره کرد و فرمود: بروید آن جا، آن را بیاورید! رفتند و شتر را آوردند. [۱۶۰]. و این معجزه ی علمی او بود که به آموزش آسمانی خبر داد. طبق همین منطق بود که امیرمؤمنان علی علیه السلام در آخرین شب جنگ صفین هر کسی را که مؤمن می دانست بر او شمشیر فرود نمی آورد و آن ها را که کافر می شناخت، می کشت. سیدالشهداء علیه السلام نیز در روز عاشورا به همین علم، کسانی که از نسل آن ها مؤمن به وجود می آمد شمشیر را منحرف می ساخت و نمی کشت و آن ها را که کافر بودند، می کشت. و از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که حضرتش بسیار می فرمود: علوم پنجگانه ی پنهان از خلق، نزد ماست و آن علم: منایا، بلایا، آجال، ارحام، مقدمات یوم القیامه است. این ها دلایل نقلی از قرآن و حدیث و اخبار آل محمد علیهم السلام در علم امام است که به تواتر آیات و حدیث در کتب متقدمین و متأخرین مضبوط است. اینک دلایل عقلی علم امام نیز را مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهم تا خوانندگان محترم استفاده نمایند.

### **دلایل عقلی در علم امام**

۱ - تردیدی نیست که ائمه علیهم السلام از نور حق آفریده شده اند، چنانچه در حدیث نور - که به چندین طریق نقل شده - رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: [ صفحه

[۱۹۷] خداوند دو هزار سال پیش از خلقت آسمان ها و زمین نور مرا از نور خود آفرید و نور علی علیه السلام را از نور من مشتق فرمود و نور فاطمه علیها السلام را از نور ما و نور حسنین علیهما السلام را از نور ما منشعب فرموده است. [۱۶۱]. بنابراین، صادر اول، و اول چیزی که خدا آفرید، نور وجود مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و خمسه ی طیبه علیهم السلام می باشد. ۲- از طرف دیگر، می دانیم که علم نور است، چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء» [۱۶۲]. پس حقیقت ائمه علیهم السلام نور است که: «وقد خلقکم الله أنوارا»، و علم است، چرا که علم، نور است؛ همان گونه که حقیقت آن ها نور است، حقیقت آن ها علم است. بنابراین، آن ها عالم بالفطره می باشند که در مکتب ربوبی علم و دانش، با خمیره ی آن ها عجین شده است. ۳- از طرف دیگر می دانیم که جهل و ظلمت با نور تضاد دارد و اجتماع آن ها محال است. پس باید حقیقت آن ها نور و علم باشد که روشن است نه جهل، که تاریکی و نادانی است. ۴- علاوه بر این که جهل، خبیث، و کثیف و ناپاکی است، در حالی که در آیه تطهیر و حدیث کساء تصریح شده که خداوند عالم آن ها را طیب و طاهر و پاک و پاکیزه آفریده است. آنان در اصل وجود طاهر و مطهر هستند، که: (انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا) [۱۶۳]. پس در وجود آن ها ناپاکی خباثت، جهل و نادانی راه ندارد. [ صفحه

۱۹۸] ۵ - در اجتماع آفرینش، قاعده‌ی امکان‌آشرف. استقلال و حکومت عقلی دارد و این اشرفیت و حکومت بر مبنای علم و فضیلت است. چنانچه اقتضای فیض عام از غنی مطلق است، همان‌گونه که نیاز و احتیاج از فقیر و محتاج است؛ همین حالت را مورد تامه در قابلیت خود نسبت به مواد ناقصه دارد که مواد تامه به پذیرش فیض از جهت استعداد و قابلیت نزدیک تر است و از این جهت، هر کس فقر و فقدهش بیشتر باشد نیاز و احتیاجش بیشتر است، ولی از باب فیض تام دورتر می‌باشد و آن کس که از این جهت کامل تر است به آن باب نزدیکتر است. بدین ترتیب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به پذیرش فیوضات ربانی نزدیک تر می‌باشد و بدین جهت، در فطرت اشرف بر اخس حکومت دارد و همچنین حکومت روی علم و شرافت علمی است. ۶ - دلیل دیگر برای این که علم امام فطری و در مکتب ربوبی افاضه شده این که: خداوند عالم آن‌ها را شاهد بر خلق قرار داده آن‌هم به دلیل لطف و تقرب و این شهود و تقرب نیز دلیل علمی است که بر بندگان خاص خود افاضه فرموده، این‌ها حجج الهی هستند که به مقتضای لطف، از علوم، ضمائر و سرایر گذشته و آینده تا روز قیامت به آن‌ها افاضه فرموده است. از طرفی، این حجت‌های ربوبی چون باید حافظ و نگهبان علوم و صندوق اسرار آفرینش حق باشند از معاصی دور و از لغزش‌ها مصون گردیده‌اند و به همین دلیل، آنان در اطاعت و عبادت در صفوف نخستین بندگان مقرب قرار

گرفته اند و از این رو خداوند آن‌ها را شاهد بر همه ی خلائق قرار داده و فرموده: (قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) [۱۶۴]. که به قرائت امامیه خطاب به ائمه علیهم السلام است که شاهد بر اعمال خلق باشند. ۷- واجب و لازم است که امام از خطا منزه و پاک و از نقص و جهل میرا باشد، [صفحه ۱۹۹] تا بتواند مشعل دار هدایت و ارشاد گردد. به عنوان مثال: اگر امام جاهل به قبله باشد، قهرا مورد سخریه و استهزا قرار می گیرد، مخصوصا در نظر علمای هیئت، تاریخ، جغرافیا و متصدیان رصدخانه ها و نجوم و افلاک، چرا که این یک موضوع علمی است که امام بایستی از جانب پیامبر صلی الله علیه و آله از تعیین قبله و جهت عبادت آگاهی یابد. از این رو، امام باید از علوم جهانی آگاهی داشته باشد تا بتواند جهات قبله و جهات شرق و غرب کشورهای جهان را معلوم نماید و مورد پذیرش علما و دانشمندان فن گردد. و این علم را نمی توان در مکتبی خواند، چرا که اگر کسی داناتر و عالم تر از او باشد باید او استاد پیامبر باشد و حال آن که بحث در این است که پیامبران از همه ی خلق داناترند. روی همین مبانی علمی بود که حضرتش فرمود: «زویت له الأرض و رأی الکعبه فجعله بازاء المیزاب» [۱۶۵]. زمین در نظرم چنان پست شد که کعبه را دیدم و آن را در موازات ناودان طلای کعبه قرار دادم. از این حدیث استفاده می شود که دنیا و آن چه در آن است برای پیامبر و امام مانند



ما روی می آورد و پیش ما حاضر می شود تا بدان امر کنیم و عمل نماییم و آن طور که به ما دستور داده شده فرمان حق را اجرا کنیم. [۱۶۸]. در روایت دیگری که ادریس از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند حضرتش می فرماید: ان منا أهل البيت لمن الدنيا عنده بمثل هذه، و عقد بيده عشرة. [صفحه ۲۰۱] بیان: عقد الشره، بحساب العقود هو أن تضع رأس ظفر السبابة على معضل أنمله الابهام ليصير الاصبعان معا كحلقة مدوره. [۱۶۹]. بعضی از ما اهل بیت دنیا نزد او مانند این است - و با دو انگشت مبارکش حلقه ی مدوری ساخت - کنایه از اینکه هرگونه بخواهد می تواند در آن تصرف کند. در روایت دیگر می فرماید: «علم بیست و هفت حرف است و آنچه بر تمام انبیا نازل شده دو حرف است و چون قائم ما ظاهر شود بیست و پنج حرف دیگر آن را بین مردم منتشر سازد». [۱۷۰]. مفاد این بیان این که: ما ائمه، وارثان علوم خاتم النبیین صلی الله علیه و آله دارای تمام بیست و هفت حرف علوم هستیم، ولی دو حرف آن بیشتر برای خلق ظاهر نمی شود مگر پس از ظهور قائم آل محمد علیهم السلام که همه ی علوم آشکار می گردد. مؤید این گفتار، حدیث «تفسیر برهان» است که ابن ابی عمیر از حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می نماید که از تفسیر آیه ی (و ما ارسلناک الا کافه للناس) [۱۷۱] سؤال کردند. حضرت فرمود: «ان الله أمر جبرائیل فاقتلع الأرض بریشه من جناحه و نصبها لرسول الله صلی الله علیه و آله فکانت بین

یدیه مثل راحتہ فی کفہ ينظر الى أهل الشرق و الغرب و يخاطب كل قوم بألسنتهم و يدعوهم الى الله و الى نبوته بنفسه، فما بقیت قریه و لا مدینہ الا و دعاهم النبی صلی اللہ علیہ و آلہ بنفسه» [۱۷۲]. خداوند به جبرئیل دستور داد و او زمین را به وسیله ی پری از بالش کند [صفحه ۲۰۲] و برای حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ نصب کرد و آن پیش روی او مانند کف دستش بود به اهل شرق و غرب نگاه می کرد و هر قومی را با زبان خودش مخاطب قرار می داد و آنها را به سوی خدا و نبوت خویش دعوت می کرد، پس قریه ای و شهری باقی نماند جز اینکه پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ خودش آنها را دعوت فرمود و فراخواند. همچنین حدیثی از امام صادق علیه السلام این حقیقت را تأیید می کند که: عبدالله بکیر ارجانی به ابی عبدالله علیه السلام عرض کرد: جعلت فداک، فهل یری الامام ما بین المشرق و المغرب؟ قربانت شوم! آیا امام ما بین مشرق و مغرب را می بیند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: یابن بکیر! فکیف یکون حجه علی ما بین قطریها و هو لا یراهم و لا یحکم فیهم؟ و کیف یکون مؤدیا عن الله و شاهدا علی الخلق و هو لا یراهم؟ و کیف یکون حجه علیهم و هو محجوب عنهم؟ و قد حیل بینهم و بینہ أن یقوم بأمر ربه فیهم؟... الحدیث. [۱۷۳]. ای پسر بکیر! چگونه حجت باشد برای اهل شرق و غرب در حالی که آنها را نبیند و در میانشان فرمانروائی نکند؟ و چگونه از طرف خدا مطالب

را برساند و گواه بر خلق باشد در حالی که آنها را نمی بیند؟ و چگونه حجت باشد بر آنها در حالی که از آنها پوشیده و پنهان است و فاصله شده بین آنها و او حائل و مانعی؟ که امر پروردگار را در بین آنان اجرا کند. این حدیث هم نشان می دهد که دنیای هستی شرق و غرب، جنوب و شمال، نیم کره ی شرقی و غربی و همه ی قاره های مسکونی از قعر زمین تا اوج کوه ها، همه جا [ صفحه ۲۰۳ ] مانند کف دست زیر نظر امام است که همه را می بیند و اوامر الهی را نسبت به همه اجرا می کند و در دربار الهی از کردار و گفتار آن ها شهادت می دهد. در «بصائر الدرجات» از صفوان نقل می کند که حضرتش فرمود: «ذات اقدس الهی برتر و بالاتر است که بنده ی برگزیده ی خود را برای شهود، ارشاد و هدایت خلق بفرستد و آن ها را عالم به خلق، مسکن و مأوی و نقشه ی عالم وجود نکرده باشد».

### علم ائمه به کیل آب های دجله و دریا

در کتاب «مدینه المعجز» از عمرو بن فرج رحجی نقل شده که: او به امام جواد علیه السلام عرض کرد: دوستان و شیعیان شما ادعا می کنند: شما مقدار آب دجله و وزن آن را می دانید؟ (و در کنار دجله ایستاده بودند) حضرت فرمود: یقدر الله أن يفوض علم ذلك الی بعوضه من خلقه ام لا؟! آیا خداوند قدرت دارد که علم آن را به پشه ای واگذار کند یا نه؟ گفت: آری، خدا قادر است. فرمود: من گرامی تر از پشه ای بلکه از بیشتر خلق نزد خدا هستم. [۱۷۴]. و چون محمد و آل محمد علیهم السلام مظهر صفات علم و



جلال و کمال اند از این علوم به آن ها افاضه می شود. چنانچه در دعایی از حضرت سجاد علیه السلام نیز به این نکته توجه شده که حضرتش به عنوان دعا عرض می کند: «سبحان من يعلم زنه العرش» منزه است پروردگاری که وزن عرش خود را می داند. [ صفحه ۲۰۴ ] این توجه علم به اوزان، اجرام، اجسام، وزن مخصوص آب، باد، هوا، نور و ظلمت از تعلیمات ائمه علیهم السلام است که بعدا بشر بدان دست یافته است.

### میزان معرفت و حقیقت دین از بیانات امام جواد الائمه

احادیثی در علم امام رسیده که: ائمه معصومین علیهم السلام از انبیا و پیامبران پیشین اعلم بوده اند و علوم همه ی پیامبران تا خاتم النبیین نیز به ارث به ائمه علیهم السلام رسیده و آن ها وارث علوم کلیه ی پیامبران می باشند و کتب منزله آسمانی که به تمام انبیا نازل شده به ارث و به نام مواریث و امانات الهی به آن ها رسیده که هم اکنون دست امام زمان عجل الله فرجه می باشد. آنان از این کتب، با همه اختلافی که در لغات آن ها نسبت به امصار و ازمنه قدیمه بوده و به نحو احسن سخن می گویند و می توانند برای ملل خود بخوانند و از احکام آن بیان نمایند. افزون بر این که این کتب آسمانی و علوم رسولان و انبیا، جفر، جامعه و مصحف فاطمه زهرا علیها السلام - که مشحون به تمام اخبار عالم آفرینش از آغاز تا انجام است - نزد آن ها است که علوم خود را از آن به دست می آورند. از این صحیفه است که نام های پادشاهان و خصوصیات افراد و قبایل بشر را می دانند. چنانچه در «بصائر الدرجات» و «بحار الانوار» اخبار بسیاری در تأیید این سخن آمده است که:

اخبار آسمان ها و زمین از آن ها مخفی نیست و بدین جهت، اطاعت آن ها بر همه ی خلق و بر تمام کاینات واجب است. در «تفسیر مرآت الأنوار»، «کافی» و «روض الجنان» نقل شده است که حضرت ابی جعفر ثانی امام محمد تقی جواد الائمه علیه السلام فرمود: ان الله لم يزل فردا متفدا في الواحدانية، ثم خلق محمدا و عليا و فاطمه عليهم السلام فمكثوا ألف ألف دهر، ثم خلق الأشياء و أشهدهم خلقها و أجرى عليها طاعتهم، و جعل فيهم ما شاء و فوض أمر الأشياء اليهم في الحكم و التصرف [صفحه ۲۰۵] و الارشاد و الأمر و النهى في الخلق، لأنهم الولاه فلهم الأمر و الهدايه و الولايه. فهم أبوابه و حجابيه و نوابه، يحللون ما شاءوا و يحرمون ما شاءوا، و لا يفعلون الا ما شاء الله، (عباد مكرمون، لا يسبقونه بالقول و هم بأمره يعملون). فهذه ديانه التي من تقدمها غرق في بحر الافراط، من نقصهم عن هذه المراتب التي رتبهم الله فيها زهق في بر التفريط، و لم يؤف آل محمد عليهم السلام حقهم فيما يجب على المؤمن من معرفتهم. ثم قال، خذها اليك يا محمد! فانها من مخزون العلم و مكنونه. [۱۷۵]. ذات اقدس واجب الوجود فرد واحد متفردی است که در وحدانيت نظير و شبيه و مثل و مانند ندارد. او تنها بود و چون اراده فرمود که خلقی بيافریند نور محمد صلی الله عليه و آله و علی عليه السلام و فاطمه عليها السلام را آفرید که هزار دهر [۱۷۶] ذات حق بود و انوار خمسه طيبه نیز بودند، پس از خلقت نور محمد و آل او عليهم السلام اشياى عالم، را آفرید و

این خاندان را شاهد آفرینش آن‌ها قرار داد و اطاعت محمد و آل محمد علیهم السلام را بر همه‌ی آن‌ها واجب نمود، و در وجود ایشان آنچه خواست قرار داد و امر موجودات را در هر گونه حکم و تصرف و ارشاد و امر و نهی به ایشان واگذار نمود زیرا آنها سرپرست امور خلقند، لذا حق امارت و ولایت و هدایت دارند، پس این بزرگواران باب او و نایب او و دربان او هستند. آنچه بخواهند حلال می‌کنند و آنچه بخواهند حرام می‌کنند و جز آنچه او بخواهد انجام نمی‌دهند و بندگان گرامی هستند که در گفتار بر او [صفحه ۲۰۶] پیشی نمی‌گیرند و تنها به امر و فرمان او عمل می‌کنند و این آن دیانتی است که هر که از آن پیش افتد در دریای افراط غرق گشته و هر که از این مراتبی که خداوند آنان را در آن مراتب قرار داده بکاهد در صحرای تفریط نابود گردد و حق آل محمد را در آنچه بر اهل ایمان واجب است نسبت به معرفت ایشان وفا نکرده. سپس فرمود: آنچه گفتم داشته باش که آن از خزانه‌ی علم الهی و پوشیده شده‌ی آن است در کتاب «غیبت» در باب امامت [۱۷۷] حدیثی از امام زمان عجل الله فرجه نقل شده که محمد بن احمد انصاری گوید: روزی در هنگام اختلاف مفوضه خدمت امام عسکری علیه السلام مشرف شدم و از حضرتش پرسیدم: آیا بدون معرفت شما می‌توان به بهشت رفت؟! حضرت فرمود: از فرزندم بپرس! در وسط اتاق کودکی بود که چون قرص قمر صورتی فروزان داشت، سلام کردم و عرضه داشتم: آیا با

معرفت شما به بهشت می روند؟ آن معرفت چه اندازه است؟ حضرت فرمود: به دوستی علی علیه السلام و معرفت فرزندان او تا مهدی امت، هر کس بدون کسر و نقصان به آن چه آموخته اند ایمان، و یقین و اطمینان داشته باشد بهشت می رود و هر اندازه از این اصول معرفت و عقیده ی پاک عدول کند، بر آن عقیده بیفزاید، یا از آن کسر نماید از این موقعیت محروم خواهد ماند. آن گاه فرمود: (و ما تشاؤون الا ان یشاء الله) [۱۷۸] چرا که آن چه آن ها اراده کنند و مشیت نمایند، همان اراده و مشیت حق تعالی جل [ صفحه ۲۰۷ ] شأنه می باشد. راوی گوید: حضرت این سخن بگفت و یک باره پرده ی سفیدی کشیده شد و دیگر من آن حضرت را ندیدم.

### عرض اعمال به ائمه و آگاهی آنان از حقایق امور

یکی از عقاید امامیه در علم امام این است که اعمال خلق را به امام عرضه می دارند و آن ها در دیوان محاسبات الهی وسیله شفاعت می باشند. این یک حقیقتی علمی و غیر قابل انکار است و در ذیل آیه ی (قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون) [۱۷۹] روایات متعددی هست که فرموده اند: مراد از مؤمنین ائمه علیهم السلام هستند. داوود رقی گوید: در حضور امام صادق علیه السلام بودم که بحث در مورد اعمال روز پنجشنبه ی مردم شد، حضرت ابی عبدالله علیه السلام فرمود: یا داود! لقد عرضت علی أعمالکم یوم الخمیس، فرأیت فیما عرض علی من عملک صلتک لابن عمک فلان، فسرنی ذلک انی علمت أن صلتک له أسرع لفناء عمره و قطع أجله». [۱۸۰]. ای داود! روز پنجشنبه اعمال شما به ما عرضه گردید و من در نامه ی عمل تو دیدم

که صله رحمی نسبت به پسر عمویت فلانی نمودی و از این صله رحم تو شادمان شدم و این عمل خیر تو موجب سرعت فنای او گردید. داود رقی گوید: من در حین خروج از مکه پسر عمویی منافق و معاند داشتم که زن بداخلاقی هم داشت و چون عازم مدینه شدم گفتم: از او دیدنی کنم و صله ی رحم نمایم. تا به مدینه خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم، حضرت مرا از این ملاقات [ صفحه ۲۰۸ ] خبر داد. از این اخبار - که ائمه علیهم السلام از احوال و اعمال مردم دور دست خبر می دادند - زیاد و فراوان نقل شده است، چنانچه امام جواد علیه السلام از حال یک مرد آفریقایی خبر داد و از ماجرای بسیاری از مردم خبر داد، آن گونه که در کتاب «خرایج» و «مدینه المعاجز» نقل شده است. امام جواد علیه السلام به یکی از اصحاب خود فرمود: «لئن ظننتم انا لا نراکم و لا نسمع کلامکم لبئس ظننتم». [۱۸۱]. اگر گمان می کنید که ما را شما را نمی بینیم و سخنان شما را نمی شنویم این گمان بدی است. همان گونه که بیان شد از این گونه اخبار در کتب اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام فراوان نقل شده است که همه ی آن ها حاکی از علم وسیع آن ها به گذشته و آینده تا روز قیامت است و این حقیقتی است که قرآن نیز این امر را تأیید نموده است.

### **علم و آگاهی امام از تعداد ریگ های بیابان ها**

یکی از مصادیق علم امام، اطلاع آن ها بر ریگ ها و ریزش آن هاست که به منزله ی توالد و تناسل جمادات است، در «تفسیر مفتاح الجنان» و «مناقب ابن شهر آشوب»، اخباری وارد شده

که حاکی از این معانی است. ابن شهر آشوب چنین روایت می کند: صفوان بن یحیی گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: و الله! لقد أعطينا علم الأولين و الآخرين. به خدا قسم! خداوند علم اولین و آخرین را به ما افاضه و عنایت فرموده است. [صفحه ۲۰۹] مردی از شاگردان مکتب جعفری پرسید: یا بن رسول الله! آیا شما علم غیب میدانید؟ حضرت فرمود: و یحک! انی لأعلم ما فی أصلاب الرجال و أرحام النساء. و یحکم! و سعوا صدورکم و لتصبر أعینکم و لتع قلوبکم فنحن حجه الله فی خلقه، و لن یسع ذلک الا صدر کل مؤمن قوی قوته کجبال تهامه الا باذن الله. و الله! لو أردت أن أحصى لکم کم حصاه علیها لأخبرتکم، و ما من یوم و لا لیله الا و الحصى یلد ایلادا کما یلد هذا الخلق، و الله! لتتباغضون بعدی حتی يأکل بعضکم بعضا. [۱۸۲]. وای بر تو! به راستی که من از آنچه که در اصلاّب پدران و ارحام مادران است آگاهم. سینه های خود را از علم و دانش فراخ نمائید و دل های خویش را به نور علم و دانش و بینش روشن گردانید تا خوب معرفت پیدا کنید. بدانید! ما حجت خدا در میان خلق هستیم و این حقیقت را جز مردان با ایمان درک نمی کنند، همان کسانی که ایمان نیرومندی داشته باشند که مانند کوه تهامه راسخ هستند و با هیچ بادی تکان نخورند و تغییر موضع ندهند. سوگند به خدا! اگر ما بخواهیم به اجازه ی حق و به اذن خداوند عالم ریگ های بیابان وسیع تهامه را شماره کنیم و تعداد آن را بگوییم از روی حقیقت و

درستی می توانیم و می دانیم که ریگ های آن وادی در هر شب و روزی چقدر توالد و تناسل دارند همانند توالد و تناسل خلق. آنگاه فرمود: به خدا قسم! گروهی با ما بغض و عداوت می ورزند بعد از من که بعضی از آن ها بعضی دیگر را طعمه قرار خواهند داد. مؤید این گفتار درباره ی آگاهی امام از شماره ی ریگ های بیابان، روایت ابی ذر غفاری [صفحه ۲۱۰] است که گوید: در خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام بودم، در یک وادی می رفتیم که مورچگان مانند سیل در حرکت بودند، اباذر گوید: من از انبوه مورچگان در شگفت شده و گفتم: الله اکبر، جل محصیه؛ بزرگ است شمارنده ی آنها. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: لا تقل ذلك یا اباذر! و لکن قل: جل باریه، فوالذی صورک انی احصی عددهم و أعلم الذکر منهم و الأنتی باذن الله عزوجل. [۱۸۳]. یا اباذر چنین مگو، بلکه بگو: بزرگ است آفریننده ی آن ها، قسم به حق آن که تو را بدین صورت آفرید! من شماره و عدد این مورچگان را می دانم و از مذکر و مؤنث آن ها آگاهم و این علم به اذن پروردگار است که به ما افاضه شده است.

### علم امام به حیوانات و جانوران

بنابر اصلی که گفته شد، امام نسبت به همه ی مواد، موالید و عناصر آگاه و واقف است و از جمله ی علوم آن ها نسبت به حیوانات از نظر کثرت و تفرقه، جمع و فرد، ذکور و اناث و توالد و تناسل آن ها است. از این رو حضرتش فرمود: عندنا عری العلم و اوأخیه. اصول و جوانب علم، متن و کناره و حاشیه اش همه نزد ما است. در حدیث دیگری فرمود: عندنا عری

العلم و أبواب الحكم، و معاقل العلم، و ضياء الامر و أواخيه. [۱۸۴]. و مصداق این روایت، روایتی است که طبری از عبدالله بن عباس نقل می کند [صفحه ۲۱۱] که گوید: با امام حسن مجتبی علیه السلام ایستاده بودیم که گاوی را برای ذبح می بردند. حضرت مجتبی علیه السلام فرمود: این گاو به یک گوساله ی ماده آبستن است که پیشانی و سر دمش نیز سفید است. ما همراه قصاب رفتیم تا او را ذبح کردند، دیدیم همانطور بود که حضرت فرموده بود. من گفتم: مگر قرآن نمی فرماید: (و يعلم ما فی الارحام) [۱۸۵] فکیف علمت؟ علم ما فی الارحام را، خداوند مخصوص خود قرار داده، شما از کجا دانستید؟ امام دوم علیه السلام فرمود: «ما يعلم المخزون المکنون المجزوم المکتوم الذی لم یطلع علیه ملک مقرب و لا نبی مرسل غیر محمد و ذریته» [۱۸۶]. علمی که در خزانه ی پنهان و پوشیده و قطعی است و هیچ فرشته مقربی و پیامبر مرسلی به آن آگاهی نیافته تنها محمد و آل محمد علیهم السلام می دانند. در حدیث دیگری فرمود: انی لأعلم ما فی أصلاب الرجال و أرحام النساء». [۱۸۷]. و در حدیث دیگری آمده است که حضرتش فرمود: نحن اعلم بالوقت. ما از وقت و زمان آگاه تریم. چنانچه در حدیث مفضل آمده است که حضرتش فرمود: وقت رجعت و وقت آخرت و قیامت از علوم مخصوص الهی است که [صفحه ۲۱۲] به احدی افشا نشده و اگر هم ائمه بدانند به کسی مأمور تعلیم و افشای آن نیستند مگر نشانه ها و دلایل رجعت یا قیامت را بیان نمایند. اخبار و روایاتی نیز که در این



مورد روایت شده حاکی همین حقیقتند. البته ائمه علیهم السلام در علم کیل و وزن و عدد نیز استاد بودند که از افاضات غیبیه بوده است. چنانچه داود رقی از امام صادق علیه السلام در مورد این علوم پرسید. حضرت فرمود: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کردند در نخيله [۱۸۸] نشسته بودند. معاویه گفت: یا ابامحمد به من گفته اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که نخلستان های خود را حرص می کرد از کیل خرما هم خبر می داد، که مثلاً- این نخل چه مقدار خرما دارد، شیعیان شما گمان می کنند که شما هم از این علوم واقف و آگاهید و هیچ علمی در آسمان و زمین نیست مگر این که می دانید. امام حسن علیه السلام فرمود: ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان یحرص کیلا و أنا أحرص عددا. [۱۸۹]. همانا جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله از کیل خرما خبر می داد من از عدد خرما. معاویه گفت: در این نخلستان چه مقدار خرما موجود است؟ امام حسن علیه السلام فرمود: چهار هزار خرماي تر و چهار هزار خرماي نوره است. معاویه افرادی را فرستاد تا خرماها را شمارش کنند، دیدند چهار هزار سه بسره کمتر از چهار هزار بود. امام حسن علیه السلام فرمود: به خدا قسم! دروغ نگفته ام و دروغ نیست. آنگاه دیدند که: در دست عبدالله بن عامر سه بسره است، فرمود: ای [صفحه ۲۱۳] معاویه! اگر کافر نمی شدی به تو می گفتم که می خواهی چه بکنی؟ من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: تو و برادرت زیاد گروهی را خواهید

کشت و سرهای آن‌ها را شهر به شهر خواهید گردانید. تو هستی که حجر و عمرو بن حمق خزاعی را خواهد کشت و چه نفوس مقدسه‌ای که به دست تو و فرزندانت و فرزند زیاد کشته خواهند کشت. و از این حقیقت است بیان امام سجاد علیه السلام که به اباحمزه ثمالی فرمود: لا تنأ من قبل طلوع الشمس، فانی أکرهها لک، ان الله فی ذلک الوقت یقسم أرزاق العباد و علی أیدینا یجریها. [۱۹۰]. صبح پیش از آفتاب مخواب که من برای تو مکروه می‌دانم، زیرا در این وقت است که خداوند ارزاق خلایق را تقسیم می‌کند و به دست ما اجرا می‌شود. از مواد دیگر علم امام علیه السلام نشان دادن حال، مقال، منصب، مقام و مرتبت شیعیان و دوستان و خواص اصحاب خود بوده است. چنانچه ابوعلی در «رجال» خود از «اختصاص شیخ مفید رحمه الله» درباره‌ی مفضل بن عمر [۱۹۱] می‌نویسد: عبد الهاشمی گوید: من خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مفضل بن عمر وارد شد، دیدم رنگش سفید شده و نور ایمان، عبادت و ریاضت در او اثر بخشیده است. امام صادق علیه السلام فرمود: یا مفضل! فوربی أنى لاحبک و أحب من یحبک، یا مفضل! لو عرف أصحابی ما تعرف ما اختلف اثنان. [صفحه ۲۱۴] ای مفضل! به حق پروردگارم سوگند! من تو را دوست می‌دارم و کسانی را که تو دوست دارند دوست می‌دارم. اگر اصحاب من می‌دانستند آنچه را که تو می‌دانی هیچ وقت بین دو نفر آن‌ها اختلاف رخ نمی‌داد. مفضل عرض کرد: من گمان می‌کردم که شما بالاتر از این منزلت برای ما بدانی. حضرت

فرمود: بل أنزلت المنزلہ الی أنزلک اللہ بها؛ بلکه تو را در جایگاهی قرار دادم که خدا تو را در آن جایگاه قرار داده است. مفضل پرسید: یا بن رسول اللہ! قدر و منزلت جابر بن یزید چیست؟ فرمود: او به منزله ی سلمان نسبت به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و داود بن کثیر به منزله مقداد نسبت به رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ می باشد. آنگاه به من فرمود: اگر بخواهم نام تو را در صحیفه ای که می بینم به تو نشان می دهم. آنگاه صحیفه فاطمیه را خواست، آن را باز کرد و در جای اسم من، نقطه ی سفیدی بود، آنگاه انگشت روی نقطه نهاد فرمود: بین! وقتی نگاه کردم دیدم اسم من در پایین اسامی شیعیان او ثبت بود، من سجده ی شکر کردم و سپاس الهی گفتم. [۱۹۲]. از این حدیث استفاده می شود که بخشی از اطلاعات و علوم معصومین علیهم السلام از روی صحیفه ی فاطمیه علیها السلام بود و آنچه که تا روز قیامت به وقوع می پیوندد به خصوص اسامی دوستان و شیعیان در آن ثبت شده است. در «بحارالانوار» از حبابه ی والیه نقل شده که: گوید خدمت حضرت صادق علیه السلام [صفحه ۲۱۵] عرض کردم: من پسر برادری دارم که به حال و مقال شما معرفت دارد و من دوست دارم بدانم که آیا او از شیعیان شما می باشد یا نه؟ حضرت فرمود: اسمش چیست؟ عرض کردم: فلان پسر فلان. آنگاه حضرتش خادمه ی خود را صدا کرد و فرمود که جعبه آن حضرت را آوردند، صحیفه ای از آن بیرون آورد و نگاه کرد دید، اسم او ثبت است. فرمود: راست می گویی او

از شیعیان ما خواهد بود. [۱۹۳]. باز مؤید این حقیقت روایت حدیفه بن اسید غفاری است که گوید: هنگامی که امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرد و متوجه مدینه شد یک جعبه ی کوچکی با او بود که از خود دور نمی کرد. روزی نزدیک مدینه عرض کردم: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله! این جعبه چیست که از خودت دور نمی داری؟ فرمود: در این جعبه صحیفه ی مادرم زهرا علیهاالسلام می باشد که در آن، اسامی دوستان و شیعیان ما ثبت شده است. عرض کردم: قربانت شوم! به من نشان بده بینم نام من در آن هست؟ فرمود: صبح فردا بیا. وقتی صبح رفتم برادرزاده خود را هم همراه بردم، حضرت امر فرمود: که آن جعبه را آوردند و صحیفه را بیرون آورد، چون آن را گسترده چشم برادرزاده ام به نام من افتاد و گفت: یا عمه! این است نام شما. و حضرت به من بشارت داد و امام حسین علیه السلام نیز حاضر بود، شهادت داد که نام من در صحیفه ی مادرش می باشد. [۱۹۴]. [صفحه ۲۱۶] بر همین مبنا ائمه علیهم السلام اخبار غیب را می گفتند و از آینده خبر می دادند، در حالی که دیگر غیب گویان فقط از گذشته خبر می دادند، ولی ائمه ی معصومین علیهم السلام از صحیفه ی فاطمیه علیهاالسلام از آنچه تا روز قیامت واقع می شد خبر می دادند و از همین مأخذ و منبع علمی خبر از پیدایش زنادقه دادند. چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود: در سال ۱۲۸ هجری زنادقه ظهور می کنند.

### وحی چگونه بود؟

در خبر حرث بن مغیره ی نضری آمده که گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا همه ی علوم در قلب

عالم شماسست، و یا در گوش او یک یک به موقع - مانند اذان - گفته می شود؟ فرمود: «وحي كوحى ام موسى» [۱۹۵]. به ما علوم غیبی مانند وحیی که به مادر موسی شد که فرزند دلبندهش را در جعبه بگذارد و در دریای نیل بیندازد وحی می شود، این وحی چنان محکم و استوار و مورد وثوق و اطمینان او بود که بی درنگ فرزند عزیز خود را در صندوق بست و روی آب انداخت و از او به امید خدا و اطاعت امر حق دست شست. خدا هم او را حفظ کرد و به دست دشمن پرورشش داد تا به مقام نبوت رسید. عبدالله نجاشی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: ما علومی دارم که گاهی مانند ناقور در گوش ما تلقین می شود و یا در قلب ما اشراق می گردد و گاهی فرشتگان با ما مصافحه می کنند و علومی را به ما می آموزند. [۱۹۶]. [صفحه ۲۱۷]

### **غابر و مزبور و جفر و جامعه**

در حدیث دیگری حضرتش فرمود: علمنا غابر و مزبور و نکت فی القلوب و نقر فی الأسماع، و ان عندنا الجفر الأحمر و الجفر الأبيض و مصحف فاطمه، و عندنا الجامعه... [۱۹۷]. علم ما غابر، مزبور، خطوط به قلب و خوردن به گوش است، همانا جفر احمر و جفر سفید و مصحف فاطمه علیها السلام نزد ما است و همچنین جامعه که در آن نیازمندی های مردم است نزد ما می باشد. از تفسیر کلام امام پرسیدند حضرت فرمود: غابر یعنی علم به آنچه پدید می آید، مزبور یعنی علم به آنچه قبلا بوده و پدید آمده است، خطوط به قلب همان الهام است. به

گوش خوردن همان شنیدن صدای فرشتگان است که سخن آن‌ها را می‌شنویم ولی خودشان را نمی‌بینیم... همه‌ی این علوم آسمانی که به وسیله‌ی نیروهای غیر قابل اشاره حسیه از مخزن غیب به ائمه و برگزیدگان مکتب ربوبی افاضه می‌شود، مجموعه‌ی علوم غیبی امام را تشکیل می‌دهد که تمام معجزه‌های آن‌ها روی موازین علمی استفاضه از همین منابع می‌باشد.

## نکت و نقر

در روایتی که شیخ طوسی در «امالی» نقل کرده آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود: ان منا لمن ینکت فی قلبه، و ان منا لمن یؤتی فی منامه، و ان منا لمن یسمع الصوت مثل صوت السلسله فی الطست، و ان منا لمن یأتیهِ صوره أعظم من [صفحه ۲۱۸] جبرئیل و میکائیل. [۱۹۸]. از ما ائمه برخی از نکت قلبی - که افاضه اشراقیه انوار علم به قلب است - استفاده می‌کند و برخی در خواب می‌بینند و بعضی از ما صدا می‌شنود مانند صدای زنجیری که به لب تشت بکشند و برخی با یک صورت بزرگی که از جبرئیل و میکائیل بزرگتر و با هیبت تر است مواجه می‌شوند که همان معلم شدید القوای آسمانی، یا روح است که واسطه‌ی افاضات غیبی می‌باشد. مؤید این روایت، روایت دیگری است که حضرتش به ابوبصیر فرمود: انا نزداد فی الیل و النهار، و لولا أنا نزداد لنفد ما عندنا. فقال أبوبصیر: من یأتیکم؟ قال علیه السلام: ان منا لمن یعین معاینه، و ان منا من ینقر فی قلبه کیت و کیت، و ان منا من یسمع باذنه و قعا کوقع السلسله فی الطست. [۱۹۹]. مدلول این روایت همان مفهوم آن است که: برخی از راه چشم،

بعضی از راه گوش، جمعی از راه درون و گروهی از راه بیرون با عالم غیر محسوس طبیعی عمومی بشر ارتباط دارند و از عالم بالا می گیرند و به عالم و خلق افاضه می نمایند. یزید بن فرقد هندی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرتش فرمود: ان الامام اذا شاء أن يعلم علم. [۲۰۰]. امام هر وقت که اراده کند بداند، می داند. در روایتی که محمد با سلسله سند از ابی جعفر علیه السلام نقل نموده، آمده که حضرتش فرمود: كان على عليه السلام يعمل بكتاب الله و سنه نبيه، فاذا ورد عليه الشئ الحادث الذي [صفحه ۲۱۹] ليس في الكتاب و لا السنه الهمة الله للحق فيه الهاما، و ذلك و الله من المعضلات. [۲۰۱].

علی علیه السلام وظیفه و مأموریتش این بود که به کتاب و سنت عمل کند. اگر موضوعی پیش آید که در کتاب و سنت نباشد خداوند آن را به او الهام می فرماید و ملحق به کتاب و سنت می شود و این نوع علم - به خدا قسم - از مشکلات علوم است که جز راسخان در علم و آن ها که مؤید من عندالله هستند درک نمی کنند.

## محدثان

در روایتی که شاه اولیا از اسامی ائمه علیهم السلام خبر داده، سلیم بن قیس نقل می کند که من از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیدم که فرمود: انی و اوصیانی من ولدی مهدیون فکنا محدثون. من و یازده نفر از اوصیا و جانشینانم همه هادی و راه یافته و ارشاد شده هستیم که از عالم غیب هدایت شده ایم که عالم خلق را هدایت کنیم و برای ما خبر می دهند که به مردم خبر

دهیم. عرض کردم: یا امیرمؤمنان! این یازده نفر اوصیای تو کیانند؟ حضرت فرمود: الحسن و الحسین، ثم ابني علی بن الحسین - قال: و علی یومئذ رضیع - ثم ثمانیه بعد، واحدا بعد واحد و هم الذین أقسم الله بهم فقال الله تعالی (و والد و ما ولد) فرسول الله صلی الله علیه و آله و ما ولد یعنی: هؤلاء الأوصیاء. حسن، حسین و علی بن حسین - که در آن روز شیرخواره بود - و هشت نفر از فرزندان او یکی پس از دیگری مشعل دار هدایت هستند و [صفحه ۲۲۰] خداوند به وجود آن ها سوگند یاد کرده در آیه کریمه که می فرماید: «قسم به پدر و فرزند» که مراد از پدر، رسول خدا صلی الله علیه و آله و از «ولد» فرزندان او هستند که اوصیای او می باشند. قلت: یا امیرالمؤمنین! أیجمع الامامان؟ قال علیه السلام: لا الا و أحدهما صمت لا ینطق حتی یمضی الأول. پرسیدم: آیا دو امام در یک زمان با هم جمع می شوند؟ فرمود: نه، مگر آن که یکی صامت و یکی ناطق باشد تا امام ناطق از دنیا رود و امام صامت مشعلدار امامت گردد. سلیم می گوید: به محمد بن ابی بکر گفتم: علی علیه السلام می گوید: محدث است. گفت: آری، مگر این آیه را نخوانده ای: (و ما ارسلنا من قبلک من رسول و لا نبی) [۲۰۲] و لا محدث امیرالمؤمنین محدث بود و فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز محدثه بود - با آنکه پیامبر هم نبوده اند - [۲۰۳]. در روایات متواتر معتبر دیگری آمده است که حضرتش فرمود: خداوند ما را وارث کتب آسمانی قرار داده است. و چون از آن



حضرت پرسیدند: آیا آن کتب آسمانی نزد شما موجود است؟ فرمود: و الله! همه ی آن ها موجود است که ما در آن می نگریم، و از اخبار گذشته و آینده خبر می دهیم.

## عمود نور

یکی از طرق هدایت و تعلیم ائمه ی معصومین علیهم السلام عمود و ستون نور است که از زیر عرش الهی به دل آن ها ارتباط دارد. این نور از حین ولادت مقابل چشم امام است که در آن، اعمال خلائق را مشاهده می کنند. [صفحه ۲۲۱] چنانچه از یکی روایات استنباط می شود که پروردگار متعال برای هدایت و تعلیم به بندگان برگزیدگان خود یک عمود نوری از آسمان - که به عرش الهی، یا لوح محفوظ متصل است - به گوش و چشم امام ارتباط و اتصال می دهد که هر چه احتیاج دارد بدان ستون نور می نگرد و بر او مکشوف و معلوم می گردد. از این رو، در حدیث دیگری این طور تعریف شده که حضرتش می فرماید: رفع له فی کل بلده منارا و ینظر به الی أعمال العباد. [۲۰۴]. در هر شهری ستون نوری برای او بالا رفته که به وسیله ی آن به اعمال بندگان خدا نظر می کند. و در حدیث دیگری یونس از امام علیه السلام نقل می کند که حضرتش می فرماید: یا یونس! ما تراه. أتراه عمودا من حدید. قلت: لا أدری. قال: لکنه ملک موکل بکل بلده یرفع الله تعالی به أعمال تلک البلده. [۲۰۵]. ... در هر شهری یک فرشته موکل آن است که عمودی از نور بلند کند و در آن، اعمال مردم آن شهر نگاشته شده است. و به همین دلیل دستور فرموده بگویید: (رب زدنی علما) که ازدیاد

علم به اذن پروردگار است و با شرایط تقوا و اطاعت و عبادت، قوت، و ازدیاد و شدت می یابد.

## طواف بر ساق عرش الهی

این حقیقت را روایتی که در «کافی» از ابی یحیی صنعانی نقل شده تأیید می کند، او می گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: یا ابایحیی! ان لنا فی لیالی الجمعه لشأننا من الشأن. قال: قلت جعلت فداک! و ما ذلک الشأن؟ [ صفحه ۲۲۲ ] قال: يؤذن لأرواح الأنبياء الموتی و لأرواح الأوصیاء الموتی و روح الوصی الذی بین ظهرانیکم، يعرج بها الی السماء حتی توافی عرش ربها فتطوف به اسبوعا و تصلی عند کل قائمه من قوائم العرش رکعتین، ثم ترد الی الأبدان الّتی كانت فیها فتصبح الأنبياء و الأوصیاء قد ملثوا سرورا و یصبح الوصی الذی بین ظهرانیکم و قد زید فی علمه مثل جم الغفیر. [ ۲۰۶ ]. ای ابایحیی! برای ما در شبهای جمعه شأن و کار خاصی و موقعیتی است عرض کردم: قربانت شوم! آن چه کاری است؟ فرمود: هر شب جمعه به ارواح انبیا و پیامبران گذشته و ارواح اوصیای آن ها و روح وصیی که زنده و قائم به امر است اعلام می شود که همه اجازه دارند به آسمان ها عروج کنند، در اطراف عرش الهی هفت بار طواف می نمایند و در کنار هر قائمه از قوائم عرش الهی دو رکعت نماز می گزارند و سپس به ابدان خودشان - که در آن بوده اند - برگردند. وقتی صبح می شود انبیا و اولیا در نهایت سرور و شعف هستند و آن وصیی که زنده و قام به امر است صبح می کند در حالی که علم و دانش فراوانی به دست آورده و افزوده بر علم او

می شود. بدین ترتیب ملاحظه می شود که عوالم دیگر نیز عوالم تکاملی است. یعنی: همین طور که کمال نفس در این نشئه عالم طبع به اطاعت و عبادت است؛ در عوالم پس از مرگ نیز درجات تکاملی است و علم و دانش و بینش آن ها در عالم ارواح به میزان عبادت و خضوع و خشوع آن ها در ساحت عرش اعظم الهی است. [ صفحه ۲۲۳ ]

### حکایت عجیب

نگارنده خود در جریان این عالم، شاهد حقیقتی بوده ام که مؤید این حدیث است و در واقع این امر را به حس و شهود دریافته ام. اینک در این زمینه حکایت عجیبی را برای توسعه اطلاعات خوانندگان علاقمند می نگارم. در دوران تحصیل که در مدرسه ی صدر اصفهان در مقطع سطح و خارج مشغول تحصیل بودم با مردی آشنایی پیدا کردم که او می توانست در افراد خواب مصنوعی ایجاد کند و تسخیر اموات، یا ارواح نماید. حکایت های مفصلی از او نقل شده که در حضور علمای اعلام مانند مرحوم آیت الله فشارکی رحمه الله، مرحوم علامه آقا شیخ محمد رضا نجفی رحمه الله، مرحوم سید العراقین، مرحوم آیت الله نجف آبادی و دهکردی و مرحوم دانش رئیس انجمن ادبی و جمعی دیگر انجام داده بود. برای اطمینان، روز پنج شنبه وعده شد که در منزل حاجی آقا حسن ملباشی با حضور آقای مشکات واعظ و پدرم آقای حاج احمد عماد الواعظین و چند نفر دیگر از همدرسان انجام پذیرد و آن شخص هم که معروف به استاد عبدالخالق خان عکاس بود، آمد. پس از صرف ناهار گفت: هر کس را میل دارید بیاورید تا خواب مصنوعی نمایم و هر چه بخواهید از او سؤال کنید. بر حسب

اتفاق مردی از روستای «ده حق علوی» را که برای آب کشیدن به وسیله گاو جهت باغ مجاور آن منزل آمده و مشغول کار بود انتخاب کردند. او مردی سطر و قوی بنیه ولی بی سواد بود که از روستا آمده بود و هیچ گونه نوشتن و خواندن نمی دانست. صاحب خانه او را معرفی کرد و او را آوردند و در وسط اتاق خواب مصنوعی کردند و حاضرین شروع کردند هر یک از او چیزی می پرسیدند و سؤال های مختلف می کردند و پاسخ های متناسب، صحیح و مورد [ صفحه ۲۲۴ ] قبول گرفته می شد. آنچه اکنون مؤید بر گفتار پیشین است، نقل می شود. یکی از حضار روح شیخ بهایی رحمه الله را احضار کرد، آن مرد در خواب چندین نقطه را گشت گفت: پیدا نکردم تا آن که مرد را به حرم حضرت رضا علیه السلام راهنمایی کردند و این عبارت را گفت که: شیخ بهاء الدین در حرم امام رضا علیه السلام پایین پا ایستاده زیارت می خواند، ولی مرا به حرم راه نمی دهند. در آن حال قفل در را گرفته با تشویق و اضطرابی که از حالش پیدا بود التماس می کرد و اذن دخول برای زیارت می خواست و او را راه نمی دادند. عالم خواب کننده گفت: چرا تو را به حرم راه نمی دهند؟ جواب داد: من در روستای خود مبعلی به بقال سر کوچه بدهکار بودم که از روستا بیرون آمدم. می گویند: آن بدهی خود را بده و به زیارت بیا، حساب خیلی دقیق است. خواب کننده ضامن شد که آن بدهی را بدهد، او را به حرم راه دادند. کنار شیخ قرار گرفت. شیخ فرمود: مگر من نگفتم: شبهای

جمعه مزاحم من نباشید، مرا به حال خود واگذارید که در اماکن متبرکه و اعتبار مقدسه مشغول کار خود و حال عبادت باشم. از آوردن روح شیخ مایوس شد و برگشت. نگارنده در همان اوقات از خدمت استاد محقق و فیلسوف شرق، آقای حاجی شیخ محمود مفید، مدرس شهیر اصفهان در حکمت و فلسفه، مشغول خواندن اسفار بودم و این موضوع که آیا در مراحل پس از مرگ هم تکامل میسر است، یا نه در علم النفس اسفار مورد بحث بود. از آن استاد خواهش کردیم که روح مرحوم بخونند ملا- صدرا را احضار کند و من این سؤال را با دو سه سؤال دیگر که اکنون در حین نوشتن این سطور نظرم نیست، نمودم. [ صفحه ۲۲۵ ] و مرحوم ملا- صدرا در پاسخ فرمود: پس از مرگ هم در برزخ و عقبات آن هم مراحل تکامل هست که باید روح انسان به درجات کمال خود برسد. خلاصه، جلسه ی آن روز با حال بهت و حیرتی از ارتباط این عالم با عوالم دیگر و کارهایی که بشر می تواند به نیروی روح انجام دهد به پایان رسید و خاطراتی از آن، در نظر نگارنده هست که هرگز فراموش نخواهد شد. موضوع آزادی ارواح انبیا و اولیا برای طواف در عرش الهی که قبر حسین بن علی علیهماالسلام چون عرش حق است و این که مراحل و مدارج کمال همچنان در ادوار عوالم بعد از مرگ نیز مسلم است که در همین نشئه برای نگارنده مورد اطمینان و یقین قرار گرفت.

### مجمع ملاقات در عرش

در این زمینه روایت دیگری از مفضل نقل شده است که می گوید: شب جمعه ای بود

که خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم، حضرت مشعوف و مسرور بود عرض کردم: شما را چنین شادمان نمی دیدم فرمود: ای مفضل! شب جمعه مجمع ملاقاتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و انبیا و اولیا علیهم السلام داریم که برای من موجب کمال شمع و خرسندی است. عرض کردم: خداوند این مسرت و شادی را برای شما بیفزاید! کیفیت آن را برای من بیان فرما. فرمود: اذا كان ليله الجمعة وافى رسول الله صلى الله عليه و آله العرش و وافى الائمة عليهم السلام معه و وافينا معهم فلا- ترد ارواحنا الى ابداننا الا بعلم مستفاد و لولا ذلك لانفذنا. [۲۰۷]. شبهای جمعه رسول خدا صلی الله علیه و آله با ائمه معصومین علیهم السلام در پیشگاه عرش [ صفحه ۲۲۶ ] الهی مجمع ملاقاتی دارند که من هم در حضورشان هستم ارواح هیچ یک به ابدان آن ها بر نمی گردد مگر پس از استفاده ی کامل از اشراقات انوار علوم الهی که اگر این افاضات اشراقیه نباشد علم ما پایان می پذیرد. در همین موضوع حضرت ابی الحسن علیه السلام فرمود: لولا أنا نذاد لانفذنا اگر این افاضات غیبی بر ما افزوده نشود علم ما محو خواهد شد چرا که علم ما بر حسب افاضات غیبی الهی است. در روایت دیگر که امام صادق علیه السلام به یکی از شاگردان مکتب جعفری می فرماید: ان لنا فی کل ليله جمعه و فده الی ربنا لا نتزل الا بعلم مستطرف. [۲۰۸]. برای ما در هر شب جمعه در مکتب ربوبی بار عام می دهند و از تعلیمات ربانی بهره مند می گردیم.

### منبع علوم ائمه معصومین

از آنچه گذشته معلوم شد که منبع علوم ائمه علیهم السلام شخص پیامبر صلی الله

علیه و آله بود اینک در این زمینه، روایتی دیگر که مؤید بر این گفتار است نقل می کنیم. شیخ کلینی رحمه الله در کتاب «کافی» از جمعی اصحاب نقل کرده که ابوبصیر خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: یا بن رسول الله! من می خواهم مسأله ای بپرسم که کسی نشنود. حضرت دستور فرمود: پرده بین او و اتاق عمومی کشیدند، آن حضرت و ابوبصیر بودند، فرمود: بپرس. ابوبصیر گفت: قربانت گردم! شیعیان شما می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله علمی به [صفحه ۲۲۷] علی علیه السلام آموخت که هر باب آن هزار باب علم بر او گشوده می شد؟! آیا این موضوع صحیح است؟ امام صادق علیه السلام فرمود: یا ابامحمد! علم رسول الله صلی الله علیه و آله علیا ألف باب یفتح من کل باب ألف باب. رسول الله صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام هزار باب علم آموخت که از هر باب هزار باب دیگر بر او گشوده شد. ابوبصیر گفت: این ها چه علمی بود؟ فرمود: همه ی آن ابواب علم و دانش بود. آنگاه امام صادق علیه السلام فرمود: یا ابامحمد! و ان عندنا الجامعه و ما یدرهم ما الجامعه. قلت: جعلت فداک! و ما الجامعه؟ قال: صحیفه طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله صلی الله علیه و آله و املاء من فلق فیہ و خط علی علیه السلام بيمينه، فیها کل حرام و حلال و کل شیء یرتجى الیه الناس حتی الارش فی الخدش. و ضرب بیده الی فقال علیه السلام لی: تأذن یا ابامحمد؟ قلت: جعلت فداک، انما أنا لک اصنع ما شئت. قال: فغمزنی بیده، فقال حتی ارش هذا، كأنه مغضب. قال: قلت: هذا و الله العلم. قال

عليه السلام: انه لعلم و ليس بذالك. ثم سكت ساعه، ثم قال: و ان عندنا الجفر و ما يدريهم ما الجفر مسك شاه او جلد بعير. قال: قلت: و ما الجفر؟ قال عليه السلام: و عاء أحمر و أديم أحمر فيه علم النبيين و الوصيين قال قلت ان هذا هو العلم؟ [ صفحه ۲۲۸ ] قال: انه لعلم و ليس بذاك ثم سكت ساعه ثم قال: و ان عندنا لمصحف فاطمه. قال: قلت: و ما مصحف فاطمه؟ قال عليه السلام: فيه مثل قرآنكم هذا ثلاث مرات، و الله ما فيه من قرآنكم حرف واحد انما هو شىء املاه الله عليها و اوحى اليها. قال: قلت هذا و الله العلم؟ قال عليه السلام: انه لعلم و ليس بذاك ثم سكت ساعه ثم قال: ان عندنا علم ما كان و علم ما هو كائن الى ان تقوم الساعه. قال: قلت: جعلت فداك! هذا هو و الله العلم. قال عليه السلام: انه لعلم و ما هو بذاك قلت: جعلت فداك! فأى شىء هو العلم؟ قال عليه السلام: ما يحدث بالليل و النهار و الأمر بعد الأمر و الشىء بعد الشىء الى يوم القيامة. [ ۲۰۹ ]. خلاصه سخن قريب بدين مضمون است كه امام صادق عليه السلام فرمود: اى ابامحمد! [ ۲۱۰ ] در نزد ما جامعه است و تو نمى داني جامعه چيست. ابوبصير پرسيد جامعه چيست؟ فرمود: جامعه صحيفه اى است كه طول او هفتاد ذراع [ ۲۱۱ ] به ذراع رسول الله صلى الله عليه و آله است. پيامبر خدا صلى الله عليه و آله از زبان مبارکش املاء فرموده و على عليه السلام با دست مبارکش نوشته است در اين صحيفه كليۀى حلال و حرام و هر چيزى كه مورد احتياج



بشر [ صفحه ۲۲۹ ] بوده حتی جرینه ی خراش. آنگاه حضرت دستش را به شانه او زده و فرمود: اجازه می دهی ای ابوبصیر. گفت: شما صاحب اختیار من هستید و من در اختیار شما می باشیم هر چه انجام دهی اولی بتصرفی. امام علیه السلام با دست مبارکش آهسته شکونی از من گرفت و فرمود: حتی جریمه ی این هم در آن ثبت است. ابوبصیر گفت: این علم است؟ فرمود: محققا علم است و اگر علم نباشد چه خواهد بود. امام علیه السلام پس از اندکی سکوت فرمود: علاوه بر جامعه در نزد ما جفر نیز هست که تو نمی دانی جفر چیست؟ ابوبصیر پرسید: یابن رسول الله! بفرما بدانم جفر چیست؟ فرمود: جفر یک ظرفی است که در آن علم پیامبران و اوصیاء آنان نهفته است. گفتم: این علم است؟ فرمود: محققا علم است و اگر علم نباشد چه خواهد بود. امام علیه السلام باز اندکی ساکت ماند: آنگاه فرمود: نزد ما یک منبع دیگری هم از علم و دانش هست و آن مصحف فاطمه علیهاالسلام است. پرسید: مصحف فاطمه علیهاالسلام چیست؟ فرمود: این مصحف مانند قرآن شماس است که هرچه در قرآن است به یک حرف در مصحف فاطمه علیهاالسلام است، چه قرآن بسبعه احرف است و صحیفه به یک حرف. فرمود: و الله این هم علم است. باز اندکی ساکت ماند و فرمود: ای ابوبصیر! نزد ما علم گذشته و آینده تا روز قیامت است. از این روایت استفاده می شود که مراتب قرب ائمه معصومین علیهم السلام حد و نهایت [ صفحه ۲۳۰ ] ندارد و منبع علوم به اخذ بیان و گفتار آن ها مختلف است ولی در عین حال مخصوص آن ها است

که این وسایل جز در اختیار آن ها نیست و همه ی علوم دنیا از جامعه، جفر، صحیفه، وحی و الهام برای آن ها حاصل می گردد.

### نکته ی قابل توجه

نکته ای که در این جا مورد توجه است این است که این مدارک و مآخذ علمی برای همه ی آن ها یکسان است و در اختیار همه ی ائمه معصومین علیهم السلام می باشد و نمی توان گفت که: مثلاً- امام سابق از امام لاحق اعلم بود، بلکه همه از جهت علم یکسان بوده اند، ولی از جهت فضیلت تقوی به نص رسول الله صلی الله علیه و آله خمسه ی طیبه از ائمه دیگر افضلیت داشتند و امام زمان مهدی و قائم آل محمد علیهم السلام در افضلیت شریک است. مؤید این منطوق، اخباری است که زراره، یونس و حسین بن روح نقل می کنند که فرمودند: با آن که علم امام لاحق از امام سابق اقتباس می شود در عین حال واجب نیست که امام سابق از امام لاحق اعلم باشد، بلکه چون منبع علم همه ی آن ها از شخص رسول الله صلی الله علیه و آله است و آن حضرت هم از وحی گرفته بود متلقى یکی است و از نظر علم همه وحدت نوری دارند و علم هر یک به علم پیامبر صلی الله علیه و آله متصل می گردد و انواریست که از عمود نور الهی انشعاب می یابد. درست مانند چندین آینه است که مقابل نور خورشید بگذارید پرتو درخشان خورشید در همه یکسان می تابد. ائمه معصومین علیهم السلام نیز اقمار تابانی هستند که از خورشید وجود رسول الله صلی الله علیه و آله سرچشمه می گیرند. و ناگفته نماند که: این علوم، اجتهادی، سمعی، بصری، حسی و کسبی نیست، بلکه یک کشف لدنی

است که علی الدوام بدون قطع از منبع افاضات غیبی اشراق می شود و نفوس این خانواده را روشن می سازد و واسطه ی خارجی مانند معلم و مدرسه ندارند، بلکه معلمین آن ها نیروی شدید القوای غیر قابل اشاره حسیه است. [ صفحه ۲۳۱ ] همان طور که گفته شد ساختمان وجود آن ها چنین ساخته شده که به محض وحی و الهام مانند وحی به مادر موسی اجرا می کنند و در کار خود شک و تردیدی ندارند و برای منبع علوم آن ها همان جفر، جامعه، مصحف فاطمه علیها السلام و ودایع نبوت و ولایت و سایر خصوصیات گذشته مانند نقشه عالم وجود زیر نظر آن ها گسترده شده که با خط نور است و جز آن ها نمی توانند بخوانند و کشف کنند. افزون به آن که صبر و تحمل این همه علم و دانش برای بشر مقدور نیست، ولی آن ها به اذن الله متحمل بار گران علوم گذشته و آینده تا روز قیامت می باشند و جز مواردی که مأذون هستند به کسی اظهار نمی کنند. از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: أعطیت جوامع الکلم و أعطی علی جوامع العلم. [۲۱۲]. که به پیامبر جوامع کلم وحی شد و به علی علیه السلام جوامع علم داده شد. و لذا علی علیه السلام فرمود: علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله ألف باب أفتح لی من کل باب ألف باب. [۲۱۳]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من هزار باب علم آموخت که از هر یک هزار باب علم گشوده شد. و این منابع علم امامت است.

### **خبر امام حسین از شهادت خود**

در کتاب «تظلم الزهراء علیها السلام» می نویسد: حذیمه یمانی از حضرت

سیدالشهداء حسین بن علی علیهماالسلام روایت می کند که در زمان خود پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امام حسین علیه السلام فرمود: و الله! لتجمعن علی قتلی طغاه بنی امیه و یقدمهم عمر بن سعد. به خدا قسم! برای کشتن من سرکشان بنی امیه جمع خواهند شد و [صفحه ۲۳۲] مقدم و پیشاپیش آن ها عمر بن سعد خواهد بود. حذیفه می گوید: فدایت شوم! از پیامبر بزرگوار جدت صلی الله علیه و آله این خبر را شنیدی. فرمود: نه. پرسیدم: از پدرت علی شنیدی؟ فرمود: نه. علم من علم پیامبر و علم من علم پدرم امیرالمؤمنین است و علم آن ها علم من است «لأنا نعلم بالكائن قبل کینونیه»، منع علم ما یکی است و قبل از آن که موجودی ممکن وجود یابد ما به وجود آن علم و اطلاع داریم. [۲۱۴]. نگارنده گوید: مرد بی سواد را دیدم که قرآن را می خواند و چون آیات را در میان جملات تفسیر، یا کلمات عربی غیر قرآن متفرق نوشتم و به او دادم باز قرآن را خواند و نقص و کمال آیات را می گفت. پرسیدیم از کجا می فهمی که قرآن است یا غیر آن. گفت: کلمات قرآن برای من مانند حروف نور روشن «همچون تابلوهای نئون که حروف را با برق می نویسند» جلوه می کند بنابراین، جریان این حقیقت محسوس است که برای دل های روشن ضمیر حاصل می گردد. باید دانست که کلیه عالم کتاب جامعی مملو از علم است که به صورت حروف و کلمات تکوینی تجلی می کند و مثالش برای انسان این است که از روی کف شناسی و قیافه شناسی یا انگشت نگاری و غیره نسبت به وضع اشخاص قضاوت می کنند. و

همان طور که من و شما به شرط قوه علمی از کتب تدوینی خبر می دهیم آن ها نیز از کتب تکوینی اطلاع می دهند و نزول جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و آوردن اخبار [ صفحه ۲۳۳ ] آسمانی رابطه نوریست نه آن که جبرئیل خزینه دار علم باشد، بلکه بر حسب اقتضای زمان جبرئیل را به نام معلم گفته اند در صورتی که حقیقتا رسول خدا صلی الله علیه و آله معلم جبرئیل بود و او فقط واسطه - و بلکه یکی از خدام پیامبر صلی الله علیه و آله - در عالم بالا محسوب می شده است و هر وقت که پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست خبری بگیرد خداوند جبرئیل را مأمور ابلاغ اخبار می کرد، یا واسطه کتب تکوینی و تدوینی نوری می نمود. این است معنی ابواب علومی که از پیامبر برای علی علیه السلام تعلیم و و از هر یک باب آن هفتاد باب علم دیگر گشوده می شد، و لذا فرمود: پرنده ی در هوا نمی پرد مگر آنکه علم آن نزد ماست.

### علم امام به السنه ی مختلفه

علم به زبان ها و لغات مختلف فرع علم کلی به تمام جهان خلقت است و شکی نیست که چون به همه منابع علمی دست داشتند به السنه هم دست خواهند یافت. از این رو، در کتاب «خرایج» نقل می کند که ابی حمزه ی ثمالی از نصر خادم روایت کرده که گوید: از ابامحمد علیه السلام مکرر در مکرر شنیدم که با غلامان رومی، ترک، عبری و عربی و مصری و غیره با هر یک آن ها به زبان خودشان سخن می گفت و من از مشاهده ی آن تعجب می کردم و می گفتم: این شخص یعنی امام عسکری علیه السلام

در مدینه به دنیا آمده است و برای احدی ظاهر نگشته و تا وقتی که امام هادی از دنیا رحلت فرمود او را کسی ندید، پس این چگونه است، و با خودم چنین فکر می کردم و گفتگو می نمودم. در این هنگام امام عسکری رو به من کرد و فرمود: خدا حجتش را از میان سایر آفریدگانش آشکار ساخته و به او معرفت و شناخت هر چیزی را عطا نموده، لذا او لغات مختلف و انساب و حوادث را می شناسد و اگر این گونه نبود بین آنکه حجت [ صفحه ۲۳۴ ] است و کسانی که این شخص حجت بر او هستند فرقی نبود [۲۱۵]. بدین ترتیب، دیگر اختلافی بین علم ائمه باقی نیست که بگوییم: یکی بیشتر می دانست و دیگری کمتر، یا در کیفیت و کمیت آن فرقی باشد. این طور نیست، بلکه آن ها همه علوم خود را از یک منبع و مأخذ آسمانی می گرفتند و از هر چه می خواستند خبر می دادند.

## شب قدر و نزول وحی

بسم الله الرحمن الرحيم (انا أنزلناه فی ليله القدر - و ما أدريک ما ليله القدر - ليله القدر خير من ألف شهر تنزل الملائکه و الروح فيها باذن ربهم من کل أمر - سلام هی حتی مطلع الفجر.) [۲۱۶]. روایت کرده اند که: شخصی حضور امام محمد باقر علیه السلام آمد عرض کرد: یابن رسول الله! بر من غضب مکن، فرمود: برای چه؟ عرض کرد: برای آنچه می خواهم از شما بپرسم. فرمود: بپرس، عرض کرد: آیا خشمگین نمی شوی. فرمود: نه خشمگین نمی شوم. گفت: مگر در تفسیر سوره ی (انا أنزلناه فی ليله القدر) و (تنزل الملائکه و الروح) نفرمودی این نزول ملائکه و روح

به اوصیای پیامبر بوده؟ فرمود: چرا!! پرسید: آیا نزد اوصیاء امری می آورند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را [ صفحه ۲۳۵] نمی دانسته و یا به امری می آیند که رسول خدا آن را می دانسته است؟ در حالی که میدانم رسول خدا از دنیا رفت و از علم چیزی نبود مگر علی علیه السلام آن را از رسول خدا گرفت و حفظ کرد. امام باقر علیه السلام فرمود: ای مرد مرا با توجه کار؟ و چه کسی تو را بر من وارد کرد؟ عرض کرد: قضای الهی مرا بر شما وارد کرد برای جستجوی دین، فرمود: پس آنچه برایت می گویم بفهم. آنگاه فرمود: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شب معراج به آسمان ها عروج نمود برنگشت مگر آن که خداوند علوم گذشته و آینده را تا روز قیامت به او آموخت و بسیاری از علم او مجمل بوده است که در شب قدر تفسیر آن می آید، و نیز امیرالمؤمنین علیه السلام مجمل علم را دانسته بود و تفسیرش در شب قدر برایش آمد. سائل پرسید: آیا در خود مجمل تفسیرش نبود؟ فرمود: چرا، ولی در شب های قدر امور را از طرف خدا به پیامبر و اوصیاء علیهم السلام می آورند که چنین کن و چنین کن. در مورد امری که آن را دانسته بودند، امر می شدند که چگونه در مورد آن عمل کنند. عرض کرد: برای من بیشتر توضیح بدهید. فرمود: رسول خدا از دنیا نرفت مگر اینکه حافظ مجمل علم و تفسیر آن بود. عرض کرد: پس آنچه در شب های قدر برایش می آمد علم چه چیزی بود؟ فرمود: دستوراتی بود در مورد

آنچه می دانست. سائل گفت: پس برای ایشان در شب های قدر علمی جز آنچه [ صفحه ۲۳۶ ] می دانسته اند پدیدار نمی گشته است. فرمود: این مطلب از چیزهایی است که امر شده اند به کتمان آن و تفسیر آنچه پرسیدی را جز خداوند تبارک و تعالی نمی داند. سائل گفت: آیا اوصیاء می دانند چیزی را که انبیاء ندانند؟ فرمود: نه. چگونه وصی می داند غیر از علمی را که به او به وصایت رسیده است؟ سائل گفت: آیا می توانیم بگوئیم: یکی از اوصیاء می دانسته آنچه را که دیگری نمی دانسته است؟ فرمود: نه، هیچ پیامبری از دنیا نرفته است مگر آنکه علم او در وجود وصی اش منتقل گشته است و همانا فرشتگان و روح در شب قدر حکمی را می آورند که به آن میان بندگان حکم می کند. سائل گفت: آیا آن حکم را نمی دانسته اند؟ فرمود: چرا آن را می دانسته اند ولی اجرای چیزی را نمی توانند تا آنکه در شب های قدر به آن دستور داده شوند که تا سال آینده چه کنند. سائل گفت: ای اباجعفر نمی توانم آن را انکار کنم. امام باقر علیه السلام فرمود: هر که انکار کند آن را از ما نیست. سائل گفت: ای اباجعفر، آیا پیامبر در شب های قدر چیزی برایش می آمد که آن را نمی دانست؟ فرمود: برای تو جایز نیست که از چنین مطلبی سؤال کنی. اما علم آنچه گذشته و آنچه خواهد آمد، هیچ پیامبری نمی میرد و وصیی از دنیا نمی رود مگر آنکه وصی بعد از او آن را می داند، اما این علمی که از آن می پرسى خداوند عزوجل ابا دارد که اوصیاء را بر آن مطلع گرداند مگر خودشان. [ صفحه ۲۳۷ ] سائل گفت: ای فرزند رسول



خدا چگونه بفهمم و درک کنم که شب قدر در هر سال هست؟ فرمود: هنگامی که ماه رمضان فرا رسید در هر شب صد مرتبه سوره ی دخان را بخوان و شب بیست و سوم که آمد به تصدیق آنچه را که از آن سؤال کردی نظاره گر خواهی بود. [۲۱۷]. علامه ی مجلسی رحمه الله می فرماید: سبب امر به کتمان علم این است که: در علم اجمالی بدا تصریح نشده، علم محو و اثبات است، ولی در افاضه شب های قدر علم تفصیلی افاضه می شود که بدا در آن قید شده و چون فهم بدا برای عموم مشکل بوده امام پنجم علیه السلام تصریح و توصیه به کتمان و حفظ آن کرد که اعراب عصر او آخر بنی امیه درک نمی کردند. ما موضوع بدا را در کتاب «زندگانی امام محمد باقر علیه السلام» نگاشتیم و رساله ای نیز جداگانه درباره ی بدا طبع و نشر نمودیم، چنانچه مشاهده می شود علت امر به کتمان این خبر این است که: علم الهی در دو لوح تجلی دارد: ۱- لوح محفوظ که به منزله ی قضای مبرم، و متقن و حکم غیر قابل احتراز. ۲- لوح محو و اثبات که به وسیله ی بدا گاهی محو و اثبات یا تبدیل و تغییر می یابد. و علت این تغییر در علم الهی است که جز او هیچ کس نمی داند و شاید از آن علومی باشد که حتی به پیامبران خود هم اسرار آن را نیاموخته است. دعاها، صدقه ها، نیکوکاری ها و گذشت ها که سبب تبدیل شرور به خیرات و سیئات به صدقات می شود در همین لوح دومی است. تغییر مقدرات و سرنوشت به وسیله ی عمل خیری بوده که او نموده است

و چون در لوح محفوظ می نگرند صورت تبدیل شده و قضای اصلی که جاری شده مشاهده می نمایند و این علم را [ صفحه ۲۳۸ ] جز خردمندان بردبار نمی توانند تحمل و شکیبایی نمایند. لذا امام علیه السلام دستور می فرماید که: آن را بفهم و حفظ کن و به کسانی که ظرفیت آن را ندارند نیاموز. این است که برای ائمه معصومین علیهم السلام در مقدرات که کدام حتمی و کدام غیر حتمی است. - یعنی تطابق لوح محفوظ با لوح محو و اثبات - در شب های قدر آشکار می شود. در روایت امام محمد باقر علیه السلام آمده که حضرتش فرمود: یا معشر الشیعه! خاصموا بسوره (أنا أنزلناه فی ليله القدر) تفلجوا. فوالله! إنها لحجه الله علی الخلق بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و إنها لسیده دینکم، و إنها لغایه علمنا. ای گروه شیعه! با سوره ی «إنا أنزلناه فی ليله القدر» با مخالفین مخاصمه کنید، پیروز می شوید، به خدا قسم این سوره حجت خدا بر خلق است بعد از رسول خدا، و آن در راس دین شما و سرور آن است و به راستی که آن نهایت علم ما است. یا مشعر الشیعه! خاصموا ب (حم و کتاب المبین إنا أنزلناه فی ليله مبارکه إنا کنا منذرین)، فإنها لولاه الأمر خاصه بعد رسول الله صلی الله علیه و آله. یا معشر الشیعه! إنها تبارک و تعالی یقول: (و إن أمه الا خلا فیها نذیر) [۲۱۸]. ای گروه شیعه! با سوره ی «حم و الكتاب المبین...» با منکرین و مخالفین مخاصمه کنید و بحث و استدلال نمایید زیرا این ویژه والیان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و

آله است. ای گروه شیعه خداوند تبارک و تعالی می فرماید: هیچ امتی نیست مگر آنکه ما در آن بیم دهنده ای قرار دادیم. [ صفحه ۲۳۹ ]

### گفت و گوی الیاس پیامبر با امام محمد باقر

امام صادق علیه السلام نقل می فرماید: با پدرم امام محمد باقر علیه السلام مشغول طواف کعبه بودیم، مردی که خود را پوشانیده بود، در حینی که شوط هفتمی طواف ما داشت تمام می شد نزدیک پدرم آمد، آنگاه به همراه پدرم به خانه ای که جنب کوه صفا داشتیم آمد. من سه ساله بودم، رو به من کرد و گفت: یابن رسول الله! مرحبا! و دستش را روی سر من گذاشت و گفت: بارک الله فیک یا أمین الله بعد آباءه. سپس گفت: یا أباجعفر! ان شئت فاخبرنی و إن شئت فأخبرتك. می خواهی تو مرا مطلع کن و از علوم سخن بگو، و اگر می خواهی من برای تو سخن بگویم. اگر خواستی گفتار مرا تصدیق کن و اگر خواستی من گفتار تو را تصدیق می کنم. پدرم فرمود: هر چه تو می خواهی بگو. او گفت: زبان تو به آن چه در ضمائر ما می باشد فصیح تر و بلیغ تر است. گفت: اکثر علوم در ضمیر آدمی مورد مخالفت خودش با دیگران قرار می گیرد آن علمی که در آن اختلاف نیست، کدام است؟! پدرم فرمود: به طور کلی جمله ی علوم در نزد پروردگار است و لابد به بندگان هم جزئی از آن علوم را افزوده فرموده است و آن مقدار هم نزد اوصیا است. آن شخص تا این سخن را شنید آن پارچه مشبکی که به روی خودش انداخته بود برداشت و نشست و گفت: صحیح است. بگو بدانم آن اوصیا چگونه این علم را می آموزند؟ پدرم فرمود:

کما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یعلمه، إلا أنهم لا یرون ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله یری. به همان طریقی که پیامبر می آموخت با این فرق که آنها نمی بینند آنچه را که رسول خدا صلی الله علیه و آله می دید، چه او پیامبر، رسول و نبی بود و آن ها محدثون بودند که [ صفحه ۲۴۰ ] علم و دانش برای آنها حدیث و گفته می شد که هم وحی را می شنوند و هم واسطه را می بینند ولی اوصیا می شنوند و واسطه را هم نمی بینند!! آن مرد گفت: تو راست گفتی. اما بگو بدانم این علمی که برای آن ها ظاهر نیست از کجا ظاهر و هویدا می شود و این مسأله معضله مشکلی است؟! پدرم از این سؤال خندید و فرمود: خداوند نخواسته کسی از اسرار علمی او آگاه شود و پرده از روی رموز و حکم علوم برداشته شود، مگر برای اشخاصی که دل های آن ها را به ایمان امتحان کرده، همان طور که به پیامبر صلی الله علیه و آله حکم کرد که در ازای ایذا و اذیت قومش صبر و شکیبایی نماید و به جنگ و مبارزه نپردازد مگر به دستور خاص و به فرمان مخصوص و لذا در سخت ترین تحولات دعوت به اسلام خطاب شد: (فاصدع بما تؤمر و أعرض عن المشرکین) [۲۱۹]. که حکمت و مصلحت ایجاب می کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله ناملایم ترین حوادث را در دریای بردباری و شکیبایی خود تحمل کند. یا این که همانند جنگ های آل داود، که به وسیله ی فرشتگانی بین آسمان و زمین یاری شدند و خداوند ارواح کفار را معذب

نمود و ارواح مؤمنین را در اشباح زنده ها با شمشیر تجلی داد و فتح و پیروی را نصیب پیامبر خود نمود. آن مرد گفت: و الله! راست است و به حق کسی که محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به رسالت برگزید! این حقیقتی بود که جاری شد. آن گاه گفت: من الیاس پیامبر هستم و من می دانستم که پسر زاده ی همان پیامبری و ولی امر هستی، ولی برای آن این مسأله را اصحابت بشنوند از تو پرسیدم. [۲۲۰]. علما می نویسند: خنده ی اول امام باقر علیه السلام برای این بود که خواست به الیاس علیه السلام بفهماند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امر دین مأمور به کتمان بود و دین داری او، خدیجه و علی علیهم السلام در پنهانی بود تا بعد مأمور به اعلان رسمی و دعوت عمومی شد و علم [صفحه ۲۴۱] خود را آشکار ساخت. ما ائمه نیز علم و دانشی که خداوند عالم به ما افاضه فرموده ظاهر نمی کنیم، مگر در زمان قام ما مهدی امت عجل الله تعالی فرجه آن وقت است که مأمور اظهار علم و دانش خود هستیم.

### اطلاع بر همه ی عالم و علوم جهانی

قطب راوندی از عبدالله بن بکیر نقل می کند که گوید: حضرت صادق علیه السلام در ادامه ی علومی که افاضه فرموده چنین فرمودند: ما من یوم یأتی علینا و لایله إلا و أخبار أهل الأرض عندنا و ما یحدث فیها و ما من ملک یموت فی الأرض و یقوم غیره إلا- تأتینا بخبره کیف کانت سیرته فی الدنیا. [۲۲۱]. هیچ شب و روزی بر ما نمی گذرد مگر اینکه اخبار اهل زمین و آنچه در آن

حادث گردیده نزد ماست پادشاهی در زمین نمی میرد که غیر او مقام او را بگیرد مگر آن که خبرش به ما می رسد که در دنیا سیره و رفتارش چگونه بوده است. در خبر صالح بن عقبه اسدی حضرتش فرمود: آیا گمان می کنید که خداوند علم خود را - از آسمان ها و زمین ها - از بندگان برگزیده ی خود پنهان و پوشیده داشته؟ و الله! این طور نیست. حضرت سه بار سوگند یاد کرد. لا و الله!. راوی پرسید: آیا امام حسین علیه السلام از طغیان مردم کوفه با حضرتش آگاهی داشتند؟ حضرت فرمود: آری، می دانست و مأمور به این قیام و جنگ و مبارزه علیه بی دینی بود [ صفحه ۲۴۲ ] تا حق و حقیقت ثابت و برقرار بماند و تحمل بار گران کشتن و اسیر دادن زن و فرزند و کشته شدن فرزندان و برادران و یاران بود از مخالفت حق تعالی آسان تر، بلکه این همه مصائب برای اجابت فرمان الهی بود و در علم او نهفته و آشکار بوده که چنین سرنوشتی دارد و مکرر می فرمود: من هرگز کاری که خدا نخواسته اراده نمی کنم. بلکه همانچه را که خدا خواسته اجرا می نمایم، خداوند خودش شاهد کار من است و می بیند، لزومی به الحاح و اضطرار، التماس ندارد. او چنین خواسته، من هم با کمال میل به خواسته ی او قیام کردم و با اختیار، آگاهی و عمد رو به دشمن نهادم. حضرتش در کارش هیچ اجبار، الجا، و اضطراری نداشت و ما هم در کار خودمان راهی که جدمان رفت می رویم و هیچ مخالفتی نداریم و با علم، یقین و اطمینان همان روش را تعقیب می کنم.

[۲۲۲]

## اسرار علوم را برای مردم عوام نگویند

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث زیبایی فرمود: لا تحدثوا الناس بما لا يعرفون. أتعجبون أن يكذب الله و رسوله؟ [۲۲۳]

. با مردم به آنچه نمی فهمند و درک نمی کنند و ظرفیت آن را ندارند گفتگو نکنید، آیا دوست دارید که خدا و رسول او را تکذیب کنند؟. در این توصیه که از خدا، پیامبر، امام، عقل و نقل خردمندان شده؛ تردیدی نیست که باید اسرار علوم و مطالبی که عوام درک نمی کنند به آن ها نگفت، زیرا آن ها جسور می شوند و طغیان و فساد به پا می نمایند. [صفحه ۲۴۳] شیخ نعمانی در کتاب «غیبت» از انس از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که حضرتش فرمود: لا تحدثوا الناس بما لا يعرفون. [۲۲۴]. برای مردم، حدیثی را که نمی فهمند و نمی شناسند نگویند. این یک امر روانی و غریزه ی فطری است، که یک انسان، در زندگی خودش ادوار مختلفی دارد و هر عصری در خور فهم و هضم و تحلیل چیزی است. به عنوان مثال: نمی توان به کودکی که در دوران شیرخوارگی است کباب برگ داد و نمی شود در دوران کودکی به او مسأله هندسه و جبر آموخت. او قبل از بلوغ مفهوم زناشویی را نمی فهمد، تا پدر نشود، معنی پدری را درک نمی کند. در معارف هم این طور است، تا کسی معانی را درک نکند نمی تواند آن را هضم نماید، بلکه نمی تواند قبول کند و لذا اگر یک مطلب علمی را برای عوام الناس گفتی به صورت لاطائل و باطل تلقی می کنند می گویند: رده گفته است. چنانچه در میان اهل منبر بی تجربه بسیار دیده

شده که اقتضای مجلس را تشخیص نداده برای خواص قصه می گفتند و برای عوام مطلب علمی بیان می کرد هر دو از او نفرت یافتند و به حکم رده گویی او را جواب دادند. همچنین اگر ضرورت ندارد نباید برای مرد بی تجربه و بی خرد گفته شود که مرغی آتش خوار در هندوستان است تا برای اثبات آن مجبور شود به هند برود و مرغی آتش خوار پیدا کند. این سنت اجتماعی، از سنت ربوبی اقتباس شده که متکلم بایستی در خور فهم شنونده سخن بگوید و به خصوص مزاج غیر مستعد که نمی تواند معانی دقیق را هضم نمایند نماید در مجالس علمی بنشیند که مبدا گمراه گردد. از این رو، امیرالمؤمنین علیه السلام هم فرمود: [ صفحه ۲۴۴ ] «أتحیون أن یکذب الله و رسوله؟ حدثوا الناس بما یعرفون و امسکوا عما ینکرون». [ ۲۲۵ ]. آیا دوست می دارید مردم عوام بی خبر بی خرد خدا و رسول را تکذیب کنند؟ با مردم به اندازه ی معرفت آن ها سخن بگویید و از آن چه نمی دانند و نمی توانند بفهمند امساک کنید. خداوند هم به موسای کلیم علیه السلام فرمود: کلم الناس علی قدر عقولهم. [ ۲۲۶ ]. ابن عقده از امام صادق علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود: یا عبدالاعلی! إن احتمال أمرنا لیس معرفته و قبوله إن احتمال أمرنا هو صونه و ستره عمن لیس من أهله. فافرئهم - أی الشیعه - السلام و رحمه الله و قل: قال لکم: رحم الله عبدا استجر موده الناس إلی نفسه و إلینا بأن یظهر لهم ما یعرفون و یکف عنهم ما ینکرون. [ ۲۲۷ ]. ای عبدالاعلی! تحمل امر ما تنها شناختن آن و قبول آن نیست بلکه تحمل امر



ما حفظ کردن آن و پوشش آن از نااهلان است. سلام ما را به شیعیان و دوستان ما برسان و بگو: او به شما گفت: خدا رحمت کند بنده ای را که دوستی مردم را به سوی خودش و ما بکشاند به اینکه برای آنها آنچه را که می فهمند اظهار کند و از گفتن آنچه که ظرفیت فهم آن را ندارند خودداری کند. آری، تیغ دادن بر کف زنگی مست به که افتد علم را نادان به دست باز این عقده از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: [صفحه ۲۴۵] امر ولایت و دوستی ما تنها علمی نیست که باید قبول کنند و حفظ نمایند، بلکه باید از دست نااهلان بیوشانند و از تصرف جاهلان و بی خردان ایمن گردانند. (فإن آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا) [۲۲۸]. در تفسیر «صافی» از امیرمؤمنان علیه السلام نقل شده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله به خذیفه فرمود: یا خذیفه! لا- تحدث الناس بما لا تعلمون، فیطغوا فیکفروا و إن من العلم صعبا شدیداً محمله لو حمله الجبال لعجزت عن حمله أن علمنا أهل بیت یستنکر و یهمل و یقتل رواته و بساء الی من یتلوه بغیا و حسدا لما فضل الله عتره النبی صلی الله علیه و آله و الوصی. ای خذیفه، مردم را به آنچه نمی فهمند خبر نده که سبب طغیان آن ها و کفرشان گردد. زیرا بعضی از دانستنی ها تحمل آن و پذیرفتنش سخت و دشوار است کوهها از حمل آن و برداشتنش ناتوانند. علم ما اهل بیت مورد انکار و ابطال قرار می گیرد و روات آن کشته می شوند و به آن

که آن را تلاوت کند آزار و اذیت می شود از روی ظلم و حسد به آنچه خداوند به عترت نبی و وصی پیامبر فضل و بخشش نموده است. در روایت دیگری آمده که حضرتش فرمود: اگر صاحب صد دل صاف و پاک مانند طلا داشتم از آن ها ده نفر را و از آن ده نفر یک نفر را انتخاب می کردم و آنچه از علوم می دانستم به او می آموختم. امام جعفر صادق علیه السلام به معلی بن خنيس فرمود: اگر کسی ما را از راه نشر علوم ما به کشتن دهد ما را به خطا نکشته و [صفحه ۲۴۶] قتل خطا نیست بلکه قتل عمدی است. [۲۲۹]. در حدیث دیگری حضرتش به عبدالرحمان بن حجاج فرمود: اگر کسی در مجامع غیر متناسب به نشر علوم ما آغاز کند خداوند بر او آتش شمشیر آهنین را مسلط می فرماید. منظور این بود که علمی را که محل هضم و تحلیل ندارد بیان نکنید اسرار و رموز دانش و بینش را جز نزد اهلهش مگویید که سبب کفر و شرک یا قتل و نهب از روی حقد حسد می شود. نگارنده گوید: مردم در برابر این علوم دو دسته اند: ۱ - جاهل خوش جنس ۲ - جاهل بد نفس. آنکس که نادان خوش نفس است چون نمی تواند مطالب را بفهمد راه انحراف پیش می گیرد و اگر هم به زبان نیاورد در قلب خود مضطرب است. و اما جاهل بد نفس از روی حقد و حسد و کینه و بغض سعایت می کند و موجب قتل و شتم و شماتت و دشنام می گردد. پس به طور مطلق باید علم را از نااهل

پوشانید و برای تدریس و تعلیم امتحان و اختبار نمود و هر کس واجد شرایط بوده به او دانش آموخت و هر کس فاقد شرایط شناخته شد طرد شود که در زندگی خودش و دیگران گره روی گره نخورد.

## کتمان اخبار غیبی

امیرمؤمنان علی علیه السلام گاهی مانند کوهی که بر خود بلرزد و جواهرات درون خود را بیرون ریزد بر خود می لرزید و علوم و دانش او از کاسه ی علمش لبریز می شد. اگر کسی بود که می توانست درک کند برای او تشریح می کرد و می فرمود: [ صفحه ۲۴۷ ] «حفظ کن و به هر کس مگویی» و اگر نمی توانست درک کند می فرمود: «این خبر مربوط به فرزندم قائم علیه السلام است که بعد از این می آید». از این گونه اخبار در کتاب «معانی الاخبار» فراوان نقل شده است. عبایه اسدی می گوید: در خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودم که از ضعف و خستگی به سنگی تکیه داده می گفت: لأبنین بمصر منبرا و لأنقضن دمشق حجرا حجرا، و لأخرجن اليهود و النصراری من کل کور العرب و لأسوقن العرب بعصای هذه. [۲۳۰]. این ها اخباری بود که از مصر، عرب و فلسطین می داد. و می فرمود: عرب را بدین عصا به جلو می رانم. گفتم: یا امیرالمؤمنین! مثل این که می فرمایی پس از مرگ زنده می شوی؟ قال علیه السلام: هیهات یا عبایه! یفعله رجل منی از این کلام معلوم می شود آن شخص نمی توانست رجعت را درک کند. از این رو، حضرتش بدین صورت بیان فرمود. در روایت دیگر اصبع بن نباته گوید: با امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون رفتم. حضرت در بازار به مردم توصیه می کرد که کم نفروشند، ربا نخورند، اجحاف و تعدی نکنند، غل

و غش در معامله ننمایند و حيله و مکر در فروش نشان ندهند. آنگاه با هم به پشت دارالاماره رسیدیم، حضرت پای خود را بر زمین زد و فرمود: أما و الله! انی لأنا الذی تحدث الأرض أخبارها، ثم قال: أو رجل منی. آگاه باشید به خدا قسم من آن کسی هستم که زمین اخبار خود را با [صفحه ۲۴۸] من گفتگو می کند، سپس فرمود: یا مردی که از من و خاندان من است. [۲۳۱]. و این در حالی بود که منظور حضرت خودش بود چرا که او نبأ عظیم بود که از همه ی مجاری آسمان ها و زمین از گذشته و آینده خبر می داد. نظیر این اخبار از امیرالمؤمنین، امام صادق و سایر ائمه علیهم السلام بسیار رسیده که چون شنونده را قابل درک حقایق نمی دانستند سیر سخن را عوض می کردند و منطق خطابی را به صورت اخبار از دیگران بیان می نمودند.

## علم کتاب

در «تفسیر برهان» سدیر، حدیثی را از امام صادق علیه السلام نقل نموده که (به طور خلاصه) گوید: با چند تن در حضور امام ششم بودیم عرض کردم: ما می دانیم شما علم بسیاری دارید و شما را به دانستن علم غیب نسبت نمی دهیم. فرمود: یا سدیر! ألم تقرأ القرآن؟ آیا قرآن خوانده ای؟ عرض کردم: بلی. فرمود: آیا این آیه را خوانده ای که می فرماید: (قال الذی عنده علم من الكتاب أنا آتیک به قبل أن یرتد إليك طرفک) [۲۳۲]. عرض کردم: خوانده ام. فرمود: آن شخصی را که علمی از کتاب داشت، شناخته ای؟ عرض کردم: شما معرفی فرمایید. فرمود: آصف بن برخیا بود که یک قطره از دریا و یک گندم از خرمن

علم کتاب داشت و توانست به یک چشم به هم زدن تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند. [صفحه ۲۴۹] ولی نزد ما تمام علم کتاب است که در آیه ی (قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الكتاب) [۲۳۳]. آنگاه با دست به سینه خود اشاره کرد فرمود: نزد ما ام الكتاب است. [۲۳۴]. بنابراین، از علم کتابی که به پیامبران گذشته جزئی افزوده شده بود، نزد ائمه معصومین علیهم السلام است.

### سیدالشهداء و خبر دادن از شهادت

از موارد علوم غیبی ائمه علیهم السلام خبر دادن امام حسین علیه السلام از شهادت خود و یارانش می باشد که به تواتر و عناوین مختلف در ازمنه و امکانه ی مختلفه از شهادت و حوادث آینده خود خبر می داد و این همان استفاضه از ام الكتاب بود که برای آن حضرت کشف می شد و خبر می داد. در پاسخ این توهم که چرا امام حسین بن علی علیهما السلام با تصریح (و لا تلقوا بأیدیکم إلى التهلكه) [۲۳۵] چگونه خود را به هلاکت انداخت و با اهل و عیال خود به عراق رفت با آن که می دانست حکومت و نیروی ظاهر، دست دشمن است و مردم کوفه هم با او، پدرش و برادرش وفاداری نشان نداده اند و غداری و مکاری اهل کوفه سابقه تاریخی داشت و باید حضرت ابی عبدالله علیه السلام از مرور زمان تجربه گرفته به طرف کوفه نرفته باشد؛ گفته شده: زیرا که: این قیام، فلسفه و حکمتی دارد که به خلاف توهمات مردم به هلاکت انداختن نبوده، بلکه تحصیل حیات ابدی و سرمدی بود. وقتی ابن عباس و ابن زبیر به حضرتش عرض کردند: قد حضرت الحجج و تدعه و تأتي العراق، وقت

حج فرا رسیده است شام حج را می گذاری و به عراق می روی؟ [ صفحه ۲۵۰ ] حضرت فرمود: یابن الزبیر! لأن أَدفن بشاطی الفرات أحب الی من أن أَدفن بفناء الکعبه [۲۳۶]. ای پسر زبیر! در کنار فرات دفن شوم برای من بهتر است تا در کنار کعبه که - از دست می رود - دفن شوم. و آنگاه که عبدالله بن عمر آمد با آن حضرت تودیع کند فرمود: استودعک الله من قتیل؛ [۲۳۷]. با یک مردی که کشته می شود وداع می کنی. وقتی ابن مخزومی آن حضرت را از این سفر باز می داشت فرمود: تو ناصح مشفق هستی، ولی نمی دانی سرنوشت من چیست. و به برادرش محمد حنفیه فرمود: من در روز عاشورا در کربلا کشته می شوم. و به ام هانی و ام سلمه نیز همین خبر را داده بود. در حدیث حرمان آمده که حضرتش فرمود: من مأمور این قیام هستم که حتمی و حکم میرم است، باید اطاعت کنم و با آگاهی و از روی عمد و با اختیار می روم و این قیام، هدایت افکار و ارشاد آن ها به مصالح نوعی ملت اسلام است. شیخ مفید رحمه الله در پاسخ مسایل عکبریه که می پرسند: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام با علم و آگاهی از کشته شدن، به مسجد رفت؟ می نویسد: او امام بود، و از سرنوشت و مقدرات خود آگاه بود و می دانست که کشته می شود و قاتل خود را هم می شناخت پیش از این هم به قاتل خود خبر داده بود و باید اجرای این نقشه به علم او باشد و بداند و برود و کشته شود. امام حسین علیه السلام نیز تمام جریان عاشورا را می دانست

و پیش از این، خبر داده بود [ صفحه ۲۵۱ ] حتی از در هم خشکیدن پوست بدن خود و فرزندانش از تشنگی نیز خبر داده بود و حتی شب عاشورا قادر به کندن چاه بود، مع ذلک امتناع نمود و فرمود: ما بایستی با لب تشنه کشته شویم. نگارنده گوید: پاسخ هایی که در این زمینه داده شد طبق سلیقه ی نویسنده نیست. حقیقت امر این است که امیرمؤمنان، امام حسین و سایر ائمه معصومین علیهم السلام از روی ام الكتاب: جفر، جامعه، صحیفه فاطمیه و نزول روح و فرشته در شب قدر علم و اطلاع داشتند و علم آن ها سبب کشته شدن آن ها و علت شهادتشان نبود، بلکه علم در سرنوشتی بود که قدرت تغییر آن را نداشتند. در این حال، چه بهتر که به رضا و تسلیم قضا جلب عنایت ربانی نمایند و به مقام قرب نایل شوند. اما آن چه که دیگران هلاکت می دانند و روی آن اعتراض می نمایند که چرا به دست خود، خودشان را به هلاکت انداختند؟ یا به پای خود به سوی مصرع و مقتل رفتند؟ این اشتباه است. چرا که با داشتن علم و آگاهی، مرگ و شهادت هلاکت نبوده، بلکه فوز عظیمی بود که هر کس بدان نمی رسد. بنابراین، آن ها یا ائمه دیگر علیهم السلام به سوی هلاکت و محو و نابودی نرفتند، بلکه به سوی حیات ابدی، شرافت، عزت و عظمت می رفتند و به همین منطبق، در هر آنی که به سوی شاهد مقصود می رسیدند مشعوف، مسرور، شاکر و شادمان می شدند. امیرالمؤمنین علیه السلام تا ضربت بر سرش خورد فرمود: و الله! فزت برب الكعبة؛ [۲۳۸]. به خدا قسم، رستگار شدم

به پروردگار کعبه. سیدالشهداء علیه السلام تا برنامه او به پایان رسید خاک های کربلا را جمع کرد صورت روی خاک گذاشته سجده ی شکر نمود و فرمود: الهی! رضا برضاک، صبرا علی نعماک، لا- معبود سواک. [ صفحه ۲۵۲ ] آری، آن حضرت این پیش آمد را نعمت غیر مترقبه می شناخت و به انجام آن سپاسگزاری نمود. همچنین امام حسن علیه السلام یا سایر ائمه علیهم السلام آنگاه که مسموم شدند همه ی آن ها مأمور انجام برنامه خود بودند و عمر آن ها جز بدین ترتیب پایان نمی یافت. چنانچه در روایتی حضرتش تصریح نموده اند که: ما منا مقتول أو مسموم. [۲۳۹]. اگر قتل و سم نبود، آن ها مرگ جسمانی نداشتند؛ چنانچه از عمر امام زمان علیه السلام بیش از ۱۱۲۷ سال - تا تحریر این سطور - می گذرد و هرگز نخواهد مرد تا ظهور کند و مقتول گردد. از طرف دیگر، خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به جهت ترس از مرگ نبود، بلکه برای اجرای برنامه و مأموریت خاصی بود که باید انجام می شد و به بهترین طریق به کمال مطلوب می رسید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خروج او را خبر داده بود، بلکه خبر شهادت آن حضرت به آدم، نوح، عیسی، موسی و ابراهیم علیهم السلام نیز داده شده بود. همه ی این اخبار استفاده از همان منابع علمی آسمانی است که در دسترس انبیا و اولیا قرار می گرفت. از این رو، هر جا به آن حضرت خبر هول انگیزی می دادند می فرمود: وعده ی ما این چنین و این جا نیست، بلکه در محل دیگری خواهد بود که نامش کربلاست. کوتاه سخن این که: امام زین العابدین، امام محمد باقر،



امام جعفر صادق، امام کاظم، امام رضا، امام جواد علیهم السلام همه از مسموم شدن و کیفیت شهادت خود که در چه زمان و به دست چه کسی خواهد بود، خبر داده بودند و مطلب برای آن ها روشن بود. [ صفحه ۲۵۳ ]

### نکته ای لطیف

نکته لطیفی که به نظر رسید این که: آن حضرات با آگاهی داشتن از چنان شهادت و مسمومیتی، هرگز تملک نفس، تملک اعضا و نیروی خود را از دست نداده و هیچ گونه ناراحتی، اضطراب و تشویش در آن ها راه نداشت. در حالی که اگر آدمی احتمال دهد که به خطر مرگ نزدیک می شود ضربان قلبش افزونی یافته و با پریشانی از دنیا می رود، ولی این خاندان، با علم، یقین و اطمینان به نحوه ی شهادت خود، کوچکترین اضطرابی به خود راه ندادند، بلکه آرامش، سکون و وقاری خاص نشان می دادند.

### خبر امام جواد از شهادت و مسمومیت خود

این مقدمه ای که عنان قلم، آن را تا این جا کشانید و احادیث علم امامت را در الهام و وحی و منابع و مآخذ آن، با تحقیق و تتبع مداوم تقدیم خوانندگان عزیز شد؛ برای بیان علم امامت حضرت جواد علیه السلام بود که حضرتش در کمترین سن حقایق را بیان فرمود و از جریان شهادت - یا از مسمومیت - خود با یقین و اطمینان به جریان حال زن خویش خبر داد. آن حضرت از این که این جنایت از طرف زنش انجام می شود همه را می دانست و به علم امامت بایستی بردباری و شکیبایی نماید تا قصاص قبل از جنایت نکند. علامه اربلی در «کشف الغمه» از «دلایل حمیری» از امیه بن علی نقل می کند که گوید: با ابوالحسن الرضا علیه السلام در سالی که حضرتش حج نمود در مکه بودیم که حضرت بعد از آن حج به خراسان رفت. در آن سال امام جواد علیه السلام نیز به همراه پدر بزرگوارش بود. هنگامی که می خواست با بیت و کعبه وداع کند، پس از طواف،

نماز گزارد، امام جواد علیه السلام نیز با او طواف نمود و نماز گزارد. وقتی به حجر اسماعیل رسیدند امام رضا علیه السلام آن جا نشست و امام جواد علیه السلام بر دوش موفق طواف می کرد. [صفحه ۲۵۴] حضرت به موفق فرمود: ای موفق! پدرم کجا رفت؟ موفق عرض کرد: در حجر نشسته و مغموم است. موفق گوید: امام جواد علیه السلام را به حجر اسماعیل بردم. رو به پدر بزرگوارش کرد و گفت: یا حبیبی! قم؛ پدر جان! برخیز می خواهم با کعبه وداع کنم، زیرا دیگر بدین مکان نخواهم رسید. امام جواد علیه السلام سه بار پدرش را به برخاستن تأکید نمود که با هم برخاستند باز به طواف پرداختند. [۲۴۰]. همچنین اسماعیل بن مهران گوید: با امام جواد علیه السلام از مدینه به بغداد رفتم، سفر اول بود، عرض کردم: از سفر شما بیمناکم. فرمود: در این سفر نگران مباش که آن چه تو می ترسی در سفر دیگر رخ خواهد داد. وقتی در سفر دوم همین مذاکره شد، امام جواد علیه السلام آن چنان گریان شد که محاسنش از اشک دیدگان مبارکش تر شد، آنگاه فرمود: عند هذه یخاف علی، الأمر من بعدی إلی ابنی علی علیه السلام. [۲۴۱]. در این سفر بر من ترسیده می شود، امر امامت بعد از من فقط به فرزندم علی مربوط است. با این خبر دادن معلوم شد که امام جواد علیه السلام با در دست داشتن ام الکتاب، جفر، جامعه، مصحف و نزول روح القدس در شب قدر از تمام علوم پیشینیان و پسینیان خبر داشت و خبر گذشته و آینده خبر می داد و علم امام - چنانچه گفته شد - همه یکسان و

از یک منبع بوده و مأخذ دانش همه ائمه ی معصومین علیهم السلام همان منابع علوم پیامبران بوده است. برسی روایت می کند که: پس از شهادت امام رضا علیه السلام وارد مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله [ صفحه ۲۵۵ ] شدم و امام جواد علیه السلام را دیدم که بر فراز منبر قرار گرفت و شروع به سخنرانی کرد و خطبه ی غرایبی خواند و خود را معرفی کرد و فرمود: أنا محمد بن علی الرضا، أنا الجواد، أنا العالم بأنساب الناس فی الأصلاب، أنا أعلم بسرائرکم و ظواهرکم و ما أنتم صائرون إلیه. علم منحنا به من قبل خلق الخلق أجمعین. و بعد فناء السماوات و الأرضین و لو تظاهر أهل الباطل و دوله أهل الضلال و وثوب أهل الشک لقلت قولاً تعجب منه الأولون و الآخرون. من پسر امام رضا و جواد الائمه هستم، من عالم به انساب خلق هستم، می دانم چه کسی از اصلاب آباء به ارحام امهات منتقل می گردد و سرنوشت او چیست. من به ضمائر، سرائر، بواطن و ظواهر شما دانا و بینا هستم و شما سرنوشت خود را نمی دانید، ولی من سرنوشت شما را می دانم. خداوند به ما اخبار عالمیان را آموخته، ولی منع کرده از این که افشا کنیم. من از سبب آفرینش خلق پیش از آفرینش آن ها و بعد از فنای آسمان ها و زمین ها آگاهم و اگر بیم تظاهر اهل باطل و دولت گمراه و ضلال و لغزش اهل شک و تردید نبوده سخنانی می گفتم که اولین و آخرین تعجب کنند. آنگاه دست بر دهان مبارک خود گذاشت و فرمود: یا محمد! اصمت، کما صمت أبأؤک من قبل؛ ای محمد! ساکت

شو

همان گونه که پدران تو پیش از این ساکت بوده اند و اسرار آفرینش را حفظ نموده اند. [۲۴۲]. [صفحه ۲۵۹]

## آثار و مآثر امام جواد

### اشاره

گفته شد: از آن جایی که هر فردی از افراد انسان از جسم، جان، جسد و روان ترکیب یافته دارای دو نوع آثار است: ۱ - آثار مادی که قابل اشاره ی حسی است. ۲ - آثار معنوی که به دیده ی عقل و وجدان درک می شود. انسان مادی، آثار مادی دارد و انسان معنوی آثار معنوی. هر اندازه معنویت در حالت جسمانی بیشتر تجلی داشته باشد اثرش بیشتر و آثارش پایدارتر است. غلبه ی آثار روحانی بر آثار جسمانی نمونه ی بارز معنویت است کسی که آثار مادی او زیاده تر است. نشانه ی علاقه او به مادیات و آن کس که آثار معنویش بیشتر است نمونه ی علاقه ی او به معانی است. ادیبی که در بحر الفاظ غرق است که: آیا کلمه و لغت را چگونه باید خواند؟ گرچه کلمه و لغت راهنمای معانی است، ولی بیشتر در خم و پیچ لفظ خواهد ماند و آن که متوجه معانی است کمتر به الفاظ توجه دارد. همانند شخصی که در مقابل آینه است آینه را نمی بیند، بلکه به عکس خودش را در آینه می نگرد بدون آن که توجه داشته باشد که آینه را از چه ساخته اند. آثار و مآثر هم روی همین مبانی دور می زند، هر کس بیشتر در پیرامون معانی و لطایف روحانی و دقایق حقایق وجدانی دور بزند آثارش که مولود همان معانی خواهد بود، معرف او می باشد. [صفحه ۲۶۰] و کسانی که در اطراف ماده و مادیات قدم بر می دارند و ذکر و فکرشان در

محور شئون مادی دور می زند، مآثر مادی آن ها روز افزون و بیشتر خواهد بود. و آنان که ماده را فقط به لحاظ معنا می نگرند و جهت همتشان معانی است؛ آنان در آثار مادی هم برای راهنمایی معانی قدم زده اند. به عنوان مثال: رسول خدا صلی الله علیه و آله باغستانی را که به دست خود تعبیه نمود و نهانی را که غرس کرد؛ غرضش دنیا و منافع مادی نبود، بلکه جلب توجه مردم به کار و کوشش و برای طی مراحل تکامل زندگانی به سوی معانی بود. یا دخت والا- مقامش فاطمه ی زهرا علیهاالسلام که فدک را بر اولاد خود وقف نمود غرض آن بزرگوار و امیرمؤمنان علی علیه السلام که نخلستان های متعددی با چاه و قنات و نخل های فراوان ایجاد کرد منافع مادی نبود، غرض آن پیشوای پرهیزکاران تأمین زندگانی دنیا نبود، زیرا از همین مقدار هم که از دست رنج خود او بود؛ نخورد بلکه همه را برای بنی هاشم و علویان وقف نمود. این سیره نشان می دهد که آثار مادی مردان آسمانی هم مآثر معنوی آن هاست، یا برای سوق دادن به مآثر معنوی است. امام جواد علیه السلام که بیش از بیست و پنج سال عمر نداشت آثاری از مواد دنیا نداشت، جز آن چه از موقوفات پدرش دست او بود و همه را به خاندان علویان توزیع و تقسیم می کرد. آنچه که به عنوان مقرری از طرف مأمون از صندوق بیت المال به آن حضرت داده می شد صدقات سادات قرار می گرفت. از این جهت، امام جواد علیه السلام در این مدت کوتاه عمرش، خشتی را روی خشت نگذاشت و با آن که می توانست به عنوان

پسر ولیعهد و داماد خلیفه بهترین کاخ ها را در خوش آب و هواترین مناطق مناسب تهیه کند. بلکه در مدینه، سوریه، شام، بغداد و بصره منازل عالی بسازد و بیلاق و قشلاق خود قرار دهد، ولی آن حضرت به کلی از این فکر دور بود و هر چه داشت [ صفحه ۲۶۱ ] به مردم، جود و کرم می کرد که او را جوادالائمه خواندند. آثار مادی امام جواد علیه السلام قابل اشاره نیست، زیرا آن حضرت در خانه ی پدری و اجدادی خود - که از حضرت سجاد علیه السلام باقی مانده بود - می زیست و در مدتی که در رجب و بغداد هم بود، مهمان خلفای وقت بود، جز در سفر آخری که در مجاور مسجد رجب منزلی گرفت، که یا از شیعیان و دوستان او بوده، یا اجاره کرده بود. در هر حال، آنچه مسلم است امام جواد علیه السلام به کاخ معتصم نرفت و دربار خلفا را ترک نمود. حتی منزلی هم که برای ام فضل تهیه دیده بودند، نرفت. بلکه در منزل شخصی خود سکونت گزید و همان جا مسموم گردید و از دنیا رفت و در مقابر قریش مدفون شد. بنابراین، آثار مادی که بتوان از این امام نشان داد، همان قبه و بارگاه اوست که مطاف میلیون ها مردم مسلمان است و رواق و روضه ی آن حضرت، قطعه ای از رضوان بهشت است که قریب دوازده قرن است سلسله ی نماز و عبادات در آن جا قطع نمی شود، مهبط زائرین اطراف و اکناف عالم و فرودگاه دل های شیفتگان مکتب تشیع است که پیوسته به آن مکان مقدس آمد و رفت می کنند و این بارگاه طلایی و این قبه

درون مینایی آن حضرت ستاره ی درخشان زمین است که جاذب و جالب دل های عارفان و دانشمندان است. البته این آثار مادی را هواخواهان آن حضرت به وجود آورده و موقوفات و صدقاتی برای آن قرار داده اند که پایدار بماند.

## آثار و مآثر علمی امام جواد

همان گونه که در کتاب «زندگانی امام المتقین امیرالمؤمنین علی علیه السلام» نگاشتیم؛ انسان دارای دو نوع اثر است، که مرکب از دو عنصر: عنصر مادی و عنصر معنوی است که جسم ترکیبی و روح تعلیمی باشد؛ از نظر اثر نیز، دو اثر دارد: ۱- اثر مادی، که از جسم ترکیبی او باقی می ماند. [صفحه ۲۶۲] ۲- اثر معنوی، که مولود روح تعلیمی اوست و در تصرف این کالبد، بزرگ ترین اثر و اهمیت آن، تبدیل آن به نیرو است. یعنی: تصرف روح در بدن سبب می شود که بدن مواد غذایی را از نباتات و حیوانات تحویل طبیعت ترکیبی انسان می دهد و از آن طرف، یک سلسله وجدانیات، معانی، عواطف اندیشه و افکار و ذوق و شوق و شعور - که مجموعه ی آن ها به احساسات و ادراکات تعبیر شده - به وجود می آورد. و این کار مخصوص انسان است و هر حیوانی قادر نیست که ماده را به نیرو تبدیل کند. هم اکنون نیز که به این نکته ی دقیقه لطیفه ی ملهم شدم آن هم اثر معنوی است که از تبدیل ماده به نیرو حاصل گردید و چون تصرف روح قطع شود و از سلطنت در کشور تن انصراف دهد، دیگر این فعل و انفعال ماده و نیرو وجود ندارد و احساسات و ادراکاتی در کار نیست. امام نیز از نظر بشریت دارای این سنت

طبیعی است، نهایت این که احساسات و ادراکات امام به نظر ما امامیه، برتر، وسیع تر و عمیق تر از سایر بشر است. یعنی ما بشر، با شرایط زمان و مکان و تجهیزات محیط - فشار، جاذبه، امواج، انوار، الحان، اصوات و غیره - با اختلاف نیروی حاسه می توانیم تا حدی بینیم، بشنویم، درک کنیم و عمل نماییم، ولی امام ما فوق این جهاز و سلاح و ادوات زمان و مکان و غیره می بیند و می شنوند. به همین دلیل، آثار و مآثر او نیز گرچه با این وسایل و تجهیزات حاصل می گردد، ولی قوی تر و عمیق تر است. یکی از آن مآثر، علم و دانش است که به سبب ارتباط با روح تمام عالم، همه چیز را به موقع می داند و می بیند و در صورت اقتضای زمان و محیط و تناسب قابلیت شنونده و بیننده برای معرفی خود، اعجازی که بایستی به دیگران نشان دهد، نشان می دهد و می آموزد و از مطالب علمی آگاه می سازد به صحت آن با [ صفحه ۲۶۳ ] دلایل متقنه تصریح می نماید و تشریح و توضیح می دهد. یکی از خصایص اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام این است که هیچ وقت از خودشان ادعایی نداشته و چیزی نگفتند که ادعا کنند: من چنین می گویم، بلکه همیشه اخباری را از پدران خود تا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بیان می کردند و می آموختند. حتی خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام که همه ی علمای اسلام از او علم و دانش آموخته و نقل کرده اند همه ی دانش خود را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نسبت می دهد که آن حضرت مدینه و شهر علم و علی



علیه السلام درب آن بود و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز دانش و بینش خود را از جبرئیل امین، فرشته ی مقرب حق نقل می کرد. بنابراین، علم و دانش حقیقی و احساسات و ادراکات کلی عالم، همان نوری است که فرمود: خداوند در دل هر کس که بخواهد می تاباند و به زر و زور نیست. «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء». [۲۴۳]. کوتاه سخن اینکه: امام جواد علیه السلام نیز همانند پدر بزرگوارش علوم و فنون مختلف را از پدرش از جدش تا به باب مدینه ی علم برسد روایت کرده و روایت این چند امام اخیر نیز از اصحاب ثقه، ثابت، سالم و بدون تردید بوده اند. بنابراین، درباره ی اخبار این چند امام اخیر آن مشکلاتی نیست که درباره ی اخبار ائمه پیشین بوده است. یعنی سخنان پیشوایان پیشین با جاعلین روایت مخلوط شده بود ولی این مشکل در اخبار این چند امام اخیر نیست. حافظ عبدالعزیز بن اخضر جنابذی اخبار زیادی را از امام جواد علیه السلام از پدرش از پدران بزرگوارش از حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بدین سند نقل می کند. [۲۴۴]. خطیب در «تاریخ بغداد» به سند خودش از امام جواد علیه السلام از پدرش از جدش از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت می کند که حضرتش فرمود: [صفحه ۲۶۴] بعثنی النبی صلی الله علیه و آله إلی الیمن، فقال - و هو یوصینی - یا علی! ما حار من استخار و لا ندم من استشار. یا علی! علیک بالدلجه، فإن الأرض تطوی باللیل ما لا تطوی بالنهار. یا علی! اغد علی اسم الله، فإن الله بارک لامتی فی بکورها. [۲۴۵]. پیامبر خدا صلی

الله علیه و آله مرا به یمن فرستاد و در ضمن سفارشاتش فرمود: کسی که استخاره و طلب خیر کند حیران و سرگردان نمی ماند، کسی که مشورت در کارها بنماید دچار پشیمانی نمی گردد. یا علی! بر تو باد به راه پیمودن و سیر در شب که زمین در شب به هم پیچیده می شود سرعت سیر بیشتر است به طوری که در روز آن گونه پیچیده نمی شود. یا علی! صبحگاهان به نام خداوند تبارک و تعالی آغاز حرکت کن که خداوند برای امت من در بامدادان برکت قرار داده است. از این روایت چند نکته ی لطیف علمی به دست می آید که اینک بیان می نمایم: ۱- طلب خیر کردن و اندیشه و افکار را روی خیرات و میراث بردن. ۲- شور و مشورت در امور دنیا نمودن، که انسان را از تحیر و نگرانی و سرگردانی مصون می دارد. ۳- درس علمی جاذبه ماه. ۴- به نام خالق پرورش دهنده ی مواد عالم هر کاری را آغاز و شروع نمودن، که برای ملت اسلام این نام، نام مبارک و میمونی است که هر کار بدین نام شروع شود انجام مطلوبی می یابد. خلاصه ی سخن اینکه: شب را در سفر - آن هم در بیابان عربستان که راه معلوم نیست و خطرناک است - حرکت مکن و تا صبح و روشن شد به حرکت بپرداز تا از [صفحه ۲۶۵] خطرات احتمالی مصون بمانی. و سرعت حرکت شب از مضامین مخصوص این حدیث است که معلوم می شود جاذبه ی ماه قوی تر از جاذبه ی سایر ستارگان است که تأثیری در سرعت حرکت زمین دارد.

### **امام جواد راوی بیانات امیرمؤمنان است**

وقتی سطور تاریخ و متون

اخبار و روایات را ورق بزینم و مطالعه نماییم خواهیم دید که بخشی از کلمات قصار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را امام جواد علیه السلام نقل و بیان فرموده است. ما این حقیقت را در کتاب «امام صادق علیه السلام» نوشتیم، زیرا بسیاری از خطبه ها و بیانات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیش از حضرت صادق علیه السلام مکتوم بود و امام صادق علیه السلام، آن ها را در مکتب جعفری به مردم تعلیم فرمود. درباره ی کلمات قصار امام جواد علیه السلام نیز بسیار دیده می شود که از اخبار جدش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیهماالسلام - باب مدینه ی علم - نقل شده و نخبه ی کلمات قصار علوی به روایت پیشوای نهم امام جواد علیه السلام است که به مردم آموخته اند که این کلمات را علامه ی اربلی در «کشف الغمه» نقل نموده است.

### نظم و نثر و ادبیات از امام جواد

امام علیه السلام در هر سن و سال و در هر مرتبه از زمان و مکانی که باشد مقام امامت را دارد. یعنی نفوذ و تصرف او در مواد و موالید، قابل حرف نیست و همان گونه که یک فرمانده، نسبت به افراد سربازخانه قدرت صف آرای و فرماندهی دارد، امام علیه السلام نسبت به کلمات و الفاظ همان فرماندهی را دارد که جمع و تفریق، قطع و وصل و ضرب و تقسیم می نماید و هر چه را اراده کند کلمات و الفاظ در فرمان او هستند. الفاظ موزون، مقفی، مسجع و مستصفی همه در بحور، اوزان، نظم و نثر در [ صفحه ۲۶۶ ] اراده ی او می باشند. آنچه در مورد زندگانی ائمه پیشین علیهم صلوات الله اجمعین دیدیم که نظم و نثر در نظر آن ها یکسان بوده و سطح فکر و افق و

اندیشه‌ی آن‌ها برتر و بالاتر از این بوده که بخواهند بانظم موزون و مقفی، یا نثر مرسل و مسجع ادبیات و ادب علمی خود را ظاهر سازند؛ بلکه غرض آن‌ها افاده‌ی معانی بوده که در قالب فکر و دل مردم بریزند و به هر نحو امکان داشت در هر زمان و مکان به هر عبارت و هر صورت منثور یا منظوم، وظایف محوله‌ی آسمانی خود را انجام می‌دادند. ما در ضمن یکی از همین کتاب‌ها گفتیم که: شعر از نظر فن شاعری، در مرتبه‌ی نازله ادب قرار گرفته، چرا که آن از بافته‌های مغز بدون استدلال منطقی است؛ ولی امام گوینده‌ی حقایق مستدل به برهان علمی و منطقی است که گفتارش از منبع الهام و وحی سرچشمه گرفته و شعریات و مستحسنان نمی‌باید، بلکه حقایق مطمئنه مستدله مبرهن علمی آسمانی را به مردم ابلاغ می‌نماید. پیشوای نهم ما امام جواد علیه السلام که سنش همچون عمر گل، کوتاه بود، در جوانی همین قدرت و نیرو را داشت که نمی‌خواست او را شاعر بگویند. چنانچه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز قدرت شعر گفتن داشت، ولی در تمام مدت عمرش شعر نگفت تا مبادا مردم، وحی آسمانی قرآن را به اشعار تلقی نمایند. ولی امام برای آن که مفسر و مبین است به مناسبت اقتضای زمان و مکان، در صورت ضرورت شعر هم می‌سراید و متناسب با قافیه مطبوع عصر می‌گوید تا قدرت خود را نشان دهد نه آن که او را در صف شعرا محسوب دارند. ابن عیاش در کتاب «المقتضب» از عبدالله بن محمد مسعودی روایت می‌کند که گوید: مغیره بن محمد مهلبی گفت:

عبدالله بن ایوب خوینی، شاعر عصر امام جواد علیه السلام برای من شعری انشاد کرد که به سخن منظوم امام جواد علیه السلام - که به نام پدرش ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام بوده - استناد نمود. [صفحه ۲۶۷] امام جواد علیه السلام در این اشعار به پدر بزرگوارش پس از وفاتش خطاب نموده است و این استشهاد منظوم را - که از فنون شاعریست - این شاعر عرب از قول امام نهم آورده که فقط موارد استشهاد را بیان کرده گوید: یابن الذبیح! و یا بن أعراق الثری! طابت ارومته و تاب عروقا یابن الوصی، وصی أفضل مرسل أعنی النبی الصادق المصدوقا مالف فی خرق القوابل مثله أسد یلف مع الحریق حریقا یا آیها الجبل المتیل! متی أغد یوما بعقوته أجده وثیقا أنا عائذ بک فی القیامه لائذ أبغی لدیك من النجاه طریقا لا یسبقنی فی شفاعتکم غدا أحد فلست بحبکم مسبقا یابن الثمانیه الائمه غربوا و أبا الثلاثه شرقوا تشریقا إن المشارق و المغارب أنتم جاء الکتاب بذلکم تصدیقا [۲۴۶]. این مدح، منقبت و مرثیه ای است که امام جواد علیه السلام برای پدر بزرگوارش سلطان شرق و غرب عالم سروده و رثا و تعزیت او قرار داده و مناقب و کمالات امامت را در آن متضمن گردیده که کمال فصاحت و بلاغت از آن پدیدار و آشکار است که هر خواننده آن را خوب می فهمد. شاعر عرب نیز در مدح و منقبت امام هشتم قسمت رثای جوادیه استشهاد کرده و قصیده ی بلندی را سروده که متضمن فضایل اهل بیت اطهار علیهم السلام است.

### اصحاب امام جواد

شاگردان مکتب جعفری و فرزندان آن ها، علم و دانش را در

خاندان سیادت می دانستند و برای کسب علم و دانش از ساحت خانه ی آن حضرت جدا نمی شدند و [ صفحه ۲۶۸ ] دوری نمی جستند؛ چرا که از زمان امام رضا علیه السلام تا زمان غیبت کبری - که زمان چهار امام است - بیش از شصت سال نبود و پیرمردان خردمند و با فضیلت بسیاری بودند که در محور خاندان ائمه ی معصومین علیهم السلام دور می زدند از میان آن ها کسانی که در صف اصحاب امام جواد علیه السلام قرار گرفتند، عبارتند از: ۱- ابراهیم بن محمد همدانی ۲- ابراهیم بن داوود ۳- ابراهیم بن مهرویه ۴- ابراهیم بن مهزیار ۵- ابراهیم بن شبیه اصفهانی ۶- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی ۷- احمد بن محمد بن عیسی اشعری ۸- احمد ابن محمد بن عبیدالله اشعری ۹- احمد ابن محمد بن خالد ۱۰- احمد بن اسحاق بن اشعری. ۱۱- احمد بن حماد ۱۲- احمد بن محمد بن بندار ۱۳- احمد ابن حماد مروزی ۱۴- احمد ابن محمد بن عبید قمی ۱۵- احمد ابن عبدالله کوفی ۱۶- احلم بن بشار مروزی ۱۷- ادريس قمی ۱۸- اسحاق بن ابراهیم ۱۹- ایوب بن نوح بن دراج ۲۰- جعفر بن محمد بن یونس ۲۱- جعفر بن یحیی ۲۲- جعفر بن داود یعقوبی ۲۳- جعفر بن محمد الهاشمی ۲۴- جعفر الجوهری ۲۵- حسن بن سعید اهوازی ۲۶- حسین بن سعید اهوازی ۲۷- حسن بن عباس بن حراش ۲۸- حسن بن علی بن ابی عثمان ۲۹- حسن بن راشد

۳۰ - حسن بن عباس بن خریش رازی ۳۱ - حسین بن یسار ۳۲ - حسین بن مسلم ۳۳ - حسین بن اسد ۳۴ - حسین بن سهل  
۳۵ - حسین بن علی قمی ۳۶ - حسین بن محمد قمی [ صفحه ۲۶۹ ] ۳۷ - خفص جوهری ۳۸ - اسحاق بن اسماعیل نیشابوری.  
۳۹ - خلف بصری ۴۰ - داوود بن قاسم جعفری ۴۱ - داوود بن مهزیار ۴۲ - زکریا بن آدم قمی ۴۳ - سعد بن سعید ۴۴ -  
سهل بن زیاد از اهل ری ۴۵ - شاران بن خلیل پدر فضل بن شاذان ۴۶ - صالح بن ابی حماد ۴۷ - صالح بن محمد همدانی ۴۸ -  
صفوان بن یحیی بلخی ۴۹ - عبدالله بن محمد بن سهل ۵۰ - عبدالله بن محمد ۵۱ - عبدالله بن صلت ابوطالب قمی ۵۲ -  
عبدالله بن محمد بن حماد رازی ۵۳ - عبدالله بن محمد رازی ۵۴ - عباس بن عمر همدانی. ۵۵ - عبدالجبار بن مبارک  
نہاوندی ۵۶ - عبدالرحمن بن ابی نجران کوفی ۵۷ - علی بن حسین بن علی ۵۸ - علی بن محمد بن علی علوی حسنی. ۵۹ -  
علی بن مهزیار اهوازی ۶۰ - علی بن عبدالله مدائنی ۶۱ - علی بن اسباط ۶۲ - علی بن حدید بن حکیم ۶۳ - علی بن حکم ۶۴ -  
علی بن یسیر ۶۵ - علی بن نصر ۶۶ - علی بن یحیی ۶۷ - علی بن بلال بغدادی ۶۸ - علی بن عبدالله قمی ۶۹ - علی بن  
محمد قلانسی ۷۰ - علی بن حسان واسطی ۷۱ - قاسم بن حسین بزنتی ۷۲

- محمد بن خالد برقی ۷۳ - محمد بن فرج ۷۴ - محمد بن سنان ۷۵ - محمد بن ابراهیم ۷۶ - محمد بن عبده ۷۷ - محمد بن اسماعیل ۷۸ - محمد بن نصیر ۷۹ - موسی بن قاسم بن معاویه ۸۰ - موسی بن عبدالله بن عبدالملک [ صفحه ۲۷۰ ] بن هشام ۸۱ - موسی بن داود ۸۲ - موسی بن عمر ۸۳ - محمد بن حسن واسطی ۸۴ - محمد بن حسن بن محبوب ۸۵ - نوح بن شعیب بغدادی ۸۶ - هارون ابن حسن بن محبوب ۸۷ - یزداد ۸۸ - ابو خدش ۸۹ - ابوالحسین ۹۰ - ابومساور ۹۱ - ابوساره ۹۲ - ابوسکینه کوفی ۹۳ - ابوجعفر بصری ۹۴ - زینب بن محمد بن یحیی ۹۵ - زهراء ام احمد بن حسین بغدادی این ها اسامی برخی از اصحاب نزدیک امام جواد علیه السلام بود که در ملازمت آن حضرت می زیستند و از محضر امام علیه السلام کسب فیض علم و دانش می نمودند و به اطراف و اکناف می رفتند و علم و دانش را از خاندان وحی به جهانیان ابلاغ می کردند. گفتنی است که شرح حال اصحاب امام جواد علیه السلام در کتاب «دائرة المعارف رجال اسلام» ثبت و ضبط گردیده است.

### راویان امام جواد

امام جواد علیه السلام راویانی داشته که به وثوق و اعتماد مشهور و معروف هستند. ابن شهر آشوب در «مناقب» می نویسد: دربان آن حضرت، عثمان بن سعید سمان بود. ایوب بن نوح بن دراج کوفی از ثقات محدثین است. جعفر بن محمد بن یونس احول، از راویان مورد اعتماد است. از جمله راویان آن حضرت عبارتند از: ۱ - حسین بن مسلم بن



حسن ۲ - مختار بن زیاد عبیدی بصری. ۳ - محمد بن حسین ابی الخطاب کوفی. [ صفحه ۲۷۱ ] از اصحاب آن حضرت می توان افراد زیر را نام برد: از نویسندگان و مصنفان اسلامی در آن عصر: ۱ - ابوبکر احمد بن ثابت، که مورخ معروفی بود. ۲ - ابواسحاق ثعلبی، مفسر معروف. ۳ - محمد بن منده بن مهریار، کاتب معروف. اینان از خواص و اصحاب و راویان آن حضرت بوده اند و از آن جایی که ما شرح حال آن را در «دائرة المعارف رجال اسلام» نگاشتیم که قریب سی هزار نفر از علمای اسلام در آن جا ترجمه شده، البته بنا نداشتیم که شرح حال رجال را در کتاب های زندگانی ائمه معصومین علیهم السلام بنگاریم. از این رو، به صورت مفصل در آن جا نقل شده است. خطیب به سند خود و جنابذی (گنابادی) به سند خود از امام جواد علیه السلام نقل نموده اند که: از حضرتش در مورد معنی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ی فاطمه ی زهرا علیها السلام که فرمودند: «إن فاطمه أحصنت فرجها، فحرم الله ذریتها علی النار». «همانا فاطمه علیها السلام پاکدامنی را پیشه خود ساخت و خداوند آتش را بر اولاد و ذریه ی او حرام گردانید». پرسیدند منظور کدام ذریه است؟ فقال علیه السلام: خاص للحسن و الحسین علیهما السلام. [ ۲۴۷ ]. فرمود: اختصاص به حسن و حسین علیهما السلام دارد. جنابذی در «معالم العترة» از امام جواد علیه السلام نقل می کند که: امام متقیان امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: «إن ابن آدم أشبه شیء بالمعيار إما راجح بعلم - و قال مره بعقل - أو ناقص بجهل». [ ۲۴۸ ]. [ صفحه ۲۷۲ ] فرزندان آدم شبیه

به عیار سنج اند که گاهی به علم و دانش بر دیگری رجحان پیدا می کنند، - گاهی به عقل و کیاست و زیرکی - و گاهی به جهل و نادانی کاستی می یابد. بنابراین، خود آدمیت سنگ محک است که معنای آن در این قالب معلوم می شود. یعنی انسان در صورت عیاری است که با کلید زبان و رفتار خود می تواند عیار و ارزش معنوی خود را نشان دهد.

### سی هزار پرسش

کلینی روایت می کند: سالی که امام جواد علیه السلام در یک مجلس به سی هزار پرسش حاجیان پاسخ داد، ده ساله بود که پاسخ ها با نه و آری، یا به صورت تشریحی بوده، یا به قدرت ولایت مطلقه، پاسخ سؤال ها کتبی نوشته شده که زحمتی را برای آن حضرت نداشته است. به عبارت دیگر: امام جواد علیه السلام به اعجاز خلع و لبس، یا خلاقیت نفس و وجود آوردن و معدوم ساختن حروف و تصویر و نقش الفاظ همه ی پرسش ها را پاسخ داده است. البته به صورت ظاهر، پرسش سی هزار مسأله در یک روز و یک مجلس غیر عملی است، اما اگر با سلسله ی علیت و معلولیت تصور شود و علت روی قدرت ولایت برده شود استبعادی ندارد، زیرا امام، تربیت شده ی مکتب ربوبی و قادر به محو و اثبات است که پاسخ تمام مسایل را به نحوی که همه درک کنند، داده و نوشته است.

### پندها و مواعظ امام جواد

چنانچه پیشتر متذکر شدیم ائمه ما علیهم السلام همه ی سخنان خود را متکی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نموده، از باب مدینه ی علم دریافت می نمودند و هر سخن و حدیثی را که [ صفحه ۲۷۳ ] نقل می کردند از امیرمؤمنان علی علیه السلام و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین، مواعظ، نصایح، تعلیمات عالیه دین و دنیا، دستورات زندگی، روش پرورش و آداب و رسوم همه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله صاحب شریعت است. با این تفاوت که چون زمان و حوادث روزگار به خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام فرصت نمی داد که همه ی آنچه که مورد نیاز

بشر است یک جا به مردم بیاموزند از این جهت بسیاری از مواد ادب نفس و ادب درس را ائمه معصومین علیهم السلام در نقاط حساس زندگی به مردم آموخته اند. و لذا می بینیم یک سخن تام و کلمه ی مقیدی مثلا از امام کاظم علیه السلام و یک مطلبی از امام رضا علیه السلام یک درسی از امام جواد علیه السلام باقی مانده و نقل شده است. چون هدف اصلی ائمه دین و عترت معصومین علیهم السلام تعلیم ادب زندگی و تکامل آن بوده. از این رو، آن ها هرگز از خود سخن نگفته اند، بلکه همیشه احادیث و تعلیمات عالیه ی خود را با سلسله نسب پدران خود به امیرالمؤمنین علیه السلام و پیامبر خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رسانیده اند که در سندیت آن هیچ جای شبهه نباشد. اکنون چند خیر که از مواعظ و اندرزهای امام جواد علیه السلام است برای مزید اطلاع خوانندگان عزیز می نگاریم.

### نصایحی به ابوذر غفاری

امام جواد علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علیه السلام نقل می کند که حضرتش به ابوذر غفاری فرمودند: ای ابوذر! اگر به کسی که خداوند به او فرح و شادی داده خشم و غضب کنی و این غضب برای رضای خدا باشد در واقع به او خدمت کرده ای و اگر برای دنیا باشد به او خیانت نموده ای. ای ابوذر! مردم تو را به دنیا می ترسانند تو مردم را به دین و آخرت می ترسانی. [صفحه ۲۷۴] به خدا سوگند! اگر راه آسمان ها به زمین بسته شود و تمام راه های نجات مسدود گردد، خداوند بنده ی پرهیزکار و دین دار خود را به راهی نجات می دهد و او را از بلایا می رهاند. ای ابوذر! به مقام انس، الفت و تقرب حق

نمی رسی مگر به راستی، که آن حق و صداقت است که صاحب خود را به کرامت و مقام مطلوب می رساند و از وحشت مصون می دارد و به عکس، باطل راه هوی و مجاز است که پیوسته آدمی را به اضطراب و تشویش می کشاند. آری، این اثر وضعی حق و باطل است که حق، سکونت و آرامش، طمأنینه و وقار و یقین و اطمینان می آورد و باطل، پریشانی و نگرانی، وحشت و اضطراب، غم و هم و غصه و تردید ایجاد می کند. امام جواد علیه السلام فرمود: من وثق بالله أراه السرور، و من توکل علیه كفاه الامور، و الثقة بالله حصن لا يتحصن فيه إلا - مؤمن أمين، و التوكل على الله نجاه من كل سوء و حرز من كل عدو؛ [۲۴۹]. هر کس به خدا اعتماد و تکیه کند خداوند به او شادمانی بنمایاند. هر کس به خدا توکل کند، خداوند امور او را کفایت کند، اطمینان به خداوند حصاری است که در آن تحصن نمی کند مگر مؤمن امین، و توکل به خدا نجات است از هر بدی و نگهدارنده ی آدمی است از شر دشمن. و فرمود: توفیق رفیق کسی نمی شود مگر در سایه ی ایمان و امانت و هر کس [ صفحه ۲۷۵ ] ایمانش به خدا بیشتر باشد توفیقش در ادراک معانی و مواهب الهی بیشتر می گردد. فرمود: الدین عز، و العلم کنز، و الصمت نور، و غایه الزهد الورع، و لا هدم للدين مثل البدع و لا أفسد للرجل من الطمع. [۲۵۰]. دین مایه عزت و سرافرازی است. - نگارنده این حقیقت را در میان ملل متنوعه دیده است: یهود، نصاری، مجوس، حتی هنود،

صائبه و هر قومی، دیندارشان عزیزترین مردم آن قوم هستند و بی دینان آن‌ها خوارترین آن قومند و منافقان آن‌ها منفورترین افراد آن قوم هستند. مردم دیندار مورد اعتماد و طرف وثوق و ایمن مالی و جانی خلق هستند. فرمود: علم و دانش و معرفت گنجی است که خداوند به هر کس عنایت فرمود او را از همه چیز بی نیاز کرده است، چنانچه قرآن فرمود: (و من یؤتی الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا) خیر کثیر بی نیازی از همه چیز است. فرمود: خاموشی نوری است که در دل می تابد و باعث تفکر و معرفت می شود، هر کس در گفتار خود قبلا فکر کند که سخن بی جا نگوید، دلش به نور معرفت روشن گردد. فرمود: هدف از زهدورزی اجتناب از حرام است. فرمود: هیچ چیز دین را مانند بدعت، خراب نمی نماید و هیچ چیز آدمی را مثل [ صفحه ۲۷۶ ] طمع به مال مردم ضایع نمی کند که طمع آدمی را خوار و ذلیل می کند و بدعت دین را فاسد و تباه می سازد، مردم بی دین ارزشی ندارند و شخص طماع خوار و حقیر است. فرمود: نجات از بلا، به دعاست که سپر بلا و آفات و عاهات می گردد و هر کس دعا کند و از خدا خیر خود را بخواهد و تضرع و زاری در درخواست خود بنماید به مطلوب خود می رسد. فرمود: هر کس، شخصی را دشنام دهد بی شک دیگری او را دشنام خواهد داد، اگر می خواهید کسی به شما فحش و دشنام ندهد زبان خود را از دشنام و شماتت و فحش به دیگری ببندید و سخن به رنج آوری نگویند تا دیگران هم، حق ادب و

احترام شما را نگاهدارند. فرمود: هر کس در مصیبت صبر کند به مرکب نجات و رستگاری سوار شود و هر کس غیبت کند آماده باشد که دیگری او را غیبت خواهد نمود. هر که عیب دیگری پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد نظامی گنجوی نیز گوید: دیده ز عیب دگران کن فراز صورت خود بین و در او عیب ساز در همه چیزی هنر و عیب هست عیب مبین تا هنر آری به دست فرمود: هر کس درخت پارسایی و پرهیزکاری و تقوی را در زمین دل خویش نشاند، میوه های امید و ثمره های مفید از آن بردارد. [ صفحه ۲۷۷ ] خداوند، بندگان را دارد که نعمت فراوان به آن ها می دهد و تا روزی که آن ها این نعمت های الهی را با مردم در میان نهند و به محتاجان بذل کنند و با هم بخورند، این روز افزون و مستدام است، ولی همین که از انفاق، اکرام و اطعام خودداری کردند از دست آن ها می گیرد و به دیگری که لایق تر باشد، می سپارد. افزون بر این که اگر نعمت در نزد کسی انبوه، متراکم و سنگین شد و با انفاق پخش نگردید، تکلیف او زیاد، بارش سنگین و حسابش طولانی، علاوه بر این که تعب و رنج و زحمت نگهداری آن طاقت فرسا هست تا از دستش زایل شود، و از دسترسی به نعمت محروم گردد. فرمود: هر کس با خدا توانگر شد همه مردم به او محتاج می شوند و معنی توانگری، بر، احسان و انفاق همین است. چنانچه سعدی گوید: توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکات و فطره و

اعتناق و هدی و قربانی تو کی به دولت ایشان رسی که نتوانی جز این دو رکعت و آن هم به صد پریشانی فرمود: هر کس پرهیزکار شد، همه او را دوست می دارند که اثر پرهیزکاری محبوبیت قلوب است، اگر چه نفعی به دیگران نرساند باز او را دوست می دارد. فرمود: در کسب علم بکوشید و در تحریص آن دست طلب باز ندارید. علم را هر کجا هست بطلبید که طلب علم بر هر فردی واجب، مباحثات [ صفحه ۲۷۸ ] علم مستحب است و علم است که باعث الفت و مودت در بین برادران مؤمن می شود. علم است که آدمی را صاحب عزت و مروت می کند. علم است که انسان را از افعال لغو اجتناب می دهد. علم است که تحفه ی مجالس و بزم محافل می گردد. علم است که مصاحب و رفیق خوب به وجود می آورد. علم است که رفیق سفر و حضر و مونس و مالوف آدمی است و در تنهایی او را وانی نمی گذارد. در سخن دیگری فرمود: العامل بالظلم و المعین له و الراضین به شرکاء. [ ۲۵۱ ]. ظلم کننده، یاری کننده ی ظالم و راضی به ظلم و جور همه شریک ظلم هستند. در روز حساب از همه ی آن ها بازخواست می شود، زیرا وظیفه ی انسانی است که ظلم نکند و دست ظالم را از سر مظلوم کوتاه نماید و به هر عنوانی که ممکن است از دامنه ی ظلم جلوگیری کند. در گفتار دیگری فرمود: يوم العدل علی الظالم أشد من يوم الجور علی المظلوم. [ ۲۵۲ ]. آن روزی که خداوند عالم در دیوان محاسبات خود ظالم را احضار می کند و میزان عدالت را نصب

می نماید آن روز بر ظالم بسیار سخت تر است از روزی که به مظلوم ستمی شده است. در سخن دیگری فرمود: العلماء غرباء لكثره الجهال بينهم. علما غریب و تنها می باشند به دلیل زیادی جهال و نابخردان. [صفحه ۲۷۹] و چون غریب در یک شهر کم است، عالم هم در میان جاهل کم است و هم زبان عالم اندک است و مانوس و مألوفی ندارد که با او انس بگیرد و به همین منطق احترام و رعایت غریب و عالم لازم است. در فرمایش دیگری فرمود: فساد الأخلاق بمعاشرة السفهاء، و صلاح الأخلاق بمعاشرة العقلاء. [۲۵۳]. فساد اخلاقی با همنشینی بی خردان است، هر اندازه با جهال و نابخردان بیشتر معاشرت کنند فساد اخلاقشان بیشتر می شود و به عکس، اصلاح اخلاق با مجالست و همنشینی با خردمندان است. زیرا هر اندازه با عالم و دانشمند بیشتر نشست و برخاست کنند بر علم و دانش آن ها افزوده می گردد. چرا که گفتار و کردار عالم، درس ادب نفس و هر که بیشتر از محضر عالم بهره مند گردد رفتار و کردارش بهتر می شود. فرمود: الشریف کل شریف من شرفه علمه، و السؤدد حق السؤدد لمن اتقى الله ربه شريف و جامع همه ی شرافت، کسی است که علم او را به شرف و بزرگواری رسانده باشد، و کرامت و آقایی تمام عیار در پرهیزکاری و تقوای الهی است. فرمود: الکریم من أکرم عن ذل النار وجهه. [۲۵۴]. بزرگوار و جوانمرد کسی است که چهره ی خود را از ذلت آتش دوزخ حفظ کند و گرامی دارد. فرمود: [صفحه ۲۸۰] بزرگواری با علم و دانش و معرفت حق به



دست می آید و هر که علم و دانش او بیشتر باشد خدا را بهتر می شناسد و هر که خدا را بهتر بشناسد بزرگواری او بیشتر است. و لذا طبقه ی اولیه بشر، طبقه انبیا هستند که خدانشناسی آن ها از همه کس به وسیله علم و دانش بیشتر و بهتر است. فرمود: من أمل فاجرا كان أدنى عقوبته الحرمان. [۲۵۵]. هر کس به مرد فاسق و فاجر و نابکاری امید داشته باشد کمترین کیفرش این است که ناامید می گردد. چرا که باید امید فقط به خدای قادر، دانا و توانا باشد، نه به خلق، آن هم به فاجران و فاسقان آن ها که سبب محرومیت های بزرگ و ناامیدی هستند. فرمود: موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، و حیاته بالبر أكثر من حیاته بالعمر. [۲۵۶]. مردن انسان به گناه بیش از مردن او به اجل است. و زندگی با نیکوکاری بیش از زندگی به عمر طبیعی است. چرا که اثر زندگی نام نیکو است و این نام باید در صفحات دل مردم جای گیرد و آن هم به اخلاق نیکو و مهربانی و نوع دوستی و انفاق و ایثار که دیگران را بر خود مقدم بدارد که گفته اند: سایه ی خورشید سواران طلب رنج خود و راحت یاران طلب مردم به نام نیکو و اعمال خیر زنده هستند چه بسیار افرادی که صدها سال - [ صفحه ۲۸۱ ] بلکه هزاران سال - است که تن آن ها مرده، ولی نام آن ها زنده و بر سر زبانهاست و چه بسیار افرادی که هنوز زنده اند، ولی اثر وجودی ندارند و مانند مرده ها هستند. پس زندگی و مرگ به روح آدمی

است نه به جسم، باید روح و روان آدمی زنده بماند که آن هم به اخلاق، علم، فضیلت و کمال است. زنده کدام است بر هوشیار آن که بمیرد به سر کوی یار و باز گفته اند: هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریده ی عالم دوام ما در گفتار دیگری فرمود: التوبه علی أربع دعائم: ندم بالقلب، و استغفار باللسان، و عمل بالجوارح، و عزم أن لا يعود. [۲۵۷]. توبه چهار پایه و رکن دارد: اول: پشیمانی به قلب. که آدمی مرتکب عملی شد بعد فهمید اشتباه کرده پشیمان می گردد و منفعل است. شاعر گفته: بر آتشم بیفکن و نام از گنه میر کاتش به گرمی عرق انفعال نیست دوم: استغفار به زبان، که طلب آمرزش کند و از لغزش و خطای خود توبه ی زبانی نماید و قصدش آن باشد که دیگر مرتکب خطا نگردد. سوم: عمل به جوارح و اعضا، به جبران ارتکاب عمل خلافی، که به عکس، بیشتر و بهتر، از خالق اطاعت کند و در عبادت او باشد. چهارم: عزم و تصمیم قطعی، که دیگر مرتکب چنین خطایی نگردد، تا از نزول خطرات مصون بماند. بنابراین، باید توبه، توبه ی نصح باشد یعنی با توجه به مراحل اربعه خود را چنان [صفحه ۲۸۲] منفعل داند که هیچ گاه مرتکب گناه نگردد. در سخن دیگری فرمود: ثلاث من عمل الأبرار: إقامة الفرائض، و اجتناب المحارم، و احتراس من الغفلة فی الدین. [۲۵۸]. سه چیز از عمل نیکان است: ۱- برپایی فرایض الهی، که واجبات را خوب رعایت کند در موقع لزوم و به موقع و

به وقت به ادای وظایف قیام کند و در نماز و عبادات خشوع و خضوع نماید. ۲ - اجتناب از حرام، که از هر چه در شریعت حرام شده برای رضای خدا دوری کند. ۳ - مراقبت به احوال خود، که مبادا در دین دچار غفلت شود. در سخن دیگری فرمود: ثلاث یبلغن بالعبد إلی رضوان الله تعالی: کثره الاستغفار، و خفض الجانب، و کثره الصدقه. [۲۵۹]. سه چیز است که بنده را به درجه ی خشنودی حق تعالی می رساند: اول: استغفار زیاد. دوم: فروتنی و تواضع، که کسی با دیگران نرم و خوش رفتار باشد. سوم: صدقه ی زیاد و دستگیری از درماندگان بیچارگان و واماندگان. در گفتار دیگری فرمود: أربع من کن فیہ استکمل الإیمان: من أعطی فی الله، و منع فی الله، و أحب فی الله، و أبغض فی الله. [۲۶۰]. چهار چیز است که شرایط کمال ایمان است: [ صفحه ۲۸۳ ] اول: آنکه از آن چه دارد برای رضای خدا به مردم ببخشد. دوم: آنکه: در راه خدا باز دارد. سوم آنکه: در راه خدا دوستی کند. چهارم آنکه: دشمنی او در راه خدا باشد. همه ی این اعمال اگر متضمن رضای خدا باشد، موجب تقرب حق می گردد. فرمود: ثلاثه من کن فیہ لم یندم: ترک العجله، و المشوره، و التوکل علی الله عند العزیمه. [۲۶۱]. هر کس دارای سه خصلت باشد هرگز پشیمان نشود. اول: تعجیل نکردن در امور. یعنی در هر کاری با دقت و آرامش و مطالعه وارد شود. دوم: مشورت نمودن با برادران مؤمن. سوم: توکل بر خدا در هنگام عزم و اراده ی کاری، تا به امید خدا

و عنایت و حمایت باری تعالی موفق گردد.

### کلمات قصار، نصایح و مواعظ امام جواد

نخستین وظیفه ی امام، ارشاد و هدایت مردم است که بایستی با کلمات رسا و کوتاه خود - که در قالب معانی دقیقه و نماینده ی الطاف خفیه حق است - مردم را به راه مستقیم هدایت نماید و از انحراف و اعوجاج و لغزش و خطا مصون دارد. از لوازم منصب امامت، حب نوع و دوستی عموم مردم است که عواطف و علاقه به نوع - خاصه آمیخته به مأموریتی هم باشد - ایجاب می کند که حلقه ی ارشاد و هدایت را در دست گرفته و به کلمات قصار که مانند مجاری رودخانه است و راه به [صفحه ۲۸۴] دریای علم و دانش دارد مردم را به صلاح و صواب خودشان هدایت نماید و با نشاط و انبساط و چهره ی گشاده و علاقه به رقا و ارتقای ملی مردم را به کمال مطلوب خود ارائه طریق بنماید. نصایح امام از روی علاقه به مردم است، نه برای گرفتن پاداش، یا جلب منفعتی، یا به منظور وجیه المله شدن، یا احراز مقام و منصب زعامت و پیشوایی، بلکه امام به پیروی از سنت و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: (لا أسألکم علیه اجرا إلا الموده فی القربی) [۲۶۲] پاداش این خدمات و ارشاد و هدایت و نصیحت و اندرز فقط برای رضا خدا بوده و بس. به همین جهت، گفتار و سخنان ائمه ی ما، وسیله ی کسب و کاری نبوده تا بدان جهت، احراز مقامی بنمایند، بلکه فقط برای رضای خدا و تقرب به حق، بندگان خدا را به سوی حق، دعوت و راهنمایی

کرده اند و آنچه سبب نیل به سعادت و رستگاری و موجب فوز و فلاح بوده، تعلیم نموده اند. در این میان، نصایح امام جواد علیه السلام مانند سخنان یک پیرمرد سالخورده ای است که مدت طول عمر خود تجاربی اندوخته و حاصل آن را برای آیندگان بگذارد، با آنکه از سنین عمرش بیست و پنج سال بیشتر نگذشته بود. سخنان دلنشین آن حضرت همچون در شاهوار و جواهر گران بها پرارزش بوده و بیشتر برای تکامل نفسانی از روی روان شناسی بوده است. اکنون بخشی از کلمات قصار امام جواد علیه السلام را بیان می نماییم: ۱ - من أصغى إلى ناطق فقد عبده، فإن كان الناطق يؤدى عن الله عزوجل فقد عبده الله و إن كان الناطق يؤدى عن لسان إبليس فقد عبد إبليس. [۲۶۳]. هر کس سخن ناطق و سخن رانی را بشنود و بدان توجه کند بنده ی او خواهد شد. پس اگر این ناطق از خدا و برای رضای او سخن گوید: بنده ی [ صفحه ۲۸۵ ] خدا می باشد و اگر از زبان شیطان سخن گوید بنده ابلیس می شود. ۲ - إظهار الشیء قبل أن یستحکم مفسده له. [۲۶۴]. اظهار کاری که هنوز اساس آن پایدار نیست فساد انگیز است، باید امورات قبلا- بر اساس محکم و متقنی پایه گذاری شود، تا فساد نیاورد. ۳ - المؤمن یحتاج إلى خصال ثلاث: توفیق من الله، و واعظ من نفسه و قبول من ینصحه. [۲۶۵]. مؤمن نیازمند سه خصلت است: ۱ - توفیق از خدا ۲ - موعظه از جانب نفس و درون خود ۳ - پذیرش نصیحت و اندرز از نصیحت کننده ی خیرخواه. هر کس این سه خصلت را پیدا

کند، موفق و رستگار است. ۴ - التحفظ علی قدر الخوف. [۲۶۶]. خود را حفظ کردن بر پایه ی و میزان ترس است. یعنی هر اندازه آدمی به چیزی علاقه داشته باشد برای حفظ آن بیشتر می کوشد. ۵ - الأيام تهتك لك الأمر عن الأسرار الكامنه. [۲۶۷]. روزگار از اسرار پوشیده ی عالم پرده برمی دارد. این یک اصل روانشناسی است که امام تذکر داده و فرموده: هر چیز نزد انسان مکتوم و مستور باشد روزگار از روی آن پرده برمی دارد و آن اسرار را آشکار می سازد، یا هر جنایتی که پنهان کنی روزگار آن را آشکار می سازد. ۶ - من انقاد إلى الطمأنينه قبل الخبره فقد عرض نفسه للمهلكه و للعاقبه المتعبه. [۲۶۸]. [ صفحه ۲۸۶] هر کس پیش از آزمایش و امتحان مطمئن گردد، جان خود را در معرض هلاکت، و آخر کار خود را به تعب و رنج انداخته است. چرا که آدمی تا خود را نیازموده نباید در هیچ کاری مطمئن گردد. ۷ - الثقه بالله ثمن لكل غال، و سلم لكل عال. [۲۶۹]. اطمینان به خدا بهای هر چیز ارزشمند و نردبان ترقی و وسیله ی پیشرفت و رسیدن به مرتبه ی والا است. ۸ - قد عاداك من ستر عنك الرشد اتباعا لما تهواه. [۲۷۰]. در حقیقت با تو دشمنی کرده کسی که به پیروی از خواسته ها و تمایلات تو را از رشد عقلی باز دارد. ۹ - راکب الشهوات لا تقال عثرته. [۲۷۱]. شهوتران از لغزشش چشم پوشی نمی شود. زیرا حب و دوستی هر چیزی چشم را کور و گوش را کر می سازد و مردم شهوت ران همواره

در لغزش و خطا و عصیان هستند. ۱۰ - کیف یضیع من الله کافله؟ [۲۷۲]. چگونه ضایع می شود کسی که خدا کفیل او است؟ هر کسی کار خود را به خدا واگذارد هرگز کارش ضایع و تباه نمی شود. ۱۱ - کیف ینجو من الله طالبه؟ [۲۷۳]. چگونه رهائی می یابد کسی که خداوند در طلب اوست؟ یعنی امکان ندارد کسی از حیطة قدرت الهی فرار کند، چنان که امیر مؤمنان علی علیه السلام در دعای کمیل عرض می کند: «و لا یمكن الفرار من حکومتک». [صفحه ۲۸۷] ۱۲ - من انقطع إلی غیر الله و کله الله إلیه. [۲۷۴]. کسی که از خدا ببرد و به غیر خدا بیوندد، خداوند او را به خودش و یا آن غیر وامی گذارد. ۱۳ - من عمل علی غیر علم کان ما یفسد أكثر مما یصلح. [۲۷۵]. کسی که بدون علم و اطلاع کاری را انجام دهد، تباهی و فساد آن بیشتر از اصلاح و درستی آن است. ۱۴ - من لم یعرف الموارد أعبته المصادر. [۲۷۶]. هر کس که محل های ورود را نشناسد، محل های خروج او را به تعب و رنج می افکند. ۱۵ - من هجر المداراه، قارنه المکروه. [۲۷۷]. هر کس مدارا کردن را ترک کند، گرفتار مکروه می شود. ۱۶ - مصاحبه الشریح کالسیف المسلول، یحسن منظره و یقیح أثره. [۲۷۸]. همنشینی با اشرار همچون شمشیر برهنه است که منظره اش فریبنده، ولی اثرش زشت و ناپسند است، چون کار شمشیر بریدن، و دریدن و قطع کردن است. درید و برید و شکست و بیست یلان را سر و سینه و پا و دست

۱۷ - کفی بالمرء خیانه أن یکون أمینا للخنونه. [۲۷۹]. برای شخص از نظر خیانت همین بس که امین خائنین باشد. یعنی چه فرق می کند که خودش بدزدد یا خزینه دار دزدان گردد. [صفحه ۲۸۸] ۱۸ - لا تکن ولیا لله تعالی فی العلانیه و عدوا له فی السر. [۲۸۰]. با خدا در آشکارا دوست و در پنهانی دشمن مباش. تنها تقدیس و تسیح زبانی کافی نیست، باید دوست خدا راضی به رضای خدا بوده و عملا سپاسگزار بوده و به فقر، غنی، صحت و سقم راضی باشد. ۱۹ - لا تعادن أحدا حتی تعرف الذی بینہ و بین الله، فإن کان محسنا فانه لا یسلمه إلیک، و إن کان مسیئا فإن علمک به یکیفک فلا تعاده. [۲۸۱]. با هیچ کس دشمنی مکن مگر آن که بدانی بین او و خدای او چه روابطی است یعنی نزد خدا چگونه به حساب می آید اگر خوب و نیکوکار است با او دشمنی مکن و اگر بد و بدکردار است همین آگاهی تو در مورد بدی او کافی است، پس با او دشمنی مکن. ۲۰ - إذا أنزل القضاء ضاق الفضاء. [۲۸۲]. وقتی قضا فرود آمد فضا تنگ می گردد. یعنی آدمی با داشتن تمام وسایل و هوش و ذکاء اشتباه می کند و طیب ابله می شود. ۲۱ - الحوائج تطلب بالرجاء و هی تنزل بالقضاء. [۲۸۳]. نیازهای آدمی با امید به خدا درخواست می شود و به قضای الهی فرود می آید و برآورده می گردد. ۲۲ - العافیة أحسن عطاء. [۲۸۴]. تندرستی و عافیت بهترین عطیه الهی و بخشش پروردگار است. [صفحه ۲۸۹] ۲۳



- عز المؤمن غناه عن الناس. [۲۸۵]. عزت مؤمن بی نیازی او از مردم است (که فقط به خدا امیدوار باشد). ۲۴ - لا یضربک  
سخط من رضاه الجور. [۲۸۶]. خشم و غضب مردی که از جور و ستم خشنود شده به تو ضرر و زیان نمی رساند. ۲۵ -  
الشهوات من ضعف القلب. شهوات و پیروی تمایلات نفسانی از ضعف نفس است، مردم ضعیف النفس پیرو هوی و هوس می  
باشند. ۲۶ - من لم یرض من أخیه بحسن النیه لم یرض بالعطیه. [۲۸۷]. کسی که از حسن نیت برادر مؤمن خود راضی نشود  
از عطیه و بخشش او راضی نخواهد شد، زیرا بخشش ها نتیجه نیت های خوب است. ۲۷ - القصد إلی الله بالقلوب أبلغ من  
إتعا ب الجوارح بالأعمال. [۲۸۸]. آهنگ خدا نمودن به وسیله ی دلها زودتر آدمی را به مقصد می رساند تا اینکه اعضاء و  
جوارح را با اعمال به رنج اندازد. کسی که قصدش خدا باشد اگر رنجی هم نبرد مزدی می گیرد، ولی کسی که ریاکار باشد  
اگر رنجی هم ببرد اجری نمی گیرد مگر به اندازه همان رنج مادی اجر مادی می برد. ۲۸ - بالدعاء تصرف البلیه. [۲۸۹]. بلا و  
گرفتاری با دعا برگردانده می شود. که در این مورد آیات قرآن و احادیث بیشماری است. [صفحه ۲۹۰] ۲۹ - بالراعی تصلح  
الرعیه. [۲۹۰]. اصلاح کار هر ملت به زمامدار و پیشوا و مقتدای آن ملت بستگی دارد. همان گونه که گله از قدرت چوپان  
در امان است، ملت نیز از شخصیت زعیم خود برخوردار است. ۳۰ - من شتم أجیب. [۲۹۱]. کسی که شماتت کند، مورد  
شماتت

قرار می گیرد. بکوشید شماتت نکنید و دشنام ندهید تا همان سخن را نشنوید. ۳۱ - من تهور أصیب. کسی که تهور و جسارت را پیشه ی خود کرد دچار بلا- و مصیبت می شود. مرد متهور با بلایا قرین است. ۳۲ - أهل المعروف أحوج إلى اصطناعه من أهل الحاجه، لان لهم أجره و فخره و ذكره. [۲۹۲]. نیکوکاران بیشتر نیازمند نیکویی هستند، چرا که برای آنان پاداش و افتخار و شهرت است. ۳۳ - من أمل انسانا هابه. [۲۹۳]. کسی که به انسانی امید و آرزو داشته باشد او را گرامی می دارد. ۳۴ - من جهل شیئا عابه. [۲۹۴]. هر کس چیزی را ندانست آن را عیب می گیرد. ۳۵ - الفرصه خلسه. [۲۹۵]. فرصت از دست رفتنی و ربوده شدنی است که باید از آن استفاده کرد. [صفحه ۲۹۱] ۳۶ - عنوان صحیفه السعید حسن الثناء علیه. [۲۹۶] . عنوان کارنامه ی سعادت‌مندان، مدح و ثنای نیکو بر اوست. ۳۷ - عنوان صحیفه المؤمن حسن خلقه. [۲۹۷]. عنوان کارنامه ی مؤمن خوش خلقی و اخلاق نیکوی اوست. ۳۸ - خفض الجناح زینه العلم. [۲۹۸]. تواضع و فروتنی و شکسته بالی علم و دانش را زینت و زیور می دهد. ۳۹ - الجمال فی اللسان. [۲۹۹]. جمال و زیبایی آدمی در زبان و منطق اوست. که هم صحبت خوب کند و هم خوب، صحبت نماید. ۴۰ - الکمال فی العقل. [۳۰۰]. کمال انسان به عقل، و خرد اوست. ۴۱ - من صبر الرجل قله شکواه. [۳۰۱]. از شکیبائی مرد، کمی شکوه ی اوست. ۴۲ - من رفق الرجل بأخیه ترک تویخه

بحضره من یکره. [۳۰۲]. از مدارا کردن شخص با برادرش ترک تویخ و سرزنش او است در حضور کسی که نمی پسندد. کسی که با برادران خود سازش نداشته باشد سرزنش او بیشتر است و نشانه سازش آن است که عیب گیری، ملامت و سرزنش نکند. ۴۳ - من صدق صحبه الرجل إسقاط المؤمنه عن أخیه. از نشانه های صداقت در رفاقت و همراهی آن است که رفیقش را زیر [ صفحه ۲۹۲ ] بار خرج نیندازد، بلکه مؤونه و مخارج او را تقلیل دهد. ۴۴ - من علامه المحبه کثره الموافقه و قله المخالفه. از نشانه های دوستی، کثرت سازش و موافقت و کمی مخالفت است. ۴۵ - من أحب البقاء فلیعد للمصائب قلبا صبوراً. [۳۰۳]. کسی که خواهان بقا و ماندن است بایستی در قلب صبوری را برای بلاها و گرفتاری ها آماده کند. چرا که دل صبور و بردبار مخزن افاضات الهی است. ۴۶ - من کثر همه سقم جسمه. [۳۰۴]. کسی که اندوه و غم و غصه اش زیاد شد جسمش دچار بیماری و ضعف می گردد. ۴۷ - العفاف زینه الفقر. [۳۰۵]. خویشتن داری و پارسائی زینت فقر و ناداری است. ۴۸ - الشکر زینه البلاء. [۳۰۶]. سپاسگذار؟ و شکر، زینت بلا و مصیبت است که صبر در بلا و مصیبت، شکر است. ۴۹ - التواضع زینه الحسب. [۳۰۷]. فروتنی، زینت حسب و نسب است. یعنی نمونه ی بزرگواری و آقایی است. ۵۰ - الفصاحه زینه الکلام. [۳۰۸]. فصاحت زینت بخش گفتار است. هر سخنی که فصیح و بلیغ باشد اثرش نیکوتر است. [ صفحه ۲۹۳ ] ۵۱ - من وعظ أخاه

سرافقد زانه، و من وعظ علانیه فقد شانه. [۳۰۹]. کسی که در پنهان به برادر خود پند و اندرز دهد در واقع به او زینت بخشیده و اگر در ملأ و آشکار نصیحتش کند از او عیب جویی و او را زشت گردانیده است. ۵۲ - إن لله عبادا یخصهم بالنعم و یقرها فیهم ما بذلوا، فإذا منعوا نزعها الله عنهم و حولها إلی غیرهم. [۳۱۰]. خداوند بندگان دارد که به دوام نعمت های خود اختصاص یافته اند، و تا آن هنگامی که از نعمت های بی پایان الهی به دیگران ببخشند و انفاق کنند آن نعمت روز افزون باقی و برقرار است، و اگر از انفاق خودداری کنند خداوند آن نعمت را از آن ها زایل می گرداند. ۵۳ - الحفظ زینه راویه. [۳۱۱]. حفظ کردن اخبار و نگاهداری روایات زینت محدثان و راویان است. ۵۴ - بسط الوجه زینه الحلم. [۳۱۲]. گشاده رویی زینت بردباری است. که آدمی حلم خود را با چهره ی باز نشان دهد. ۵۵ - حسب المرء من کمال المروه ترکه ما لا- یجمل به، و من حیائه أن لا- یلقى أحدا بما لا یکره، و من عرفانه علمه بزمانه، و من سلامته قله حفظه لعیوب غیره و عنایته بإصلاح عیوبه، و من سخاه المرء بره بمن یجب حقه علیه. [۳۱۳]. نهایت مردانگی برای شخص این است که کاری که به او زیبائی نمی دهد نکند و از حیاء و آزر وی این است که با آنچه برای خودش [صفحه ۲۹۴] خوشایند نیست با دیگران برخورد نکند و از شناخت وی علم او به زمان خودش است و از سلامت نفسش

این است که تا می تواند نقائص دیگران را به خاطر نسپرد و نواقص خودش را دور سازد. نهایت جود این است که نسبت به کسی که حق وی برش واجب است نیکوئی کند. ۵۶ - ما عظمت نعمه الله علی أحد إلا- عظمت علیه مئونه الناس، فمن لم يتحمل تلك المئونه عرض النعمه للزوال. [۳۱۴]. نعمت برای هیچ کس توسعه نمی یابد مگر این که نیاز مردم بدو زیاد شود، هر کس موجب برآوردن حوایج و نیازهای مردم باشد نعمت بر او افزونی یابد و کسی که متحمل برآوردن حوایج خلق نگردد، خداوند نعمت را از او زایل می گرداند. در حقیقت از شرایط ریاست و زعامت انجام کار مردم و سلب آن به جهت بی اعتنایی به کار خلق است. ۵۷ - ترک مالا- یعنی زینه الورع. [۳۱۵]. ترک و واگذاری چیزی که مقصود و مربوط نیست نشانه ورع و پرهیزکاری است. ۵۸ - من إنصاف الرجل قبوله الحق إذا بان له. [۳۱۶]. از نشانی انصاف قبول و پذیرش حق است هنگامی که برای او آشکار شده باشد. ۵۹ - من تواضع المرء معرفته بقدره. [۳۱۷]. از تواضع شخص، شناختن قدر خویشتن است. [صفحه ۲۹۵] ۶۰ - من نصح الإنسان لأخيه نهيه عما لا يرضاه لنفسه. [۳۱۸]. از نصیحت و خیرخواهی انسان برای برادران دینی خودش، باز داشتن او از چیزی است که آن را برای خودش نمی پسندد. یعنی آن چه را بر خود نمی پسندد بر دیگران روا ندارد. ۶۱ - من سلامه الإنسان قله حفظه لعيوب غيره، و عنايته بإصلاح عيوب نفسه. [۳۱۹]. از نشانه های سلامتی آدمی، کم عیب

گرفتن از دیگران و توجه داشتن به اصلاح عیوب خویشتن است. همه عیب خلق گفتن نه مروت است و مردی نگهی به خویشتن کن که همه گناه داری ۶۲ - من أخطاء وجوه المطالب خذلته الحیل. [۳۲۰]. کسی که در مبادی و اساس کاری به خطا و اشتباه رفت دست به مکر و حيله می زند و در نتیجه، ذلت و خواری می آورد. ۶۳ - الطامع فی وثاق الذل. [۳۲۱]. طمع کار در گرو ذلت است. ۶۴ - الصبر علی المصیبه، مصیبه علی الشامت بها. [۳۲۲]. صبر بر مصیبت، مصیبت بر شماتت کننده به آن است. ۶۵ - ثلاث یبلغن بالعبد رضوان الله: کثره الاستغفار، و خفض الجانب، و کثره الصدقه. [۳۲۳]. سه چیز بنده را به رضا و خشنودی خداوند می رساند: ۱ - کثرت استغفار و طلب آمرزش ۲ - ملایمت و نرمی با خلق [صفحه ۲۹۶] ۳ - زیاد صدقه دادن و خیرات. ۶۶ - لو سکت الجاهل ما اختلف الناس. [۳۲۴]. اگر نادان سکوت کند مردم دچار اختلاف نمی شوند. تا جهال اجتماع ساکت هستند اختلاف در مردم کم است و منظور از سکوت جهال، عدم دخالت آن ها با بی علمی در کار اجتماع است. ۶۷ - مقتل الرجل بین فکیه. [۳۲۵]. قتلگاه آدمی بین دو فک او یعنی زبان است. چرا که زبان سر سبز می دهد بر باد. ۶۸ - الرأی مع الآفاه. [۳۲۶]. نظریه همیشه با آفت همدوش است، تا از امتحان خوب بدر آید. ۶۹ - بئس الظهیر الرأی الفطیر. [۳۲۷]. بدترین پشتیبان فکر ناپخته و خام است. ۷۰ - ثلاثه خصال

يجلب الموده: الإنصاف في المعاشرة، و المواساه في الشده، و الانطواع و الرجوع على قلب سليم. [۳۲۸]. سه چیز جلب مودت می کند: ۱- انصاف در معاشرت، ۲- مواسات و برادری در موقع سختی، ۳- به هم پیچیدن دل های سالم. یعنی دل هایی که از حقد، حسد و کینه به هم پیچیده از دانش و خوش بینی و دوستی و فضیلت به هم بیچد. ۷۱- الناس إخوان، فإن كانت الأُخوه في غير ذات الله فإنها تحوز عداوه و ذلك [ صفحه ۲۹۷ ] قوله تعالى: (الأخلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو إلا المتقين) [۳۲۹] [۳۳۰]. مردم با هم برادرند، اگر این برادری برای رضای خدا باشد به خیر و صلاح می گراید و اگر برای خدا نباشد، بلکه برای مال جاه و مقام دنیا باشد به سبب آن چیز موجب عداوت و دشمنی می گردد، چنانچه قرآن می فرماید: «برخی از دوستان در آن روز با هم دشمن می شوند مگر پرهیزکاران» که دوستی آن ها چون برای رضای خداست باقی و برقرار است. ۷۲- الخلق أشکال و کل يعمل على شاکلته. [۳۳۱]. مردم به اشکال مختلفی هستند و هر کس بر طبق شکل و روشی که دارد عمل می کند. نه تنها شکل ظاهر، بلکه شکل باطن که هیولای اندیشه و فکر و عقل و علم اوست و روی آن مدار دور می زند و عمل می کند. یعنی کردار هر کس منطبق با صورت و هیكل متناسب اوست که اکثر صورت های ظاهر با صورت های باطن انطباق دارد. ۷۳- من استحسن قبيحا كان شريكا فيه. [۳۳۲]. کسی که کار زشتی را نیکو شمارد در آن کار

زشت شریک شده. که هر زشتکاری با زشت دوستی شریک است. ۷۴ - کفر النعمه داعیه المقت. [۳۳۳]. کفران نعمت، موجب کینه و خشم و نفرت گردد. که گفته اند: کفر نعمت از کفت بیرون کند. ۷۵ - من جازاک بالشکر فقد أعطاک أكثر مما أخذ منك. [۳۳۴]. [صفحه ۲۹۸] کسی که شکر نعمت تو را به جا آورد و از احسان و لطف تو تشکر و سپاس گزاری کند بیش از آن چه از تو گرفته به تو بخشیده است. ۷۶ - لا یفسدک الظن علی صدیق و قد أصلحک الیقین له. [۳۳۵]. گمان و ظن بد در دوستی که در دوستی او را آزمایش و امتحان نموده و یقین و اطمینان بدو داشته ای، مبر. ۷۷ - لا تعجلوا الأمر قبل بلوغه، فتندموا. [۳۳۶]. در مورد هیچ کاری پیش از رسیدن زمان آن شتاب نکنید که موجب ندامت و پشیمانی می گردد. ۷۸ - لا یزال العقل و الحمق یتغالبان علی الرجل إلی أن یبلغ ثمانی عشر سنه، فإذا بلغها غلبه علیه أكثرهما فیه. [۳۳۷]. عقل و حماقت در آدمی در حال مبارزه هستند تا به سن هجده سالگی برسد، در این سن هر کدام بیشتر در وجود او است چیره می شود و روش آدمی بدان سوی می گراید. ۷۹ - لا یطولن علیکم الأمل فتقسوا قلوبکم. [۳۳۸]. آرزوهای خود را طولانی نکنید که در این صورت دل های شما قسی و سخت می گردد. ۸۰ - ارحموا ضعفاءکم. [۳۳۹]. به ناتوانان قوم خود رحم کنید و از آن ها حمایت نموده و ایشان را کمک نمایید. ۸۱ - اطلبوا الرحمه من



الله بالرحمه منكم. [۳۴۰]. رحمت خدا را به رحمی که شما در حق دیگران می‌نمایید جلب کنید. هر اندازه شما به مردم بیشتر رحم کنید خداوند به شماها بیشتر ترحم می‌کند که [صفحه ۲۹۹] فرمود: ارحم ترحم. ۸۲ - من أمل فاجرا كان عقوبته الحرمان. [۳۴۱]. هر کس به فاجر و بدکاری چشم امید و آرزو داشته باشد کیفر او محرومیت است. ۸۳ - ما أنعم الله على عبد نعمه فعلم أنها من الله إلا كتب الله جل اسمه له شكرها قبل أن يحمدہ عليها و لا أذنب ذنبا فعلم أن الله مطلع عليه إن شاء عذبه و إن شاء غفر له إلا غفر له قبل أن يستغفره. [۳۴۲]. خداوند نعمتی بر بنده ای نمی‌بخشد که بداند آن نعمت از طرف خداوند است مگر آنکه خداوند شکر آن را برایش بنویسد پیش از آنکه او را سپاس گوید، و گناهی مرتکب نمی‌شود که بداند خداوند بر او آگاه است اگر بخواهد او را عذاب می‌کند و اگر بخواهد می‌آمرزد، او را می‌آمرزد پیش از آنکه طلب آمرزش کند. ۸۴ - موت الإنسان بالذنوب أكثر من موته بالأجل، و حياته البر أكثر من حياته بالعمر. [۳۴۳]. مردم به علت گناه بیشتر از مردن به اجل و سرآمدن مدت است. و حیات و زندگی با بر و نیکی بیشتر از زندگی او با عمر است. زیرا آن زندگانی و حیات مفید است که برکت و اثر خوب به جا گذاشته باشد و پایدار باشد، در حالی که زندگی مادی پایدار نیست. بمیر ای حکیم! از چنین زندگانی کزین زندگانی چو مردی بمانی ۸۵

- من ركب مركب الصبر اهتدى إلى مضمار النصر. [۳۴۴]. [ صفحه ۳۰۰ ] هر کس سوار مرکب بردباری و شکیبایی شود عنان پیروزی و ظفر را به دست می آورد و به میدان نصرت و پیروزی دست می یابد. ۸۶ - من غرس أشجار التقى، اجتنی ثمار المنى. [۳۴۵]. هر کس درخت تقوی و پرهیزکاری را بکارد میوه ی شیرین آرزو را خواهد چشید. ۸۷ - من استفاد أخا فی الله فقد استفاد بیئا فی الجنة. [۳۴۶]. هر کسی که با کسی برای خدا برادری کند و استفاده نماید، از خانه ای در بهشت استفاده می نماید. ۸۸ - من وثق بالله اراه السرور و من توکل علیه کفاه الامور و التوکل علی الله نجاه من کل سوء و حرزه من کل عدو. [۳۴۷]. هر کس به خدا اطمینان کند سرور و شادمانی به او بنمایاند و هر که بر او توکل کند امورش را کفایت کند و توکل بر خدا باعث رهائی از هر بدی و نگهدار انسان از شر هر دشمن است. ۸۹ - لو كانت السماوات و الارضون رتقا علی عبد، ثم اتقى الله لجعل الله له مخرجا منها. [۳۴۸]. اگر درهای آسمان و زمین بر بنده ای بسته شود و بنده پرهیزکار باشد خداوند راه فرار از مهلکه و گرفتاری برای او باز خواهد فرمود. ۹۰ - أربع خصال تعین المرء علی العمل: الصحه و الغنی و العلم و التوفیق. [۳۴۹]. چهار چیز آدمی را در عمل خوب کمک می کند: ۱ - تندرستی و سلامتی مزاج، [ صفحه ۳۰۱ ] ۲ - بی نیازی و توانایی و تمکن، ۳ - علم و دانش

۴ - توفیق و فراهم بودن اسباب سعادت. ۹۱ - علیکم بطلب العلم فإن طلبه فريضة والبحث عنه نافله، و هو صله بين الإخوان، و دليل على المروه، و تحفه في المجالس، و صاحب في السفر، و أنيس في الغربه. [۳۵۰]. بر شما باد طلب علم و کسب دانش، چرا که فراگرفتن علم بر هر کس واجب است و بحث و گفتگو درباره ی آن مستحب است. بحث علمی بین دوستان نوعی صله و پیوند است و نشانه ی مروت و انصاف و تحفه ی مجالس و محافل است. این بحث علمی مصاحب آدمی در سفر و انیس او در غربت و تنهایی است. هر قدر آدمی بتواند بحث علمی بنماید روحش شاد و نشاطش افزون و قدرت و توانایی او بیشتر می گردد. ۹۲ - العلم علما: مطبوع و مسموع، و لا ینفع مسموع إذا لم یکن مطبوع. [۳۵۱]. علم دو نوع است: اول علم مطبوع (و آن علمی است که در قلب ها و دل ها نقش بسته و بر لوح سینه ها طبع گردیده است). دوم علم مسموع (که از این و آن شنیده شده و به خاطر نقش نبسته) تا علم نوع اول که در لوح خاطر آدمی نقش نبسته باشد، علم قسم دوم سودی ندارد. و مانند غذای مزاج، به هضم و تحلیل رفته باشد، ولی علم سماعی چندان پایدار و استوار نیست، زیرا پایه ها و ارکان آن محکم و متقن نیست. [صفحه ۳۰۲] ۹۳ - من عرف الحکمه لم یصبر علی الإزدياد منها. [۳۵۲]. هر کس حکمت و دانش را بشناسد دیگر صبر و بردباری برای افزودن و زیاد نمودن آن ندارد.

یعنی می خواهد به سرعت بر حکمت بیشتر دست یابد. ۹۴ - کثره البكاء زینه الخوف، و التقلل زینه القناعه، و ترک المن زینه المعروف و الخشوع زینه الصلاه، و ترک ما لا- یعنی زینه الورع. [۳۵۳]. کثرت گریه زینت ترس از خداوند است و کم خواستن زینت قناعت است، ترک منت زینت کارهای خوب است، و خشوع زینت نماز است، و ترک آنچه ضرورت ندارد زینت پرهیزکاری است. ۹۵ - لن يستكمل العبد حقیقه الايمان حتى يؤثر دینه علی شهوته، و لن يهلك حتى يؤثر شهوته علی دینه. [۳۵۴]. بنده حقیقت ایمان را به کمال نرسانده است تا دین خود را بر شهوتش و خواسته های نفسانی اش ترجیح دهد، و به هلاکت نمی رسد تا شهوت خود را بر دینش ترجیح دهد. ۹۶ - الفضائل أربعه اجناس: أحدهما الحکمه، و قوامها فی الفکره، و الثانی العفه و قوامها فی الشهوه، و الثالث القوه و قوامها فی الغضب، و الرابع العدل، و قوامه فی اعتدال النفس. [۳۵۵]. فضیلت چهار چیز است: اول: حکمت و قوام آن به فکر است. دوم: عفت که قوام آن در شهوت است. سوم: نیروی آدمی، که قوامش به غضب است. چهارم: عدالت، که قوامش در اعتدال نفس است. [صفحه ۳۰۳] هر کس بتواند در این چهار خصلت اعتدال را رعایت کند سرفراز و پیروز خواهد شد. ۹۷ - أقصد العلماء للمحجه الممسک عند الشبهه. [۳۵۶]. بهترین کسانی که در راه راست استوارند آن کسانی هستند که چیزی را که حکمش را نمی دانند به عمل اقدام نمی کنند و خودداری می نمایند. ۹۸ - ثلاث من عمل الأبرار: إقامه الفرائض، و اجتناب

المحارم، و احتراست من الغفله فی الدین. [۳۵۷]. سه چیز از عمل نیکوکاران است: اول: اقامه فرایض و واجبات. دوم: اجتناب از محارم و محرّمات. سوم: دوری از غفلت و بی خبری در دین. ۹۹ - أربع من کن فیہ استکمل الإیمان: من أعطی لله، و منع فی الله، و أحب لله و أبغض فیہ. [۳۵۸]. چهار چیز است که سبب قوت و کمال ایمان می گردد. اول: کسی که در راه خدا عطا و بخشش کند. دوم: هر چه را منع می کند برای خدا منع کند. سوم: هر که را دوست می دارد برای خدا دوست بدارد. چهارم: اگر کسی را دشمن می دارد برای رضای خدا دشمن بدارد.

### ترجمه ی کلمات امام جواد به نظم

اگر محول حال جهانیان نه قضاست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟ [ صفحه ۳۰۴ ] بلی قضاست به هر یک و بد عنان کش خلق بدان دلیل که تدبیرهای جمله خطاست هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنانچه در آئینه ی تصور ماست کسی ز چون و چرا دم همی نیارد زد که نقش بند حوادث و رای چون و چراست تفاوتی که در این نقش ها همی بینی ز خامه ای ست که در دست ایزد داناست به دست ما چو از این حل و عقد چیزی نیست به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزاست که زیر گنبد خضرا چنان توان بودن که اقتضای قضاها ی گنبد خضراست چو در ولایت طبعیم از او گریزی نیست که بر طباع موالید والی والاست کسی چه داند که این گوژ پشت مینارنگ چگونه مولع آزار مردم داناست نه هیچ عقل بر اشکال دور او واقف نه هیچ دیده بر اسرار

## مناقب و فضایل امام جواد

از آثار امامت، علم، قدرت و شجاعت است. بسیاری از بشر دارای علمی هستند که قدرت بیان آن را ندارند، یا دارای شجاعت اند ولی ابراز آن را در جای مقتضی ندارند. [صفحه ۳۰۵] امام کسی است که قدرت علمی داشته و شهادت بیان و شجاعت قلب برای ابراز علم در قبال بزرگ ترین مقام های دنیوی را داشته باشد و در اثبات حقایق از هیچ کس و هیچ مقامی بیم نداشته باشد و حقایق را بیان کند. در ادامه ی این گفتار ما، قدرت علمی امام جواد علیه السلام را چنان می بینیم که با کمال جرئت و شهادت مشکل ترین مسایل را که یحیی بن اکثم، شیخ الاسلام دربار خلافت مأمون عباسی در حضور جمع کثیری از مردم کشوری و لشکری و با تشریفات رسمی مجلس از آن حضرت - که هنوز سنش به حد بلوغ نرسیده - می پرسید و این میوه ی درخت امامت آن چنان آن پیرمرد را مقهور و منکوب می نماید که از فرط خشم و غضب و از جهت وقوف به مطالب هر چه در زوایای عقیده و ایمانش از علم و دانش و معضلات و مشکلات بود، پرسید و امام نهم علیه السلام همه را با کمال آرامش و سادگی بدون زحمت و رنج و فکر کردن و وعده دادن، یا مراجعه به کتب و اخبار، یا به مآخذ و منابع میراثی، همه را در حضور او پاسخ داد. درباره ی امام جواد علیه السلام می نویسند: قد کان أفضل أهل زمانه علما و ورعا و عباده و سخاءا و کرما، و فی جمیع صفات الفضل، و قد روی عنه من أنواع العلوم و

أجوبه المسائل المشكله الشىء الكثير. ابوجعفر، محمد بن على بن موسى، امام جواد عليه السلام برترین و بالاترین مردم عصر خود در علم، پارسایی، عبادت، جود و سخاوت و کرم و بخشش بود. آن حضرت در تمام صفات فاضله و مکارم اخلاقی بر همه ی مردم تقدم و تفوق داشت و از آن حضرت انواع علوم و پاسخ های متنوعی از مسایل مختلف علوم اسلامی و مسایل معضله و مشكله ای که هر کسی آن را درك نمی کند پرسیده شده و حضرتش همه را پاسخ دادند. [ صفحه ۳۰۶ ] و عجب تر آن که در این مسایل تمام جهات و جوانب و مبدأ و منتهای علمی مورد بحث را طرح نموده و جهات نقص و کمال آن را بیان فرموده بدون آن که تصور کند به مقامی برخورد نماید، یا از کسی طمعی داشته باشد. حضرتش بیان حقایق علمی را مستند به قرآن و حدیث نموده و تفکر و تدبر را در قبول آن دخالت داد، تا اخبار ضعاف و مجهول روشن گردد، و هر چه شیخ الاسلام بیشتر پافشاری می کرد بیشتر ابواب فضیحت و رسوایی بر معتقدین اهل سنت باز می شد و قدرت علمی امام نهم علیه السلام آشکار می گردید که در سن کمتر از بلوغ این همه علم و دانش می داند. همه می دانستند که امام جواد علیه السلام در این سن، نزد کسی تلمذ نکرده و شاگرد مکتب علمی مردم نبوده، مگر این که از مکتب ربوبی، دانش و بینش فرا گرفته و هر چه می داند و می گوید الهام، یا از سرچشمه ی وحی نبوت است که به ارث برده که در میراث او، کوچکی و بزرگی شرط نیست. آری، برکات

امام جواد علیه السلام که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «وجود او برای شیعیان برکاتی دارد» همین است. با توجه به این احتجاج که شیخ طبرسی نقل نموده، مقام علم و شهامت و شجاعت امام جواد علیه السلام آشکار می گردد. روایت شده که: مأمون پس از آن که دخترش ام الفضل را به امام جواد علیه السلام عقد بست و آن حضرت رسماً داماد خلیفه عباسی شد، روزها در مجلس رسمی مأمون می نشست و مورد احترام و توقیر و تعظیم همه بود. یحیی بن اکثم، شیخ الاسلام و مفتی اعظم اهل تسنن با اصحاب و علمای دربار نیز در مجلس رسمی مأمون حضور می یافتند. روزی پس از ادای مراسم شئون سیاسی کشور، مأمون گفت: ای یحیی! چرا از ابوجعفر جواد الائمه علیه السلام استفاده ی علمی نمی کنی؟ [ صفحه ۳۰۷ ] شاید این سخن برای آن پیرمرد گران آمد که خلیفه به عالمی پیرمرد بگوید: از کودکی نابالغ استفاده ی علمی کن، ولی چون مقام رسمی است، گفت: چرا، آنگاه رو به امام جواد علیه السلام کرد این سؤال را نمود و گفت: یا بن رسول الله! ما تقول فی الخبر الذی روی أنه نزل جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله و قال: یا محمد! إن الله عزوجل یقرئک السلام و یقول لک: سل أبابکر هل هو راض عنی، فإنی عنه راض. چه می گویی درباره ی خبری که جبرئیل بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و گفت: از ابوبکر پرس آیا او از من راضی است، در حالی که من از او راضی هستم؟! امام جواد علیه السلام فرمود: لست بمنکر فضل أبابکر، و لکن یجب علی صاحب هذا الخبر



أن يأخذ مثال الخبر الذي قاله رسول الله صلى الله عليه وآله في حجه الوداع: «قد كثرت على الكذابه و ستكثر، فمن كذب على متعمدا فليتبوء مقعده من النار. فإذا آتيكم الحديث فأعرضوه على كتاب الله و سنتي فما وافق كتاب الله و سنتي اتخذوا به. و ما خالف كتاب الله و سنتي، فلا تأخذوا به». و ليس يوافق هذا الخبر كتاب الله، قال الله تعالى: (و لقد خلقنا الإنسان و نعلم ما توسوس به نفسه و نحن أقرب إليه من حبل الوريد). [۳۵۹]. فالله عزوجل خفى عليه رضا أبي بكر من سخطه، حتى سئل عن مكنون سره؟! هذا مستحيل في العقول. من منكر فضل ابوبكر نيستم، ولي گوینده ی این خبر باید توجه داشته باشد که اخبار همانند آن هم صادر شده که شبیه و نظیری داشته موافق قرآن باشد در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در سخنی در حجه الوداع فرمود: «به طور حتم بر من زیاد دروغ می بندند و دروغ بر من - یعنی جعل حدیث - بزودی زیاد خواهد شد، همین اندازه بدانید هر کس از [صفحه ۳۰۸] روی عمد بر من دروغ بندد - یعنی نسبت دروغی دهد، یا خبری دروغ از من نقل کند - خداوند نشمین گاه او را آتش دردناک جهنم قرار می دهد.» آنگاه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هرگاه حدیث و خبری برای شما از من نقل کردند آن را به کتاب خدا و روش من عرضه و منطبق کنید، اگر مطابق با قرآن و سنت است بگیریید و عمل کنید و اگر خلاف قرآن و سنت است آن

را دور اندازید». و این حدیث با قرآن مابینت دارد، زیرا خداوند تعالی در قرآن تصریح فرموده که: «ما به طور حتم انسان را آفریده و از وساوس نفسانی او و آن چه در سینه اش از اندیشه و افکار پدید می آید آگاهیم و ما هستیم که از رگ های گردن به بندگان خود نزدیکتر هستیم». آیا خداوند با این نزدیکی که نسبت به انسان دارد از رضا و سخط ابوبکر آگاه نبود که از پیامبرش پرسید: از او بپرس به ما بگو (!!). این امر محالی است. نگارنده گوید: جاعل حدیث، جاهل به کار هم بوده که این شرایط را رعایت نکرده و امام جواد علیه السلام انگشت روی حساس ترین نقطه ی اشتباه و جعل حدیث گذاشته و به شیخ الاسلام و مفتی اعظم ثابت و مدلل نموده که حدیث جعلی و دروغ است. یحیی بن اکثم پرسید: روایت شده که: إن مثل أبی بکر و عمر فی الأرض کمثل جبرئیل و میکائیل فی السماء (?!?) امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر هم صحیح به نظر نمی رسد، زیرا جبرئیل و میکائیل دو فرشته ی مقرب هستند که فرشتگان هیچ گاه معصیت نکرده و نمی کنند و از اطاعت امر لحظه ای غفلت نمی ورزند؛ در حالی که این دو نفر [ صفحه ۳۰۹ ] مشرک بودند و پس از شرک، اسلام آوردند، بیشتر زندگی و عمر آن ها در شرک گذشته. محال است کسی که آنی از شرک خارج نشده با کسی که آنی در شرک وارد نشده، مساوی باشد. یحیی بن اکثم پرسید: یابن رسول الله! این روایت چگونه است که نقل شده: «إنهما سیدا کهلول أهل الجنة». امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر محال

است، زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «أهل الجنة كلهم يكونون شبابا و لا يكون فيهم كهل» و هذا الخبر وضعه بنی امیه لمضاده الخبر الذی قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة». اهل بهشت همه جوانند و پیر در میان آنان نمی باشد، و این خبر از مجعولات بنی امیه است در مقابل خبری که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حدیث درباره ی امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود: «الحسن و الحسين سیدا شباب أهل الجنة» آن ها این خبر را جعل کردند که ابوبکر و عمر سرور پیرمردان اهل بهشت هستند. در حالی که اگر قرار بود پیرمردی در بهشت به کهولت افتخار کند که پیرمردتر از آن ها بود و نوح نبی ۱۰۵۰ سال و آدم بیش از هزار سال عمر کردند باید آن ها که پیامبر هم بودند پیران بهشت باشند ولی چون در بهشت پیر وارد نمی شود. در روایتی نقل شده: رسول خدا صلی الله علیه و آله به صفیه، عمه اش فرمود: پیر وارد بهشت نمی شود، او متأثر و گریان شد. فرمود: هر کس را که خدا بخواهد به بهشت ببرد به جوانی بر می گرداند که همه ی اهل بهشت جوان هستند و بزرگترین آن ها امام حسن و امام حسین علیهما السلام خواهند بود. یحیی بن اکثم گفت: در مورد این روایت چه می فرمایی؟ روی آن عمر بن [صفحه ۳۱۰] الخطاب سراج أهل الجنة!!؟ امام جواد علیه السلام فرمود: این خبر هم محال است. لأن فی الجنة ملائکه الله المقربین و آدم و محمد صلی الله علیه و آله و جمیع الأنبیاء و المرسلین لا ترضی ء

بأنوارهم حتى تضيء بنور عمر؟! زیرا در بهشت فرشتگان مقرب و رسولان و پیامبران - از آدم تا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله - هستند آن ها هیچ کدام با مقام قرب و درجه ی رفیعی که دارند نور جمالشان روشنایی ندارد که به نور چهره ی عمر روشن گردد (!؟) این هم از مجعولات بنی امیه است که رغما لأنف امیرالمؤمنین علیه السلام جعل کردند. یحیی بن اکثم گفت: درباره ی این روایت چه می فرمائید که: إن السکینه تنطق علی لسان عمر (!!؟) امام علیه السلام فرمود: لست بمنکر فضائل عمر، و لکن أبابکر أفضل من عمر قال علی رأس المنبر: إن لی شیطانا یعتزینی، فإذا ملت فسد دونی من منکر فضائل عمر نیستم، اما تردیدی ندارید که ابابکر افضل از عمر بود. مع ذالک ابوبکر بالای منبر گفت: شیطانی در نهاد من است که مرا وسوسه می کند و فریب می دهد پس هرگاه منحرف گشتم و مرا راهنمایی کنید در حالی که ابوبکر چنین باشد، تکلیف عمر معلوم است. یحیی بن اکثم گفت: در مورد این خبر چه می فرمایید که: روی أن النبی صلی الله علیه و آله قال: «لو لم أبعث لبعث عمر» اگر من مبعوث نشده بودم، عمر به رسالت مبعوث [ صفحه ۳۱۱ ] می شد (!؟!!) امام جواد علیه السلام فرمود: کتاب الله أصدق من هذا الحدیث، یقول الله فی کتابه: (و إذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح) [ ۳۶۰ ]. فقد أخذ الله میثاق النبیین فکیف یمكن أن یبدل میثاقه و کان الأنبیاء لم یشرکوا طرفه عین، فکیف یبعث بالنبوه من أشرك و کان أكثر آیامه مع الشکر بالله؛ و قال رسول الله صلی الله علیه و

آله: بعثت و آدم بين الروح و الجسد». كتاب خدا صادق تر از اين حديث است، و اين حديث هم معارض قرآن است، زيرا پروردگار عالم در قرآن مجيد مى فرمايد: «زمانى كه ما از پيامبران به خصوص از تو و از نوح عهد و پيمان براى ابلاغ رسالت و نبوت گرفتيم» در صورتى كه خداوند از پيامبران بر ادائى وظيفه محوله پيمان مى گيرد، چگونه ممكن است ميثاق و پيمان خود را مبدل سازد ديگر اينكه كه پيامبران لحظه اى در عالم به خدا شرك نورزیده اند پس چگونه كسى كه بيشتر عمرش را با شرك به خداوند سپرى كرده به پيامبرى مبعوث شود در حالى كه پيامبر خدا صلى الله عليه و آله فرمود: «من پيامبر بودم آن وقت كه آدم ابوالبشر در بين روح و جسد بود.» بودم آن روز من از طايفه دردكشان كه نه از تاك نشان بود و نه از تاك نشان اين حديث نيز همانند ساير احاديث جعلى است، كه آدم ناشى و جاهل براى بزرگ نمودن كسى كه او را خورد و خود را ناچيز نشان مى دهد ساخته و جعل كرده است. يحيى بن اكرم پرسيد: يابن رسول الله! در مورد اين خبر چه مى فرمايى كه: قد [ صفحه ۳۱۲] روى إن النبى صلى الله عليه و آله قال: ما احتبس الوحى عنى قط إلا ظننته نزل على آل خطاب (!!؟) هرگز مدتى وحى از من قطع نشد مگر اين كه گمان مى كردم بر آل خطاب - يعنى عمر - وحى مى رسد (!!؟) امام جواد عليه السلام فرمود: هذا محال أيضا، لأنه لا يجوز أن يشك النبى صلى الله عليه و آله فى نبوته،

قال الله تبارك و تعالی: (الله یصطفی من الملائکه رسلا و من الناس) [۳۶۱] فکیف یمکن أن تنتقل النبوه ممن اصطفاه الله تعالی إلی من أشرك به؟ ای شیخ! این حدیث هم از نظر عقلی محال است، زیرا جایز نیست که پیامبر در پیامبری خود دچار شک و تردید شود خداوند تبارک و تعالی فرموده است: «خداوند از فرشتگان و از میان مردم رسولانی را می گزیند» پس چگونه ممکن است که نبوت از برگزیده خداوند به کسی که به او شرک ورزیده است منتقل گردد. یحیی بن اکثم پرسید: یا بن رسول الله! در مورد این حدیث چه می فرمایی که: روی أن النبی صلی الله علیه و آله قال: لو نزل العذاب لانجا منه إلا عمر (!!)

اگر عذاب نازل شود کسی نجات پیدا نمی کند مگر عمر (!!)

امام جواد علیه السلام فرمود: یا شیخ! و هذا محال أيضا، إن الله تعالی یقول: (و ما کان الله لیعذبهم و أنت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یتستغفرون) [۳۶۲] فاخبر سبحانه لا یعذب أحدا مادام فیهم رسول الله صلی الله علیه و آله و ماداموا یتستغفرون الله تعالی. [۳۶۳]. ای شیخ! این خبر هم مانند سایر مجعولات محال است، زیرا مخالف با نص قرآن است. خداوند در قرآن تصریح فرموده است: «ما قومی را [صفحه ۳۱۳] که تو در میان آن ها هستی عذاب نمی کنیم و نیز ملتی را که استغفار و توبه کنند عذاب نمی کنیم» و در عصر پیامبر که رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان قوم بود عذاب نازل نمی شد و تا وقتی که استغفار نماید عذاب نیست. نگارنده گوید: آن از همه ی

مردم آن عصر - که پیامبر هم نباشد و عذاب برسد از علی و اهل بیت علیهم السلام هم صرف نظر کنیم - هیچ کس حتی سلمان، اباذر، عمار، مقداد و غیره قابل نجات نبوده است که در این حدیث مجعول فقط عمر را مستثنی نمودند؟! بدون تردید این ها از احادیث مجعول عصر معاویه است که برای مشکوک نمودن افکار و مشوب نمودن اندیشه های مردم و برای بزرگ نشان دادن ابوبکر، عمر و عثمان جعل کردند. هواخواهان بی بند و بارشان برای بزرگ نمودن آنها و کوچک نشان دادن اهل بیت پیامبر علیهم السلام دست به جعل حدیث زدند و علیه قرآن و سنت و گفتار پیامبر این احادیث را در اذهان و افواه عوام انداختند تا بدین جا کشید.

## مکارم اخلاق و صفات و خصال امام جواد

### اشاره

همه ی ائمه ی معصومین علیهم السلام در مکتب ربوبی تربیت شده اند و در صفات و مکارم اخلاق به حد اعلای نبوغ رسیده اند و هر یک از آن ها بنا بر مقتضیات محیط عصر، یک یا چند صفتی را به عرصه ی ظهور و بروز رسانده اند و برخی از خصال، در بوته ی اجمال مانده است، ولی در همه ی مکارم اخلاقی به سر حد کمال بوده اند که اظهار آن بسته به حاجت محیط بوده است. از این مکارم - که در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» از خود امام رضا علیه السلام نقل و روایت شده - سی خصلت را می توان نام برد که مخصوص امام است و این سی خصلت در هیچ کس جمع نمی شود و از این خصال، چند خصلت سرآمد همه ی سجایای نفسانی است که حد اعلای آن در ائمه علیهم السلام ظهور و بروز داشته است، که [صفحه ۳۱۴] اینک به

برخی از آن‌ها اشاره می‌نماییم:

## علم

همه‌ی ائمه‌ی معصومین علیهم السلام وارث علوم انبیا بوده و از سرچشمه‌ی فیض ازل و منبع وحی سیراب شده‌اند و اگر علم به گذشته و آینده، اوضاع و احوال جهانی و خواص و آثار مواد و موالیذ نداشتند نمی‌توانستند نمایندگی خود را در امامت به مردم برسانند. اعجاز آن‌ها و آیات و نشانه‌های قدرتی که به نام معجزه دست آن‌ها بود فرع علم و دانش و تقوای آن‌ها بوده است که بدین سبب خود را معرفی نموده و نشان داده‌اند که در مکتب شدید القوای رحمانی درس تقوی و فضیلت فرا گرفته‌اند. امام جواد علیه السلام نیز از این علم به اندازه‌ی کافی بهره‌مند بود و از این رو، در چهار و پنج سالگی قدرت علمی خود را نشان داد و در نه سالگی مناظره و مباحثه‌ی علمی نمود و فحول علما و دانشمندان را مقهور ساخت.

## شجاعت

هر امام بایستی شجاع‌ترین مردم باشد به همان دلیل که داناترین آنها است، زیرا شجاعت، یک خصلت نفسانی است و علم هم از همان خصال است. پس مرد شجاع به نسبت علم و دانش، شجاع است. البته ایمان و ایقان هم باید کمک کند که چه بسا علمایی که جبون و ترسو بودند؛ ولی مؤمنانی که بدون علم، شجاع و قهرمان بوده‌اند. پس مبنای شجاعت، در درجه‌ی نخست ایمان، یقین و اطمینان به مراتب توحید است. هر اندازه مرتبه‌ی توحید قوت داشته باشد، قلب آدمی قوی است و هر اندازه قوت قلب بیشتر باشد شجاعت بیشتر است. امام جواد علیه السلام در شجاعت همانند پدر و اجداد طاهرینش بود. نهایت این که اگر این شجاعت در معرکه و میدان جهاد



باشد ظهور و بروزش بیشتر است و اگر در [ صفحه ۳۱۵ ] مجلس بزم باشد به شهادت تعبیر می شود و ما در صفحات تاریخ امام جواد علیه السلام دیدیم که آن حضرت از کسی بی‌می نداشت، سخنان خود را بر پایه ی حق و عدالت بیان می کرد، مجلس خلافت و مجلس فقر و درویشی برای او یکسان بود، با کمال شهادت، فروع دین و مسایل علمی را تجزیه و تحلیل می نمود. در گذرگاه و معبری که خلیفه می گذشته و همه فرار می کردند او همچنان برجا ایستاده و اعتنایی به کسی نداشته و در پاسخ مسایل و مراتب هم - با آن که کودکی ده ساله به نظر آمده - همانند پیرمرد سال خورده و پدر بزرگ جواب داده، باز هم خلیفه به او برخورد نموده از آن چه در دست داشته پرسیده است با علم امامت و قدرت شجاعت به صورت تحقیر آمیزی به او پاسخ داده که: این حیوان از فلان دریاست و خلفا آن را وسیله ی آزمایش پیامبر زادگان قرار می دهند. در هر حال، امام جواد علیه السلام در شهادت و شجاعت قهرمان بود، چه بسا اگر جنگ و جهادی لازم می شود پیشوایی و قدرت دست این بنی هاشمی نیز همانند قاسم بن حسن، یا علی اکبر شهید علیهماالسلام و غیره ظاهر می گردد، و عدم فرصت و اقتضا، دلیل بر عدم شجاعت آن ها نیست.

## سخاوت

امام باید سختی ترین مردم باشد، و ما اصولاً امام جواد علیه السلام را بدین صفت می شناسیم؛ چرا که لقب آن حضرت، جواد است و بخشندگی را با ضمیر و فطرت خود عجین داشته که آن چه به او داده می شد و آن چه از

صدقات، زکات و موقوفات بنی هاشم - که تا زمان جدش صدقات موسوی و رضوی بود - همه را بین مردم تقسیم می کرد و به فامیل دور و نزدیک هدیه ها و جوایز و انعام و اکرام می فرمود و به قدری بخشندگی داشته که او را جوادالائمه می گفتند. در روایتی آمده است: امام جواد علیه السلام در سن سه - یا چهار - سالگی بود که پدر بزرگوارش امام رضا علیه السلام به او مرقوم فرمود: «باید بخشش و بذل و عطای تو کمتر از [ صفحه ۳۱۶ ] پنجاه درهم نباشد و بیشتر آن را در اختیار توست». از این رو، حضرتش به هر فقیر و بی نوا این مقدار و بیشتر عطا می فرمود و جایزه های چندین هزار درهمی داشت که طبق اخبار روایت شده به جهت جود و بخششی که حضرتش داشته او را جواد و بخشنده گفته اند.

## تقوی و پرهیزگاری

گفته شده: لباس زیرین امام جواد علیه السلام پشمین و زبر بود و لباس رویی آن حضرت حریر و خز و نرم و قیمتی و فرمود: آن برای خدا و این برای خلق است. آن حضرت پیوسته در کنار قبر پدرش، یا در وسط خانه ی خودش به نماز و عبادت اشتغال داشت و روزها روزه می گرفت، شبها بیدار و شب زنده دار بود و با خدای خود مناجات می کرد. ادعیه و اذکار آن حضرت در کتب مربوطه مضبوط است و این همه آثار نشان میدهد که امام جوان ما علیه السلام در مدت هفده سال امامتش بیشتر به عبادت و بسط معارف دین پرداخته است.

## روش فکری امام جواد در دوران کودکی

همه ی نوابغ و بزرگان از دوران کودکی و خردسالگی آثار نبوغ و جلالت از سیمایشان آشکار است، سنخ فکر و روش عقل آن ها با اطفال مشابه و مماثل صوری آن ها فرق دارد. ائمه ما نیز که معصوم بوده و در مکتب تربیتی ربوبی نشو و ارتقا یافته اند در خردسالی با سایر خردسالان بسی فرق و بسیار امتیاز دارند. فکر آن ها هدایت قوم و استوار ساختن عدالت اجتماعی، ادب نمودن بی ادبان، قصاص و انتقام از جسوران و متعدیان بود و پیوسته در نشر معارف می کوشیدند. این برنامه در خوردن و کلان آن ها یکسان بوده است. طبری روایت می کند: محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن ولید از برقی از زکریا بن آدم روایت کرده که: در خدمت امام رضا علیه السلام حضور داشتم که امام جواد علیه السلام را خدمت آن [ صفحه ۳۱۷ ] حضرت آوردند، سن آن حضرت از چهار سال نمی گذشت، لحظاتی بعد دیدیم امام جواد علیه السلام سر به سوی آسمان کرد

و مدت طولانی فکر می کرد. امام رضا علیه السلام به او فرمود: فرزندم! در چه باره فکر می کنی؟ عرض کرد: درباره ی مادرم فاطمه زهرا علیها السلام و آن ظلمی که دشمنان با او کردند می اندیشم، آن گاه فرمود: أما و الله! لأخرجنهما ثم لأحرقنهما ثم لأنسفنهما فی الیم نسفا. [۳۶۴]. به خدا قسم جسد آن دو را بیرون می آورم و می سوزانم سپس خاکسترشان را به دریا می ریزم. امام رضا علیه السلام دست به سر و صورت فرزندش کشید و ما بین دیدگان او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد که تو شایسته ی مقام امامتی. این همان حقیقتی است که فرمود: الحب و البغض یتوارثان. آری، آن حضرت نسبت به ستمی که بر جده آن ها رفته بود و قریب دویست سال از آن می گذشت و سخت این فرزند را ناراحت کرده بود از خداوند طلب نیروی انتقام می کرد.

### خانه ی خود یا دربار خلافت

حسین مکاری گوید: در بغداد حضور امام جواد علیه السلام رسیدم، مقام و مرتبتی عظیم از او دیدم، با خود گفتم: امام جواد علیه السلام با این دستگاه خلافت دیگر به مدینه بر نمی گردد، زیرا کاخ خلافت و جلال و عظمت و سفره های رنگین و انواع مأكولات لذیذه اجازه نمی دهد که امام جواد علیه السلام به مدینه برگردد (نعوذ بالله). [صفحه ۳۱۸] من با خود در این خیال بودم که ناگهان فرمود: ای حسین! نان جو و با نمک نیم کوب در حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر است از آن چه تو مشاهده می کنی؟! دو قرص نان اگر از گندم و اگر از جو دو تای جامه اگر کهنه و اگر از نو

چهار گوشه ی دیوار خود به خاطر جمع که کس نگوید زین جای خیز و آن جا رو هزار مرتبه بهتر به نزد ابن یمین ز فر مملکت کی قباد و کیخسرو یکی از سادات و عاظ معاصر - سید فصیح الزمان شیرازی، متخلص به رضوانی که گوینده پاک ایمانی بود - در این زمینه چنین سروده است: به نزد بی خردان باشد این سرای بهشت کسی است آدم عاقل که این بهشت بهشت فراغت و لب نان دلق کهنه فرش حصیر دو روز زندگی این چهار به ز هشت بهشت به قصر و خانه چه نازی که بس عمارت ها شود بنا و تو ای خواجه! خاک باشی و خشت کسی که قالب او خشت گردد آخر کار به حیرتم که نهد از چه خشت بر سر خشت؟ گذشت عمر به غفلت بین به موی سپید که زال چرخ عجب رشته ای برای تو رشت مشو مقید قید جهان چه نیک و چه بد که کس نزیست در این جا چه خوب و چه زشت [ صفحه ۳۱۹ ] رضا به قسمت خود شو که خامه ی ازلی همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت به خویش غره مشو زاهد! که روز درو شود پدید که هر کس برای خویش چه کشت

## اسباب بازی

در سنن و رسوم عمومی بشر است که برای نوزادان بزرگان هدایایی در خورد شأن آن ها همانند لباس کودکانه، اسباب بازی و وسایل تفریح و آلات و زینت و زیور و غیره می برند و این سنت در عرب هم معمول بوده است. طبری از شلمغانی روایت کرده که گوید: سالی که برای حج رفته بودم گروهی با امام جواد

علیه السلام به مکه آمده بودند من ده مسأله نوشته بودم که از آن حضرت سؤال کنم، از آن جمله همسر من حامله بود می خواستم بپرسم، نام طفل را چه بگذارم که معلوم شود دختر است یا پسر. هنگامی که همه ی حاضرین سؤالشان را از حضرتش پرسیدند و پاسخ شنیدند، من تا نزدیک حضرتش رفتم فرمود: ای یعقوب! نام فرزندت را احمد بگذار. دانستم که فرزندم پسر است، بعد هم فرزندم متولد شد و نشو و نما نمود. از افرادی که در آن سفر همراه ما بودند علی بن حسان واسطی معروف به اعمش بود که گوید: من به رسم عربیت وقتی شنیدم محمد بن علی علیهماالسلام نه ساله است، مقداری اسباب بازی از نقره و طلا- مانند خلخال و دست بند و غیره برداشتم و با خود گفتم که برای ابوجعفر تحفه می برم. من نیز آن روز حاضر شدم، که وقتی همه حاضرین مسایل خود را پرسیدند آن حضرت جواب کافی و شافی داد و برخاست، من هم از پشت سرش رفتم، حضرت به منطقه «صریا» که مزرعه پدرش بود رفت، من هم رفتم، چون سلام کردم با اکراه به [ صفحه ۳۲۰ ] من نگریست، وقتی کیسه را در مقابل حضرتش خالی کردم با یک نظر تندی به من نگریست و اجازه نشستن نداد و فرمود: خداوند ما را برای این کارها خلق نکرده است، ما را با بازیچه ی کودکانه چکار است؟! من شرمنده شدم عذر خواستم طلب عفو نمودم، فرمود: این ها را بردار برو و به فقرای مدینه بده. [۳۶۵].

### مفهوم زندگی در نظر ائمه معصومین

خداوند در قرآن می فرماید: (و ما الحیاه الدنیا إلا لعب و لهو و

للسدار الآخرة خیر للذین یتقون أفلا تعقلون) [۳۶۶]. تردیدی نیست که این دنیا، منزلی از منازل تکاملی نفس ناطقه ی بشری است که باید از دری وارد شود و پس از تکامل از در دیگری خارج گردد و به سر حد کمال مطلوب خود برسد. دنیا یکی از چهارده منزلی است که باید بشر از کتم عدم طی کند تا به آن چه اندر وهم در این دنیا ناید، برسد. این دنیا از بازیچه های کودکانه شروع می شود تا به مراتب عقل فعال برسد و هر کس مفهوم زندگانی را در خور اندازه شعور خود درک می نماید که شاید آن درجه، برای دیگری تاریک و نامفهوم است. گروهی زندگی را از همین مراحل بازیچه اولی بیشتر نمی دانند و تا آخر عمر با همین محیط کودکانه زندگی کرده و می میرند و آنچه که در زندگی است همان بازیچه ها و مفاخرات جاهلانه و زد و خورد های کودکانه می شناسد. گروه دیگر، زندگی را زیب و زیور تن دانسته و خوب خوردن، خوب پوشیدن، [صفحه ۳۲۱] خوب لذت های جنسی نمودن و خوب استراحت و استکانت نمودن می دانند، ولی به همه ی آن ها موفق نشده در هر مرحله به همان اندازه به اجبار قناعت می کنند. به عنوان مثال: گروهی فقط شیک پوش هستند که اگر شکم گرسنه، یا مسکن تهی، یا فاقد همه ی وسایل هم باشند مراقبت در پوشش شیک خود داشته اند. گروه دیگری این مراقبت را در خوراک برده و فقط به خوردن پرداخته و از سایر جهات فقیر و بی علاقه مانده اند. طبقه ای دیگر این علاقه را روی مسکن برده و همه ی وسایل زندگی و تهیه ی کلیه ی تجهیزات و آن

چه برای زندگی تجمل شناخته شده به قدر استطاعت مالی جمع نموده تا به تشکیل موزه رسیده است. یک دسته نیز خود را برای جلب زن و جنس مخالف صرف کرده و آن چه وسیله ی جلب جنسی بوده فراهم کرده اند. دسته ی دیگر هم فقط به تناسب اندام پرداخته و سایر جهات را فرو گذاشته اند. گروهی هم فقط با پست و مقام و منصب گردیده و همه چیز - حتی دین - را فدای احراز مقام نموده اند و ناموس خود را در گرو این حب جاه باخته اند. یک دسته هم فاقد همه ی این مراتب شده، طالب معنایی و رای این مادیات گردیده، که از آن طرف به حس درویشی و بی بند و باری و کثافت و گوشه گیری و انزوا و بی طهارتی و بی رغبتی افتاده و مانند بهائم زیسته اند. خلاصه آن که مفهوم زندگی در نظر هر یک از این طبقات، مختلف بوده و هر کس مدعا را به قدر فهمش فهمیده است. ولی شاگردان مکتب دین، زندگی را به تعریف قرآن و پیامبران شناخته اند، اگر چه آن ها هم از افراط و تفریط خارج نبوده اند، اما این نقیصه و افزونی آن ها به جهت ضعف بنیه ی مالی، یا فقدان وسایل معنوی بوده است. در هر حال، قرآن در بیش از هیجده آیه، زندگی دنیا را متاع قلیل و چیز کم بها و [صفحه ۳۲۲] بازیچه ی کودکانه معرفی فرموده، اما در عین حال، این زندگی را منزل گذر راه ترقی و رهگذر کسانی شناخته که از این رهگذر باید به کمالات معنوی برسند. قرآن می فرماید: «زندگی دنیا در نظر مردم بی خرد و بی خبر جز بازیچه ی کودکانه نیست، ولی در نظر

پرهیزگاران و خردمندان رهگذری متناسب برای نیل به مقام معنوی و کمال مطلوب است». ائمه ی دین به صورت عملی مفهوم زندگی را به ما آموخته اند و آن کشش و کوشش در این زندگی برای رسیدن به ثوابت اخروی است. یعنی باید مانند شمع سوخت و دیگران را روشن داشت، باید مانند دریا بر خود موج داد و جواهر بیرون ریخت، باید چون کوه بر خود لرزید و منابع و معادن بیرون افکند، باید راحت دیگران را در رنج خود خواست، باید از کشش و کوشش در راه سعادت خود و فرزندان و اجتماع و برادران مؤمن - دور یا نزدیک - فارغ نایستاد و باید به هر نحوی که امکان دارد در ایجاد وسایل سعادت خود و دیگران - که در اجتماع به هم پیوسته اند - تلاش و کوشش نمود. امام جواد علیه السلام نیز همانند جدش امیرالمؤمنین علیه السلام و پدر بزرگوارش و سایر اجداد طاهرینش به کار و کوشش زراعتی و فلاحتی می پرداخت، در مدت بیش از پانزده سال فراغتی که در مدینه داشت به نماز، روزه، عبادت و اطاعت حق، تدریس و تعلیم احکام شریعت، قطع و فصل دعاوی مردم، اصلاح ذات البین، تفسیر قرآن و بیان معجزات علمی آن پرداخته و در باغستان ها و نخلستان ها و صدقات جاریه ی جدش امام موسی کاظم علیه السلام مشغول فلاحت بود و به کار خود که سعادت دیگران را نیز متضمن بود، می پرداخت. آن حضرت به صورت عملی به ما دستور داد که باید دنیا را برای آخرت خواست، باید در دنیا مال را برای انفاق در راه خدا به اجر و ثواب آخرت فراهم کرد، باید به



حج خانه ی خدا رفت و اموال را در راه رضای خدا در محل خود انفاق و [ صفحه ۳۲۳ ] صرف نمود، باید اکرام و انعام کرد، آن جایی که فقیر و بیچاره و بی نوا فراوان است باید به جای عمارات چندین طبقه ی کوه پیکر سر به آسمان کشیده، خانه های یک طبقه ی فراوان و ارزان قیمت برای بی خانمان ها فراهم نمود، باید زمین های مرده را احیا کرد و به دست کشاورز داد تا کار کنند و نان بخورند و حق مالک را از جهت احیای اراضی و احداث قنوات بردازند. مفهوم زندگی در نظر ائمه ی دین، این است. از امام جواد علیه السلام از جدش امام صادق علیه السلام روایت است که: مردی مدتی از جهت کار و کسب و کوشش و کشش در به دست آوردن مال دنیا سعی می کرد. حضرت فرمود: این مال را برای چه می خواهی؟ عرض کرد: برای آن که به زن و بچه ام غذای لازم و نفقه واجب بدهم، به دوستانم اطعام و انعام نمایم، به خویشانم صله ها و جوایز بدهم، در راه خدا به مکه بروم، آن جا به فقرا و بینوایان مسلمانان کمک کنم، دست بیچارگان را بگیرم، خانه برای بی خانمان ها بسازم، دختران یتیم را شوهر بدهم و پسران یتیم را زن بدهم و آن چه از دستم بر می آید به تهی دستان بیکار سرمایه بدهم، تا در پی کار و کسب باشند، اراضی موات را احیا نمایم، مردم را به کار بگمارم، قنوات احداث کنم، اشجار غرس نمایم، تا از حاصل و میوه ی آن، آیندگان برخوردار شوند، مجالس مجد و عظمت شما خاندان آل محمد علیهم السلام را به امید اجر و ثوابی

که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دعوت فرمود برپا کنم، و در آن مجلس از اخبار و احادیث آل محمد علیهم السلام بحث کنم و سفره ای گسترده در آن با برادران دینی صرف غذا نمایم. امام صادق علیه السلام فرمود: این ها همه کار آخرت است کار دنیا نیست، باید بکوشی و همه ی این کارها را در سایه ی کسب حلال انجام دهی. دنیایی مذموم است که صرف دنیا شود و فقط خور و خواب و خشم و شهوت باشد، دنیایی که برای آن به مال یکدیگر تعدی و تجاوز نمایند آن دنیا مذموم است. [ صفحه ۳۲۴ ] نه این دنیا که صرف آخرت می شود.

## خلفای معاصر امام جواد

با توجه به تحقیقات انجام شده تولد امام جواد علیه السلام در سال ۱۹۵ هجری رخ داده است. بنابراین، آن حضرت معاصر با امین و مأمون بوده است. چرا که هارون در سال ۱۹۳ هجری در طوس در گذشت و امین در بغداد بر تخت خلافت نشست به و مأمون را در سال ۱۹۴ هجری از ولایت عهدی خلع کرد و پسرش را ولیعهد نمود. به همین جهت، در سال ۱۹۵ هجری جنگ بین امین و مأمون آغاز شد و امین در ری کشته شد و مأمون در مرو بر تخت خلافت تکیه زد و مرکز خلافت و پایتخت کشور اسلامی از بغداد به مرو انتقال یافت. هنگامی که مأمون به طور کامل بر خلافت استقرار یافت، در سال ۱۹۸ هجری امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را به ولایت عهدی برگزید و به خراسان فراخواند. در آن زمان، امام جواد علیه السلام چهار ساله بود و بنابر قولی که امام رضا علیه السلام در

اول سال ۲۰۴ هجری مسموم شده باشد امام جواد علیه السلام در سن هشت سالگی به امامت رسید و با مأمون معاصر بود. هنگامی که مأمون در سال ۲۱۸ هجری درگذشت امام جواد علیه السلام با معتصم عباسی - که هشتمین خلیفه عباسی است - مواجه شد به وسیله ی زهر ستم او به شهادت رسید. بنابراین، فقط با دو خلیفه هم عصر بود، از یکی احترام دید و به دست یکی بی درنگ - یعنی سال دوم خلافت معتصم عباسی - شهید شد. خلفای عباسی به ترتیب عبارتند از: ۱ - سفاح. ۲ - منصور. ۳ - مهدی. ۴ - هادی. ۵ - هارون. ۶ - امین. ۷ - مأمون. ۸ - معتصم. [ صفحه ۳۲۵ ] معتصم، نخستین خلیفه ای است که لفظ «الله» را به نام خود اضافه نمود و خود را «المعتصم بالله» نامید، و این رویه بین خلفای عباسی معمول شد و او نخستین خلیفه ای است که از نژاد ترک استفاده کرد و سرانجام به دست آن ها هلاک شد. گویند: او هشتمین خلیفه ی عباسی، هشتمین اولاد عبدالمطلب بود که مدت خلافتش هشت سال و هشت ماه و هشت روز طول کشید و هشت فرزند پسر و هشت فرزند دختر داشت، و بدین جهت او را «صاحب الثمانین» گفته اند که در هشت مورد هشت چیز داشته است. معتصم، شهر سامرا را از شهر ترکان انتخاب نموده و آن جا را مرکز حکومت خود ساخت و پس از آن متوکل عباسی در آن جا قصری ساخت که هنوز بقایای آن باقی است. معتصم، امام جواد علیه السلام را کشت، ولی چنانچه پیشتر تذکر دادیم در زمان او سادات و آل

علی علیه السلام آسایش داشتند و سبب آسایش آن ها هم اشتغالات سیاسی ترک، عرب و عجم بود که آن ها را از شرور این طبقه مصون داشت. آل علی علیه السلام در زمان امام جواد علیه السلام و عصر معتصم عباسی نه تنها در رفاه و آسایش بودند، بلکه در ایران، علویان که به ری، قزوین و طبرستان پناه برده بودند، کارشان بالا گرفت و به سلطنت رسیدند. و در حقیقت، تشیع این کشور از نیم قرن سوم هجری قوت گرفت و پایه گذاری شد و علویان طبرستان سال ها حکومت نمودند و به سلطنت و خلافت رسیدند و مرکز تشیع ایران گردید. با آن که متوکل پس از واثق به خلافت رسید و به انواع جنایات دست زد و به شیعه و آل علی علیه السلام سخت گرفت، عکس العمل سخت او موجب قوت و قدرت شیعه در جبال البرز گردید و شیعیان طبرستان، گرگان، ری، قزوین، مازندران و گیلان همانند آجرهای یک بنا محکم خود را نگاه داشتند و از همدیگر حمایت کردند تا بر خلفا غالب شدند. [ صفحه ۳۲۶ ]

### علویان در عصر امام جواد

در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» گفتیم هنگامی که مأمون عباسی بر تخت خلافت استقرار یافت، با دو دستگی بزرگی مواجه شد که: دسته ای هواخواهان امین به زعامت زبیده و دسته ای هواخواهان علی بن موسی الرضا علیه السلام که اکثریت آن ها را شیعیان و ایرانیان تشکیل می دادند. مأمون در این دو راهی، مصلحت چنان دید که نخست ایرانیان را که سبب به خلافت رساندن بنی عباس بودند حفظ کند. افزون بر این که موجب ظفر و پیروزی او بر برادرش، همین هواخواهان امام رضا علیه السلام بودند. از این رو، تصمیم

گرفت همه ی علویان و بنی هاشم را به مرو - که پایتخت او بود - دعوت کند که از این عمل دو نتیجه می گرفت: ۱ - احتمال خلافت و قیام و خروج - که در همین تیره و خاندان می داد - همه را زیر نظر بگیرد. ۲ - برای اطمینان خاطر آن ها، بزرگ آن ها را به ولایت عهدی برگزیند و این رشوه ظاهری را به آن ها بدهد تا از مخاطرات احتمالی آن ها مصون بماند. به همین جهت، چهل و چهار هزار نفر از سادات علوی و بنی هاشم را که در آن عصر در حجاز، عراق، شامات و ایران پراکنده بودند همه را به مرو دعوت کرد و احترامات لازمه را مراعات نمود و از آنان پذیرایی شایانی کرد و به هر کدام از آن ها لباس و اساس زندگی داد، انعام و اکرام نمود و گفت: شما از میان خودتان یک نفر را انتخاب کنید تا من خلافت را - که حق شما بوده - به او واگذارم. البته این تعارفی بیش نبود که تعارف کرد و آن ها به اتفاق همگی گفتند: اکنون بزرگ ما امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهماالسلام است که در مدینه سکنی گزیده است. از این رو، مأمون دایی خود و خویشان و بزرگانی را مأمور نمود که امام رضا علیه السلام [ صفحه ۳۲۷ ] را به خراسان دعوت نمایند و بدین صورت با تجلیل و تجمل تمام آن حضرت را به مرو وارد نمود و گفت: می خواهم امر خلافت را به شما محول کنم. امام رضا علیه السلام فرمودند: این امر محال است. گفت: پس ولایت عهدی را قبول بفرمایید. فرمودند: این هم میسر

نیست. ولی مأمون به اصرار تام و تمام امام رضا علیه السلام را به قبول این مقام مجبور نمود و امام رضا علیه السلام به شرط عدم دخالت در عزل و نصب و امور سیاست پذیرفت و خیر داد که: من پیش از تو از دنیا خواهم رفت و همین خبر، موجب تحکیم مبانی اصرار مأمون و انبساط باطنی او شد. در مدتی که امام رضا علیه السلام که قریب چهار سال، یا بیشتر - در مرو بودند همه ی سادات علوی به خصوص موسویان به سوی ایران کوچ کردند و از فرزندان امام کاظم علیه السلام آن هایی که دارای مزرعه و خدم و حشم بودند برای تبریک و تعاون برادر بزرگوارشان به ایران کوچ کردند، ولی هنوز برخی از آن ها به مرو نرسیده بودند که خبر شهادت امام هشتم علیه السلام منتشر شد و طوس مدفن و آرامگاه آن حضرت گردید. در این جریان که مأمون از جهت ول؟عهد خود آرامش خاطر یافت، متوجه سد بزرگ دیگری شد که به دست زبیده گذاشته شده بود در این مورد هم چاره ای ندید جز این که شخصا به بغداد برود و مرکز خلافتش را همان مرکز خلافت سابق قرار دهد. البته در این نقل و انتقال و مراقبت حال سادات علوی، موسوی و بنی هاشمی؛ بسیاری از سادات متفرق شدند و دیگر به مدینه بازنگشتند. از این رو، امام جواد علیه السلام در مدت اقامت خود در مدینه، تقریبا تنها مانده و بسیاری از بزرگان سادات، شیوخ، معمرین و محتشمین آن ها از مدینه مهاجرت کرده بودند. [ صفحه ۳۲۸ ] امام جواد علیه السلام از جهت امور مالی دستنگ نبود، زیرا موقوفات مدینه در اختیار او

بود و سادات بسیاری از موقوف علیهم در هجرت بودند. افزون بر اینکه مأمون، سالیانه مبلغی که - شاید قریب دوازده هزار دینار بود - برای دختر و دامادش می فرستاد، و امام جواد علیه السلام از این جهت جواد، سخی و باگذشت بود که هر چه از ارقام درشت داشت به مردم می داد و برای سادات و ارحام و اخوات و اعمام خود می فرستاد.

### مدیحه ی علامه ی اربلی در منقبت امام جواد

حماد حماد للمثنی حماد علی آلاء مولانا الجواد امام هدی له شرف و مجد علا بهما علی السبع الشداد امام هدی له شرف و مجد أقر به الموالی و المعادی تصوب یداه بالجدوی فتغنی عن الأنواء فی السنه الجماد یبخل جود کفیه إذا ما جرى فی الجود منهل الغواد [۳۶۷]. بنی من صالح الأعمال بیتا بعید الصیت مرتفع العماد و شاد من المفایر و المعالی بناء لم یشده قوم عاد فواضله و أنعمه غزار عهدن أبر من سح الهعاد و یقدم فی الوغی إقدام لیث و یجری فی الندی جرى الجواد فمن یرجو اللحاق به إذا ما أتى بطریف فخر أو تلاد من القوم الذین أقر طوعا بفضلهم الأصادق و الأعادی آیادیهم و فضلهم جمیعا قلاید محکمات فی الهوادی [۳۶۸]. بهم عرف الوری سبل المعالی و هم دلوا الأنام علی الرشاد و هم أهل المعالی و المعانی و هم أهل العطایا و آیادی [صفحه ۳۲۹] سموا فی الحلم قیسا و ابن قیس و إن قالوا فمن قیس آیادی و هذا مذهب فی الشعر جار و آین من الربا خفض الوهاد [۳۶۹]. لهم أید جبلن علی سماح و أفعال طبعن علی سداد و هم من غیر ما شک و

خلف إذا أنصفت سادات العباد أيا مولاي! دعوه ذى ولاء إليكم ينتمى و بكم ينادى يقدم جبكم ذخرا و كنزا يعود إليه فى يوم المعاد جرى بمديح مجدكم لسانى فأسبح ديدنى فيكم و عادى ففیکم رغبتى و على هواکم محافظتى و جبکم اعتقادى إذا محض الودد الناس قوما محضتکم و إن سخطوا و دادى و کیف يجوز عن قصد لسانى و قلبى رايح بهواک غادى و مما كانت الحكماء قالت لسان المرء من خدم الفؤاد و قد قدمتکم زادا لسيرى إلى الاخرى و نعم الزاد زادى فأنتم عدتى إن تاب دهرى و أنتم إن عرى طب عتادى مفاد و مدلول شعر قريب بدین مضمون است: حمد و ستایش پی در پی، متوالی و متواتر نعمت های پروردگار عزوجل را که خداوند جواد است و امام جواد علیه السلام را راهنما و راهبر خلق فرمود. این امام علیه السلام، دارای عزت، شرف، بزرگی و سربلندی است که پایه ی قدرتش بر هفتمین آسمان قدم نهاده و اوج عظمت او بر عرش سایه افکنده. او پیشوای راهنمایی است که از هر دو دستش باران جود و سخاوت چون سحاب رحمت می بارد. و چون دستش را دست می گشاید باران نعمتش به همه می رسد و [ صفحه ۳۳۰ ] فایده ی بی شمارش همه را فرا می گیرد. او شخصیتی است که به هر کس که باران جودش بارید، از خشکسالی دور و از قحطی فارغ و از همه بی نیاز خواهد بود. بسته های درهم و دینار او، کف هر بخیلی را جواد و بخشنده می سازد و چون عنایتش در حق کسی توجه نماید سیل مرادش حاصل گردد. او امامی است که جواهرات را مانند ریگ می ریزد و



می بخشد و از مصالح اعمال صالح، خانه های رفیع بهشت برین ساخته و پرداخته می نماید. به قدری کاخ عظمت او در جهات عالم طبع و آخرت و بهشت رفیع است که آواز و صدای هیچ کس بدان نرسد، ستون قصور مرتفعش را فضیلت و کمال و خیر و بر و نیکوکاری تشکیل داده و صدقات، تعلیمات و افاضات او کاخ رفیع مقامش را تزئین و تجلیل نموده است. نعمت های این امام بسیار است که عهد او عهد ولایت بر همه واجب و فرض است. او همچون شیر بیشه ی معرکه، که می گردد و در جریان جست و خیز است. در افاضات و خیرات و انعام و اکرام همه جا نامش در زبان ها است و در همت و بخشش مانند جهش اسب، اموال را می بخشد و از خود دور می سازد. کیست که به چنین امامی چشم امید و شفاعت نداشته باشد؟! کیست که آرزوی مصاحبت، خدمت و ملازمت او را نداشته باشد؟! هر کس به این امید نباشد، سرمایه ی مفاخرت ندارد و راه سعادت بر او بسته است. او امامی است که هر قومی به ولایت او به میل و رغبت به خدمت، فضل [ صفحه ۳۳۱ ] و دوستی ایشان اقرار دارند و دست رجا و امیدواری به بخشش های مادی و معنوی او همانند قلاده ای که به گردن نهاده و قلبا دل بدو بسته و امید غفران، رحمت و مغفرت او را دارد. همه ی اقوامی که او را به راهنمایی و پیشوایی و فضل و بزرگواری می شناسند اهل معانی و معالی هستند و آنان اهل عطایا و ایادی اند. و چون قیس، پسر قیس است - که از ارباب

حلم و کرم و ایادی عصر شاعر بود - برای تنزیل تشبیه او را به قیس تشبیه نموده و نام برده است. ای امام نهم! چه مقام بلندی داری؟ و چه پایه ی رفیعی که دست های جود و کرم کسی به ساحت تو نمی رسد. در بخشش و جوان مردی آب و گل تو آن چنان به کرم و عطا و انفاق عجیب شده که نظیر و شبیهی ندارد. روش تو همه درس علم و فضیلت، افعال و اعمال مطبوع و پسندیده و خصال و مکارم اخلاق است. عقول خردمندان، اعتراف دارند که تو بهترین سادات و نیکوترین بنده ی از بندگان پروردگاری. ای سرور! و ای مولای من! ای جاذبه ی دوستی و اولی به تصرف و ولی نعمت من! وجهه ی همت من تو هستی و ندا و صدای من به سوی توست. دوستی و نسبت محبت و ارادت و علاقه ی ما به تو ذخیره ی عملی برای آخرت است و گنج تمام ناشدنی خیرات و بریات است که روز بازگشت و معاد به ما باز خواهد گشت. زبان و قلم من در مدح و مجد و بزرگی شما صبح سعادت من در باب شما و عادت من در ارادت به شما است که رغبت و میل من به هوا و [ صفحه ۳۳۲ ] دوستی و محبت شماست. خداوند این غریزه ی دوستی را برای من نگاه داشته و محافظت نماید و ولایت و دوستی شما عقیده و اعتقاد من است. هر قومی با هر کس رابطه ی دوستی ورزیده، من با تو ارادت می ورزم و رابطه ی دوستی و علاقه ام را محکم نموده ام، اگر چه شما سر رشته را محکم نداشته و

غضب کنید من در راه ارادتم حیران نخواهم ماند. چگونه از شما رو برگردانم و از دل و زبان وصف دیگری کنم؟ و حال آن که ذکر نام شما عطرافشان است و بقا و حیات من به امید دوستی شما پایدار است. از این جاست که حکما گفته اند: زبان مرد از خادمان دل اوست. من بدین مدیحه، زاد و توشه خود را پیش می فرستم تا در جهان آخرت اندوخته ای به دوستی تو داشته باشم که محبت شما خاندان عصمت و طهارت زاد و توشه جهان آخرت است و هر بنده را در آن جهان آخرت بی نیاز می سازد و جز شما طریق نجات و راه مستقیم و کفاف و عفاف که موجب نجات و رستگاری است نخواهد بود.

## مسافرت امام جواد به خراسان

بیهقی در «تاریخ بیهق» می نویسد: محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام ملقب به «تقی» در طی سفری از دریا عبور کرد و از راه طبس - مسینا و طریق قومس - که راه غیر معمولی و غیر مسلوک بود - به طرف خراسان حرکت نمود. در این سفر، با عبور از بیهق و قریه ی ششتمه به زیارت پدرش رفت که این سفر [ صفحه ۳۳۳ ] در سال ۲۰۲ تا سال ۲۰۳ هجری بود. [ ۳۷۰ ]. اگر روایت بیهقی درست باشد بایستی این مسافرت در زمان حیات امام رضا علیه السلام باشد، چرا که مسلم است که رحلت امام رضا علیه السلام پیش از ماه صفر سال ۲۰۴ هجری نبوده است و جریان ازدواج امام رضا علیه السلام با دختر مأمون - که او اصرار داشت دختری به امام رضا علیه السلام و دختر دیگری به امام جواد علیه السلام عقد

کند - صادق خواهد بود و منافاتی هم ندارد که چنین عقد و چنین سفری رخ داده باشد فقط منبع تاریخی آن معلوم نیست. البته طبق این روایت، سفر امام جواد علیه السلام به سوی خراسان به سفر بغداد مقدم خواهد شد و حتی ظن قوی این است که این سفر، از ملاقات مأمون با امام جواد علیه السلام در مکه هم مقدم بوده است و این سفر بایستی غیر از سفر باطنی و طی الارضی باشد که حضرتش برای تجهیز پدر بزرگوارش به طوس آمده است.

### نظریه ی بیهقی

آن چه از خلال تاریخ به نظر می رسد این است که: امام جواد علیه السلام فرزند نه ساله امام رضا علیه السلام سفری به خراسان داشته؛ ولی وضع این سفر به طور کامل روشن نیست، زیرا دو - سه موضوع مهم تاریخی در پیش است که موجب تأمل و دقت نظر است. اکنون عین عبارت «تاریخ بیهقی» را نقل می کنیم تا نظریه ی خود را نیز ارائه دهیم. ابوالحسن علی بن زید بیهقی می نویسد: محمد بن موسی الرضا علیهما السلام - که لقب او تقی بود - از راه طبس - مسینا [۳۷۱]. [ صفحه ۳۳۴ ] از دریا [۳۷۲] عبور کرد - که در آن وقت راه قومس [۳۷۳] مسلوک نبوده و آن راه را در عهدی نزدیک مسلوک گردانیدند - به ناحیت بیهقی آمد و در دیه ششتمه نزول کرد و از آن جا به زیارت پدر خویش علی بن موسی الرضا علیهما السلام رفت - فی سنه اثنین و ثلاثین و مأتین (سال ۲۳۲) [۳۷۴] و در مسجد ششتمه نماز خوانده و اثر پای آن حضرت در سنگی که فعلا در

موزه است، باقی است. [۳۷۵]. خبر دیگری نیز از طبری نقل می کنیم تا مطلب روشن تر گردد. طبری، ابن سیرین و یعقوبی در حوادث سال ۲۰۲ هجری می نویسند: در این سال مأمون دختر خود ام حبیبه را به امام رضا علیه السلام و دختر دیگرش ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد. آن گاه خط سیر امام جواد علیه السلام را تعیین کرده می نویسند: آن حضرت از راه طبرستان دریا عبور کرد... از این دو خیر چنین مفهوم می شود که: امام جواد علیه السلام طی سفری به خراسان آمده، البته دلایل دیگری هم در این مورد روایات شده که عبارت است از: ۱- اثر پای امام جواد علیه السلام در سنگی که اکنون در موزه آستان قدس است. ۲- اثری که در مسجد بیهق بدان حضرت منسوب است. با این اخبار قریب به یقین است که امام جواد علیه السلام به سوی خراسان سفر کرده اند، ولی این مسافرت به دعوت مأمون بود، یا به میل خود آن حضرت و آیا در زمان حیات پدرش بوده که ولعهد دولت عباسی بوده است یا به زیارت قبر پدر [صفحه ۳۳۵] بزرگوارش رفته، هنوز روشن نیست. مشهور این است نخستین کسی که به زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام به طوس آمد حضرت ابوجعفر محمد بن علی التقی الجواد ابن الرضا علیهما السلام بود. البته این خبر دو طرف دارد، اگر صرف زیارت باشد بایستی حضرتش به مرو رفته باشد، ولی چون قید طوس دارد معلوم می شود که حضرتش به زیارت قبر پدر بزرگوارش رفته است. و اما طبق نقل بیهقی، خط سیر آن حضرت از مدینه از راه دریا

و طبس مسینان بوده که آن زمان راه قومس معمول نبوده است. و طبق خبر دیگری که مسلم است، امام جواد علیه السلام برای کفن و دفن پدر بزرگوارش به صورت رسمی از مدینه به طوس آمد و وارد مسجد بیهق سبزوار شد - که اکنون خرابه است و در بیرون دروازه قرار گرفته است - و اثر پای آن حضرت در آن مکان باقی و برقرار است. اما منظور از دریا سه احتمال است که یا باید دریای خلیج فارس باشد، یا دریاچه ساوه، یا دریای مسینان، که در کنار شهر دامغان کنونی بوده است و فعلا خشک شده و اثری از آن معلوم نیست. از طرف دیگر، امام رضا علیه السلام در مورد ولایت امام جواد علیه السلام فرمود: او مانند موسی بن عمران است که از دریا می گذرد. از سوی دیگر، تاریخی که بیهقی نوشته به تحقیق اشتباه و غلط است، زیرا به عقیده ی او شهادت امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۵ هجری رخ داده و در سال ۲۳۲ - که بیهقی نوشته - اصلا امام جواد علیه السلام از دنیا رفته بود. اگر تاریخ شهادت امام جواد علیه السلام را سال ۲۲۰ هجری بدانیم طبق نقل بیهقی بایستی از رحلت امام نهم گذشته باشد که در این صورت به یقین کاتب تاریخ را که «اثنین و مأتین» سال ۲۰۲ بود به اشتباه ۲۳۲ نوشته است. البته از این دخالت های [ صفحه ۳۳۶ ] ناروا در استنساخ کتب، یا در طبع و نشر آثار خطی بسیار رخ داده است. آن چه مسلم است اگر به خیر تاریخ طبری توجه کنیم و گفتار یعقوبی را ملاک قرار دهیم بایستی

مسافرت امام جواد علیه السلام در هفت سالگی آن هم درس سال ۲۰۲ هجری باشد، زیرا در همان شب، مأمون دختر بزرگ خود را به امام رضا علیه السلام داده و دختر کوچک خویش را به امام جواد علیه السلام عقد بسته است. در این صورت، ممکن است امام جواد علیه السلام دو سفر به خراسان آمده باشد. سفر اول هفت سال داشته که به مرو، پایتخت مأمون در خراسان رفته و سفر دوم برای تجهیز دفن پدر بزرگوارش به طوس رفته است. سفر اول به صورت رسمی بود که خود را در بیهق سبزوار و سایر شهرها معرفی نموده، ولی سفر دوم به طی الارض بوده است. گفتنی است که: ما این مطلب را در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» هم نگاشتیم. [۳۷۶] البته هنوز در اصل موضوع تردید داریم که اگر هم بگوییم: در سفر بغداد به ایران آمده آن هم درست نیست، چرا که امام جواد علیه السلام در آن سفر از راه جبل و کوفه به شام و مدینه رفته اند. در هر حال، آن چه مسلم است این که: امام جواد علیه السلام طی دو سفر رسمی به بغداد رفته اند که در مورد آن، طبق اخباری که در دست است، تردیدی نیست و سفری هم به خراسان داشته اند که به یقین برای تجهیز، کفن و دفن پدر بزرگوارش به طوس آمده اند. و اگر روایت بیهقی با توجه به اختلاف سال، درست باشد بایستی امام جواد علیه السلام در زمان حیات پدر بزرگوارش؛ عصر ولیعهدی به طور موقت سفری به خراسان آمده باشند، چرا که به نظر ما در این چهار سال، یا کمتر - که امام رضا علیه السلام

به خراسان آمده - بسیاری از علویان به مرو دعوت شدند و امکان دارد که امام [ صفحه ۳۳۷ ] جواد علیه السلام هم با آن ها به زیارت پدر بزرگوارش آمده باشد.

### مسافرت امام جواد به بغداد

در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» نوشتیم: که امام رضا علیه السلام به هنگام حرکت از مدینه به سوی خراسان خانواده و فرزندان را به همراه خودشان نبردند، بدون تردید امام جواد علیه السلام در این سفر در خراسان همراه پدر بزرگوارش نبود. و هنگامی که مأمون امام جواد علیه السلام را دعوت کرد و آن حضرت هم به خراسان آمد، پدرش از دنیا رفته بود. بنا به اعتقاد ما امام جواد علیه السلام برای تجهیز پدر بزرگوارش به خراسان رسید و بنا به نقل بیهقی - که اشتباه نموده - سال های بعد حضرتش به خراسان رسید و مأمون آن حضرت را به بغداد دعوت نمود و امام جواد علیه السلام به دعوت مأمون از مدینه به بغداد مسافرت کرد. مسعودی در «اثبات الوصیه» می نویسد: لما توفی الرضا علیه السلام وجه المأمون إلی ولده الجواد علیه السلام فحمله إلی بغداد و أنزله بالقرب من داره و أجمع علی أن یزوجه ابنته ام الفضل. [۳۷۷]. هنگامی که امام رضا علیه السلام رحلت کرد مأمون متوجه فرزند آن حضرت یعنی امام جواد علیه السلام شد و او را به بغداد دعوت کرد و در کنار کاخ ریاست خود منزلی برای آن حضرت تهیه نمود و مجلسی ترتیب داد که دخترش ام الفضل را به ازدواج آن حضرت در آورد. در این زمینه سبط ابن جوزی می نویسد: چون امام رضا علیه السلام مسموم شد و در گذشت امام جواد علیه السلام نزد مأمون رفت و مأمون مقدم او را مبارک



دانست و به او اکرام و احترام بسیار کرد. [ صفحه ۳۳۸ ] این مورخ می نویسد: اما در این که ام فضل را پیش از سفر بغداد به عقد او در آورد، یا در بغداد اختلاف است و این که آیا ازدواج ام فضل در زمان حیات امام هشتم بوده، یا پس از رحلت آن حضرت مورد بحث است. آن چه به نظر می رسد و ما در کتاب «زندگانی امام رضا علیه السلام» هم نوشته ایم این که: ظن قوی این است که ام فضل در زمان امام رضا علیه السلام به امام جواد علیه السلام عقد بسته شده، ولی عقد ولایتی [۳۷۸] و غیابی بوده است، چرا که آن حضرت در آن وقت هشت سال داشت و ام فضل نیز در همین حدود سن داشته است و امکان دارد عقد ازدواج در زمان امام رضا علیه السلام بوده و زفاف پس از رحلت امام هشتم رخ داده باشد. شیخ مفید رحمه الله در این مورد می نویسد: كان المأمون قد سعت بأبي جعفر عليه السلام لما رأى ممن فضله مع صغر سنه و بلوغه في العلم و الحكمة و الأدب و كمال العقل ما لم يساو فيه أحد من مشايخ أهل الزمان فزوجه ابنته ام الفضل و حملها معه إلى المدينة و كان متوقرا على إكرامه و تعظيمه و إجلال قدره. مأمون نسبت به ابی جعفر نهایت شفقت و مهربان را مبذول داشت به خصوص این که مشاهده کرد که او در صغر سن و کودکی در علم و حکمت، عقل و ادب و فضیلت و کمال به حد بلوغ رسیده به حدی که بزرگترین مشایخ علمی به پایه دانش و بینش او نمی رسند، با این مقام علمی، فریفته ی او

شد و دخترش را به او داد و با احترام از بغداد به مدینه فرستاد و تجلیل و تبجیل بسیار نمود. در حاشیه «تحف العقول» می نویسد: امام جواد علیه السلام دو مسافرت به عراق کرد: [صفحه ۳۳۹] یکی در سال ۲۱۱ هجری که مأمون از آن حضرت دعوت به عمل آورده و آن حضرت مدتی میهمان بودند تا این که به مدینه برگشتند. در این سفر، دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد و از حضرتش بسیار اکرام، تعظیم، تجلیل و تبجیل نمود. سفر دوم سال ۲۲۵ هجری به دعوت معتصم بود که در آن سال امام علیه السلام را مسموم نمودند. نگارنده گوید: در این عبارت دو اشتباه رخ داده: یکی دعوت مأمون در سال ۲۱۵ هجری و تزویج ام فضل است. دیگری، دعوت معتصم در سال ۲۲۰ هجری، زیرا اگر تزویج در سال ۲۱۱ باشد، لازم است که هشت سال پس از رحلت امام رضا علیه السلام و در سن هفده سالگی امام جواد علیه السلام باشد. و در سال ۲۲۵ بایستی امام جواد علیه السلام سی سال داشته باشد، زیرا به طور مسلم تولد آن حضرت در سال ۱۹۵ هجری بوده و در حالی که اکثر مورخان نوشته اند که شهادت آن حضرت در سال ۲۲۰ هجری بوده است.

### مسافرت امام جواد از بغداد به مدینه

امام جواد علیه السلام پس از ازدواج و محبوبیت و تکریم و احترام آن گاه که موسم حج فرا رسید از مأمون اجازه خواست که برای ادای مناسک حج به سوی مکه حرکت نماید و از آن جا به مدینه، موطن و مولد خود برود. مأمون اجازه داد و این سفر، سفر رسمی و مورد علاقه

و احترام خلیفه بود. مأمون دختر خودش ام فضل را حاضر نمود و در خدمت آن حضرت ندیمانی از زن و مرد ملازم حضور آن ها بودند. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: هنگامی که امام جواد علیه السلام تصمیم گرفتند از بغداد به مدینه حرکت کنند، قافله [ صفحه ۳۴۰ ] حج آن حضرت از راه دروازه کوفه بیرون رفت و گروه زیادی از مرد و زن به مشایعت پرداختند که این مشایعت تا دار المسیب انجام پذیرفت، به هنگام غروب به دار المسیب رسیدند، حضرت در آن مسجد وارد شد و فرمود که: آب حاضر کنند تا وضو بگیرد. آب آوردند حضرت وضو گرفت و نماز مغرب را خواند که در رکعت اول حمد و سوره «إذا جاء نصر الله» و در رکعت دوم حمد و سوره ی «قل هو الله أحد» را قرائت فرمود و قنوت خواند و رکوع نمود و رکعت سوم را با تسبیحات بجا آورد و تشهد و سلام گفت. پس از آن با مردم تحیت و تهنیت نموده و خداحافظی فرمود و تعقیبات نماز و نوافل را به جای آورد و سجده ی شکر نمود. در این مشایعت مردم تحف و هدایایی از شیرینی و حلوا آورده بودند که حضرت هم خودش میل کرد و هم به مشایعین تعارف و تقسیم و توزیع فرمود و از آن جا به طرف مدینه حرکت کرده و به مکه رفتند. [۳۷۹]. از این روایت معلوم می شود که این مسافرت از راه جبل انجام شده است که به آن جبل أجا و جبل حائل گویند، از کوه به شامات و مدینه رفته و از مدینه به مکه رفته اند. این

سفر یکی از سفرهای محقق امام جواد علیه السلام است که از بغداد به مکه رفته و به طور مسلم بین سنوات ۲۰۶ و ۲۰۷ هجری بود، زیرا مورخان می نویسند که: آن حضرت در سن یازده سالگی در بغداد بود و اگر در نه سالگی در مرو، یا بغداد عقد و عروسی هم باشد باز از سال ۲۰۳ هجری همین سنوات می باشد.

### مسافرت دیگر امام جواد از مدینه به بغداد

تردیدی نیست که امام جواد علیه السلام دو سفر، از مدینه به بغداد داشته و مسلم [ صفحه ۳۴۱ ] است که سفر دوم به دعوت معتصم عباسی و پس از درگذشت مأمون بوده است. مأمون در سال ۲۱۸ هجری در بندون شهر طرطوس رم درگذشت و مردم با برادرش معتصم عباسی بیعت نمودند. چون معتصم بر اریکه ی خلافت استقرار یافت تنها از کسی که بیم داشت امام جواد علیه السلام بود که به دو جهت از او می ترسید: ۱ - چون آن حضرت از مبرزین علویان، عالم، حکیم، فاضل و دانشمند است و شخص اول خاندان بنی هاشم می باشد، امکان دارد که مردم دور او را بگیرند و به خلافت دعوتش نمایند. ۲ - جهت خویشاوندی که با مأمون داشته که دامادش است و نزدیکترین افراد به خلیفه وقت بوده و می تواند وارث تاج و تخت باشد، یا مدعی معتصم گردد و خلافت را از او بگیرد. از این رو، بیمناک شده او را به بغداد دعوت نمود. هنگامی که دعوت معتصم رسید امام جواد علیه السلام با ام فضل برای ادای حج به مکه رفتند و فرزند خود، علی بن محمد الهادی النقی علیهماالسلام را به همراه مادرش - که غیر ام فضل بود - در مدینه گذاشت

و با ام فضل، دختر خلیفه ی متوفی به سوی عراق حرکت کرد. در این سفر بود که امام جواد علیه السلام با آن که فرزند پسرش کوچک و نابالغ بود در عین حال ودایع امامت را به آن حضرت سپرد، وصایای خود را نمود و او را به ولایت و امامت پس از خود به مردم مدینه و خواص اصحاب معرفی کرد و به سوی بغداد حرکت نمود. همان گونه که پیشتر یاد آور شدیم مأمون در روز پنج شنبه ۱۳ رجب سال ۲۱۸ هجری در طرسوس در گذشت، در این موقع از امامت امام جواد علیه السلام شانزده سال گذشته بود یعنی شانزده سال از شهادت حضرت رضا علیه السلام می گذشت. معتصم نخست در شعبان سال ۲۱۸ هجری از ابواسحاق محمد بن هارون [ صفحه ۳۴۲ ] بیعت گرفت و پس از آن متوجه جعفر بن مأمون شد و می خواست با حیلۀ این سه نفر رقیب (یعنی: امام جواد علیه السلام، پسر هارون و پسر مأمون) را از پای در آورد تا خلافت او بی معارض بماند. از این رو، به انواع حیلۀ ها متوسل شد: نخست آن که به آن ها در کنار کاخ خود منزل داد، تا زیر نظر خود باشند و خروج نکنند. چنانچه مأمون چنین کرد. دوم آن که پی بهانه می گشت تا آن ها را مسموم کند که سر و صدایی راه نیفتد، زیرا قدرت جنگ نداشت، اگر چه زمان معتصم یک نژاد تازه ای به اسلام وارد شدند و آن ترک ها بودند و معتصم خلافتش مرهون خدمات ترک ها بود، زیرا از عرب و عجم رانده و مانده بود متوسل به ترک ها شد و آن ها از او حمایت کردند تا در میان

غوغای سیاست استقرار یافت و به حيله کار خود را شروع کرد. شيخ مفيد رحمه الله می نویسد: تردیدی نیست که در ماه محرم سال ۲۲۰ هجری امام جواد علیه السلام وارد بغداد شد. بنابراین، خبر مسافرت امام جواد علیه السلام به مکه از شعبان سال ۲۱۸ هجری که مأمون درگذشت شروع شد که پس از آن به مدینه برگشت. سپس معتصم آن حضرت را دعوت نمود و به بغداد حرکت کرد و آخر ماه محرم سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد شد که این جریان دو سال طول کشید و امام جواد علیه السلام در آخر ماه ذی قعدة ی سال ۲۲۰ هجری مسموم شد و در بغداد شهید شد. بنابراین، معلوم می شود که معتصم در این مدت به هر عنوانی که بود دل پر درد ام فضل را (از این که همسرش زن دیگری انتخاب نموده و فرزندان پسری از جمله امام علی النقی علیه السلام از او متولد شده و از او فرزند نداشت) بدست آورد و او را به وعده و وعید آماده مسموم ساختن همسرش کرد تا در روز آخر ذی قعدة سال ۲۲۰ هجری - که مورد اتفاق همه مورخین است - همسر خود را مسموم نموده که [صفحه ۳۴۳] در نتیجه حضرتش به شهادت رسید و پس از آن خودش کامی ندید و به فجیع ترین وضعی به مرضی مدهش و مخوف مبتلا شد تا به درک واصل گردید. این هم سفر دوم امام جواد علیه السلام به بغداد بوده که به سوی آرامگاه ابدی خود شتافته و منشأ تحولات تاریخی گشت که اکنون مزارش قبله ی اهل دل است و هر سال میلیون ها مردم مسلمان جهان برای زیارتش

## نامه های امام جواد

آنسان که از کتاب های اخبار به دست می آید، چندین نامه به خط امام جواد علیه السلام دیده شده که به اصحاب و انصار خود نوشته اند. برخی از آن ها، پاسخ نامه هایی است که سؤالی کرده اند و برخی دیگر موعظه، اندر و نصیحت هائی است که اصحاب از حضرتش خواسته اند و امام علیه السلام به آن ها پاسخ داده که آن نامه ها اگر چه کوتاه است، ولی رسا و معانی بلند و سرمشق سعادت و رستگاری است. از همین نامه ها می توان به آن پی برد که نویسنده ی عظیم الشان آن تا چه حدی بر معارف و معانی تسلط و به اصلاح حال و روحیات ابنای زمان و پرسشگران موضوع علاقه داشته که پاسخ مقتضی معجزه آمیزی داده است. از جمله نامه های آن حضرت نامه ای است که علامه ی مجلسی رحمه الله از «کافی» نقل می کند که صیدلانی گوید: در نخستین سال از خلافت معتصم با مردانی از اهل سجستان و بست در سفر مکه بودیم، در طواف کعبه حضور محترم امام جواد علیه السلام رسیدیم عرض کردم: مردی است که به ولایت و دوستی شما متکی و علاقه مند است، ولی اهل دیوان است و من هم باید خراج و مالیاتی به او بدهم اگر شما به او دست خطی مرقوم فرمایید که به من احسان کند موجب سپاس و تشکر است. امام جواد علیه السلام فرمود: او را نمی شناسم. عرض کردم: من او را می شناسم و مطمئن هستم که از شیعیان و دوستان شما و برادران ایمانی ما می باشد که مرقومه شما برای او مفید به حال من و موجب [ صفحه ۳۴۴ ] افتخار او می شود. آن حضرت فرمود: کاغذ، قلم و دوات آوردند

آن گاه این نامه را به او نوشت:

### متن نامه ی امام جواد به والی سجستان

بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد، فإن موصل کتابی هذا ذکر عنک مذهباً جميلاً و أن لك من عملك ما أحسنت فيه، فأحسن إلى إخوانك و اعلم أن الله عزوجل سائلك عن مثاقل الذر والخردل. به نام خداوند بخشاینده مهربان این شخص که نامه مرا به تو می رساند از تو عقیده و فکر زیبا و پسندیده ای ذکر کرده است و این که اعمال تو مورد تحسین و خوشنودی خاطر مردم است، پس تا می توانی نسبت به برادران دینی خودت نیکی کن و بدان که خداوند عالم - جل شأنه - در قیامت در مورد هر ذره و خردلی از کارهایت پرسش می کند. راوی گوید: وقتی به سجستان رسیدیم گزارش این نامه را به والی آن جا، حسین بن عبدالله نیشابوری داده بودند، او در دو فرسخی شهر به استقبال ما آمد. چون نامه حضرت را به او داد، آن را بوسید و به چشم خود کشید و گفت: حاجت تو چیست؟ گفتم: من بایستی مالیاتی به دیوان محاسبات شما پردازم. گفت: آن را بخشیدم و تا من والی این شهر هستم خراج از تو مطالبه نمی کنم. آن گاه از وضع زندگی من پرسید، چون جریان کار خود را برای او گفتم به من مرحمت و محبت بیشتری کرد و نوشت که مادام العمر از مالیات معاف خواهی [ صفحه ۳۴۵ ] بود. [ ۳۸۰ ]. و با این نامه مباحثات و افتخار می کرد امام جواد علیه السلام از مکه به او مرقومه ای نوشته که اسناد مفاخرات تاریخی ضبط شده است. نامه ی دیگر، دستخط شریفی است که حضرتش به یکی



از شیعیان مقیم طرطوس مرقوم فرموده و او را در روش پرورش عقلانی و دینی تحریص و تشویق نموده و دعا فرموده که خداوند او را با آل محمد علیهم السلام محشور فرماید و جزای نیکو عنایت کند.

### متن نامه ی امام جواد به علی بن مهزیار

بسم الله الرحمن الرحيم يا علي! أحسن الله جزاك و أسكنك جنته و منعك من الخزي في الدنيا و الآخرة و حشرك الله معنا. يا علي! قد بلوتك و خيرتك في النصيحة و الطاعة و الخدمة و التوقير و القيام بما يجب عليك، فلو قلت إني لم أر مثلك لرجوت أن أكون صادقاً، فجزاك الله جنات الفردوس نزلاً، فما خفي على مقامك و لا خدمتك في الحر و البرد في الليل و النهار فأسأل الله إذا جمع الخلائق للقيامة أن يحوك برحمته تغتبط بها أنه سمع الدعاء. [۳۸۱]. به نام خداوند بخشاینده ی مهربان ای علی بن مهزیار! خداوند به تو جزای نیکو عنایت فرماید و مسکن تو را بهشت قرار دهد و از خواری و رسوائی در دنیا و آخرت مصون دارد و حشر تو را با ما قرار دهد. ای علی، به راستی که تو را آموزدم و اختیار کردم برای نصیحت و طاعت و خدمت و بزرگ داشتن و قیام کردن بره آنچه بر تو واجب [صفحه ۳۴۶] است، و اگر بگویم که همانند تو را در میان یارانم ندیده ام امید است که راست گفته باشم خداوند منزل کردن در بهشت برین را پاداش تو قرار دهد، بر ما مقام تو پنهان نیست، و خدمت تو در سرما و گرما و شب و روز پوشیده نمی باشد، از خداوند تبارک و تعالی می خواهم هنگامی

که همگان را برای قیامت گرد آورد به تو عنایتی کند که مورد غبطه ی دیگران واقع شود، و او شنونده ی هر دعا و اجابت کننده ی آن است. [۳۸۲]. همچنین دو نامه ی دیگر از امام جواد علیه السلام معروف است که حضرتش به عبدالخیر مرقوم فرموده اند. اصل این دو نامه در «کافی» و «بحار» ضبط شده و در کتاب «بهجت الأبرار» [۳۸۳] ترجمه نموده و مرحوم سحاب هم در «سرور الفؤاد» ترجمه را نقل نموده، ولی چون ترجمه آن قابل استفاده و هضم عموم نبود و در حین نوشتن هم به اصل آن دسترسی نیافتیم از نقل ترجمه ی آن خودداری کردم. مدلول بیان امام، از مفاد آغاز مطلب - که یک سطر آن در «سفینه البحار» آمده و در باب مواعظ نیز آمده - معلوم می شود که اطاعت از حق، تحکیم مبانی فرایض و عقاید، اجرای عبادات و اطاعات، و جلب توجه به فضایل اخلاقی است که مرد مسلمان باید بنیان عقیده و ایمان خود را محکم و استوار نموده و به اطاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوستی اولیای او راهی را که به او نموده اند برود و برای تهذیب نفس و کمال مطلوب به فضایل اخلاقی عمل نموده از آزار و اضرار و اذیت دیگران خود [صفحه ۳۴۷] داری نماید.

### نامه ی حضرت عبدالعظیم به امام جواد و پاسخ آن حضرت

راوندی در کتاب «خرایج» می نویسد: حضرت عبدالعظیم حسنی نامه ای خدمت امام جواد علیه السلام نوشت و در مورد مهدی امت و قائم آل محمد علیهم السلام پرسش نمود. امام علیه السلام در پاسخ او فرمود: المهدی الذی یجب أن یتنظر فی غیبه و یطاع فی ظهوره و هو الثالث من ولدی، و

أن الله يصلح أمره في ليله، كما أصلح أمر كلیمه موسى عليه السلام حيث ذهب ليقتبس لأهله نارا، هو سمى رسول الله صلى الله عليه وآله و كنيه تطوى له الأرض و قیل و لم سمى القائم، لأنه يقوم بعد موت ذكره و ارتداد أكثر القائلین بامامته، و سمى المنتظر، لأن غيبته يطول أمدھا فينتظر خروجه المخلصون، و ينكره المرتابون، و يهلك المستعجلون [۳۸۴]. مهدى عليه السلام کسی است که انتظار او در دوران غیبتش و اطاعت او در دوران ظهورش واجب است. او سومین فرزند از فرزندان من است و خداوند امر او را در ظرف یک شب اصلاح می کند همان طور که امر کلیم خود موسی بن عمران را اصلاح فرمود هنگامی که رفت برای اهل و عیالش آتشی فراهم کند. او هم نام و هم کنيه رسول خدا صلى الله عليه وآله است زمین برای او به هم در می نوردد و او را قائم گویند برای آن که او پس از بین رفتن یارش در میان خلق و ارتداد عده ای زیاد از کسانی که قایل به امامت او بودند، قیام می کند و او را منتظر خوانند برای آن که غیبت او به طول [صفحه ۳۴۸] می انجامد پس مخلصین در حال انتظار مانده و شکاکین مرتد شده و شتابزدگان هلاک خواهند شد. این روایت از معجزات امام جواد علیه السلام است که پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام بیان فرموده است.

## نجات اباصلت از زندان

اباصلت، عبدالسلام بن سلیمان بن ایوب بن میسره، مولی عبدالرحمان بن سمره قرشی از رجال نامی و روات حدیث و دربان امام رضا علیه السلام بوده که اکنون قبرش در دو فرسنگی

سر راه مشهد دارای قبه و بارگاهی است که مردم به زیارت او می روند. اباصلت برای طلب حدیث به بصره، کوفه، حجاز، یمن و بغداد مسافرت نمود و در نیشابور ساکن شد و چون امام رضا علیه السلام به خراسان آمدند خادم و دربان آن حضرت گردید. اباصلت به مشایخ حدیث و علما احترام بسیار می کرد و از آن ها حدیث فرا می گرفت و در آستان حضرت رضا علیه السلام احادیث بسیار روایت کرد او بود که می گفت: سگ دربان خاندان علوی بهتر از بنی امیه است، چون او شیعه متعصبی بود برخی از عامه او را طعن زده اند. اهل رجال می نویسند: اباصلت جز موالات و شدت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام گناهی نداشت. هنگامی که امام رضا علیه السلام مسموم گردید، شهرت اخبار اباصلت معلوم شد و از آن جایی که اخبار مسمومیت امام هشتم را برملا و آشکار کرده بود، مأمون او را زندانی نمود، او به مدت یکسال در زندان بود و این دوران بر او سخت می گذشت تا این که دعا کرد و از خداوند خواست که به حق محمد و خاندان او علیهم السلام فرجی برساند، ناگهان شبی درب زندان باز شد و امام جواد علیه السلام وارد شد و فرمود: [ صفحه ۳۴۹ ] یا اباصلت! ضاق صدرک، قم و أخرج. ثم ضرب بیده المبارک علی القيود ففکها و أخرج من الحبس. آنگاه با دست مبارک خود اشاره فرمود که زنجیر از پای او برداشته شد و برخاست و از زندان خارج شد در حالی که زندانبان او را دید و هیچ سخنی نگفت. امام جواد علیه السلام فرمود: امضی فی ودائع الله، فإنک لا تصل إلیه و لا یصل

إليك أبدا. [۳۸۵]. اباصلت تا زنده بود دیگر به زحمت درباریان مبتلا- نشد، تا این که از دنیا رفت و این از برکت وجود مقدس امام جواد علیه السلام بود. این معجزه را در اکثر کتاب های معجز، احادیث و اخبار زمان امام جواد علیه السلام نقل نموده اند. نگارنده هم تمنا دارد که امام نهم علیه السلام منجی اباصلت هروی از زندان خلیفه عباسی شفاعت فرماید که: این خدمتگزار را هم از زندان تنگ دنیا به سلامت و خیر و عافیتی که در قرآن وعده فرمود: (لا خوف علیهم و لا هم یحزنون) نجات دهند و همان وعده که به علی بن مهزیار کتبا داد، به خدمتگزار ضعیف خود که به سبب نشر معارف دین و اخبار زندگی ائمه ی معصومین علیهم السلام از مزایای زندگی مادی محروم مانده عنایت فرماید. آمین یا رب العالمین.

### امام جواد در نظر شافعی

کمال الدین محمد بن طلحه ی شافعی درباره ی امام جواد علیه السلام چنین می نویسد: هذا محمد الثانی رفیع القدر، عظیم الشأن، رفیع الذکر ما اتسعت له حلبات محالها، و لا امتدت له أوقات آجالها، بل قضت علیه الأقدار الإلهیه یقله بقائه فی الدنیا بحکمها و اسجالها فقل فی الدنیا مقامه عجل القدوم علیه لزیاره حمامه، فلم تطل بها مدته و لا امتدت فیها آیامه غیر [صفحه ۳۵۰] أن الله جل و علا خصه بمنقبه متألفه فی مطالع التعظیم بارقه أنوارها مرتفعه فی معارج التفضیل قیمه أقدارها بادیه لأبصار ذوی الباصر بنیه منارها هادیه العقول أهل المعرفة آیه آثارها. [۳۸۶]. امام محمد تقی ابن الرضا محمد ثانی [۳۸۷] است، او قدر و مرتبه ای بلند دارد، نامش در افواه عوام و خواص مشهور است. سعه ی صدر،

وسعت نظر، شیرینی کلام، جذابیت سخن رانی او، همه را جلب کرده است. اما متأسفانه مدت افاضاتش کم بود و سرنوشت چنین حکم می کرد که او در جوانی به روح کلیه الهی متصل گردد، نیروهای علم و فهم و دانش به قله مرتفع درایت و کیاست او نمی رسد، حکومت های علمی و قضاوت های اجتماعی او حکم قاطعی بود که بالاتر از آن نظریه امکان نداشت. مرغ بلند پرواز عقل و خرد به درجه ی رفیع دانش و بینش او نمی رسد. چه کوتاه بود زمان او؟! و چه بلند بود افادات او؟! او در همین مدت کوتاه مظهر قدرت علم و منقبت حق و مجمع فضیلت و کمال بود. سطوت و هیبت او به قدری بود که هر کس بدو می رسید ناخودآگاه سر تعظیم فرود می آورد و از اشعه ی انوار افاضات علمی او بهره مند می شد. او منبع دانش و بینش بود که هر تشنه کامی به او می رسید سیراب می شد و همچون منبع نوری بود که دل و دیده همه از او روشن می شد و عقل و ذهن بدو علم و معرفت می یافت.

### امام جواد در کلام علامه اربلی

از علمای قرن هفتم، صاحب کتاب کشف الغمه فی معرفه الائمه است. علامه ی دانشمند اربلی در مورد شخصیت امام جواد علیه السلام چنین می نویسد: [ صفحه ۳۵۱ ] سلام الله علیه الجواد فی کل أحواله، جواد فاق الناس بطهاره العنصر، و زكاء المیلاد، و أفرع قله العلاء، فما فاز به أحد و کاد مجده العالی، المراتب و مکاتته الرفیعه تسموا علی الکواکب، و منصبه یشرف علی المناصب، فطوبی لمن سعی فی ولائه، و الویل لمن رغب فی خلافه، فمن له أب کأبیه أو جد کجده، فهو شریکهم

فى مجدهم، و هم شركاؤه فى مجده، بدور طوالع جبال قوارع غيوث هوامع سيوف قواطع، بهم اتضح سبل الهدى، و بهم سلم من سلم من الردى، و بحبهم ترجى النجاه و الفوز غدا، و هم أهل المعروف و أولو الندى. كل المدايح دون استحقاقهم، و كل مكارم الأخلاق مأخوذه من كرائم أخلاقهم، و كل صفات الخير مخلوقه فى عنصرهم الشريف و أعراقهم، و الجنه فى وصالهم، و النار فى فراقهم، حبهم فريضه لازمه، و دولتهم باقيه دائمه و أسواق سود دهم قائمه، و تعوذ مجيبهم باسمه، و كفاهم شرفا أن جدهم محمد صلى الله عليه و آله و أباهم على عليه السلام و أمهم فاطمه عليهما السلام فمن يجاريهم فى الفخر؟! أو من يكافئهم (يسابقهم) فى علو القدر؟! و ما تركوا غايه عز الأوقد انتهوا إليها سابقين و لا مرتبه سودد إلا ارتقوها آمنين من اللاحقين. و هذا هو الحق، و بشرفهم شرف الأول و الآخر، و لو اطلعت فى مدح هذه الأنوار الإلهيه المودعه فى هياكل البشريه لم آت بطائل، ماللتراب و رب الأرباب؟! أين الثرى و الثرياء؟! و كيف يطيق حضر ما أعجزت عنه الأوايل و الأواخر؟! أنتم بنوا طه و ق الضحى و بنوا تبارك و الكتاب المحكم و بنوا طه و المسلخ و الصفا و الركن و البيت العتيق و الزمزم بكم النجاه من الجحيم و أنتم خير البريه من سلاله آدم أنتم مصابيح الدجى لمن اهتدى و العروه الوثقى التى لم ينقصم [صفحه ٣٥٢] و إليكم قصد الولى و أنتم أنصاره فى كل خطب مولم بكم يفوز عدا إذا ضمرت فى الحشر للعاصن نار جهنم من مثلكم فى العالمين و عندكم

علم الكتاب و علم ما لم يعلم جبرئیل خادمکم و خادم جدکم و لغیرکم فیما مضی لم یخدم ابنی رسول الله إن أباکم من دوحه فیها النبوه ینتهی أخاه من دون البریه أحمد و اختصه بالأمر لولا یظلم [۳۸۸]. درود و تحیت بر امام جواد علیه السلام در هر حال، هر زمان و هر مکان. سلام خدا و درود رسول و دوستان بر او باد، امام جواد علیه السلام برتر و بالاتر از همه ی مردم عصرش بود، او در عنصر وجودی پاک و پاکیزه بود، ماهیت وجودش به ذکاء، شعور، عقل، کیاست و رزانت آمیخته و مرغ بلند پرواز روحش بالاترین قله مرتفع عالم دانش و بینش را زیر بال و پر گرفت، طیاره ی فکرش بلندترین نقطه ی مقام و منصب را زیر نظر داشت و با مجد و تعالی مراحل و مراتب تکامل را طی کرده بود، او را بدین جهت نجوم زاهره و ستاره ی درخشان زمین گفتند، چرا که کواکب عالم به طفیل او حرکت می کرد و هر کس در دوستی از او پیروی او می کرد سعادتمند و کامیاب و فائز و رستگار می گردید. خوشا بر احوال دوستان و پیروانش که درجات ارتقا را طی کرده و وای بر بداندیشان و دشمنان او که در حضيض مذلت و خواری می افتادند. موافقین او به درجات جمال و کمال رسیدند و مخالفین او به درکات رسوایی و عذاب افتادند. کیست مانند او که پدری چون سلطان السلاطین حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام داشته باشد؟ و سلسله ی آبای گرامش به [ صفحه ۳۵۳ ] رسول خدا خاتم النبیین صلی الله علیه و آله برسد؟ او در مجد و



شرف و بزرگواری از جهت حسب و نسب در طالعی بوده که نظیر و شبیهی نداشت. او پرورش یافته‌ی شمشیر جهاد و شمشیر زبان در فصاحت و بلاغت و کمال و ادب بود. او همانند پدر و اجدادش قربانی راه هدایت و ارشاد شدند، و فداکاری آن‌ها موجب رشد ورقای مردم مسلمان گردید. به دوستی آن‌ها ابواب نجات و نجات باز شد و درهای رستگاری گشوده گردید، به وجود آن‌ها نردبان اعتلا و ترقی نصب گردید و به محبت آنها ابواب بهشت افتتاح می‌شود. آن‌ها خاندان علم و معرفت و وسیله عرفان و حکمت هستند. هر کس درباره‌ی آنان هر چه مدح کند باز کمتر از استحقاق بزرگواری آن‌هاست و هر مکرمت و فضیلت دون مکارم و فضایل آن‌هاست. امام جواد علیه السلام از کرائم اخلاق جدش که مصداق (انک لعلی خلق عظیم) [۳۸۹] بود سرچشمه گرفت و کلیه‌ی صفات جمال و کمال در قلبش تمرکز و تجمع یافت. وجودش منبع خیر و فضیلت بود. عنصر شریفش رحمت و نعمت حق بود، بهشت در وصال دوستانش متبسم و دوزخ در وصال دشمنانش دهان گشوده است. محبت آن‌ها در خمیره‌ی آدمیان عجین و خمیر شده و دولت باقی آن‌ها ابداء و ازلا. در وظیفه‌ی رهبری به توحید پایدار است. به دوستی آن‌ها بازار تجارت سودمند و به دشمنی آن‌ها کسب و کار زیان آمیز است. در بزرگواری او کافی است که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله پدرش علی مرتضی علیه السلام و مادرش فاطمه‌ی زهرا علیها السلام بود و پدرانش یکی پس از [ صفحه ۳۵۴ ] دیگری پرورش یافتگان مکتب نبوت و تربیت شدگان داماد

ولایت مطلقه ی الهیه بوده اند. در علو قدر و شرافت کسی جز ائمه ی معصومین علیهم السلام که خود از آن ها بود از سابقین و لاحقین به مرتبه ی او نمی رسد، و به دوستی آن ها ایمان به درجه ایقان رسید و حق یقین، بلکه عین یقین برای مردم حاصل گردید، وجود امام نهم، روش و پرورش او و تعلیمات عملی او بهترین سرمشق و موجب کمال یقین گردید. آن ها متصرف عالم و مردم عیال و جیره خوار آن ها می باشند و همه ی خلق نسبت به آن ها طریق بندگی از جهت پیشوایی پیش گرفته و به زعامت و امامت آن ها خدای عالم را عبادت و بندگی می نمایند. آثار و مآثر دین از آن ها به خلق افاضه شده و ذخر و شرف و فخر به افاضات آن ها حاصل گردیده. مدح آنها مدح حق و ذم آن ها، ذم حق است. آن ها مظهر انوار الهی هستند و هیاکل آن ها قالب انوار و فیوضات ربانی است. کجا می توان نور حق و عنصر شریفی را که قالب انوار الهی است وصف کرد؟ خاک کجا و روان پاک کجا؟ چگونه می توان لطایف الهی را با کثایف جسمانی انطباق داد، یا وصف نمود؟! ای امام نهم! شما از خاندان طه و آل محمد علیهم السلام هستید. اولاد کسی هستید که خیر و برکت کتاب و شریعت به خانه ی او نازل شد. به وجود شما و اجداد شما رکن و صفا، زمزم و خانه ی خدا و عرفات و منی برقرار شد. نجات و رهایی از آتش به وجود شماست، شما بهترین نیکویان از نسل آدم هستید. [ صفحه ۳۵۵ ] شما چراغ فروزان ارشاد و هدایت می باشید، شما ریسمان محکم ارتباط حق

با خلق هستید. به وجود شما هر دوستی ختم می شود و به یاری شما خدا یاری می گردد و به نام شما هر خطبه آغاز و به احترام شما انجام می یابد. هر کس به هر سعادت نایل شود به برکت وجود شماست، و هر ایمنی از آتش جهنم در پناه شماست. کیست نظیر شما در دو جهان که دارای علم کتاب و علوم غیب و مشهور به اذن الله باشد؟! ای امام جواد! تو از خاندانی هستی که جبرئیل خادم آن بیت است و جز بر جد بزرگوارت بر دیگری نازل نشد و احترامات آسمانی را ابلاغ نکرد. ای فرزند رسول خدا! تو از شاخه ی شجره ی طیبه ی نبوت و میوه ی شیرین درخت ولایت هستی و این منصبی است که خداوند به جدت امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص داده و او را اولی الامر معرفی فرمود و علم او را به ارث به شما افاضه نموده است. [۳۹۰].

### **بخش دیگری از کلمات قصار و سخنان کوتاه امام جواد**

کلمات اشخاص پاره ای از جان اشخاص است، زیرا همان طور که جسم توالد و تناسل دارد و فرزندان حاصل بدنی و جسمانی آدمی می باشند سخنان و کلمات منظوم و منثور افراد هم فرزندان روحانی و روانی انسانی هستند که از کلمات می توان اشخاص را شناخت. یک سؤال این جا پیش می آید که گاهی از افراد سخیف سخنان لطیف شنیده [صفحه ۳۵۶] می شود آیا این سخنان از خود آنان است یا از غیر؟ اگر از خودشان است چرا روش عملی خودشان برخلاف منطق صواب آن ها است؟ در این قسمت که باید به علم الاجتماع برگشت و علل و معلول سخن را بدست آورد و روابط آن شخص را با

افراد دیگر شناخت تا معلوم شود که سخنان از خود اوست و منطبق با فکر و روح اوست یا خیر. در حدیث است که حضرتش فرمود: انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال. این حدیث ما را از این جهت راحت می کند که به اصل سخن توجه کنید نه به گوینده و همین حقیقت نشان می دهد که گاهی سخن خوب از زبان بد تراوش کند، یا گوهری به منقار حیوانی افتد، یا جواهری در منجلاّب افتد. سخن خوب هر جا باشد خوب است و گوهر اگر در خلاب افتد هنوز نفیس است و غبار اگر بر فلک نشیند هنوز کثیف است. اما رابطه ی گفتار با گوینده را هم می توان از عملش شناخت، اگر گوینده به آن چه می گوید عمل می کند آن سخن جان او و پاره ی تو اوست و اگر می گوید ولی به عمل نمی بندد، عاریتی است که برای زمان موقتی به او اعطا شده و یا به ودیعت از کلمات دیگران گرفته که خوب سخن بگوید یا سخن خوب بگوید. برخی از ادبا، گویندگان و وعاظ در ردیف کردن سخنان منظوم و منثور ید طولایی دارند و خوب سخن می گویند و گاهی سخن خوب هم می گویند اما آیا آن چه می گویند تراوش روح خودشان است، یا انعکاس الفاظ و معانی دیگران است در آن ها تجلی کرده و پرتوافکن شده است؟ واعظ شهر که پیوسته سخن گفت ز عشق نیست عاشق غرضش پشت هم اندازی بود و چه بسیار ادبا که در ادبیات و سخن ادیبانه مهارتی دارند، ولی از ادب بی بهره هستند، یا وعاظی که از وعظ خود جز متاع سخن

غرضی ندارند، یا درویشانی که از درویشی فقط پشمینه پوشی را می دانند. [صفحه ۳۵۷] نظر به همین حقایق بود که شاه ولایت فرمود: «به سخن نظر کنید نه به گوینده» یعنی اگر گوهری نفیس از دهن سگی باشد، ارزش آن گوهر محفوظ است، ولی اگر از مردی سخن زشت و ناپسند و ناملایم و نامناسب شنیدید بدانید یا روح او آلوده و کثیف شده، یا در اثر معاشرت انعکاس بدی یافته است؛ زیرا اساساً فطرت انسان، فطرت توحید و صحیح و سالم و مصون از نکبات است مگر آن که در اثنای تکامل نطفه و پرورش و معاشرت آلودگی پیدا کند، آن وقت است که امکان دارد مردی نجیب و شریف با آمیزش کثیف و رقیب بد، آلوده گردد و سخنانش زننده و مانند نیش عقرب باشد که مقتضای طبیعت اوست. این آدمی هم به مقتضای آمیزش و آلودگی عادات او شده، اگر روش پرورش او را عوض کنند و خط سیر او را برگردانند مسلماً او هم به طرف کمال سوق خواهد نمود. از این جهت شما می بینید گاهی در مهد پرورش عصمت و عفت یک فرد زندگی می کند، یا خشن، بد زبان، تندخو و تندگو می گردد. حتماً سر این بدی را در علل مخفی باید جستجو کرد که از کجا به حصن حصین عفت و عصمت او رخنه کرده است. یا به عکس، اگر در خاندان طبقات پست یک فرزندی را دیدید که دارای ادب اخلاق، ادب نفس و ادب درس است یقیناً معلول آمیزش و دوستی دوستان و همنشینان او می باشد و این روش با اصلی که اسلام در تکامل نفسانی

آموخته مسلم است که معلول مخفی است و بدون علت نبوده است. چه بسیار خاندانهای علمی که یکی از آن‌ها در اثر مجالست با بدان به انحطاط اخلاقی کشیده و رو به فساد رفته اند و چه بسیار خانواده های پست و بی سواد بودند که یکی از آنها در اثر مجالست با همدرسان خوب با فضیلت رو به ترقی و تکامل نهاده و به مدینه ی فاضله رسیده اند. پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد [صفحه ۳۵۸] سگ اصحاب کهف روزی چند پی نیکان گرفت و مردم شد آن چه مسلم است در علم الاجتماع بشری به حکم سلسله ی علیت و معلولیت ترقی و تنزل بدون جهت نیست و بشر در حال سیر کمالی وفقه ندارد، یا حالت صعود است، یا حالت نزول. اگر شرایط زمان و مکان برای ترقی و تعالی حاضر بود رو به کمال و فضیلت می رود و اگر شرایط آن فاقد بود رو به انحطاط و نزول اخلاقی می گذارد و در تمام این مراحل سخنان آدمی نماینده ی سیر تکاملی اوست و اگر اوراق زندگانی یک فردی در دست باشد کاملاً می توان به تطورات فکری، تحولات اخلاقی و انقلابات روحی او از سخنانش پی برد. این مقدمه که یک سانحه فکری بود در حین نوشتن این سطور حاصل شد که برای روشنی افکار عرض کنم که کلام منظوم و منثور ائمه ی اطهار علیهم السلام از خود رسول خدا صلی الله علیه و آله تا قائم آل محمد علیه السلام همه پیرامون حق و حقیقت دور می زده و خود این تراوش سخن پیامبر است؟! چرا؟! برای آنکه در افراد سخنان انسان مولود افکار انقلابی اوست

که در هر دورانی یک حالتی دارد: فقر، غنی، صباوت، کهولت، قدرت، ضعف، جوانی و پیری، صحت مزاج، سقم و کسالت، قبض، بسط، شجاعت، جبن و غیره همه در آدمی تأثیر می‌کند و سخن انسان در آن حال نماینده همان حال است که به خوبی تحولات زندگی را می‌نمایاند، ولی در پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام در تمام حالاتی که در قبض و بسط، یا رفاه، آسایش، تبعید و محصوریت، در حال آزادی و بند و در حال گرفتاری و خلاصی همه ی سخنان آن‌ها بر محور حق و حقیقت دور می‌زد، و در راه عظمت، نصیحت و ارشاد و هدایت مردم است. به همین جهت سخنان آن‌ها بزرگ‌ترین معجزه در نظر دانشمندان و از دیده ی دانشگاه‌های جهان است اگر تشخیص دهند. اکنون به کلمات امام بیست و پنج ساله ی ما - که از سن نه سالگی سر حلقه ی [ صفحه ۳۵۹ ] ولایت مطلقه ی الهیه دست او بود - بنگرید، ببینید به کجا ارتباط دارد، و چگونه سخنان او پاره ای از تن او، نشانه ی روح بلند پرواز او و میراث سخنان جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌باشد. نخست موعظه ی پیر می‌فروش این است که از معاشر ناجنس احتراز کنید ۱۰۰ - الثقة بالله تعالی ثمن لكل غال و سلم الی کل عال. اعتماد به خدا بهای هر چیز ارزشمند و گرانبها است و نردبانی برای رسیدن به مراتب والا است. شما اعتماد و حسن ظن به خدا داشته باشید ببینید چگونه در تمام مراحل کمالی توفیق نصیب شماست. شما حسن ظن به خدا پیدا کنید خواهید دید مشکل گشای حقیقی شماست و

نردبان ترقی و تعالی شماسست. بکوشید روابط خود را به خدای خود حسنه نمایید و برکات و آثار آن را ملاحظه کنید. هر کس به خدای خود اعتماد داشته باشد به همه ی کمالات می رسد. ۱۰۱ - قال له عليه السلام رجل أوصني. قال عليه السلام: و تقبل؟ قال: نعم. قال: توسد الصبر و اعتنق الفقر و ارفض الشهوات و خالف الهوى و أعلم أنك لن تخلو عن عين الله فانظر كيف يكون. [۳۹۱]. مردی از امام جواد علیه السلام نصیحت و سفارشی خواست... فرمود: آیا می پذیری؟ عرض کرد: آری فرمود: صبر و شکیبایی را پشتوانه و تکیه گاه خود قرار بده و فقر را در آغوش بگیر، شهوات و تمایلات را ترک کن و با هواهای نفسانی مخالفت نما و بدان که هیچگاه از نظر خدا و دید او پنهان نیستی، پس بین چگونه عمل می کنی. [صفحه ۳۶۰] بصورتی عمل کن که ذخیره ی معاد تو باشد، نه آن چه نفس اماره گوید. ۱۰۲ - قال عليه السلام أوحى الله الى بعض الانبياء: اما زهدك فى الدنيا فتعجلك الراحة و أما انقطاعك إلى فيعززك بى و لكن هل عادت لى عدوا او واليت لى وليا. [۳۹۲]. خداوند عالم به یکی از انبیای خود وحی نمود که: زهد تو موجب راحتی و ایمنی تو در دنیا می باشد، و بریدن از دیگران و پیوستن تو به ما سبب عزت و تقرب تو می گردد. ولی آیا به خاطر من با دشمن من دشمنی کرده ای، یا دوست مرا دوست داشته ای. ۱۰۳ - قال داود بن قاسم: سألته عن الصمد. فقال عليه السلام: الذى لا سره له. قلت: فانهم يقولون: إنه الذى لا جوف



له، فقال عليه السلام: كل ذي جوف له سره. [۳۹۳]. داود بن قاسم گوید: از آن حضرت پرسیدم: صمد یعنی چه؟ فرمود: صمد یعنی آن چه که میان نداشته باشد. گفت: یابن رسول الله! می گویند: صمد یعنی آن چه جوف نداشته باشد. فرمود: هر چه که جوف داشته باشد و میان تهی باشد لازمه اش این است که میان داشته باشد. و ذات حق جل جلاله ترکیبی نیست تا مانند اجسام ابعاد داشته باشد، یا میان تهی باشد، یا درون و بیرون داشته باشد؛ بلکه ذات مقدسش نور است، نه چون نوری که قابل دیدن چشم های ما باشد. ۱۰۴ - قال عليه السلام: يا أباهاشم! عظمت برکات الله علينا فيه. قلت: نعم، يا مولای. فما أقول فی الیوم؟ فقال عليه السلام: قل فيه خیرا فإنه یصیبک و قلت: یا مولای! افعل [ صفحه ۳۶۱ ] هذا و لا ۱خالفه. قال عليه السلام: إذا ترشد و لا تری إلا خیرا. [۳۹۴]. فرمود: ای اباهاشم! برکات ذات حق جل و علا بر ما همچنان بزرگ و عظیم است. گفت: بلی ای سرور من! نسبت به روز چه می فرمایی؟ فرمود: هر چه آید بگو خیر است - زیرا سرنوشت تو به این روز است که بر تو اصابت کرده و در آن روز باید راضی به مقدرات باشی و مخالفت با نصیب و روزی خود نکنی، زیرا تو آن رشد و رقائی را که در این روز نصیب تو شده نمی بینی، مگر پس از آن و لذا باید واردات غیبی را همه خیر و نیکویی دانی، چه از منع فیض جز خیر و نیکویی افاضه نمی شود، هیچ بدی و سویی آن جا راه ندارد،

همه افاضه خیر و برکات و نیکویی است. رضا به قسمت خود شود که خامه ی ازلی همین نصیب به پیشانی من و تو نوشت  
۱۰۵ - لا تکن ولی الله فی العلانیه و عدوا له فی السر. [۳۹۵]. در ظاهر و آشکار دوست خدا مباشید و در پنهان دشمن خدا.  
یعنی ظاهر امر خدا خدا نکنید و در عمل برخلاف فرمان او رفتار نمایید. در نظر نگارنده بدترین صفات بشری دورنگی است،  
از مردم یک رنگ گرچه دشمن و بی دین باشد می توان اعتماد داشت، زیرا رنگ و هدف وضع خالی آن ها معلوم است،  
ولی آن کس که دو رنگ است نفاق دارد بازی گر است با هر کسی رنگ او می شود و با هیچ کس نیست و با همه هست،  
چنین کسی مورد اعتماد نیست و قابل معاشرت نمی باشد و جدش امیرمؤمنان علیه السلام مثل اعلای این حقیقت را چنین می  
فرماید: [ صفحه ۳۶۲ ] «لا تسبن إبلیس فی العلانیه و أنت صدیقه فی السر». [۳۹۶]. شیطان را آشکارا دشنام مده در حالی که  
دوست و رفیق او در پنهانی هستی. نفس خود شما ابلیس لعین است وقتی که دو رنگ باشید. ۱۰۶ - من أطاع هواه أعطی  
عدوه مناه. [۳۹۷]. هر که اطاعت هوا و تمایلات نفس کند مانند آن است که دشمن خود را به آرزویش رسانیده است. ۱۰۷  
- حدثنی أبی عن جدی عن آبائه علیهم السلام قال: قال أمیرالمؤمنین علیه السلام: لا یزال الناس بخیر ما تفاوتوا فإذا استوا  
أهلکوا. [۳۹۸]. پدرم از جدم، از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل کرده که فرمود: مردم همواره به خیر و خوبی زیست می  
کنند تا

مادامی که تفاوت فکری و سلیقه ای دارند و هنگامی که همه از این نظر یکسان گردیدند به هلاکت می رسند. (انتخاب شغل های مختلف به خاطر تفاوت های فکری و سلیقه ای است و اگر همه یک شغل اختیار کنند زندگی مشکل بلکه غیر ممکن می گردد). در این درس علم الاجتماع می فرماید: تساوی خلق موجب هلاکت آن هاست و باید افراد، طبقات، قبایل و عشایر با هم اختلاف داشته باشند تا در اختلاف و نیاز اجتماعی به همدیگر تمکین و اطاعت کنند و با هم در امور اجتماعی تشریک مساعی بنمایند. اگر همه با هم مساوی باشند ارکان اجتماع متزلزل می گردد، چرا که همه مشاغل مختلفه و فنون شاقه را قبول نمی کنند و کار زندگی مختل می گردد. مثلا دلیل ندارد که نانوا و خباز در تابستان با آن گرمی، پشت تنور آتش کار کند، یا [ صفحه ۳۶۳ ] قصاب با خون ریزی و کثافات سر کار داشته باشد، یا کوزه گر در کوره های آجر و گچ و ذغال سنگ بسر برد تا دیگران در بالش استراحت بگذرانند، ولی همین عدم تساوی موجب رضای فنون و مشاغل می گردد و همه با هم به الهام ربانی به شغل خود راضی هستند و ادامه می دهند و این در سایه ی عدم تساوی افراد اجتماع است. از این رو فرمود: لو تساوی الخلق لهلكوا جميعا، اگر همه تساوی یافتند همه هلاک می شوند. زیرا اگر رکنی از ارکان اجتماع متزلزل شد تمام پایه های زندگی متزلزل می گردد. پروردگار عالم در نظام احسن آن چه خیر و صلاح و مصلحت فرد و اجتماع است برای آن ها پیش می آورد و بسیاری اوقات می شود که انسان از پیش آمدی تنفر دارد و

همان خیر و مصلحت اوست، یا از فقدان کار و چیزی تأسف دارد همان صلاح و ثواب اوست که: (عسی أن تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و عسی أن تحبوا شیئا و هو کره لکم) [۳۹۹]. پس از مدتی تشخیص می دهد که آنچه را تنفر داشته عین خیر و مصلحت او بود. همین دایره را نسبت به اجتماع، بزرگ کنید و فضولی بی جا و چون و چرای بی مورد درباره ی کارهای حق نمایید که بسیار گفت و گو می شود: اگر چنین بود، یا چنان خوب بود، یا اگر فلان قنات بدان سوی بود، یا فلان درخت در فلان نقطه بود، یا فلان میوه در فلان منطقه خوب بود، این توهّمات غلط فکر نارسای آدمی است. چه بسیار مشهود گردیده که این تمایلات اگر می بود چه مفاسدی به وجود می آورد. خداوند عالم هر میوه را در هر محیطی که آب و هوای آن برای مزاج مردم آن سرزمین متناسب بود آفریده است: لیموی فارس، خربزه اصفهان، هندوانه همدان، انگور قزوین، مرکبات شمال همه متناسب با مزاج آدمیان و تأثیر آب و [صفحه ۳۶۴] هوای آن منطقه با روحیه و نفوس مردم آن سامان است. همین حقیقت از نظر علم الاجتماع و روان شناسی حکم فرماست که طبع یکی را برای پشت آتش تنور خبازی قابل می سازد و طبع دیگری را با ریختن خون گوسفند، یا آشپزی، یا آهن گری و نجاری و غیره قابلیت ها می دهد و قبول آن را الهام می کند تا نظام احسن برقرار بماند. جل جلاله و عم نواله و عظم شأنه العزیز. ۱۰۸ - من شهد أمرا فکرها کان کمن غاب عنه، و

من غاب عن أمر فرضیه کان کمن شهده. [۴۰۰]. هر کس از کاری ناخشنود باشد، اگر چه در آن مجلس حضور داشته باشد، مانند کسی است که در آن مجلس نباشد. و هر کس از کاری خشنود باشد گر چه در آن مجلس حضور نداشته باشد مانند کسی است که در آن مجلس حضور دارد. این نکته لطیفی از علم الاجتماع است که اگر کسی قمارباز و شراب خوار باشد در وصف یک مجلس قمار و شراب آرزوی حضور کند مانند کسی است که حاضر بوده و کسی که اهل نماز، مسجد و عبادت باشد و گرفتاری مانع شرکت و حضور او در مسجد باشد همان ثواب عبادت را خواهد داشت. می فرماید: حضور و غیاب تنها کافی نیست، ممکن است کسی به اجبار در مجلسی راه یابد که با روحیه ی او مخالف باشد از حضورش متنفر و ناراحت است، چنانچه از غیاب مطلوب خود متأسف و ناراضی است. بنابراین، تناسب روحیه با کار موجب ثواب یا عقاب می شود، چنانچه فرمودند: «نیت مؤمن بهتر از عمل اوست» یعنی مؤمنی که بخواهد کار خیری بکند یا از شری بگریزد و در قدرت فعلی او نباشد نیتش بهتر از عمل اوست. پس تنها حضور و غیاب سبب ثواب و عقاب نیست. بلکه تمایل ذاتی شرط است. [صفحه ۳۶۵] ۱۰۹ - تأخیر التوبه اغترار و طول التسویف حیره و الاعتلال علی الله هلکه و الإصرار علی الذنب أمن لمکر الله (و لا یأمن مکر الله إلا القوم الخاسرون) [۴۰۱] [۴۰۲]. عقب انداختن توبه فریب خوردن است و امروز و فردا کردن آن گمراهی و حیرت است و

دوری از خدا سبب هلاکت می شود و اصرار بر گناه موجب ایمنی از مکر و تدبیر حق در انتقام می گردد، و نباید آدمی ایمن از مکر خدا باشد، این کار موجب خسران و زیان است، در قرآن تصریح فرموده که «از مکر خدا ایمن نمی باشند مگر زیان کاران». ۱۱۰ - کانت مبایعه رسول الله صلی الله علیه و آله النساء أن یغمس یده فی إناء فیہ ماء ثم یخرجها و تغمس النساء بأیدیہن فی ذلک الاناء بالإقرار و الإیمان بالله و التصدیق برسول علی ما اخذ علیہن. [۴۰۳]. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره ی حفظ زنان تأکید فرمود و برای بیعت گرفتن از زنان دست خود را در آب فرو برد، سپس بیرون آورد و فرمود: زنان دست در آن آب فرو برند که به منزله ی بیعت گرفتن از آنهاست، با اقرار و اعتراف و ایمان به خدا و رسول و تسلیم به آن چه پیامبر فرموده است. در این دستور هم زنان در امور اجتماع از لحاظ حقوق شرکت داد و در عین حال برای حفظ ناموس نفرموده مانند مردان دست به دست بدهند مصافحه یا معانقه نمایند. بلکه فرمود: دست در آبی زنند که رسول خدا دست در آن آب نهاده است [صفحه ۳۶۶]

### تعلیمات عالیہ اخلاقی امام جواد

در کتب مختلفه حدیث اخبار بسیاری از آن حضرت نقل کرده اند که از آن جمله در کتاب اعلام الدین این کلمات قصار را نسبت به امام جواد علیه السلام داده است: ۱۱۱ - الحوائج تطلب بالرجاء و هی تنزل بالقضاء و العافیة أحسن عطاء. [۴۰۴]. حوائج انسان به امید مطالبه می شود و در سایه ی امیدواری

انجام می گیرد و آن با قضای الهی و خواست او نازل می گردد و عافیت بهترین عطای الهی است. مراد این است که آدمی با امید و کار و کوشش به آرزوهای مشروع خود می رسد و از خدا بخواهد تا مقاصدش برآورده شود، ولی در عین حال عافیت و دوری از آرزوها بهترین هدیه است. ۱۱۲ - الایام تهتک لک الأمر عن الأسرار الکامنه. [۴۰۵]. روزگار پرده از اسرار پوشیده برایت بر می دارد. هر کاری در خفا هم باشد روزی آشکار می گردد. چیزی پنهان نخواهد ماند، حيله ها، تدبیرها و مکرهای خلفا و سلاطین و بداندیشی آن ها درباره ی نیکان بالأخره آشکار گردید. روزگار مشت آن ها را باز کرد و اسرار آن ها را آشکار ساخت. قرض است کرده های تو در نزد روزگار در هر کدام روز که باشد ادا کند خوبی و بدی پنهان نمی ماند، سری در عالم نخواهد بود، کارکنان نیروی معنوی و کارگردانان غیر قابل اشاره حسیه جنایت ها و خیانت های سری را مکتوم نخواهند گذاشت، همه را روزی آشکار و برملاء خواهند ساخت و نظام اجتماع بر این است که حيله و مکر خلق تحت الشعاع حيله و مکر حق گردد (مکروا و مکر الله و الله خیر [صفحه ۳۶۷] الماکرین) [۴۰۶]، دست بالای دست بسیاری است، (ید الله فوق أیدیهم) [۴۰۷]. خون های نابحق و جنایت های نیمه شب، یا پنهانی و سری همه آشکار شده ولو از حیوانی باشد به زبان خود جنایتکار اقرار و اعتراف می شود و همین سر مرموز نظام احسن عالم است تا خون های پاک نفوس بشری مصون و محفوظ بماند. این درس علم الاجتماع و بسیار قابل توجه

است که امام نهم علیه السلام دقایق لطایف آن را به مسلمین آموخته و آن‌ها را به نیکی و احتراز از بدی رهبری فرمود تا بدانند کار بد، خیانت و جنایت هیچ وقت پنهان نخواهد ماند، نکات حساس واقعه ی کربلا را در نظر بگیرید ببینید چگونه خداوند جزئیات آن فاجعه عظمی را به اقرار و اعتراف دشمن آشکار ساخت. سطح آموزش و پرورش امام جواد علیه السلام پیشوای جوان ما، روی لطایف روحانی و علم الاجتماع است، امام جواد علیه السلام روی تهذیب نفوس دور می زند، او می کوشد در مدت ۱۸ - ۱۷ سال پیشوایی خود مردم را به تکامل اخلاقی سوق دهد و کرایم نفسانی را بیاموزد و از راه علم و دین و معرفت به توحید و افاضات پیامبر و ائمه ی معصومین علیهم السلام در مقام تهذیب نفس و مکارم اخلاق برآیند. ۱۱۳ - من عتب من غیر ارتیاب أعتب من غیر استعتاب. [۴۰۸]. هر کس که دیگری را بدون استحقاق سرزنش کند مورد سرزنش قرار گیرد.

### **طواف به نیابت**

در میان مردم، افرادی هستند که حق شناس و سپاس گزارند. آن‌ها برای پیشوایان خود و راهنمایان و رهبرانی که موجب هدایت آن‌ها شدند درود و تحیت می فرستند و حق تعلیم و تعلم را ادا می کنند. [صفحه ۳۶۸] این مردم هوشیار و بیدار پیوسته در مقام به دست آوردن خشنودی و رضایت خاطر اولیا می باشند و از کلیه ی مواهبی که به آن‌ها ارزانی شده و از همه ی نعمی که متنعم گردیده اند سپاس گزاری می کنند با آن که ندانند این نعمتها از چه راهی در دسترس آن‌ها قرار داده شده تا چه رسد به آن که منعم خود



را بشناسند، ولی نعمت را دریافته باشند. اگر گروه مردم، حق شناس و ناسپاس باشند افراد سپاس گزار هم پیدا می شوند که در همه ی اعصار بوده اند. در میان اصحاب ائمه علیهم السلام نیز مردمانی بودند که روی مبنای دینی و عقاید پاک خود در حفظ شئون سیادت موالیان خود به هر قیمتی که تمام می شد مراقبت تام داشتند و اگر توفیقی نداشتند به صورت حضوری تقدیر نمایند در غیاب تقدیس و تقدیر می نمودند. یکی از طرق آن از طریق انجام نماز، روزه، حج، طواف و صدقاتی بوده که به نام مقدس موالی خود انجام می دادند و عمل عبادتی را مزیدا لشکره به صورت نیابتی انجام می دادند. شیخ کلینی رحمه الله از موسی بن العاسم روایت می کند که گوید: خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: من اراده کرده ام که از طرف شما و پدر بزرگوارت در مکه به نیابت طواف کنم، ولی بعضی گفته اند: برای اوصیای خدا طواف جایز نیست. حضرت فرمود: برو و طواف کن و به هر اندازه توانستی عمل کن که جایز است. راوی گوید: من به مکه مشرف شدم، پس از اعمال واجب خود هر شب برای یکی از اولیای خدا به نیابت طواف می کردم، سه سال گذشت خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم، عرض کردم: با اجازه ای که فرمودید به نیابت شما و پدر بزرگوارتان طواف کنم، تا توانستم طواف کردم و هر شب مشغول طواف بودم یک روز به نیابت برای حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله، روز دیگر برای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، روز دیگر برای [ صفحه ۳۶۹ ] حضرت علی مرتضی علیه السلام و همچنین تا از طرف شما هر شب

و روزی طوافی مخصوص به قصد شما می نمودم و من ولایت و دوستی آن ها را دین و ایمان خود می دانم، زیرا اگر آن ها نبودند من به چنین معارفی دست نمی یافتم، هر چه از علم و دین و معنویت دارم از پرتو تعلیمات آن هاست. امام جواد علیه السلام فرمود: اکنون دین تو استوار و محکم گردید و بدان که خداوند عبادت هیچ کس را قبول نمی کند مگر به دوستی و مودت آل محمد علیهم السلام. راوی خیر موسی گوید: به حضرتش عرض کردم: برای مادرت فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بسیار طواف کردم. امام علیه السلام فرمود: از این اعمال که تقدیر و تقدیس از مقام عصمت و طهارت است هر چه می توانی انجام دهی افضل اعمال است و از آن بهره ی جزیلی خواهی یافت. [۴۰۹]. این یک نوع تقدیر و تشکر است که به نام احساسات دینی از پیشوایان و رهبران روحانی می شود که مردم از این عمل غافل هستند. زیرا این تقدیر و تشکر چنان است که دریای موج مغفرت ربانی به خروش آمده چند برابر آن را به خود عامل و شاکر باز می گرداند.

### تعلیم طریق استخاره

سید بن طاووس رحمه الله به اسناد خود از امام جواد علیه السلام چنین روایت کرده است: هنگامی که مأمون، دختر خود را به امام جواد علیه السلام تزویج کرد، حضرتش به مأمون نوشت: هر زنی صدیقی دارد که باید شوهرش از مال خودش به او بدهد و چون خداوند اموال ما را در آخرت عنایت می فرماید و به شما در دنیا مرحمت کرده [صفحه ۳۷۰] است، من اکنون یک معانی رقیقه ای که به کار دنیا و آخرت بخورد به دختر تو به عنوان

مهریه می دهم و آن «الوسائل إلى المسائل» است - که به نام مناجات امام جواد علیه السلام هم نوشته اند - . این طرق استخاره ای است که به چند قسم از خدا طلب خیر نمایند، امام می فرماید: من از پدرم، او از پدرش موسی بن جعفر تا برسد به حضرت محمد مصطفی علیهم السلام این دعا به ما رسیده و من آن را به عنوان مهریه ی دختر خلیفه قرار می دهم. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل به من گفت: این مفاتیح گنج های دنیا و آخرت است. هر کس با خود داشته و وسیله خود سازد به مطالب و مقاصد خود می رسد و آن وسیله ای است که با آن، درهای رغبات گشوده می شود و به وسیله ی آن حاجات برآورده می شود. آن گاه این نسخه مناجات نامه و استخاره را تعلیم فرموده است که: اللهم إن خیرتک فیما أستخیرک فیہ تنیل الرغائب، و تجزل المواهب، و تغنم المطالب، و تطیب المكاسب، و تهدی إلى أجمل المذاهب، و تسوق إلى أحمد العواقب، و تقی مخوف النوائب. اللهم إنی أستخیرک فیما عزم رأیی علیه، و قادنی عقلی إلیه، فسهل اللهم منه ما توعد، و یسر منه ما تعسر، و اکفنی فیہ المهم، و ادفع عنی کل ملم، و اجعل رب عواقبه غنما، و خوفه سلما و بعده قریبا، و جدبه خصبا. و ارسل اللهم إجابتی، و انجح فیہ طلبتی، و اقض حاجتی، و اقطع عوائقها و امنع بوائقها، و اعطنی اللهم لواء الظفر بالخیره فیما استخرتک، و وفور الغنم فیما دعوتک، و عوائد الافضال فیما رجوتک، و اقرنه اللهم رب بالنجاح، و خصه بالصلاح، و أرنی أسباب الخیره فیہ

واضح، و اعلام غنمها [ صفحه ۳۷۱ ] لائح، و اشد خناق تعسیرها و انعش صریح تیسرها، و بین اللهم ملتبسها، و اطلق محتبسها و مکن اسها فيه، حتی تکون خیره مقبله بالغنم، مزيله للغرم، عاجله للنفع، باقيه الصنع، إنک ولی المزید، مبتدی بالجود. [۴۱۰].

### عاقبت اندیشی

امام جواد علیه السلام از جد بزرگوارش به اسناد پدر بزرگوارش روایت می کند که امیرمؤمنان علی علیه السلام به قیس بن سعد، آنگاه که از مصر بازگشته بود، فرمود: یا قیس! إن للمحن نهایات لابد أن تنتهی إليها، فیجب علی العاقل أن ینام لها إلى أدبارها، فإن مکایدتها بالحیله عند إقبالها زیاده فیها. ای قیس! پیش آمدهای ناگوار مدتی دارد که به آخر و نهایت خواهد رسید پس واجب است مرد خردمند از برگشت آنها غافل نباشد و حیل و ورزیدن در نجات یافتن این بلاها موجب زیادتی آنها می گردد. آری، انسان در این نشئه، محل ابتلای حوادث است، خوبی و بدی، حزن و شادی، فقر و غنی، وسعت و تنگدستی همه یک دوران دارد که بقا و دوامی بر آن نیست. مرد خردمند باید فکر آغاز و انجام، نتیجه ی حادثه و غایت امراض را بنماید. اگر مریض شد یقین کند موقتی خواهد بود و در پس هر گریه آخر خنده ای است. بنابراین، انسان باید از نظر نتیجه ی نهایی قضاوت کند و این حادثه را سبب تکامل خویش بداند.

### رضای خدا

امام جواد علیه السلام از جدش امیرمؤمنان علی علیه السلام نقل کرده که حضرتش به اباذر فرمود: [ صفحه ۳۷۲ ] إنما غضبت لله عزوجل فارح من غضبت له إن القوم خافوك علی دنیاهم و خفتهم علی دینک. و الله! لو كانت السماوات و الأرضون رتقا علی عبد ثم اتقى الله لجعل الله له منهما مخرجا لا يؤسئک إلا الحق و لا یوحشک إلا الباطل. یا اباذر! همانا برای خداوند خشم و غضب کردی، پس گرامی بدار کسی را که به خاطر او غضب کردی بدون تردید این قوم بر دنیای

خود از تو ترسیدند و تو بر دینت از آنان ترسیدی. به خدا سوگند اگر آسمانها و زمین ها بر بنده ای بسته شود و او تقوای الهی پیشه کند و از خدا بترسد، خداوند از میان آن دو برای او راه خروجی فراهم سازد، جز حق تو را آرامش نبخشد و جز باطل تو را دچار وحشت و نگرانی نسازد. حضرتش در سخن دیگری فرمود: من استفاد أخوا فی الله فقد استفاد بیتا فی الجنة. [۴۱۱]. کسی که در راه خدا برادری به دست آورد در حقیقت خانه ای در بهشت به دست آورده است. این استفاده برادر دینی از جهاتی است: یکی امر به معروف و نهی از منکر است که انسان برادر دینی خود را هر لحظه به خیر تذکر دهد و از شر و بدی بازش دارد. دیگر آنکه از او در راه خیر برای رضای خدا استفاده کند، یعنی کاری که می خواهد برای رضای خدا بنماید، او را هم شریک سازد، مثلا مسجدی بسازد، [صفحه ۳۷۳] دست افتاده ای را بگیرد، یتیمی را بنوازد، کتابی مفید طبع و نشر کند. سوم آنکه به استظهار او قیام به واجب کند، یعنی او را در سفر مکه برای حمایت خویش همراه ببرد، یا در امر واجب یاریش کند، یا در مستحبات یاریش نماید. در هر حال، استفاده از برادر مؤمن در تمام شؤون زندگی میسر است، خواه هدف اولی کمک به خود یا حمایت از او باشد. در هر صورت، هر دو از ثواب و پاداش اخروی بهره مند خواهند شد، از این رو حضرتش تضمین خانه ای در بهشت نمود تا بنیان برادری و اجتماع

## دعایی کوتاه از امام جواد

شیخ صدوق در «عیون الاخبار» به اسناد خودش دعاهای ائمه علیهم السلام را نقل کرده است. او این دعا را از امام جواد علیه السلام روایت کرده که: یا من لا- شبيه له و لا- مثال، أنت الله لا- اله إلا- أنت، و لا خالق إلا أنت تفنی المخلوقین، و تبقى أنت حلمک عن عصاک و فی المغفره رضاک. [۴۱۲]. ای آنکه مشابه و همانندی برای او نیست تو خداوندی هستی که جز تو معبودی نیست و آفریننده ای جز تو نمی باشد، تو آفریدگان را از بین بردی و خودت ماندگار و پایداری. نسبت به گناه کاران بردبار و در آمرزش و مغفرت خوشنودی تو است.

## درس اخلاق و فضیلت

مردی دید که امام جواد علیه السلام متاعی خریده است و با بی اعتنایی، خودش آن را حمل کرده و به خانه می برد. او از حضرتش خواست تا ایشان را در حمل بار کمک کند. [صفحه ۳۷۴] امام جواد علیه السلام فرمود: إن أنفسنا و أموالنا من مواهب الله الهنيئه، و عواریه المستودعه، يمتع بما متع منها في سرور و غبطه، و يؤخذ ما أخذ منها في أجر و حسنه، فمن غلب جزعه على صبره حبط أجره، و نعوذ بالله من ذلك. [۴۱۳]. جان و مال ما از مواهب الهی است که به ما ارزانی داشته و این عاریه و مستعاری است برای مدتی که در دست ما می باشد تا از آن متاع، بهره مند گردیم و در سرور و غبطه از آن استفاده کنیم و به قدر نیاز از آن برخوردار شویم، تا اجر و حسنه ای را که در این بهره برداری به قصد رضایت خدا باشد به دست آوریم. پس اگر کسی

در ناگواری ها، جزع و فزع او بر صبر و تحملش چیره شد اجر و پاداش او تباه می شود. و از این امر به خدا پناه می بریم. آری، به خدا پناه می بریم که دامن صبر را از دست بدهیم و کار خود را به دیگری تحمیل کنیم، هر کس کار خودش را انجام و در تحمل آن بردباری و شکیبایی نماید خداوند اجر و حسنه ای در خور آن کار به او عنایت می کند. [ صفحه ۳۷۷ ]

## **سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون و مقدمه شهادت آن حضرت**

### **سبب تقرب امام جواد در نظر مأمون**

پیش از شروع به موضوع پرسشی است که باید عنوان شود که: آیا مأمون در مرو، یا در بغداد با امام جواد علیه السلام آشنایی پیدا کرد؟ یا در مکه و مدینه خدمت آن حضرت رسید؟ در این مورد بین مورخان و محدثان اختلاف نظر است و ما نظریات را نقل می کنیم تا ببینیم چگونه تجزیه و تحلیل می شود. علامه ی مجلسی رحمه الله در روایتی نقل می کند: هنگامی که امام رضا علیه السلام در طوس مدفون شد و خبر امامت حضرت جواد علیه السلام - که به طور مسلم بین هفت، تا نه سال بیشتر سن نداشت - به اطراف عالم رسید، مردم ظاهربین که معرفت به خصال و ویژگی های امام نداشتند به شک و تردید افتادند که امام، پس از علی بن موسی الرضا علیهما السلام چه کسی خواهد بود؟ از این رو، عده ای در امامت حضرتش توقف نموده و از این جا پیش نرفتند. این اختلاف نظر موجب شد که مردم در ایام حج که کنگره بزرگ اجتماعی مسلمانان است همه در مکه حاضر شوند و آن جا تحقیق کنند که امام کیست؟ و در مدینه نیز از اصحاب و تابعین بپرسند

که تکلیف آن ها روشن گردد. گروه زیادی از مسلمانان - که همیشه بیش از صد هزار نفر بودند - به سوی مکه حرکت کردند و درباره ی امام زمان و حجت عصر تحقیق نمودند. در این بین شیعه و خواص از مردم که از مقام امامت آگاهی داشتند امام [ صفحه ۳۷۸ ] جواد علیه السلام را با صغر سن به عنوان امام معرفی نمودند و در مجالسی که در مکه و مدینه برگزار می شد از این جمعیت انبوه هر کس سؤالی داشت که به نظر خود مشکل و لاینحل بود، می پرسید و امام جواد علیه السلام همه را پاسخ می داد. از این رو نوشته اند که: در یک روز یا یک مجلس سی هزار مسأله از حضرتش پرسیدند و امام جواد علیه السلام همه را پاسخ داد در حالی که بیش از نه سال نداشت. نگارنده گوید: به طور مسلم سی هزار مسأله ای که از حضرتش پرسیدند در سالی بود که حضرت در مراسم آن سال حج شرکت کرده بودند یعنی در همان چند روزی که مردم در مکه بودند و بعد از آن به مدینه آمدند و آن جا نیز مسایل بی شماری پرسیدند و حضرت همه را جواب داد و مردم از این راه به مقام شامخ امامت او پی بردند و فهمیدند که امام و مقام ولایت ربطی به سن و کوچکی و بزرگی، چاقی و لاغری ندارد. خداوند هر کس را بخواهد به نمایندگی خود بفرستد ابواب علم و دانش غیبی را به روی او می گشاید و امام جواد علیه السلام در آن عصر، حجت خدا بر خلق و امام زمان و اولی به تصرف بوده و مردم



نیز مطمئن شدند و یقین پیدا کردند که امام نهم آن‌ها همین جوان کوچک نه ساله است که نور بزرگی و بزرگواری از جبینش ساطع است. در خلال این سفر حج، مأمون نیز از مرو به بغداد رفت و خبر ملاقات انبوه جمعیت با امام جواد علیه السلام در بغداد منتشر شد و به گوش مأمون هم رسید که فرزند علی ابن موسی علیهماالسلام در سن نه سالگی برازندگی شگفت آمیزی نشان داده و علم و کمال از لبان او می‌ریزد. مأمون نامه‌ای به امام جواد علیه السلام نوشت و آن حضرت را به بغداد دعوت کرد. البته طبق این خبر معلوم نیست که سابقه ملاقاتی تا آن روز بین مأمون و امام جواد علیه السلام رخ داده باشد. نامه‌ی دعوت به مدینه رسید، امام جواد علیه السلام را با احترام به سوی بغداد حرکت [صفحه ۳۷۹] دادند. هنگامی که وارد بغداد شد (طبق روایت دیگری) گویا حضرت مستقیم به دربار نرفته بودند. مأمون عازم شکار بود، از خیابانی می‌گذشت که انبوه کودکان در آن جا به بازی جمع شده بودند، وقتی کودکان کوکبه‌ی حرکت مقام خلافت را شنیدند همه متفرق شدند، چون مأمون به آنجا رسید دید همه‌ی کودکان متفرق شدند، مگر کودکی نه ساله؛ گفت: ای کودک! چرا تو همانند دیگر کودکان فرار نکردی؟ گفت: برای آنکه من نه راه را تنگ کرده بودم که به رفتن و گریختن من، فراخ گردد، نه مرتکب جرمی شده‌ام که از مکافات آن بترسم و نه خلیفه را چنان می‌شناختم که کسی را بدون جرم، مکافات کند و عقوبت نماید. مأمون از شهامت، شجاعت، وقار و متانت او سخت

در شگفت شد و متوجه شد که آثار نبوغ و بزرگی از چهره ی این کودک هویدا است. مأمون پرسید: نامت چیست؟! امام جواد علیه السلام فرمود: محمد. مأمون گفت: پسر کیستی؟ امام علیه السلام فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیهما السلام. مأمون از ارتکاب جرم و جنایتی که نسبت به پدرش کرده بود شرمند شد و درود بر روح آن حضرت فرستاد و راه خود را پیش گرفت و رفت - مثل آنکه فراموش کرده بود این آقا زاده را به بغداد دعوت کرده است - او به شکار رفت و در راه، باز شکاری او یک ماهی زیردریایی را که حرکت و تلاطم دریاها در هوا پراکنده شده بود، گرفت و به نزد مأمون آورد. مأمون آن ماهی را در دست داشت به دربارش بازگشت، هنوز امام جواد علیه السلام در آن گذرگاه بود، وقتی مأمون به او رسید گفت: ای محمد! این چیست که من در دست دارم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: خداوند دریاها را دارد که ابرها در تلاطم و حرکت زمین [ صفحه ۳۸۰ ] ماهی های زنده را به جو می افکند و باز شکاری خلفا و سلاطین آن را شکار می کند و فرزند زادگان پیامبر را بدان آزمایش و امتحان می نمایند! این یکی از آن ماهی های دریایی است که در فضا بوده و باز شکاری تو آن را شکار کرده است. مأمون سخت حیران شد و تعجب نمود و بدون تردید گفت: به حقیقت که تو فرزند امام رضا علیه السلام و سلاله ی نبوت هستی و از تو چنین بیانی عجیب نیست. آن گاه امام جواد علیه السلام را با خود به منزل برد و احترام نمود و تصمیم گرفت

که دخترش ام فضل را برای او عقد بندد. این خبر در محافل بغداد شایع شد و بنی عباس بر این امر اعتراض کردند و پاسخ آن ها را علم، فضل و کمال امام جواد علیه السلام داد. نگارنده گوید: با توجه به این دو روایت، بایستی عقد و جشن عروسی در بغداد برگزار شده باشد، نه در مرو و آشنایی امام علیه السلام با مأمون هم در بغداد بود، نه در مکه و مدینه و نه مرو، آنسان که برخی از صاحب نظران تصور کرده اند. اکنون روایتی را که شیخ مفید رحمه الله نقل کرده متن و ترجمه ی آن برای شما می نگاریم: شیخ مفید رحمه الله با اسناد خود از ریان بن شیب چنین روایت می کند: هنگامی که مأمون مصمم شد دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام تزویج کند بنی عباس سخت از این ازدواج ناراضی و غضبناک شدند، علت خشم آن ها این بود که می ترسیدند خلافت به بنی هاشم و علویان منتقل شود. همان طور که از آوردن علی بن موسی الرضا علیه السلام ناراضی و به خصوص انتصاب او به ولایت عهدی موجب خشم بنی عباس شده بود و در مرگ آن حضرت خوشحال شدند (!!!) در ازدواج دختر مأمون با امام جواد فرزند امام رضا علیهماالسلام نیز سخت خشمناک گردیدند. همه ی بنی عباس از بزرگ و کوچک به دربار خلافت مأمون رفتند و گفتند: [ صفحه ۳۸۱ ] یا أمیرالمؤمنین! إن تقیم علی هذا الأمر الذی قد عزم علیہ من تزویج ابن الرضا فإما نخاف أن یخرج به عنا أمر قد ملکناه الله و ینزع منا عزا قد ألبسناه الله، فقد عرفت ما بیننا و بین هؤلاء القوم (آل علی) قدیما و

حدیثا و ما کان علیہ الخلفاء الراشدون قبلک من تبعیدهم و التصغیر بهم، و قد کنا فی وهله من عملک مع الرضا ما عملت حتی کفانا الله المهم من ذلک، فالله! الله! أن تردنا إلى غم قد انحسر عنا و اصرف رأیک عن ابن الرضا و اعدل إلى من تراه من أهل بیتک یصلح لذلک دون غیرهم. حاصل سخن آن که بنی عباس گفتند: ای خلیفه! اگر اراده کرده ای که دختری را به ابن الرضا علیه السلام تزویج کنی این مقام مسلم و عزت و شأنی که را خدا در لباس خلافت به ما عنایت فرموده تو از ما خلع می کنی و می دانی که بین ما و آل علی از دیرباز تا کنون رقابت بوده است و حتی خلفای راشدین هم آل علی را از مقام و منصب محروم نموده و از دربار خود دور می داشتند و می کوشیدند آن ها در نظر مردم کوچک نشان دهند تا بتوانند حکومت نمایند. ما در کاری که تو نسبت به علی بن موسی الرضا علیه السلام نمودی که بسیار کار خطیر و خوفناکی بود ناراحت بودیم، تا خداوند این امر مهم را از ما گردانید و او را پیش از تو از دنیا برد و اکنون تو را به خدا سوگند می دهیم! مبدا چنین وصلتی بین بنی عباس و علویان بنمایی که امارت، خلافت و حکومت از میان خاندان شما به علویان منتقل خواهد شد، و تقضا و تمنا داریم که در این رأی تجدید نظر نموده و از این تصمیم منصرف شوی که برای دختر شما مردانی دیگر شایسته و لایق هستند، دختر خود را به آن ها بده و با علویان وصلتی مکن،

شاید این خطر از خاندان بنی عباس دور گردد. [ صفحه ۳۸۲ ] مأمون در پاسخ آن ها گفت: اما ما بینکم و بین آل اُبی طالب، فأنتم السبب فيه و لو انصفتم القوم لكانوا أولى بكم، و أما ما كان يفعله من قبلى بهم فقد كان به قاطعا للرحم و أعود بالله من ذلك و الله! ما ندمت على ما كان منى من استخلاف الرضا - عليه السلام - و لقد سألته أن يقوم بالأمر و أنزعه عن نفسى فمالى و كان أمر الله قدرا مقدورا. و أما أبو جعفر، محمد بن على (فو الله! لا قبلت من واحد منكم فى أمره شيئا) قد اخترته لتبريزه على كافه أهل الفضل فى العلم و الفضل مع صغر سنه، و الأعجوبه فيه بذلك و أنا أرجوا أن يظهر للناس ما قد عرفته منه فيعلموا أن الرأى ما رأيت فيه. اما بين ما و آل ابوطالب قرابت و نسبتى سببى است و اگر شما انصاف بدهید آن ها به مراتب بهتر از شما هستند و اما آن چه من قبلا- درباره ی على بن موسى الرضا - علیهما السلام - نمودم، اگر چنین نمى کردم قاطع رحم بودم و نخواستم قطع رحم کنم و در آن کار پشیمانی ندارم و درباره ی محمد بن على - علیه السلام - پشیمان نیستم و یک تصمیم به جایی بوده گرفته ام. و این که شما می گویید: امر خلافت و لباس حکومت - که عزت بنی عباس است - از تن شما و این خاندان بیرون می رود آن هم فکر غلطی است، زیرا هر کس و هر اجتماع مقدرات و سرنوشتی دارد که بدان می رسد. و در مورد ابو جعفر محمد بن على، به خدا قسم!

وی در میان تمام بنی عباس مثل و مانندی ندارد که من او را رها کنم و به جایش دیگری را انتخاب نمایم. [ صفحه ۳۸۳ ]  
انتخاب من نسبت به ابوجعفر برای آن است که او تبرز و برتری بر دیگران دارد. او اهل علم، فضل و کمال است در حالی که در سن کودکی است. شما او را کودکی نبینید، بلکه اعجوبه ای در علم، فضل و دانش است و من امیدوارم برای مردم پیش آمد خوبی شود و آن چه می کنم به خیر و صلاح و مصلحت مسلمانان تمام شود و نمی دانم شما در این نظریه چه تصمیم گرفته اید. از عبارت مأمون چنین استفاده می شود که او دل پردردی از بنی عباس داشت و چون مادرش ایرانی بود و بنی عباس هم به حمایت از برادرش امین برخاسته و بر علیه او قیام کرده بودند و او امین را کشته بود و می ترسید که به عرب و بنی عباس نزدیک شود. و این که امام رضا علیه السلام را آورد و به ولایت عهدی برگزید نه برای حقیقت ارجاع حق به جای خود بوده، بلکه برای مرعوب ساختن بنی عباس بود و اکنون هم که دخترش را به ابن الرضا می دهد باز می خواهد نظریه ی بنی عباس را به دست آورد تا ببیند چه کسانی با او خواهند بود و آیا می تواند به عرب و بنی عباس اطمینان پیدا کند و به بغداد برگردد، یا این وصلت را در بغداد حفظ کند و پایدار بدارد، یا نه؟! این سیاست فکری مأمون بود که می خواست در این عمل نظریه ی مخالفان خود را به دست آورد، وقتی مأمون دوباره از بنی عباس نظریه خواست چنین گفتند: یا

امیرالمؤمنین! أتزوج ابنتك و قره عينك صبيًا لم يتفقه في دين الله و لا- يعرف حلاله من حرامه، و لا فرضه من سنته، إن هذا الفتى و إن راقك منه هديه فإنه صبي لا معرفه له و لا فقه - و لأبي جعفر إذ ذاك تسع سنين، أو سبع سنين - فلو صبرت له حتى يتأدب و يقرأ القرآن و يتفقه في الدين، و يعرف الحلال من الحرام، ثم اصنع ما تراه بعد ذلك. ای خلیفه! آیا تو دختری را که نور دیده و پاره جگر توست به کودکی [ صفحه ۳۸۴ ] می دهی که هنوز فهم و شعوری در دین خدا ندارد، او معارف دین را از حلال و حرام نمی شناسد، او فرایض را نمی داند، سنت را از بدعت تشخیص نمی دهد، این جوان اگر چه در نظر تو بزرگ و راقی جلوه کرده، ولی صبی و کودک است، شناختی ندارد و هنوز مکتبی نرفته، درس نخوانده، فقهی نیاموخته است؛ زیرا او هفت - یا نه سال - دارد، پس بهتر است به او مهلتی دهی که در نزد معلمی و مؤدبی لایق بگذاری تا شایسته ی مقام خلافت و ادب شود، آن گاه به دامادی برگزینی. این نظریه برای آن بود که شاید حوادث روزگار مأمون را از این وصلت منصرف سازد تا مقام و منصب خیالی عباسیان برای آینده ی آن ها محفوظ بماند. مأمون به آن ها چنین پاسخ داد: و یحکم! إني أعرف بهذا الفتى منكم و أنه لافقه منكم و أعلم بالله و رسله و سنته و أحكامه و اقرء لكتاب الله منكم، أعلم بمحکمه و متشابهه، و ناسخه و منسوخه، و ظاهره و باطنه،

و خاصه و عامه، و تنزیله و تاویله منکم، إن هذا من أهل بیت علمهم من الله و مواده و الهامه و لم یزل آباؤه أغنیاء فی علم الدین و الأدب عن الرعايا الناقصه عن حد الکمال، فإن شئتم فامتحنوا أبا جعفر، فإن کان الأمر کما وصفتم قبلت منکم و إن کان الأمر علی ما وصفت علمت أن الرجل خلف منکم. وای بر شما که تا چه حد نسبت به ابن الرضا جاهل و بی معرفت هستید؟! این جوان را من خوب می شناسم. به خدا قسم! او از همه ی شماها فقیه تر، داناتر و در توحید و نبوت و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و احکام شریعت و تلاوت قرآن و علوم آن از همه بهتر می داند و می شناسد و به محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن [ صفحه ۳۸۵ ] واقف است. خاص و عام، شأن نزول و تفسیر قرآن را بهتر از شماها می داند. او از اهل بیت نبوت است. او از خاندان وحی و الهام است. او در منزلی تربیت شده که قرآن بدان نازل شده. پدران او از علم بی نیاز بودند، بلکه علم و ادب هر کس از سرچشمه ی علوم و دانش آن ها سرچشمه می گیرد. او به حد کمال رسیده، اگر شما باور ندارید او را امتحان کنید. اگر آن طور است که شما می گوئید، من سخن شما را قبول می کنم و حرف خود را پس می گیرم و صرف نظر می کنم. اگر این طور است که من شناخته ام، شما قبول کنید. همه گفتند: قد رضینا لک یا أمیر المؤمنین! و لأنفسنا بامتحانه فخل بیننا و بینه لننصب من یسأله



من يسأله بحضرتك عن شىء من فقه الشريعة، فإن أصاب الجواب عنه لم يكن لنا اعتراض فى أمره و ظهر للخاصه و العامه سديد رأى أميرالمؤمنين، و إن عجز من ذلك فقد كفيينا الخطب فى معناه؟! بسیار خوب ما راضى هستيم به شرطى كه به ما اجازه دهيد مسایلی درباره ی فقه دین از او پرسیم و این مجلس در حضور شما باشد. اگر جواب داد به اراده و تصمیم شما تسلیم هستيم و اگر عاجز ماند، ما از دختر شما خواستگاری و خطبه خواهیم نمود. مأمون گفت: بسیار خوب در اختیار شما هستم تا مسایل را طرح و تهیه کنید، او را حاضر کنیم تا پاسخ دهد، بینم چه خواهد شد؟ بنی عباس از حضور مأمون بیرون رفتند و به حضور یحیی بن اکثم - که از مراجع و مفتیان بزرگ آن عصر بود - شتافتند و ضمن وعده ی بسیار از اموال و کالاهای نفیس به او گفتند: شما قاضی القضاة - وزیر دادگستری، یا رئیس محکمه قضایی - هستيد، [ صفحه ۳۸۶ ] بهتر است مسایل مشکلی را تهیه و طرح کنید که جواب آن را کسی نداند، تا از ابن الرضا پرسیم. یحیی بن اکثم، قاضی القضاة، خود را با مسایلی مشکل آماده کرد و گفت: بروید از خلیفه وقت بگیرید. وجوه و شخصیت های بنی عباس نزد مأمون برگشتند و گفتند: ما با مسایل خود حاضریم، شما وقت معین کنید و ابن الرضا را دعوت نمایید تا مسایل خود را پرسیم. مأمون موافقت کرد، روزی را معین نمود تا همه در آن روز جمع شدند و یحیی بن اکثم با شاگردان مبرز خود - که فقهای اهل سنت

بودند - جمع شدند. مأمون دستور داد يك بالش و تشك مخصوصی برای امام جواد علیه السلام و تشك دیگری برای خود و برای قاضی القضاة آماده کردند. امام جواد علیه السلام تشریف فرما شد و نشست و خلیفه و قاضی القضاة هم طرفین حضرتش نشسته بودند و یحیی بن اکتف پرسشهای خود را طرح نمود. در این روز امام جواد علیه السلام بین هفت تا نه سال بیشتر نداشت. مردم درباری، رؤسای کشوری و لشکری و وجوه و شخصیت های بنی عباس همه حاضر و ناظر و شاهد این مجلس مهم رسمی و سلطنتی بودند. بنی عباس گفتند: یا امیرالمؤمنین! اگر اجازه دهی ما چند پرسش داریم که به وسیله ی قاضی القضاة از اباجعفر بیرسیم. مأمون گفت: یا اباجعفر اجازه می دهی مسائلی بیرسند؟ اباجعفر یعنی امام نه ساله فرمود: هر چه می خواهند بیرسند. قاضی القضاة به رسم ادب گفت: ای خلیفه! اجازه می فرمایید مسائلی را بیرسم؟ و از اباجعفر پاسخ آن را بخواهیم. مأمون گفت: ابوجعفر اجازه داد که از او سؤال کنید. [ صفحه ۳۸۷ ] یحیی رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: قربانت کردم آیا اجازه می فرمایی ما پرسشی را مطرح کنیم؟ امام جواد علیه السلام فرمود: هر چه می خواهید بیرسید. یحیی بن اکتف گفت: قربانت شوم! نظر شما درباره ی محرمی که در حال احرام صید کرده چیست؟ امام جواد علیه السلام فرمود: قتله فی حل أو حرم، عالما كان المحرم أم جاهلا، قتله عمدا أو خطأ، حرا كان المحرم أم عبدا، صغیرا كان أو کبیرا، مبتدئا بالقتل أم معیدا، من ذوات الطیر كان الصيد أم من غیرها، من صغار الصيد كان أم من کبارها، مصرا علی ما فعل

أو نادما، في الليل كان قتله للصيد أم نهارا، محرما كان بالعمره إذ قتله أو بالحج كان محرما. ای قاضی القضاہ! آیا محرمی که شکار کرده در چه حال بود؟ (در هر حالی حکمی دارد). آیا در محدوده ی حرم بوده یا خارج از محدوده ی حرم؟ آیا در کار خود عالم بود یا جاهل؟ یعنی می دانسته در حال احرام نباید صید کند یا نمی دانسته؟ آیا این صید را عمدا کشته یا به خطا و سهو؟ آیا کشنده آزاد بود یا غلام و زر خرید کسی بوده است؟ آیا صغیر بوده یا کبیر؟ آیا اولین صید او در حال احرام بوده، یا بارها در حال احرام صید کرده است؟ آیا صید از جنس طیور بوده، یا غیر از طیور - خزنده یا چرنده - بوده؟ [ صفحه ۳۸۸] آیا پرنده کوچک بوده یا بزرگ؟ آیا اصرار در صید و قتل آن داشته یا اصراری نداشته و پشیمان گشته است؟ آیا قتل صید در شب رخ داده، یا در روز بوده است؟ آیا محرم در احرام عمره بوده یا در احرام حج؟ (هر یک از این شقوق حکمی دارد، اکنون بگو ببینم در چه حال بود تا نظر خود را درباره ی حکم آن بگویم؟) یحیی بن اکثم متحیر مانده و مدتی سر به زیر افکند که کدام یک از این شقوق را بگوید و یک ترس و رعب و سکوتی تمام اهل مجلس را فرا گرفت حتی خود مأمون ساکت و صامت ماند و در چهره ی قاضی و شاگردانش آثار عجز و انقطاع و تشویش و اضطراب نمایان شد و زبان قاضی به لکنت افتاد به گونه ای همه ی

اهل مجلس فهمیدند که قاضی القضاة محکوم شده است. مأمون دید مجلس بد صورتی به خود گرفته، نگاهی به امام جواد علیه السلام کرد و خطاب به بنی عباس گفت: سپاس خدای را که نظر من صایب بود و یک نعمت بزرگی نصیب من شد. دیدید آنچه من می گفتم صحیح و راست بود؟ رأی من در این شخصیت صائب بود و اکنون شما در افکار و تحیر فرو رفته اید. هنگامی که مجلس رسمی به هم خورد و کسانی که باید بروند رفتند و آنهایی که باید بمانند ماندند، مجلس مخلا بالطبع گردید، خواص اهل علم و درباریان حضور داشتند مأمون رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: قربانت شوم! اگر رأی شما تعلق می گیرد این شقوق و اقسامی که برای محرم قاتل صید بیان فرمودی احکام آن را هم از فقه اسلام برای ما بیان کنید که بدانیم و مطلع شویم و استفاده نماییم. [ صفحه ۳۸۹ ] امام جواد علیه السلام فرمود: نعم، إن المحرم إذا قتل صيدا في الحل و كان الصيد من ذوات الطير و كان من كبارها، فعليه شاه. فإن أصابه في الحرم، فعليه الجزاء مضاعفا. فإذا قتل فرخا في الحل فعليه حمل قد فطم من اللبن و إذا قتله في الحرم فعليه الحمل و قيمه الفرخ. و إن كان من الوحش و كان حمار وحش، فعليه بقره. و إن كان نعامة فعليه بدنه، فإن لم يقدر فإطعام ستين مسكينا، فإن لم يقدر فليصم ثمانی عشرة يوما. و إن كان بقره فإن لم يقدر فليطعم ثلاثين مسكينا، فإن لم يقدر فليصم تسعة أيام. و إن كان ظبيا فعليه شاه، فإن لم يقدر فليطعم عشرة

مساكين، فإن لم يجد فليصم ثلاثه ايام. فإن قتل شيئاً من ذلك في الحرم، فعليه الجزاء مضاعفاً هدياً بالغ الكعبه. و إذا أصاب المحرم ما يجب عليه الهدى فيه و كان إحرامه بالحج نحره بمنى حيث ينحر الناس. و إن كان إحرامه بالعمرة نحره بمكه في فناء الكعبه و يتصدق بمثل ثمنه حتى يكون مضاعفاً. و كذلك إذا أصاب إرنبا او ثعلباً فعليه شاه و يتصدق بمثل ثمن شاه. و إن قتل حماماً من حمام الحرم فعليه درهم يتصدق به و درهم يشتري به علفاً لحمام الحرم. و في الفرخ نصف درهم، و في البضه ربع درهم، و كلما أتى به المحرم بجهاله أو خطأ فلا شىء عليه إلا الصيد، فإن عليه فيه الفداء بجهاله كان أم [ صفحه ۳۹۰ ] يعلم بخطأ، كان أم بعمد و جزاء الصيد على العالم و الجاهل سواء و في العمده المأثم و هو موضوع عنه في الخطأ. و على السيد في عبده و الصغير لا كفاره عليه. و هى على الكبير واجبه و النادم يسقط بندمه عنه عقاب الاخره. و المصر يجب عليه العقاب الآخره. و إن دل الصيد و هو محرم و قتل الصيد فعليه فيه الفداء. و إن أصابه ليلاً في أوكارها خطأ فلا شىء عليه إلا أن لم يتصيد. فإن تصيد بليل فعليه في الفداء. بسیار خوب، مانعی ندارد می گویم تا مورد استفاده قرار گیرد. اگر محرم صیدی را بکشد و آن در محدوده ی حرم نبود و صید هم از طیور بزرگ باشد باید یک گوسفند قربانی کند. و اگر در محدوده ی حرم صید کرد باید دو گوسفند قربانی کند. اگر جوجه ی پرنده ای را بکشد و

در محدوده ی حرم نبوده باشد، باید یک گوسفند از شیر گرفته شده قربانی کند، و اگر در محدوده ی حرم بوده باید اضافه ی بر آن قیمت جوجه را هم بدهد. اگر صید، حیوان وحشی باشد مثلاً الاغی وحشی را صید کرد، و کشت باید گاوی قربانی کند. اگر صید شتر مرغ بود، باید یک شتر قربانی کند و اگر قادر نبود شصت مسکین را طعام دهد و اگر به آن هم قادر نبود هجده روز، روزه بگیرد. اگر صید گاو بوده، باید گاوی را قربانی کند و اگر نتوانست سی نفر را اطعام نماید و اگر به این مقدار هم قادر نبود نه روز، روزه بگیرد. اگر صید آهوئی بوده باید گوسفندی قربانی کند و اگر قدرت نداشت، [صفحه ۳۹۱] ده مسکین را غذا دهد و اگر نیافت سه روز، روزه بگیرد. (آنچه گفتیم برای کسی بود که قتل صید در غیر حرم نماید) ولی اگر کسی در حرم صید نمود با این شرایط که گفته شد باید دو برابر قربانی و هدی [۴۱۴] کند. اگر قاتل صید برای حج محرم بوده - یعنی احرام حج بسته بود - باید قربانی را در منی ذبح کند همان طور که سایرین قربانی می کنند. و اگر احرام عمره بوده، باید نحر و قربانی در مکه انجام گیرد و صدقه هم به اندازه ی قیمت آن بدهد. یعنی هم قربانی کند و هم صدقه بدهد تا مضاعف گردد. و اگر خرگوش یا روباهی را بکشد باز باید گوسفندی را قربانی کند و معادل قیمت گوسفند هم صدقه بدهد. و اگر کبوتر حرم را بکشد باید یک درهم صدقه بدهد

افزون بر این یک درهم نیز دانه برای کبوتران حرم بخرد. درباره ی جوجه، نصف درهم و درباره ی تخم پرنده ربع درهم و هر چه محرم از روی جهالت و نادانی، یا از روی خطا مرتکب شده باشد بر او قربانی نیست مگر به اندازه خود صید فدا دهد و در این حکم عالم و جاهل مساوی هستند، ولی اگر به عمد چنین کرد گناهی مرتکب شده و آن بخشیده شده. و در مورد صید جوجه، یا تخم پرنده بر بنده یا بر آقای بنده و بر صغیر و بر ولی صغیر کفاره نیست. این کفاره بر آدم بزرگ عاقل، بالغ، آزاد و عالم واجب است، ولی اگر پشیمان شد به ندامت، عقاب و کیفر آخرت از او ساقط می گردد. [ صفحه ۳۹۲ ] و برای کسی که در صید اصرار و پافشاری دارد اگر چه کفاره هم بدهد عذاب آخرت باقی است. و اگر به صیدی راهنمایی کرد در حالی که محرم بود و صیدی کشته شد برای او کفاره باقی است که باید فدا و قربانی دهد. اگر این قتل در شب اتفاق افتاد، و حیوان در لانه اش بود و محرم به خطا صید و قتل نمود بر او کفاره نیست. و اگر در شب از روی قصد صید کرد و حیوانی را کشت بر او کفاره و فدا واجب است. مأمون گفت: آفرین! احسنت! ای اباجعفر! حق این است که این مسأله را بنویسی که مورد استفاده ی مردم قرار گیرد. آن گاه مأمون گفت: یا اباجعفر! میل داری شما هم از یحیی بن اکثم، قاضی القضاة، سؤال کنی و مسأله ای بررسی، همان طور که

او مسأله ای پرسید؟ امام جواد علیه السلام رو به یحیی بن اکثم نمود و فرمود: اجازه می دهی من نیز از شما مسأله ای بپرسم؟ قاضی القضاة گفت: قربانت شوم! بفرمایید، اگر بتوانم پاسخ آن را می گویم و گرنه از محضر شما استفاده می کنم. امام جواد علیه السلام فرمود: أخبرنی عن رجل نظر إلى امرأه في أول النهار فكان نظره إليها حراما عليه، فلما ارتفع النهار حلت له، فلما زالت الشمس حرمت عليه، فلما كان وقت العصر حلت له، فلما غربت الشمس حرمت عليه، فلما دخل عليه وقت العشاء الآخرة حلت له، فلما كان انتصاف الليل حرمت عليه، فلما طلع الفجر حلت له، ما حال هذه المرأة؟ و بماذا حلت له و حرمت عليه؟ بگو بدانم چگونه است حال آن مردی که اول بامدادان نگاهش بر زنی [ صفحه ۳۹۳ ] حرام است و چون آفتاب بالا آمد حلال می شود، چون ظهر شد حرام می گردد، چون عصر شد نظر او حلال است، چون آفتاب غروب کرد باز حرام می گردد، چون وقت نماز عشا آمد حلال می شود، چون نصف شب شد حرام می گردد، چون طلوع فجر شد حلال می باشد. حال این زن چگونه است و چرا حلال و حرام می گردد (و در گردش يك شبانه روز به چند صورت تغییر می کند)؟ یحیی بن اکثم گفت: به خدا قسم! من هیچ راهی برای فهمیدن و تصور چنین مسأله ای ندارم و نمی دانم، اگر ممکن است ما را مستفیض فرمایید و خودت اقسام و صور حلال و حرام آن را بیان فرمایی؟! امام جواد علیه السلام فرمود: هذه أمه لرجل من الناس نظر إليها أجنبي في أول النهار فكان نظره إليها حراما عليه، فلما ارتفع النهار



ابتاعها عن مولاها فحلت له، فلما كان عند الظهر أعتقها فحرمت عليه، فلما كان وقت العصر تزوجها فحلت له، فلما كان وقت المغرب ظاهر منها، فحرمت عليه، فلما كان وقت العشاء الآخرة كفر عن الظهر فحلت له، فلما كان في نصف الليل طلقها واحده فحرمت عليه، فلما كان عند الفجر راجعها فحلت له. این کنیزی است از مردم که اجنبی به او در اول روز نگاه کرد و نگاه به او حرام است، چون روز بالا آمد او را از صاحبش خریداری می کند و بر او حلال می شود، چون ظهر شد آزادش می کند بر او حرام می گردد، چون عصر شد تزویجش می کند بر او حلال است، چون مغرب شد ظهر می کند [۴۱۵] بر او حرام می شود، وقت عشا کفاره ی ظهر می دهد و از [ صفحه ۳۹۴ ] ظهر توبه می کند بر او حلال می گردد، به هنگام نصف شب او را طلاق می دهد بر او حرام می شود در فجر رجوع می کند بر او حلال می گردد. طبق نقل «تحف العقول» این چند مرتبه حلال و حرام شدن به هنگام صبح، قبل از ظهر، ظهر، عصر، مغرب، عشاء، نصف شب، دمیدن صبح، از لطایف دقیق مسایل فقهی است. مأمون رو به حضار - که وجوه و شخصیت های بنی عباس بودند - نمود و گفت: آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را بداند، یا نظیر آن را بداند، یا این اندازه فکرش عمیق و دقیق باشد؟ همه از روی حقیقت گفتند: نه، از ما هیچ کس نمی داند، ولی تو بهتر می دانی (!! ) مأمون گفت: وای بر شما! من نمی دانم، این ها اهل بیتی هستند که خداوند آن ها را

به

علم و دانش و فضل و کمال اختصاص داده و کوچک و بزرگ در آن ها یکسان است. مگر نمی دانید وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیهما السلام را به اسلام دعوت کرده ده ساله بود و قبول نمود و اسلام او قبول شد، و هیچ کس را - غیر از او - در این سن و سال دعوت نکرد؟ و همچنین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از حسن و حسین علیهما السلام در شش هفت سالگی بیعت گرفت، در حالی که از هیچ کس در چنین سنی بیعت نگرفت. آیا این صفات کمال و جلال، جمال از مختصات این خاندان نیست؟ آن ها ذریه ای هستند که در قرآن فرمود: «بعضی را بر برخی ترجیح می دهد» و اول و آخر آن ها از جهت علم و دانش یکسانند. بزرگ و کوچک آن ها همه عالم بما کان، ما یکون و ما هو کائن تا روز قیامت می باشند. در کتاب «ارشاد» شیخ مفید رحمه الله پس از بیان این احتجاج و مناظره علمی آمده است: مأمون رو به حضار - به خصوص بنی عباس - نمود و گفت: آیا دیدید آن چه می گفتم و شما انکار می کردید همان طور بود که گفتم و محمد [ صفحه ۳۹۵ ] ابن علی الرضا علیه السلام پاسخ دندان شکن به همه داد که همه مرعوب و مجذوب شدند؟! آنگاه رو به امام جواد علیه السلام نمود و گفت: آیا از دخترم خواستگاری می کنی؟ امام جواد علیه السلام فرمود: نعم، یا امیر المؤمنین. آنگاه مأمون عقد دختر خود ام فضل را به امام جواد علیه السلام بست و خطبه ای خواند به شرحی که نوشته ایم. [۴۱۶]. این

وصلت دو جنبه داشت: ۱ - جنبه ی سیاسی، برای تهدید و ارباب بنی عباس که به طرفداری امین برخاسته بودند، مأمون می خواست با این عقد و ازدواج بگوید: اگر باز شما هواخواه برادران من باشید فوری خلافت را به بنی هاشم و علویان منتقل می کنم. ۲ - شایستگی مقام علم، فضل و کمال امام جواد علیه السلام بود که به دامادی برگزید!

## دامادی خلیفه

یکی از سنن اجتماعی سلاطین و فرمان فرمایان همه ی کشورها در هر عصر این بود که برای دختران خود به خلاف سنن و رسوم معمول مردم عادی - که مردها به خواستگاری زن ها می رفتند - خلفا و سلاطین داماد و همسر دخترانشان را خود انتخاب می نمودند و این انتخاب به عنوان حکم و فرمان شاهان تکلیف قانونی داشت. یعنی تمرد از آن به ضرر و زیان داماد، یا خاندان او تمام می شد. علاوه بر این، چون اکثر مردم خود را به سلاطین، خلفا و فرمانفرمایان نزدیک می سازند و کوشش در نزدیکی و تقرب می نمایند، تا از عنوان ارتباط با دربار سلاطین و خلفای عصر و جبهه ی ملی بدست آورند و در امور زندگی و شؤون حیاتی مجذوب گردند، یا مردم را مرعوب سازند و چه بسیار مردمی که در این راه بذل [ صفحه ۳۹۶ ] سعی می نمودند و حتی شؤون محترم زندگی را هم زیر پا می گذاشتند و از هیچ کاری - اگر چه برخلاف عقل، عفت، فضل و کمال هم باشد - دریغ نمی دارند تا خود را به دربارها نزدیک نمایند و با این تقرب بر رقاب و گردن خلق سوار شده و اسب تازی کنند و بر عرض، ناموس و حقوق خلق حکومت و

فرمان روایی یابند. ما این حقیقت را در دوران زندگی در کتاب های بسیاری مطالعه نموده و از نزدیک دیده و مشاهده کرده ایم. سعدی گوید: تقرب به دربار سلاطین اگر چه تأمین نانی دارد، ولی خطر جانی هم دارد. نگارنده گوید: تأمین نانش به تشویش و اضطراب و خطر جانش در دنیا و آخرت حتمی است. از طرفی، در جامعه رسم نبوده و کسی را جرئت و شهامتی در کار نبوده که به خواستگاری دختران پادشاهان برود. از این رو، شخص خلیفه، پادشاه، یا رئیس جمهور - هر که باشد - خودش با آشنایی که با خانواده ها و اطرافیان و درباریان خود دارد، جوانی را به دامادی انتخاب می کند. البته پس از انتخاب، رد فرمان جایز نیست، مگر پس از مردن شاه، یا خلع او از آن مقام، چه بسیار دیده شده چنین دامادانی که پس از خلع مقام پدر زن دختران سلاطین را تحکم می کردند و روابط حسنه ی بین آن ها نبود، یا به علل و جهات دیگری که خودسری و خودمختاری و توقعات بی جای این گونه دختران سبب طلاق یا رهایی می شده است. به ندرت هم دیده شده که روابط اخلاقی، یا توافق اخلاقی - خواه خوب، یا بد - آماده بوده و زندگانی را در یک افق نزدیک به همان دستگاہ ها به پایان برسانند. امام جواد علیه السلام در سن نه سالگی برازندگی خود را از جهات علم و کمال و فضل و ادب در مجالس رسمی مقام خلافت به ظهور رسانید، شیخ و شاب، پیر و جوان [ صفحه ۳۹۷ ] کهل و برنا همه شناختند که این میوه، شجره ی نبوت و امامت است. ادب،

علم و سخاوت این جوان هاشمی علوی و مسائل سیاسی که قبلاً مطرح شد موجب شد که مأمون دختر خود به نام ام فضل را به امام جواد علیه السلام نامزد کرد و آن حضرت را به دامادی برگزید. امام جواد علیه السلام به حکم ادب و اجبار نمی توانست این زن را رد کند از این رو، قبول کرد و مدتی کوتاه کنار کاخ سلطنتی خلافت در بغداد مورد توجه، اکرام و احترام بود تا آن حضرتش اجازه مراجعت به مدینه گرفت و مأمون به همراه ام فضل آن ها را به مدینه فرستاد، ولی این زندگانی زناشویی جز تلخکامی حاصل نداشت و به جنایتی خاتمه یافت.

### تزویج ام فضل به امام جواد

در این واقعه تاریخی دو موضوع مورد بحث و توجه است: نخست آن که، سلاطین و خلفا برای دختران خود دامادی انتخاب می کنند که برازنده ی وصلت با خاندان سلطنتی، و در خور آمد و رفت و معاشرت با درباریان و مقام عالی خلافت باشد. دیگر آن که، اکثر این دامادها به صورت ظاهر مطیع، منقاد و فرمان بردار بوده اند، اگر چه در خارج عنوان دامادی شاه را دارند، ولی در حقیقت بنده، زیردست و زیر فرمان مقام عالی هستند. این دو موضوع از جهت روان شناسی و علم الاجتماع با توجه به علت و معلولیت و اسباب و موجبات قابل توجه است و بایستی این نکته ی اجتماعی تجزیه و تحلیل شود، به خصوص درباره ی دامادی امام جواد علیه السلام به مأمون، که بزرگترین خلیفه عباسی بود. نکته ی دیگر آن که، چرا اکثر دختران مقامات عالی با شوهر خود بدرفتاری می کنند و توقع دارند که شوهرشان فرمان بردار و زیردست آن ها باشند و یا مرتکب

[ صفحه ۳۹۸ ] جنایت هایی می گردند که دیگران جرأت ارتکاب آن را ندارند. این هم موضوع روان شناسی قابل توجهی است که در علم الاجتماع یک فصلی دارد و مطالعه ی آن برای زندگانی اجتماعی سرمشقی لازم الرعایه است.

### یک مسأله ی عجیب

در کتاب «تحف العقول» یک مسأله ی عجیبی را نقل می کند و می گوید: روزی مأمون، به یحیی بن اکثم گفت: آخر تو نیز یک مسأله طرح کن که بتوانی ابن الرضا را مقهور نمایی. یحیی این مسأله را طرح کرد و از آن جایی این مسأله مخصوص اهل علم است فهم آن را به ذوق خوانندگان فاضل وامی گذاریم. مسأله قریب بدین مضمون آمده است: یحیی بن اکثم پرسید: آیا مردی با زنی که با او زنا کرده می تواند ازدواج کند زوجیت و عقد او حلال است یا نه؟ امام جواد علیه السلام فرمود: یدعها حتی یستبرئها من نطفه و نطفه غیره، إذ لا یؤمن منها أن تكون قد أحدثت مع غیره حدثا، كما أحدثت معه، ثم یتزوج بها إذا أراد فإنما مثلها مثل نخله أكل رجل منها حراما ثم اشتراها فأكل منها حلالا. [۴۱۷]. آن زن را وامی گذارد تا استبراء کند، از نطفه ی خود و نطفه ی دیگران، زیرا ایمن نیست که با دیگری هم کار خلافی انجام نداده باشد همانطور که با وجود او انجام داده. چون مطمئن شد که نطفه زنا در او نیست با او تزویج کند مانعی ندارد. و استدلال فرمود که: مثل آن زن، مثل درخت خرمائی است که مردی [ صفحه ۳۹۹ ] عابر از خرما ی آن بدون اجازه می خورد و بر او حرام است، اما پس از آن درخت را می خرد و از خرما ی آن

بخورد برای او حلال است. یحیی بن اکثم در این مسأله مقهور و مات و مبهوت ماند. از طرح این مسأله پیدا است که در عصر این امام علیه السلام اصول مطالب حل شده بود و مباحث فقط روی فروع دور می زد، آن هم فروع احتمالی و بعید الوقوع. چه در زمان امام رضا علیه السلام - که ثامن الحجج می گفتند - بحث اصولی از نظر توحید و نبوت با مناظرات نمایندگان ادیان در حضور مأمون خاتمه یافته و مفروغ عنه بود، دیگر برای کسی از آن همه عقاید و افکاری - که در «زندگانی امام رضا علیه السلام» نوشتیم - باقی نمانده بود مگر به عناد و لجاج و گرنه، مسایل عقیدتی و اصول ایمان تجزیه و تحلیل شده بود.

### **مجلس عقد و جشن ازدواج امام جواد با دختر خلیفه**

پس از مناظرات و گفت و گوهای بنی عباس با مأمون و کشمکش های فامیلی و خانوادگی از یک طرف، و ظهور و بروز نبوغ امام جواد علیه السلام در سن نه سالگی از طرف دیگر موجب شد که مأمون تصمیم خود را به اجرا بگذارد و دختر خود ام فضل را - که از زن ایرانی او بود - به امام جواد علیه السلام عقد بندد. این مجلس عقد و عروسی طبق شرحی که شیخ مفید رحمه الله و دیگران نقل کرده اند این گونه برگزار شد: بنابر اعتراضی که بنی عباس کردند و با احتجاج، قاضی القضاة محکوم و مقهور گردید مأمون بر آن ها فائق آمد و گفت: تشخیص من صائب بود و در همان مجلس پس از تسلیم بنی عباس رو به امام جواد علیه السلام کرد و گفت: آیا شما خطبه می خوانید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: بلی. مأمون گفت: پس شروع کنید، قربانت

شوم! من از اعماق دلم راضیم که دختر [ صفحه ۴۰۰ ] خود ام فضل را به شما تزویج کنم، اگر چه قوم من - بنی عباس - در این امر مخالف و بداندیش باشند.

### متن خطبه عقد

امام جواد علیه السلام فرمود: الحمد أقرارا بنعمته، و لا- إله إلا- الله إخلاصا لوحدانيته، و صلى الله على محمد سيد بريته، و الأصفياء من عترته. أما بعد، فقد كان من فضل الله على الأنام أن أغناهم بالحلال عن الحرام، فقال سبحانه: (و أنكحوا الأيامى منكم و الصالحين من عبادكم و امائكم إن يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله و الله واسع علیم) [۴۱۸]. ثم إن محمد بن علي بن موسى يخطب أم الفضل بنت عبد الله المأمون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمه بنت محمد صلى الله عليه و آله و هو خمسمائه درهم جیادا فهل زوجته یا أمير المؤمنين! بها على هذا الصداق المذكور؟ قال المأمون: نعم، قد زوجتك - یا أبا جعفر! - ابنتی على الصداق المذكور فهل قبلت النكاح؟ فقال أبو جعفر عليه السلام: قد قبلت ذلك و رضيت به. [۴۱۹]. حمد و ستایش خدا و اقرار و اعتراف به نعمت او است و لا اله الا الله کلمه ی توحید و اخلاص برای یکتائی او است. و درود خدا بر حضرت محمد که سرور همه ی موجودات است و بر برگزیدگان از عترت و خاندانش. اما بعد، از عنایت و فضل خداوند بر مردم جهان این است که آن ها را در سایه ی عقد زناشویی که حلال است از حرام بی نیاز فرموده و در [ صفحه ۴۰۱ ] قرآن مجید فرموده است: «بی همسرانتان و غلامان کنیزان شایسته ی خود را همسر دهید، اگر



فقیر و تهیدستند، خدا از فضل خویش بی نیازشان می سازد، و خدا گستراننده ی دانا است». آنگاه فرمود: محمد بن علی بن موسی خواستگاری می کند ام فضل، دختر عبدالله مأمون را و صدق او را مانند صدق جده اش فاطمه علیهاالسلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که پانصد درهم بود قرار می دهد. آنگاه رو به خلیفه نمود و فرمود: آیا شما با این صدق او را تزویج می کنید؟ مأمون گفت: بلی، من به این صدق دخترم ام فضل را به عقد زناشویی به شما تزویج می کنم، آیا شما این نکاح را قبول دارید؟ امام جواد علیه السلام فرمود: آری، قبول دارم و بدین زناشویی راضیم. مسعودی در «اثبات الوصیه» عبارت دیگری آورده که با عبارت «تحف العقول» تفاوت دارد، ولی در متن عقد ازدواج هیچ گونه تفاوتی نیست، تنها تفاوتش در این است که: آیا این مراسم در مرو خراسان بوده یا در بغداد؟ و آیا پس از شهادت امام رضا علیه السلام بوده، یا پیش از آن و تشریفات این مجلس عقد چگونه برگزار شده است؟ در «تحف العقول» می نویسد: مأمون فرمان داد تا مجلس رسمی آراستند، مردم را از عامه و خاصه به چنین عقد امام جواد علیه السلام دعوت نمودند. اشراف و عمال دولتی از لشکری و کشوری حضور داشتند و هر یک بر حسب مراتب و طبقات خود حضور یافته و در جشن عقد دختر خلیفه شرکت نمودند. از طرفی، یک کشتی عطر و بوی خوش، انواع سکه ها و لباس های حریر حاضر کردند که هر کس وارد می شود قبلا خود را معطر، ملبس و مزین نمایند و وارد مجلس [ صفحه ۴۰۲ ] شود. انواع و

اقسام خوردنی ها، میوه ها و جوایز گوناگون، هدیه های زیادی از سکه های طلا و نقره و اسناد املاک آماده شده بود که به هر کس در خور و قدر و منزلت و شخصیتش به یادگار جشن دختر خلیفه با امام جواد علیه السلام صله و جایزه دهند. هنگامی که مجلس آماده شد، امام جواد علیه السلام را آوردند و بر جایگاه مخصوصی که تهیه کرده بودند، نشانند مردم دسته دسته با تحفه ها و هدیه ها شرفیاب می شدند و تهنیت و تبریک می گفتند. امام جواد علیه السلام به هر دسته، سه طبقه از سکه های نقره و ظروفی از مشک و زعفران و عطریات و فرمانی به نام اسناد مالکیت به عنوان هبه و بخشش اعطا می فرمود و اراضی موات و غیر موات را اقطاع می نمود. مردم می آمدند، خطبا، شعرا و گویندگان مدح و مناقب می خواندند و صله ها، هدیه ها و جوایز می گرفتند. مجلس به گونه ای آراسته شده بود که هر واردی با یک جایزه و سند مالکیت ملکی و ظرف عطری و ظرفی سکه و بسته ای لباس خارج می شد. نوشته اند: هر کس وارد این مجلس جشن می شد چون بیرون می رفت بی نیاز و توانگر شده بود. اگر کسی می خواست خارج شود باید اسناد مالکیت و برگه های دریافت جوایز دستش باشد و گرنه به او اجازه خروج نمی دادند. پس از برگزاری مجلس جشن، مأمون، خلیفه ی عباسی دستور داد آن چه باقی مانده بود صدقه بدهند و تمام مردم شهر را از صدقات جشن عقد امام جواد علیه السلام برخوردار نمودند. نگارنده گوید: مثل این که مأمون در نظر داشت همان گونه که برامکه جشن عقد جعفر برمکی را گرفتند، او نیز می خواست برتر، مهم تر و بالاتر از

آن جشن را برای [ صفحه ۴۰۳ ] دخترش بگیرد. البته روی مبانی ظاهری نیز همین طور بود، زیرا قدرت مالی مأمون به حد کمال قدرت مالی خلفای عباسی رسیده بود و در پایان سال، با این همه بذل و بخشش ها بیش از ده میلیون دینار موجودی صندوق بیت المال مسلمانان، یا خزانه دارایی دولت عباسی بود. او می خواست هم چنین جشن عروسی برای دخترش بگیرد و هم به افتخار امام نهم علیه السلام که شخصیت آسمانی و نابغه دوران در سن نه سالگی بود - این جشن به این عظمت را برگزار نماید. نکته ی دیگری که به نظر نگارنده می رسد این که: سر بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ی امام جواد علیه السلام که فرموده بود: «از این فرزند برکاتی به شیعه می رسد» این است که هم برکات مالی به دست این امام در جشن عقد داده شد و هم مردم خراسان، بغداد و کشور پهناور اسلامی امام جواد علیه السلام را در سن نه سالگی و به مقام علمی شناختند. بدون تردید اگر امام جواد علیه السلام این مسایل علمی را در مجالس خصوصی تدریس می فرمود آن اثر را نداشت که در مجلس رسمی خلافت به وجوه، شخصیت ها، اعیان و رجال دولتی تعلیم فرمود و مشکل ترین مسایل فقه اسلام را در این سن آموزش داد و مردم دنیا را متوجه خود ساخت. شیخ مورخان می نویسند: ثم أمر فثر علی أبی جعفر رفاع، فیها ضیاع و طعم و عمالات. و این ها اضافه بر عطریات و سکه های جشن و لباس های حریر و اشیای نفیسی بود که در روز جشن به مردم هدیه می شد. شیخ مفید رحمه الله می نویسد: و

لم يزل المأمون مكرما لأبي جعفر عليه السلام، معظما لقدره مده حياته يؤثره على ولده و جماعه [ صفحه ۴۰۴ ] أهل بيته. [ ۴۲۰ ]  
. مأمون تا زنده بود و از لظههار اکرام و تجلیل به مقام و منزلت امام جواد علیه السلام خودداری نمی کرد و او را بر خاندان خود ترجیح می داد.

### جنایت دختر خلیفه

ما در کتاب «عاشورا چه روزی است؟» نوشتیم که: زن، زودتر از همه چیز، تحت تأثیر مقام، جاه و منصب، سپس مرعوب قدرت مال و عنوان قرار می گیرد و پس از این، مجذوب عشق، دوستی و جاهت است. ام فضل، دختر مأمون مولود قدرت، سیاست، دانش و کیاست بود. او در خاندانی بزرگ شده بود که زنانی همچون عباسه و زبیده وجود داشت. او هم میل داشت که در سیاست کشور مورد شور و شریک جلسات آرای عمومی سیاسی باشد. اینک پدرش او را به پسری داده که از جهت جوانی، علم و دانش، فضیلت و کمال شبیه و نظیری نداشت، ولی ام فضل از نظر سن از امام جواد علیه السلام بزرگتر بود و می خواست به امام جواد علیه السلام تحکم و فرماندهی داشته باشد. روح ضعیف این زن گمان می کرد که امام جواد علیه السلام همانند سایر دامادان سلاطین و خلفا است و می توان او را زیر فرمان گرفت. از این جهت، ام فضل نتوانست با امام جواد علیه السلام توافق اخلاقی حاصل کند. او زن پرمدعا، خودخواه، خود مختار، لجوج و متکی به مقام خلافت پدرش بود و با خود می گفت: اگر از شوهرم به پدرم شکایت نمایم او را تنبیه می کند. از طرفی امام جواد علیه السلام در مدینه کنیزی گرفت و ام فضل به پدرش مأمون شکایت کرد. و

قد روی: الناس أن أم الفضل كتب إلى أبيها من المدینه تشکو أباجعفر علیه السلام [ صفحه ۴۰۵ ] و تقول له: إنه يتسرى علی و يعیرنی. فكتب اليها مأمون: يا بنیه! إنا لم نزوجك أباجعفر لتحرم علیه حالالا فلا تعادیه کرما ذکرت بعدها. گفته اند: شکایتی ام فضل به پدرش نوشت این بود که: اباجعفر زنی گرفته و مرا ترک نموده است. مأمون پاسخ داد: من تو را به اباجعفر تزویج نکردم تا حلالی را حرام کنی، تو دشمنی مکن و خصومت منما که او مرد کریمی است، با تو به مهربانی رفتار خواهد کرد. [۴۲۱]. منظور مأمون به دخترش این بود که: تو می گویی من امام جواد علیه السلام را از یک حکم شرعی - که حق اوست - باز دارم و تأکید کرد که تو، باید سازش کنی و از او اطاعت نمایی، او عالم، حکیم، فاضل و امام است. مأمون، دختر خود را به اطاعت و صبر و شکیبایی امر کرد و چون ام فضل از راه پدر مأیوس شد، دست به جنایت های زنانه و جاهلانیه داخلی زد، تا آن که امام علیه السلام را به وضع تأثرآوری مسموم کرد و دل دوستانش را جریحه دار نمود.

### امام جواد و رفتار دختر مأمون

رفتار زنان عقیم با شوهران خود در بیشتر موارد روی یأس، حرمان و ناامیدی است. این رفتار پست هم مولود سستی ایمان و اندیشه و افکار ناپسند است. وقتی ایمان کامل نباشد قهرا افکاری مسموم تولید می شود. از نظر روان شناسی و علم الاجتماع یکی از علل و اسباب پدیده ی بد، محرومیت های اجتماعی است، اعم از آن که این محرومیت ها واقعا روی مقدرات بوده یا روی افکار و اوهام باشد. [ صفحه

[۴۰۶] در هر حال، محرومیت است و محرومیت موجب انحراف فکر می گردد. فقر در درجه ی اول محرومیت قرار گرفته که آدمی را از راه تقوی و صلاح خارج می کند، مگر دل‌های بیدار و هوشیار و مردمان نیرومند و قویم‌الایمان که قرآن هم حاکی این معنی است: (إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا - مَا رَحِمَ رَبِّي) و رحمت پروردگار در سایه ی عنایت و توجه به کمال است که اگر خود انسان مراقبت داشته باشد از چنگال نفس اماره رهایی یافته و به کمال مطلوب خود خواهد رسید. از سوی دیگر، شیطان نیز آن گاه که در انحراف خود تیرش به سنگ می خورد عرض می کند: (لَا غَوْنَهُمْ أَجْمَعِينَ - إِلَّا - عِبَادِكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ) [۴۲۲] که مستثنی به اخلاص از چنگ شیطان و نفس اماره رهایی می یابد. در هر حال، یکی از محرومیت‌های اجتماعی، عقیم ماندن زن، یا مرد است که البته این امر در زنان بیشتر مؤثر است و سبب انحراف و سوء قصد و اعمال زشت می گردد، به خصوص زنی که قدرت مالی و اتکای مقامی هم داشته باشد. ام فضل، دختر خلیفه ای است که از او به امپراطور اسلام تعبیر شده. یعنی در قدرت مالی و مقام و سطوت عالی ترین درجه را دارد. اما پدرش آن قدر نسبت به ابن‌الرضا، شوهر ام فضل ابراز علاقه دارد که هیچ‌وقعی به سخنان سعایت آمیز دخترش نمی گذارد و ام فضل از این جهت هم محرومیت شگفت‌انگیزی کشید و منتظر فرصت بود تا پدرش از دنیا رفت، عمال سیاست که از مقام و منصب حضرت اباجعفر ثانی محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بی‌مناک بودند آن حضرت را با ام فضل

دعوت کردند که تفقد و صله رحم و دیداری تازه نمایند. این مسافرت به عراق - که در سال ۲۲۴ رخ داد - وضع امام علیه السلام را در نظر بنی عباس دگرگون ساخت. یعنی ام فضل سعایت های متراکم خود را که در گلایش [صفحه ۴۰۷] عقده بسته بود نزد اقوام و اقاربش بیرون ریخت و آن ها هم با سابقه ی عظمت مقامی که ابن الرضا داشت با قدرت علمی و فضیلت اخلاقی و ترس از این که مبادا در این اختلافات داخلی علویان سر حلقه سیاست را از دست بنی عباس بر بایند به خود ام فضل متوسل شده و خودش را واسطه جنایت فجیعی قرار دادند. ام فضل به وسیله ی عمویش معتصم، دستخوش تمایلات قرار گرفت. محرومیت از فرزنددار شدن - که قریب پانزده سال از زناشویی با ابن الرضا صاحب فرزندى نشده بود - و نیروی تحکم و خودفروشی بر شوهر و دیگران و در عین حال، حقارت و محرومیت، بی وقع ماندن درخواست ها و تقاضاها که به سخنان او وقعی نمی نهند؛ اینک خود را یافت و به کام دل رسید و در این آرزو بود که او هم همانند زبیده یا عباسیه بشود، ولی نهاد بدش مانع این بزرگی او شد. او دل بدسرشت خود را تسلیم دشمنان شوهر کرد و آن ها با وعده ی شوهر بهتری و مقام و سریر لایقتری به او وعده دادند تا دست نحس خود را به خونی بیالاید که فرار از آن غیر ممکن بود. ام فضل که در نهاد زن بودن ضعیف و سخیف بود، این عمل را پذیرفت و مرتکب جنایتی عظیم شد.

### **چگونه امام جواد مسموم شد؟**

در این که امام جواد علیه السلام مسموم شدند هیچ اختلافی در

میان مورخان نیست همه ی مورخان از سنی و شیعه اتفاق نظر دارند که امام جواد علیه السلام به اشاره ی معتصم عباسی و سعادت جعفر، پسر مأمون به دست ام فضل، دختر مأمون عباسی مسموم شد ولی درباره ی آن سم در انگور، یا غذا، یا شربت اترج بوده، بین مورخان اختلاف نظر است. آنچه از مضمون اخبار استفاده می شود این است که: بایستی هر سه مورد به نظر موافق تلقی شود، زیرا دشمن برای از بین بردن حریف به انواع وسایل متوسل [ صفحه ۴۰۸ ] شده، چنانچه پدر و جد بزرگوارش، همچنین پدران و اجداد آن ها را دشمنان مخالف سرسختشان چندین بار مسموم نموده اند، نهایت این که در انواع سم، یا چگونگی آن و تأثیر سم اختلاف بوده است. افزون بر این چندین بار شده که امام صادق، امام محمد باقر و امام موسی کاظم علیهم السلام پس از مسمومیت سر قبر جدشان می رفتند و طلب بهبودی می کردند و خداوند در اثر توجهات رسول خدا صلی الله علیه و آله سم را بی اثر می گذاشت و بهبودی می یافتند. البته پیشاپیش امام جواد علیه السلام سرنوشت خود را بیان فرموده بود که در این سن به سم زن خود کشته خواهد شده. از این رو، دیگر برای بهبودی در قبال دعا و توسل مورد نداشت و خود امام علیه السلام می دانست که باید از این جهان رخت بر بندد و نمی تواند بیش از بیست و پنج سال در این دنیا باقی بماند. در هر حال، بنابر آنچه نوشته اند از امام جواد علیه السلام برای نخستین بار در حین ورود به بغداد در خیمه ی بیرون شهر در حال استقبال با شربت اترج مسمومی پذیرایی کردند. آن



شربت اثر فوری نداشت، ولی متعاقب آن، مهمانی وزیر معتصم بود که غذای مسموم، امام جواد علیه السلام را منقلب نمود به طوری که عرق بر جبینش نشست و همان درسی که پدرش به مأمون داد؛ همان درس را به معتصم و درباریان داد و از مجلس بیرون رفت و فرمود: بهتر است که در مجلس و منزل تو به حال مسمومیت از دنیا نروم. همان گونه که امام رضا علیه السلام آن گاه که پس از مسمومیت برخاست برود مأمون پرسید: یابن عم! به کجا می روی؟ فرمود: آن جا که مرا فرستادی و بهتر است در منزل تو نباشم. سومین باری که امام جواد علیه السلام را مسموم کردند، هنگامی بود که انگور رازقی مسمومی را که معتصم به وسیله ی ام فضل به اصرار به آن حضرت خوراند. آن زن بد [ صفحه ۴۰۹ ] نفس لثیم دستور داده بود که همه آب های حوض، کوزه و حتی دلو و طناب چاه را از دسترسی حضرتش برداشته بودند تا آبی پیدا نشود که اثر سم را خنثی و بی اثر سازد. از این رو، امام جواد علیه السلام بدین سم مسموم شد و درون آن حضرت که از سموم سابق تأثیر دیده بود به یکجا و ناگهان از کار ایستاد و حضرتش در آن حال عطش و انقلاب و التهاب درونی در حق زنش و دشمنانش نفرین کرد و آن ها به شرحی که دیدیم در مدت کوتاهی به امراض بی درمانی گرفتار شدند تا جان سپردند. ظلم و ستم در هر حال بد است و بدتر آن که نسبت به یک مقام و شخصیت بزرگ پاک نهادی باشد. آن هم زنی به

دست خود شوهر بزرگواری همچون امام جواد علیه السلام را در سنین جوانی و برومندی نهال عمر، مسموم سازد. خدایش لعنت کند و آن‌ها را به عذاب دامنه داری معذب سازد.

### **کوشش مأمون برای هم‌رنگ ساختن امام جواد با خودش**

ابن شهر آشوب از محمد بن ریان - که پدرش از اصحاب امام رضا علیه السلام و خودش از اصحاب امام جواد علیه السلام بود - روایت کرده و می‌گوید: مأمون بسیار کوشش نمود که امام جواد علیه السلام - که جوان بود - هم‌رنگ خود سازد و او را به دنیا میل دهد و مجذوب مادیات کند. او هر حيله ای بکار می‌برد در امام جواد علیه السلام مؤثر نمی‌شد، تا آن‌که دختر خود را به صورت شرعی به آن حضرت داد و در ایام زفاف، انواع ملعبه و عیش و نوش فراهم ساخت و موجبات تفریح و خوشی، یا فسق و فجور را فراهم نمود. از جمله دستور داد که در آن شب صد کنیز زیبا با لباس‌های ملون و مفرح که هر یک جامی در دست داشتند و جواهراتی در آن بود به استقبال امام جواد جوان علیه السلام بروند و قهرا باید طبیعت جوانی مایل به این شهوات - که غریزه‌ی طبیعی آدمی در آن سن است - باشد، ولی امام جواد علیه السلام به هیچ‌یک التفاتی نکرد، نگاهش [صفحه ۴۱۰] روی زمین بود تا به حجله‌ی عروس رفت. کنیزکان به دستور مأمون در اطراف او به رقص و شادی پای کوبان و دست‌زنان می‌گشتند و امام جواد علیه السلام به هیچ‌یک نظر و توجهی نداشت. مأمون، مخارق مغنی را طلبید او - به اصطلاح امروز - بزرگترین باز؟ گر عصر بود که هم صدای

خوبی داشت و هم چنگ و رباب خوب می نواخت و ریش بلندی هم داشت که تقلید و بازی گیری می کرد. مأمون به او گفت: میل دارم توجه ابوجعفر را به این همه موجبات شادی جلب کنی تا ببیند چندین صد نفر اطراف او چه می کنند؟ شاید به دنیای مادی میل نماید (!!). مخارق گفت: کار من همین است، اجازه بده در مقابل او بنشینم و توجه او را جلب کنم. مخارق آمد: در مقابل امام جواد علیه السلام نشست و شروع به خواندن، نواختن، مسخرگی و ملعبگی نمود. هر چه به شدت به مطربی پرداخت اثری در امام جواد علیه السلام نکرد تا خسته شد، آن گاه حضرت یک جمله ی کوتاهی به او فرمود: اتق الله یا ذالعثنون! ای ریش دراز! از خدا بترس. مخارق چنان بر خود لرزید که دیگر تا زنده بود، رباب را بدست نگرفت، آواز نخواند و مطربی نکرد. [۴۲۳].

### سعایت ام عیسی، دختر مأمون و معجزه ی امام جواد

زندگانی اجتماعی یک شبکه ی به هم پیوسته ای است که مطالب آن نیز به هم ارتباط دارد و غیر قابل تجزیه است و چه بسا هر موضوعی علت برای موضوع [صفحه ۴۱۱] دیگر است، یا به علت هر پیش آمدی را در کار دیگری می توان جستجو کرد و با توجه به سلسله علل و معلول، هیچ امری بدون علت نیست، جز آن که بشر عالم و آگاه به علل نمی باشد و بسیاری از علل وقایع برای آدمی مخفی و پنهان است. در این روایتی که هم اینک می خواهیم بنویسیم، نکات و دقایق تاریخی نهفته است که هر یک از آن، معلول عللی است و برخی از معلول ها چند علت دارد که با

توجه به حقایق امر می توان رموز و اسرار تاریخ را هم دریافت. سید بن طاووس رحمه الله - که از بزرگان متتبعین در علوم اسلامی است - در کتاب «مهج الدعوات» برای شأن نزول حرز امام جواد علیه السلام و آثار مترتبه برای آن روایتی نقل می کند که جالب و جاذب است. وی می نویسد: ابونصر همدانی، از حکیمه، دختر امام جواد علیه السلام چنین نقل می کند: پس از وفات امام جواد علیه السلام نزد ام عیسی دختر، مأمون رفتم - که زن آن حضرت بود - تا او را تعزیت بگویم [۴۲۴] دیدم در مصیبت امام علیه السلام جزع می کند و می خواست گریه کند که من برای تسلی او و انصراف از جزع و گریه از فضایل، کرم، حسن خلق، شرف و بزرگواری آن حضرت - که موهبت الهی بود - سخن به میان آوردم و از عزت و کرامت او سخن گفتم. ام عیسی گفت: بزرگواری او بالاتر از این ها است که شما می گویی: من اکنون تو را از یک امر عجیبی آگاه می سازم که از همه ی این حکایات بالاتر و مهمتر است؟ گفتم: آن چیست؟ ام عیسی گفت: من همیشه جهت امام غیرت [۴۲۵] می کردم و مراقب بودم اگر [صفحه ۴۱۲] سخنانی سخت می شنیدیم به پدر خود می گفتم و او را علیه امام تحریک و سعایت می کردم، پدرم نیز همواره به من می گفت: تحمل کن، صبر کن که او فرزند پیامبر است و صله از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشد. روزی نشسته بودم، دختری از درب خانه آمد و به من سلام کرد. گفتم: تو کیستی؟ گفت: از فرزندان عمار یاسر و زن امام جواد علیه السلام همسر

تو می باشم. این سخن چندان به من سخت آمد و غیرت مرا فرا گرفت که خواستم به صحرا روم و یا جلای وطن کرده و از آن آواره شوم، و شیطان مرا بر آن داشت که نزدیک بود آن دختر را بزنم و بیازارم، ولی قهر خود را فرو بردم و خلعتی به او دادم تا از منزل بیرون رفت آن گاه نزد پدرم رفتم. [۴۲۶]. پدرم در حال مستی بود، من هم آن چه دل تنگم داشت برای او گفتم، او لایعقل بود، غلام سیاهی داشت، او را صدا کرد و گفت: شمشیر مرا بیاور، شمشیرش را آورد و به دستش گرفت و سوار بر مرکب شد و رفت، گفت: و الله! من می روم و او را می کشم. من چون این سخن از پدرم شنیدم سخت پشیمان شدم، گفتم: کاش به او چیزی نمی گفتم. آن گاه کلمه ترجیع بر زبان جاری ساخته (انا لله و انا الیه راجعون) خواندم و گفتم: چه به سر خود آوردم و شوهر خود را به کشتن دادم، من به سر و صورت می زدم و پشت سر پدرم می رفتم. پدرم به خانه ی امام جواد علیه السلام رسید وارد خانه شد و او را با حالت مستی با شمشیر زد و پاره پاره کرد و برگشت، من هم با کمال پریشانی و اضطراب از آن حال برگشتم و تا صبح به خواب نرفتم که این چه کاری بود کردم؟ و چه سخنی بود که با [صفحه ۴۱۳] پدرم گفتم، آن هم در حال مستی که چیزی نمی فهمید چه عملی کرد، فردا چه خواهد شد؟ صبح شد، نزد پدر رفتم،

گفتم: این چه کاری بود دیشب کردی؟ تازه به هوش آمده بود، متوجه شد و گفت: چه کردم؟ گفتم: پسر امام رضا را کشتی و قطعه قطعه کردی. گفت: راست می گویی؟! آن گاه سخت پریشان شد و ساعتی بی هوش گردید به هوش آمد گفت چه کاری کردم، سپس غلام را صدا کرد و گفت: فوری برو خبری از محمد تقی ابن الرضا برایم بیاور. یاسر خادم دوید، شتابان به سوی منزل امام جواد علیه السلام رفت، مأمون به سر و صورتش می زد، به جهت کاری که در حال مستی کرده بود. و می گفت: تا قیامت رسوا شدم و هلاک گردیدم. یاسر خادم با حال پریشان، منزل امام رفت، دید خبری از سر و صدا نیست، وارد منزل شد، دید امام بر سر سجاده نشسته نماز می خواند و بعد مسواک می نماید. یاسر گوید: سلام کردم، عرضه داشتم حال شما چطور است؟ فرمود: بد نیست. من به بهانه آن که بدن او را بینم آیا در اثر شمشیرهایی که مأمون بر پیکر او زده زخمی هست، یا نه، عرض کردم: یا بن رسول الله! دلم می خواهد این پیراهن خود را برای تیمن و تبرک به من دهی تا در آن نماز بخوانم. چون امام جواد علیه السلام پیراهنش را در آورد و به من بخشید. من به بدنش نگاه کردم، دیدم مانند عاج سفیدی است که زردی فرینده ی به آن آمیخته باشد، و هیچ اثری از زخم و جراحت و حتی برآمدگی و ضرب و زجری نبود. من هم خداحافظی [ صفحه ۴۱۴ ] کردم، فوری نزد مأمون برگشتم، گزارش سلامتی امام جواد علیه السلام را دادم. مأمون خیلی خوشحال شد و گفت:

این معجزه‌ی بزرگی از امام جواد علیه السلام است و گفت: من یادم هست که شمشیر را گرفتم و سوار شدم و به خانه‌ی او رفتم، ولی کشتن او را یاد ندارم، نمی‌دانم چه شد؟! خدا این دخترم لعنت کند که مرا به چنین حالی واداشت. آن گاه گفت: به ام عیسی بگو: اگر یک بار دیگر از محمد بن علی، ابن الرضا شکایت نمایی، یا بی اجازه از خانه او بیرون آیی از تو انتقام می‌کشم. مأمون از یک طرف دخترش را تهدید کرد که دیگر در حق شوهرش سعایت نکند. از طرف دیگر، بیست هزار دینار به یاسر خادم داد و گفت: این مبلغ و آن اسب را - که «شهری» نام داشت و دیشب سوار شده بود - خدمت ابن الرضا ببر و سلام مرا به او برسان و بگو: سوار شود و به تمام هاشمیان امر کن که برای سلام و عرض تهنیت بدان حضرت وارد شوند و بر او سلام و درود بفرستند. یاسر خادم گوید: اسب را با بیست هزار دینار برای امام جواد علیه السلام بردم. آن حضرت سوار شد همه‌ی هاشمیان بغداد را خبر کردم که به حضور امام ابن الرضا آیند و سلام و درود فرستند. امام جواد علیه السلام لحظه‌ای تفکر آنگاه تبسم کرد و فرمود: آیا بین ما و مأمون چنین عهدی بوده که با شمشیر برهنه بر من حمله کند؟ آیا نمی‌داند نگهبان و حافظ من دیگری است و یاری دهنده‌ام، بین من و او مانع است؟ من عرض کردم: یا بن رسول الله! از این سخن درگذر و او را عتاب مکن که دیشب سخت مست بوده که چیزی نمی‌فهمیده. مست بوده

اگر غلط کرده که فراوان کنند مستانا و با این پیش آمد نذر کرده که دیگر شراب نخورد و مست نشود که شراب از پلیدی های شیطان است. [ صفحه ۴۱۵ ] آن گاه یاسر تقاضا کرد که: چون به حضور مأمون تشریف بردی، ابدا به روی خود نیاور و از این مقوله سخن مگوی. حضرت فرمود: همین قصد را داشتم که به روی خود نیاورم و در ورطه ی فراموشی بگذارم. امام جواد علیه السلام به نزد مأمون رفت، مأمون از حضرتش استقبال کرد و او را در آغوش گرفت و بوسید، ترحیب و تهنیت گفت و اجازه نداد کسی وارد شود، با هم دو نفری مذاکراتی کردند. چون مجلس خصوصی پایان یافت امام جواد علیه السلام فرمود: من تو را نصیحتی می کنم بشنو و عمل کن! آنگاه فرمود: ای مأمون! به تو نصیحتی می کنم که صلاح تو و کشورت آن است که هرگز به هنگام شب تنها از خانه بیرون مرو که من از این خلق بر تو بیمناکم و نزد من دعایی است که اگر آن را به تو دهم، تو خود در حصن حصین آن دعا قرار می گیری و اگر آن را بخوانی و با خود داشته باشی از تمام بدی ها و بلاها و مکروهات مصون خواهی ماند و همان دعا بود که دیشب مرا از شر تو نگاهداشت. اگر با لشکرهای روم و ترک رو به رو شوی همه تو را محاصره کنند و آن دعا نزد تو باشد، از آن ها آسیبی به تو نخواهد رسید، بلکه اگر تمام اهل زمین به دشمنی با تو قیام کنند و تو در پناه آن دعا باشی به



تو آسیبی نخواهد نرسید و خداوند در سایه ی آن دعا تو را حفظ می فرماید. آن گاه حضرت فرمود: میل داری از آن دعا نسخه ای به تو دهم و برای تو بفرستم که از همه شرور ایمن باشی؟ مأمون گفت: بلی، یابن الرضا! آن دعا را به خط خود مرقوم فرما و به من عنایت کن. چون صبح شد امام جواد علیه السلام یاسر را احضار کرد و نسخه ای از حرز جواد علیه السلام که به خط خود نوشته بود به او داد، تا نزد مأمون ببرد و فرمود: ای یاسر! به مأمون [ صفحه ۴۱۶ ] بگو لوله ای از نقره ی پاک بسازد ای دعا را و در آن قرار دهد و چون بخواند آن حرز را بر بازو ببندد چهار رکعت نماز بخواند، در هر رکعت یک مرتبه حمد و آیهالکرسی، و «شهد الله» و سوره ی «و الشمس» سوره ی «و اللیل» و سوره ی توحید، هر کدام را هفت مرتبه بخواند و چون از نماز فارغ شود آن را بر بازوی راست خود ببندد، تا به حول و قوه ی خدا در موارد سختی و تنگی سالم بماند و از هر چه می ترسد و حذر می کند مصون خواهد ماند و لازم است که در وقت بستن به بازو قمر در عقرب نباشد. [۴۲۷].

### حرز امام جواد

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين، يا نور يا برهان يا مبين و يا منير، يا رب اكفنى الشرور و آفات الدهور و أسألک النجاه يوم ينفخ فى الصور. [۴۲۸]. همان گونه که پیشتر گفته شد: ائمه ی معصومین علیهم السلام نمایندگان الهی در روی زمین هستند و همه ی آن ها از اسماء الحسنی آگاه بوده و

اسم اعظم را می دانستند و اعجاز آن ها روی مبانی تصرف و اجازه از استفاده ی اسم اعظم بوده است. از این رو، هر کدام به یک نامی متوسل شده و مصادیق اسمای حسنی را به مردم تعلیم کرده اند. بنابراین، بیشتر دعا‌های آن ها از خود پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام تا حضرت سجاد و حضرت عسکری علیهم السلام ادعیه تعلیمی بوده است و گرنه آن ها معصوم بوده و گناهی - نه صغیر و نه کبیر - مرتکب نشده بودند. اما منطبق آن ها دعا، استغفار، اذعان و اقرار به لغزش ها بود که از زبان مردم برای حق تعالی می گفتند تا مردم یاد بگیرند و هر نامی اثری خاص دارد که در حفظ و حراست از آفات و عاهات و بلیات، یا دفع هم و غم و یا برآوردن حاجات مفید است. روایت شده: مأمون در جنگ های روم در هر پیش آمدی آن حرز را به بازویش [ صفحه ۴۱۷ ] می بست و تا در بازویش بود، همه جا مظفر و فاتح برمی گشت. علامه طباطبایی رحمه الله درباره ی آن حرز گفته است: و جاء فی الفضة مان کان وعاء لمثل تعویذ و حرز و دعا فقد أتی فیه صحیح من خبر عاضده حرز الجاد المشتهر (المعتبر) از مشهورترین حرزهای ائمه ی دین، حرز امام جواد علیه السلام است که مردم عصر آن حضرت تا امروز همه با طلا، زعفران، مشک و عنبر روی پوست آهوی می نویسند و آن را در لوله سیم خالص حفظ کرده با خود نگاه می دارند و از آفات و بلیات و شرور انس و جن مصون می مانند. این حرز مصونیت از حوادث و سوانح انقلابی را

تضمین می کند، ولی باید این نکته را این جا گوشزد نمایم که با اثر وضعی حرز - که مانند آتش - یا آب اثر وضعی دارد - مع ذلک باید عقیده و ایمان به مبدا، معاد، نبوت و ولایت داشت تا از آن استفاده ی کامل نمود، چرا که در قرآن و احادیث مکرر در مکرر در تأثیر این دعاها، حرزها، اذکار و سایر اعمال می فرماید: «شرط قبولی و تأثر کامل برای مؤمنین و متقین است» که: (إن الله يتقبل من المتقين) [۴۲۹] همچنین صدقات، زکات، احسان، اکرام، صلوات، جوایز، ادعیه و اذکار نیز به شرط تقوی قبول می شود. البته این بیان دلیل بر عدم تأثر، یا سلب اثر وضعی نیست، بلکه از آن جایی که اثبات شی، نفی ماعدی نمی کند، اثر وضعی را خواهد داشت، ولی منظور حقیقی تأمین نمی گردد. بنابراین، توسل به سقاخانه، یا نذر سید و امام زاده و سایر امور شبیه به آن وقتی اثر کافی می گذارد که عقیده و ایمان به اصل موضوع داشته باشد و گرنه اثری ندارد. در هر حال، عقیده به حرز، ادعیه و اذکار برای خردمندان همه ی ادیان غیر قابل انکار [صفحه ۴۱۸] است و تأثیر آن وقتی است که این عوامل را وسیله ی قرب به حق بشناسند، تا از مصونیت آن بهره مند گردند.

### شهادت امام جواد

سید مرتضی رحمه الله در «عیون المعجزات» از امام رضا علیه السلام روایت کرده که حضرتش درباره ی شهادت امام جواد علیه السلام فرمود: یقتل غصبا فیکی له و علیه أهل السماء و یغضب الله علی عدوه و ظالمه، فلا یلبث إلا یسیرا حتی یعجل الله به إلی عذابه الالیم و عقابه الشدید. [۴۳۰].

فرزندم را به قهر و غلبه می کشند و اهل آسمان ها بر او گریه می کنند و خداوند بر دشمن و ظلم کننده به او غضب می فرماید، پس نمی ماند در دنیا مگر اندکی تا به سرعت او را به سوی عذاب دردناک و عقوبت شدیدش روانه سازد. اسماعیل بن مهران روایت می کند و می گوید: هنگامی که امام جواد علیه السلام از مدینه خارج شد و به طرف بغداد رفت، عرض کردم: قربانت شوم! من درباره ی شما نگرانم، زیرا بنی عباس به شما نظر خوشی ندارند، بلکه از مقام و منصب شما می ترسند. امام جواد علیه السلام به من نگاهی کرد و لبخندی زد و فرمود: لیس حیث ظننت فی هذه السنه. [۴۳۱]. آنگونه که گمان کرده ای امسال و در این سفر تحقق پیدا نمی کند. مفهوم مخالف این بیان چنین است که حس تو درست تشخیص داده، ولی این نظریه در این سفر صورت پیدا نمی کند، سفر دیگری مرا دعوت می کنند که در آن سفر، دشمنی خود را ظاهر خواهند ساخت. [صفحه ۴۱۹] مدتی گذشت امام جواد علیه السلام از سفر بغداد به سلامتی و احترام بسیار به مدینه بازگشت تا خبر درگذشت مأمون به مدینه رسید و معتصم دعوتی از امام جواد علیه السلام نمود. من عرض کردم: جعلت فداک، أنت خار فالی من الأمر بعدک. قربانت شوم! شما اکنون از مدینه به بغداد می روید تکلیف ما چیست و امر ولایت را به چه کسی می سپارید. فبکی حتی اخضلت لحیته، ثم التفت إلى فقال: عند هذه يخاف علی، الأمر بعدی إلى ابنی علی. [۴۳۲]. امام جواد علیه السلام گریست و محاسن شریفش از اشک دیده اش تر شد و فرمود: در

این سفر است که امر خطیری رخ می دهد و امر امامت پس از من به فرزندم علی علیه السلام سپرده می شود. راوندی می نویسد: شبی که امام جواد علیه السلام فردای آن روز مسموم شد، فرمود: امشب آخر عمر من است و خداوند برای ما دنیا را دار عیش قرار نداده. آنگاه از حضرتش می پرسند: پس از شما، ولی امر کیست؟ فرمود: فرزندم علی النقی الهادی.

## دعوت به بغداد

ابن شهر آشوب می نویسد: هنگامی که مردم با معتصم عباسی بیعت کردند معتصم احوالی از محمد بن علی ابن الرضا پرسید. گفتند: در مدینه با ام فضل بسر می برد. [صفحه ۴۲۰] معتصم نامه ای به محمد بن عبدالملک الزیات والی مدینه نوشت که: محمد تقی را با ام فضل از جانب ما دعوت کن و با احترام به بغداد بفرست. ابن الزیات نامه را به پسر یقظین داد و او را مأمور این خدمت کرد که وسایل حرکت امام جواد علیه السلام و ام فضل را به بغداد فراهم نمودند و با آرامش و آسایش آن حضرت را به سوی بغداد بردند و به هنگام ورود آن ها، نهایت احترام به عمل آمد و استقبال شایانی کردند. مردم عراق با تحف و هدایای فراوان به استقبال رفتند که امام نهم، داماد خلیفه بزرگ عباسی و دختر خلیفه وارد شهری می شوند که پایتخت پدر او بوده و هم اکنون برادرش خلافت دارد. پذیرایی شایانی به عمل آمد، شربت اترج فراوان آوردند، خیمه ی مخصوصی زدند و برف و یخ در آن شربت ریخته، گفتند: خلیفه این شربت را برای خنک نمودن دل مسافر تازه وارد هدیه فرستاده است. ابن شهر آشوب می نویسد: در همان شربت سم ریخته بودند و امام جواد علیه السلام مهمان

مدنی را به سم عراقی مسموم نمودند. صورت ظاهر این دعوت بسیار مجلل و پذیرایی به ظاهر، شایان توجه بود، ولی همانند مار خوش خط و خال از سم و زهر اندیشه های بد مصون نبوده و این سفر در سال ۲۲۰ هجری رخ داده است.

### توطئه مسمومیت

فکر و اندیشه سوء معتصم، پسر هارون و جعفر، پسر مأمون در محور محو و مسمومیت داماد علوی خود دور می زد و به سابقه سعایت هایی که ام فضل نموده بود و مأمون بدان وقعی ننهاده بود و برای برادرش نوشته اینک عمو و برادر هر دو از موقعیت استفاده کردند و در مسموم ساختن این جوان بزرگ علوی شرکت کردند. مسعودی در «اثبات الوصیه» می نویسد: [صفحه ۴۲۱] لما انصرف أبو جعفر عليه السلام إلى العراق لم يزل المعتصم و جعفر بن المأمون يدبران و يعملان الحيله في قتله، فقال جعفر لاخته ام الفضل، و كانت لامه و أبيه في ذلك لأنه وقف في انحرافها عنه و شده غيرتها عليه لتفضيله ام أبي الحسن ابنه عليها مع شده محبتها له و لأنها لم ترزق منه ولدا فأجابته إلى ذلك. هنگامی که امام جواد علیه السلام به سوی عراق حرکت کرد، معتصم و جعفر در حيله ی مسموم ساختن او بودند که این جنایت را مخفیانه عمل کنند و می دانستند ام فضل دل پردردی از شوهرش دارد و علت انحراف او هم این است که اباجعفر، مادر ابی الحسن علی را بر ام فضل ترجیح داده و برتری و رجحان می دهد و از ام فضل هم خداوند اولادی نصیب آن حضرت نکرد. شاید به همین جهت سیاهی درون این زن بود که لیاقت مادری نداشته است و لذا او را در خفا

و پنهانی آماده ی این جنایت کردند و در آن هوای گرم شربت اترجی مسموم آوردند و گفتند: خلیفه برای شما فرستاده و تأکید نمودند که باید از این شربت بنوشید.

### سم در چه چیزی بود؟

در این که معتصم، برادر مأمون و جعفر، پسر مأمون به وسیله ی ام فضل، دختر مأمون مرتکب جنایت قتل و مسمومیت امام جواد علیه السلام شدند در بین مورخان هیچ گونه اختلاف نظری نیست، فقط اختلاف در این است که آیا سم در چه چیزی بوده است؟ مسعودی - که به زمان امام جواد علیه السلام قریب العهد است - می نویسد: سم در شربت اترج بوده است. سید مرتضی رحمه الله می نویسد: سم در انگور رازقی بود که معتصم به دست خود به امام جواد علیه السلام می داد و او را مجبور به تناول و خوردن انگور مسموم می کرد. [ صفحه ۴۲۲ ] یا انگوری که مسموم بوده و به ام فضل خبر داده بود به وسیله ای برای امام جواد علیه السلام فرستاده است و او این انگور را به اصرار به شوهرش می داد چون امام جواد علیه السلام از آن تناول کرد ام فضل متأثر و گریان شد، چنانچه در حالات زنان چنین است که بی طاقت، کم حوصله، بی صبر و بی تحمل هستند حضرت فرمود: ما بکاءک! و الله لیضربنک الله بفقر لا ینجبر، و بلاء لا ینستر. چرا گریه می کنی؟ به خدا سوگند که در اثر این عمل خداوند تو را به مرض و بیچارگی مبتلا کند که راه مداوا و چاره ای نداشته باشی و به بلایی گرفتار سازد که آشکار گردد و پوشیده نماند. فماتت بعله فی اغمض المواضع من جوارحها صارت ناسورا فأنفقت مالها و جمیع ما ملکته علی تلک العله حتی احتاجت

إلى الاسترفاد. [۴۳۳]. پس به دردی در پست ترین جا از اعضاء وجودش مبتلا شد، جراحی که به آن ناسور گفته می شود، پس همه ی مال و دارایی خود را در راه بهبود بخشیدن به آن مصرف کرد تا آنکه احتیاج به کمک و یاری دیگران پیدا کرد و سودی به او نبخشید و با آن مرض از دنیا رفت.

### سزای قاتلان امام جواد

ابن شهر آشوب نقل می کند که: ام فضل از همان ساعت مبتلا به مرضی در رحم خود شد و به دردی گرفتار شد که دواپی نداشت و آن جذام موضعی بود که اطبای عراق و دکترهای دربار عباسی از معالجه ی آن عاجز ماندند و همچنان می سوخت و می ساخت تا مرد. اما جعفر بن مأمون در همان روزها در چاهی سقوط کرد و در اثر آن، مبتلا به جنون شد و تا آخر حالت اضطراب، تشویش، جنون و دیوانگی را داشت. [ صفحه ۴۲۳ ] عبدالعزیز بن اخضر جنابذی می نویسد: ام فضل و جعفر بن مأمون در یک کاخ سلطنتی با هم محشور بودند و همیشه در حال ناراحتی و دشنام و شماتت با هم می زیستند، تا مردند.

### سزای معتصم

عیاشی در تفسیر خود از زرقان، رفیق احمد بن ابی داوود قاضی معتصم روایت می کند و می گوید: یک روز ابی داوود از نزد معتصم برگشت، دیدم سخت در غم و همی فرورفته و ناراحت است، گفتم: به تو چه شده است؟ گفت: از نزد معتصم می آیم. دیدم او سخت ناراحت است و در غمی عمیق فرورفته و هر لحظه این کلمه را به زبان می آورد: مرا با محمد بن علی چکار بود؟ گفت: بیست سال است من در فشار ضجر و دلتنگی سختی فرو رفته ام و هر دم مقابل چشم من می آید و مرا به آتش تهدید می کند و نهیب می نماید. و این حالت دلتنگی و ناراحتی درونی نتیجه ی جنایت قتل پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است.

### علت دیگری برای مسموم ساختن امام جواد

یکی دیگر از علل و اسباب مسمومیت امام جواد علیه السلام سعایت علمای سوء عصر عباسی بود که وجهه ی همت آن ها فقط حفظ مقام ریاست روحانی، قاضی القضاة و تقرب درباری بود. این سطور تاریخ درس عبرت برای درباریان دانشمند است که به یک سخن کوتاه ممکن است شریک و ضامن خونی شده باشند. همین حقیقت بود که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: العالم بلا عمل کالشجر بلا ثمر و معه ألف خطر. دانشمندی که به علم خود عمل نکند همانند درخت بی ثمری است که [ صفحه ۴۲۴ ] افزون بر آن صدها خطر هم دارد. علم به انسان تقوی، ایمان، اطمینان، ایقان به مبدأ و معاد می آموزد. آدمی را وارسته و متوکل به خدا می کند. اگر عمل در آدمی اثر نکند آن دانش ارزش ندارد عالم بی تقوا، دنیا



طلب و ریاست خواه مخاطرات اجتماعی فراوانی دارد. سیاستمداران جهان به دست همین علمای بی تقوا در نفوس اعمال نفوذ کرده اند، به نام دین، به دست مشعلداران دین، بی دینی ها کرده و پرده ی عفت و عصمت را دریده اند. به نام روحانیت، عظمت روحانیت را خورد کرده و ارکان دیانت را متزلزل ساخته اند. اگر به گفتار کسانی که به ساحت قدس مقام واقعی روحانیت جسارت می نمایند گوش فرا دهید خواهید دید که در اثر جنایت های روحانی نماها، از دین برگشته اند و به این طبقه بدبین شده اند. علمای درباری که رضای خلق را بر رضای خدا رجحان داده و برای تقرب به دربار پادشاهی، خلیفه، امیر و وزیر همه چیز می گفتند، اگر چه برخلاف منطق صواب یا علیه احکام آسمانی باشد به افراد دنیاپرست احسنت و آفرین گفته و کلام و دستور آنها را وحی منزل دانستند و موجب انحراف افراد و قبایل شده خلق را از دین منحرف ساخته اند. شکی نیست که علمای متقی و پرهیزکار پیرامون درباریان نرفته و نخواهند رفت، تاریخ را ورق بزنید! علمای متقی و دانشمندان بزرگ، بزرگتر از آن بودند که قدم به سوی رجال دنیا بردارند، بلکه آن هایی که بوی خون از شمشیرشان می آمد ناچار زانوی خود را در محضر علمای بزرگ به زمین زده و عرض ادب می کردند. آن قدر احادیث در مذمت علمای سوء دنیا دار که به سوی زمامداران سیاسی دنیا می روند در دست است که حد و حصر ندارد. در حدیثی حضرتش فرمود: [ صفحه ۴۲۵ ] بدترین علما کسی است که به دربار پادشاهی برود و بهترین پادشاهان کسی است که به آستان دانشمندی قدم گذارد. شکی نیست که باید

ارتباط علما و دانشمندان با زمامداران سیاسی و رجال لشکر و کشوری برای حسن انتظام اجتماعی برقرار باشد، ولی عالم دنیادار که برای منافع شخصی قیام کند، یک جو ارزش ندارد و در این دنیا در دلها جا نمی گیرد و در آخرت هم به عذاب ابدی گرفتار می گردد که احادیث و اخبار بسیاری در این زمینه وارد شده است. یکی از مصادیق این علمای سوء ابن داوود، قاضی معتصم عباسی بود که برای حفظ مقام سیاست ریاست خویش حاضر نبود حکمی از احکام قرآن تعلیم شود تا حدود و قانونی طبق قوانین قرآن اجرا گردد و این سخیف ترین نظریه عالم دنیادار خودپسند و خودفروش است. عیاشی در تفسیر [۴۳۴] خود از زرقان، رفیق احمد بن داوود، قاضی القضاة عصر معتصم عباسی روایت می کند: روزی ابن ابی داود نزد معتصم برگشت، سخت ناراحت بود، گفتم: آیا حادثه ای رخ داده؟ با کمال خشونت و خشم گفت: من هذا الاسود ابي جعفر محمد بن علی بن موسی؟! از دست این سیاه ابي جعفر محمد بن علی بن موسی روزگارم سیاه شده (!!!) ب؟ست سال است برای خود در دربار خلفا مقام و محبوبیتی پیدا کرده ام یکباره این پسر سیاه آبروی بیست ساله ی مرا به باد داد. گفتم: قضیه چگونه بوده است؟ گفت: در محضر خلیفه نشسته بودم، دزدی را آوردند که سرقت کرده بود. من حکمی دادم خلیفه از محمد بن علی پرسید، او که پسر جوانی است گفت: قاضی [ صفحه ۴۲۶ ] غلط می گوید و حکم بر بردن دست دزد چنان نیست که او می گوید، بلکه چنین است که من می گویم. خلیفه دلیل خواست، او از قرآن، سنت و حدیث دلیل

آورد و خلیفه هم دستور داد چنانچه او گفته حکم الهی را اجرا کردند و این واقعه بر من بسیار گران آمد و بر آن شدم که خلیفه را از این سیاست نابجا متنبه سازم. ابن ابی داود خودش گفته که: من سه روز در مورد هم و غمی که این پسر جوان به سر من آورد فکر کردم، تا این که روزی خلیفه را در خلوت نصیحت کردم و گفتم: من پرورده ی این خاندانم و اگر شما را نصیحتی نکنم ناسپاسی کرده ام و حکم آدم ناسپاس آتش جهنم است و من از آتش می ترسم. خلیفه گفت: سخت را بگو. گفتم: این حکمی که شما کردید، یعنی علمای امت را جمع کردید و مسأله فقهی را طرح نمودید و پس از حکم و فتوای موضوع، از یک جوانی نظریه خواستید فتوای او را اجرا کردید موجب شده مردم از بنی عباس و علمای اطراف او منصرف و منحرف شده و به علویان رو بیاورند و اندک اندک توجه عموم را از مقام خلافت انصراف نمایند و موجب روی کار آمدن علویان گردد و ارکان خلافت متزلزل شود. ابن ابی داوود ادامه داد: این که خلیفه بزرگان علمای لشکری و کشوری را جمع نماید و به گفتار آن ها واقعی نهد، یا علمای درباری - که ریزه خوار احسان مقام خلافت هستند - حاضر کند و فتوای آن ها را بگیرد و خلافت عمل کند موجب انصراف و انحراف افکار عمومی از آن می گردد و بداندیشی و خصومت به وجود می آورد. آن قدر سعایت کرد و آن اندازه معتصم را از این جریان ترسانید که رنگش تغییر کرد و گفت: اکنون

چاره چیست؟ گفت: باید خود خلیفه چاره ای نماید؟! [ صفحه ۴۲۷ ] روز چهارم معتصم یکی از وزرا را احضار کرد و گفت: ابوجعفر را خانه ات دعوت کن و اگر نپذیرفت بگو: دعوت خصوصی برای صرف نهار است و جز شما کسی نخواهد بود، او را مطمئن ساز به طوری که راضی شود و حاضر گردد و چون وعده داد من هم بدون خبر با فلان وزیر فلان وزیر خواهیم آمد و در نهار او سمی بریز و او را مسموم کن. آن وزیر که نام او را در تاریخ ننوشته اند، مجلسی تشکیل داد و امام جواد علیه السلام را دعوت کرد و چون سر سفره نشستند و امام جواد علیه السلام لقمه ای برداشت و حس کرد مسموم است برخاست بیرون رفت. میزبان جلو آمد که نگذارد خارج شود، فرمود: خروجی من دارک خیر لک، فلم یزل یومه ذلک و لیلته فی قلق حتی قبض. به مصلحت توست که من منزل تو نباشم، پس وی روز و شب در اضطراب بود و به خود می پیچید تا از دنیا رحلت فرمود. خطیب در «تاریخ بغداد» می نویسد: و ركب هارون بن ابي اسحاق فصلي عليه عند منزله فی رجه أسوار بن میمون ناحیه قنطره الردان ثم حمل و دفن فی مقابر قریش. هارون که بعد الواثق بالله خلیفه شد پسر معتصم است که کنیه اش ابواسحاق بود، او دستور داد امام را سوار بر مرکب نمودند و در منزل خودش رجه در ناحیه ی قنطره بردند و بعد از فوت در مقابر قریش دفن نمودند.

## شهادت امام حضرت جواد

### اشاره

پیشتر گفته شد که عمر امام جواد علیه السلام مانند گل کوتاه، ولی رنگ و بویش برای همیشه

باقی و مورد احترام و علاقه مسلمانان است. از چهارده معصوم علیهم السلام بعد از حضرت زهرا علیها السلام امام جواد علیه السلام کوتاه ترین عمر را داشتند. [صفحه ۴۲۸] سنین دوران عمر آن حضرت از سال ۱۹۵ تا ۲۲۰ هجری قریب بیست و پنج سال بود که هفده سال دوره ی امامتش می شد که از هشت سالگی تا بیست و پنج سالگی است و بنا به صحیح ترین نقل، تاریخ رحلت امام جواد علیه السلام روز آخر ماه ذی القعدة سال ۲۲۰ هجری می باشد. [۴۳۵]. مسعودی در «اثبات الوصیه» شهادت آن حضرت را ۶ ذی الحجه همان سال نوشته است. بنابراین، بیست و پنج سال و دو ماه و یازده روز سن امام نهم علیه السلام است. هفده سال و نه ماه تصرف در امور داشت و مکرر خودش می فرمود: الفرج بعد المأمون بثلاثین شهرا که خبر از مرگ خود می داد. و بنابر روایت مورخان معتصم عباسی آن حضرت را مسموم کرد که: و سم المعتصم علی بن محمد الجواد و دفن فی مقابر قریش. [۴۳۶]. این رحلت در سفر امام جواد علیه السلام از مدینه به بغداد - که تنها مسافرت آن بزرگوار حساب می شود - به وقوع پیوست که معتصم از آن حضرت دعوت کرد و امام جواد علیه السلام در روز ۲۸ محرم سال ۲۲۰ هجری وارد بغداد شد و معتصم که عموی ام فضل بود با جعفر پسر مأمون بر قتل آن حضرت همدست شدند. [۴۳۷]. در اجرای این نیت شوم، با این اندیشه که مبادا روزی خلافت از بنی عباس به علویان منتقل شود شروع به تلقین ام فضل نموده و او را تحریک کردند که تو دختر

برادر خلیفه هستی و احترامت از هر جهت لازم است و شوهر تو محمد بن علی الجواد مادر علی هادی فرزند خود را بر تو مزیت می دهد. آن ها چنان سعایت کردند تا بر حسب سیره زنان ام فضل از سعایت آن ها تهییج شد و در باطن از شوهرش منحرف گردید. از طرفی جعفر، برادر ام فضل را [ صفحه ۴۲۹ ] هم بدبین نمودند و بر مسموم کردن امام نهم علیه السلام راضی ساختند. این سه جانی، سمی را در انگور رازقی تزریق کرده و به خانه ی ام فضل فرستادند. او هم ظرف انگور را در برابر شوهر جوان خود گذاشت و از خوبی و حلاوت آن مانند پدرش - که برای پدر شوهرش تعریف می کرد - توصیف نمود و امام جواد علیه السلام را به تناول آن ترغیب و اصرار کرد. وقتی امام جواد علیه السلام مقداری از انگور را تناول فرمود، آثار سم را در جگر، احشاء و امعاء خود احساس کرده و موجب تعب و رنج شدید شد. ام فضل با دیدن آن حال پشیمان و گریان شد، ولی به دست خود کاری کرده بود که پشیمانی سودی نداشت. امام جواد علیه السلام فرمود: چرا گریه می کنی؟ اکنون که مرا کشتی گریه ی تو سودی ندارد و بدان به جرم همین جنایتی که کردی چنان به تنگ دستی و فقر مبتلا شوی که هر چند برای فرار از آن کوشش کنی به جایی نرسی و به دردی مبتلا شوی که علاج نداشته باشد. در «جلاء العیون» می نویسد: معتصم به وسیله ی عبدالملک، امام جواد علیه السلام را با ام فضل دعوت کرد و با کمال تجلیل و احترام از مدینه تا بغداد آمدند و در بغداد هم

بسیار پذیرایی شایانی از آن حضرت کرد و هدایا و تحف فراوانی برای او می فرستاد و به مهمانی های مجللی دعوت می کرد. روزی شربت ترش و شیرین را که بیشتر مسموم کرده بود با برف، خدمتش فرستاد و سر شیشه را مهر کرد به غلام خود داد و گفت: آن حضرت را به این بهانه که اگر میل نکنی برف آب می شود و طعم آن زایل گردد، راضی کن. غلام هم آمد و گفت: خلیفه از شربتی که برای او آوردند سهم شما را فرستاد و گفت: تا برف آن آب نشده، تناول کنید. امام جواد علیه السلام آن شربت را نوشید و مسموم شد. [ صفحه ۴۳۰ ] عیاشی می گوید: معتصم به یکی از منشیان خود گفت: تو امام را به منزل خودت دعوت کن و برای آن حضرت طعام مسموم فرستاد. امام جواد علیه السلام پس از صرف غذا برخاست تا از خانه بیرون برود. صاحب خانه اصرار به ماندن کرد. حضرت فرمود: بهتر است که من زودتر از خانه ی تو بیرون روم. آن بزرگوار پس از فاصله کوتاهی رحلت کرد و ام فضل بنا بر دعای آن حضرت به دردی مبتلا شد که علاج نداشت که در اندرون رحم او زخم سختی پدیدار گردید، او تمام هستی خود را صرف کرد و بهبودی نیافت و سرانجام با فقر و مسکنت - با آن که برادر زاده ی خلیفه بود - از دنیا رفت و برادرش، جعفر نیز شبی در حال مستی در کوچه ای به چاه افتاد و مرد. برخی نوشته اند: ام فضل دستمال را به زهر آغشته کرد و در حین مباشرت استعمال کرد تا حضرتش مسموم و شهید

شد. در هر حال، تاریخ جهان، آئینه از نیک و بد و عبرت آیندگان است. همان گونه که پیشتر بیان شد امام جواد علیه السلام در مدینه بود تا این که مأمون از جهان درگذشت و معتصم به تخت خلافت نشست و امام جواد علیه السلام را اول محرم سال ۲۲۰ هجری به بغداد دعوت کرد و یازده ماه آن حضرت در بغداد بود تا این که مسموم شد. ابن جوزی می نویسد: امام جواد علیه السلام در پنجم ذی الحجه وفات یافت. در میان همه ی ائمه ی هدی سلام الله علیهم عمر امام جواد علیه السلام کوتاه ترین سنین ولایت بوده که در سن بیست و پنج سالگی از این جهان پر آشوب مسموما درگذشت.

## امام جواد دومین امامی که به دست زن خود مسموم گردید

### اشاره

قسمت اعظم زندگی بشر روی مسأله زن و زندگی دور می زند. زن نیمی از اوقات حیات انسانی را مشغول می نماید. حتی پیامبران هم با آن که معصوم و [صفحه ۴۳۱] مصون از خطایا بوده و بما وراهم علم داشتند از این جنس لطیف و شرور آن مصونیت نداشتند. آنان از طرفی مأمور تصفیه اخلاق و تهذیب مکارم و سجایای نفسانی خلق بودند و از جانب دیگر مأمور آمیزش با زن، توالد و تناسل و تربیت و تکثیر نفوس بودند. از سوی دیگر، زن مجمع الجزایر صفات زشت و زیباست و اکثریت روی نابخردی و جهالت مغلوب زشتی ها و تمایلات نفسانی می گردند و حتی مکارم و فضایل را با علم به عظمت آن، زیر پا می گذارند و مقهور غریزه می گردند. از این رو دیده ایم که در جامعه ی انسانی، تأثیر زن در مرد بیش از تأثیر هر چیز بوده است. اثر وضعی زن در مرد اثر بعد چهارم



است که هر لحظه و هر آن در معاشرت تحت تأثیر قرار می گیرد، چرا که زندگی زن و مرد به هم آغشته و آمیخته است. هیچ یک نمی توانند بدون معاونت و شراکت دیگری زندگی کنند. اگر زنی یا مردی تنها در گوشه ای عزلت گرفت به طور یقین هم آغوش امراض درونی و بیرونی می گردد. زن و مرد، مانند کشتی و کشتیان باید با مساعی مشترک، کشتی زندگی را به ساحل نجات برسانند و اگر هر کدام در وظیفه ی خود کوتاهی نمایند بدون شک هر دو با خطر مرگ مواجه می گردند. مرد در زندگی نمی تواند بدون زن زیست نماید و همچنین زن نمی تواند بدون مرد ادامه ی حیات بدهد، با آن که می بینیم اگر چند مرد و زنی در یکجا بودند زنان به حکم جاذبه ی جنسی گرد هم جمع شده اسرار زندگی زناشویی را برای یکدیگر می گویند. این بیان اسرار جهت آن است که بعضی مسایل زندگی را مرد جز به مرد و زن جز به زن نمی تواند بیان کند. از این رو، در آمیزش اجتماعی، مرد تحت جاذبه ی جنسی خود و زن، تحت جذابیت جنس خود قرار می گیرد. اما این هر دو اثبات شیء و نفی ما عدا نمی کند. [صفحه ۴۳۲] در مورد غریزه ی جنسی اگر صد زن در یک خانه زندگی کنند امر زندگی آن ها بدون مرد مختل است. افزون بر این که تمایلات درونی و غریزه ی جنسی آن ها معیوب است. همچنین اگر صد مرد در یک جا تمرکز گیرند باز همین حال را دارند و مفاسدی میان آن ها ایجاد می شود که منجر به گشایش ابواب افتضاح و رسوایی گردد. نظری به سربازخانه ها کنید

تا معایب تجمع مردان بی زن را ببینید و نگاهی به جماعات جوان کشته های جنگ جهانی نمایید ببینید چه معایب و مفاسدی از آن ها ظهور و بروز کرده است. در همین جنگ اخیر که از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۴ شمسی رخ داد چندین هزار دختر بی شوهر و زنان بی مرد را در لهستان و سایر کشورهای اروپا مانند اسرا دور جهان گردانیدند و به این کشور هم آوردند، بیماری های تیفوس و وبا و بسیاری از بیمارهای نا علاج با آن ها حرکت می کرد. علاوه بر این، امراض تناسلی آن ها که مانند طوفان آن ها را به سوی مرگ سوق می داد که هر جا با یکی دو نفر آن ها اثر خود را گذاشت. به نظر نگارنده زن، بزرگترین معجون آفرینش است که از جهت اشتراک زندگی بزرگترین وسیله ی آزمایش روانی مرد و سبب نجات و هلاکت مرد می باشد. زن خوب، در این دنیا بهشت عدن است و زن بد جهنم ملتهب است که مانند سوهان روح آدمی را جریحه دار می نماید. زن خوب فرمانبر پارسا کند مرد درویش را پادشا به یکی از اتوبوسهای تهران سوار شده بودم که منظره ای مرا سخت به شگفتی آورد، دیدم دو زن پیر و سالخورده ی فرتوت که موی سرشان سرخ و سفید بود و در پا جوراب نداشتند و بی حجاب بودند با لوازمی که تهیه کرده بودند و در دست داشتند نشسته و تسییح گلی سیاه با بند نخی در دست می گردانیدند و صلوات می فرستادند. [ صفحه ۴۳۳ ] من از این عمل اینها تعجب کردم و این عمل را حمل بر عدم تربیت دینی خانوادگی و بی خردی اولیای منزل و سرپرست آن ها دانستم. یقیناً آن

دو زن که نسبتاً موقر، خانه دار و کدبانو هم به نظر می رسیدند از مادران افسران، امیرزادگان و وزیرزادگان بودند که با دین آشنایی نداشتند و نمی دانستند حجاب واجب است و بایستی سم و ساق و سرین و سینه و سر زن پوشیده باشد، ولی به گوش خود شنیده بودند که صلوات بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ثواب دارد، شاید این صلوات را به جای نماز می گفتند و چه بسا دیده شده که با این بی حجابی و سینما و تئاتر رفتن و عریانی و شرکت در انواع مجالس فجیع و برنامه خوشگذرانی و دریا رفتن و غیره، گاهی در خانه چادر نماز هم به سر کرده نماز می خوانند، یا در عوض نماز سفره ی فاطمه صغری علیهاالسلام می گسترند. این ها بی خبری از تربیت دینی است. وقتی بزرگ خانواده به امور دینی بی علاقه باشد، رئیس فامیل بی سواد و بی دین تربیت شده باشد، کم تا پیری بدین جا می کشد. چه بسیار دیده ام که افسران سالخورده متقاعد و بازنشسته آخر عمری - پس از یک عمر خیانت و شهوترانی - مسلمان شده و سر به یکی از دراویش سپرده و به ذکری قانع گشته و بازگشت و توبه نموده اند. اینها را جز فقدان رهبر عاقل و تربیت دینی چیز دیگر نمی توان گفت. انحرافی که از آغاز قرن چهارده شمس برای ملت ایران از نظر دین رخ داده، دره ی عمیق بین آن ها و دین فاصله شد. تربیت صرفاً روی برنامه استعماری و استثمارگری غرب رفت، حتی خوراک، پوشاک، مسکن و زبان و همه چیز اسلام حتی علوم و دانش و روش مذهب پرورش که دنیا آن را ستوده بود،

فراموش گردیده و آن وقت غربی‌ها برای ما از سوفیست‌های یونان تاریخ تصوف نوشتند و آن، دین بازنشستگان اداره‌ی لشکری و کشوری این سرزمین شد. آن‌ها دین را پشت سر گذاشته و دنیا را پیش رو نهادند، مثل این که برای [صفحه ۴۳۴] همیشه نیازی به دین نیست و حتی از کلیسا و کنیسه غربی‌ها را هم تقلید نکردند. فقط تقلید روی مظاهر شهوات و ظواهر زندگی رفت تا بدین جا کشیده است. باش تا صبح دولتش بدمد کاین هنوز از نتایج سحر است به زودی می‌بینیم که مستشرق‌ی بیاید و کتب فقه دانشگاه را تدریس کند و زبان و ادبیات عرب و عجم را به ملت کهنسال ایران بیاموزد. ملل غربی دانش خود را روی تفکر، تعقل، هوش و ذکاوت میراث اسلام - که علوم و معارف و کتابخانه‌های اسلام بود - بردند و آن را سرمایه‌ی ترقی و تمدن خود قرار دادند و به اعتراف بزرگان خودشان از این میراث حداکثر استفاده را نمودند. سینما، هواپیما سازی، شکستن اتم، تعمیم طب، رایگانی طبابت و تحقیق در موارد علوم طبیعی و اختراع رادیو، رادار و تلویزیون؛ همه برای رشد عقلی و ترقی و تکامل ملی آن‌ها بود که به حق به عالی‌ترین درجات تکامل زندگی مادی رسیدند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله در این عصر بود به طور یقین آن‌ها را از این پیشرفت سریع و شکستن اتم و ساختن موشک فضاپیما نه تنها منع نمی‌کرد، بلکه تشویق و ترغیب هم می‌فرمود؛ چرا که راه خداشناسی همین است. ولی گروهی جاه طلب از این همه اختراع سوء استفاده نموده با یک

بمب آتش افزا یک شهر بزرگ دویست و پنجاه هزار نفری را فدای شهوت قدرت خود نمودند و هنگامی که این وسایل را به ایران یا کشورهای استعماری آوردند آن بخش مفید آن متروک شد، یا به صورت بدی جلوه نمود و اخلاق فاضله ی اسلامی و ایمانی ملت مسلمان تشیع را سلب نمود و اخلاق فحشا پروران غرب را جایگزین آن کرد و در نتیجه آن قدر مردم را از نظر معیشت و اخلاق به مضیقه انداختند که یکباره فریفته ی تمدن غرب شده و به کلی راه و روش گذشته ی خود را هم فراموش کردند. و یا للعجب! که در هر سال بیش از ده هزار - بلکه شاید صد هزار - نفر به اروپا و آمریکا مسافرت می کنند بیشتر آن ها دکتر، لیسانس و توانگرند؛ ولی چون [ صفحه ۴۳۵ ] برمی گردند همان صفات ملت مستعمره را دارند و آلت دست یا مزدور استعمار می باشند. بارزترین دلیل آن این است که: با این همه مسافرت طبقه ی اول اشراف و اعلام هنوز کوچکترین تأثیری در اخلاق این ملت روی نداده و حداقل همانند ملت غرب هم دارای صفات خوب نشده اند. آن ها رذایل اخلاقی را که از غربی ها گرفته اند به طور معمول بکار می برند و در استفاده از دستگاه های رشد عقلی هم جز فساد و شهوات از چیز دیگری تبعیت نمی کنند. در غرب و آمریکا رادیو و تلویزیون به منظور تدریس آداب و شئون ملی و فنون علمی و طبیعی و تدریس تجارب و مشاهدات فیزیکی و شیمی و اسرار طب و بهداشت یا به تعلیمات ادب و آداب زندگی و راستی و درستی و صفا و صمیمیت

است. ولی در کشور ما فقط و فقط قصه های رقاصان و قماربازان ایتالیایی و چپاولگران و دزدان و داستان های بافتگی پلیسی و جنایی و جنگی و فساد و فتنه است که جز فشار بر اعصاب نتیجه ی دیگری ندارد. در این زمینه شاعر با احساس چه خوب گفته که وسایل ترقی دیگران در این کشور مفسده انگیز معرفی می شود و البته نمی توانم از آن بگذرم، تا نسل آینده بدانند که اگر در عصر ما انحطاط اخلاقی رخ داده و به جهت رهبری مزدوران بوده که می خواستند ما را با سیل تمدن غرب به کمال مطلوب آن ها برسانند، روش خود را از دست دادیم و روش خوب دیگران را هم فراموش کردیم، بلکه بدی های اخلاقی و عادات زشت عوام ما با کردار زشت عوام آنها برنامه ترقی ما شده است!

### **وسائل ترقی دیگران موجب انحطاط ما گردید**

به حیرتم که چه رمزی ست مرز ایران که هر چه وارد آن شد ز شکل برگردد به دیده ی دگران نکوترین وضعی است به ملک ما که رسد وضع آن دگر گردد [صفحه ۴۳۶] اگر پسندیده ی دهر است چون رسد بر ما به ناپسندترین وجه جلوه گر گردد و گر فرشته ی حسن آید از بهشت برین نهشته پای در این مملکت دیوتر گردد و گر اله ی زیبایی است و آیت لطف چو پیش ما رسد از غول زشت تر گردد از آن بود به دگر شهرها گرامافون که از ترانه ی آن غم ز دل به در گردد چو درد سر دهد اندیشه های روح گداز ز صوت دلکش آن رفع درد سر گردد ولی به کشور ما جای نغمه ی نی و چنگ ز صفحه ی سر خرگوش چرخ کر گردد

به جای آن که نماید دل گرفته علاج دل از سماع سماعش گرفته تر گردد تئاتر در همه جا بهر آن شود برپای که از مشاهده اش روح بهره ور گردد جهانیان را باشد به خیر راهنمای به سوی کعبه مقصود راهبر گردد بدان صفت که ز یک سطر دیوخوی شریر بشر دگر نشود مایل به شر گردد کسی که بی خبر از راه و رسم مردمی است ز حال مردم بیچاره با خبر گردد دهند پرده ای از روزگار پرده گیان که پند گوش جوانان پرده در گردد سیاهکاری دزدان عفت و ناموس به چشم خلق هویدا و جلوه گر گردد ز نفع و ضرر صفات حمیده مذموم که مایه ی خطر و موجب خطر گردد نتایج هنر و عیب جهل و بی هنری که نونهالان را مایه عبر گردد خلاصه حاصل این فن به روزگار آن است که خوی زشت ز طبع بشر به در گردد کنند در ره آن بذل جان و مال از آنک بشر به سایه ی آن تربیت مگر گردد ولی دریغ که از جهل ما در این کشور تئاتر موجب گمراهی و عور گردد چنانکه طبع خبیث از نظاره ی آن وضع به جای کسب فضایل خبیث تر گردد کسانکه وقف نمایند صرف آن شک نیست که مالشان تبه و عمرشان هدر گردد خلاصه بهر تماشاچیان مشاهده اش به جای حسن اثر موجب ضرر گردد امیدوار چنانم که سر این گفتار به قلب مردم هشیار کارگر گردد به نزد عقل پسند است شعر من لیکن پسند مردم کوتاه نظر اگر گردد [ صفحه ۴۳۷ ] بزرگترین مصیبت برای یک مرد این است که زن او در خانه اش نامحرم، بداندیش و خاین

باشد و منافق گردد که به صورت ظاهر کشتی زندگی مشترک را حرکت دهند، ولی با کمال بی میلی و بی رغبتی به عنف و بی علاقه‌گی مضافاً به آن که دشمن شوهر گردد و در کار او خیانت کند. خیانت زن درباره ی شوهر چندین صورت دارد، یک خیانت متکرر و نابخردانه است که وظیفه خود را نسبت به شوهر نمی داند، یا در خانه ی پدر نیاموخته، یا در مدرسه فرانگرفته و در خانه ی شوهر هم پابند شهوات دوره ی جوانی - چنانچه افتد و دانی - بوده. از این رو به جهت غفلت و بی خبری به شوهر خیانت می کند و امانت دار مال و ناموس و اسرار شوهرش نیست. باری، فقدان تربیت دینی، یا پیوستگی دو فامیل غیر متجانس موجب این بدبختی ها می شود. یا این که عقد همسری، روی عدم تمایل و به اجبار بسته، همانند دختران اکثر سلاطین و دامادهای آن ها که تا زنده بوده اند همسری آن ها برقرار بود و به محض سقوط، یا مرگ آن ها عقد فسخ شده و طلاق و جدایی واقع می شده. یا آنکه جنس زن با جنس مرد از نظر هسته اولیه و تربیت خانوادگی و آموزش و پرورش دینی توافق و انطباق نداشته و با هم به حس بداندیشی می نگرستند و از هم دوری می جسته اند. این قسمت اخیر که عدم تطابق روحی و عقیدتی بوده حتی بین پیامبران هم رخ داده است. زن حضرت لوط با عقیده ی پاک همسرش مخالف بود و مواجه با عذاب قوم لوط شد. و زن فرعون، مخالف با عقیده ی شرک شوهرش بود و به حضرت موسی علیه السلام ایمان آورد و نجات یافت. از این نمونه های تاریخی در سطور زندگی



زنان مسلمان به ویژه جهان بشریت [ صفحه ۴۳۸ ] به طور عموم بی شمار خواننده و مشاهده کرده ایم به خصوص که اخیراً مد شده جوانان مسلمان ایرانی، زن مسیحی غربی بگیرند و دختران مسلمان نمای ایرانی به جوان غربی مسیحی شوهر کنند. مصیبت این است که مردی بزرگوار و با تربیت دینی که باید خودش رهبر و راهنمای عموم خلق در ارشاد و هدایت برای تتمیم مکارم اخلاق باشد با زنی خاین و نابخرد مواجه و روبه رو گردد که تمایلات نفسانی زنان بیشتر مقهور غریزه می باشد و موجب انحراف آن ها می شود. ما در کتاب «عاشورا چه روزی است؟» گفتیم که: زن در درجه ی اول اسیر جاه و مقام می گردد و در درجه ی دوم گرفتار حسن و جاهت می شود. همه ی زنان میل دارند که شاید بتوانند ملکه و جاهت دنیا گردند. حب شهوت در زن بیشتر است. از این رو، عنان زن را به دست عقلای قوم داده اند و سبب خلع حق طلاق از زن همین است که مردان خردمند، زن را به میل خود وامگذارند. شما ملاحظه کنید! یک زن خوش سیمای هر جایی که به اصطلاح امروز هنرمند لقب داد با آزادی خود مرتکب چه جنایاتی می شود، وای که اگر او در دربار حکومت و سلطنتی راه یابد و مقامی داشته باشد که فساد کارش چندین هزار برابر است. نهایت آن که اگر تاریخ درباریان سلاطین جهان را با نهایت دقت ورق بزنید و ننگ و بی عفتی آن ها را بخوانید که دود از سر آدم خردمند برمی خیزد. در اسلام هم این افتضاح و رسوایی در دربار خلفای اموی بسیار بود. خلفای بنی عباس تظاهر در فساد نداشتند اگر متوکل

دوازده - یا هیجده هزار - زن به نام کنیز خریداری نموده و در دربار خود نگاهداشته صورت ظاهر آن مالکیت بوده است. یا اگر هارون چندین صد کنیز رومی و شامی داشته که صورت ظاهری برای آن درست کرده بود، ولی خلفای اموی به جنایت و بی‌اعتنایی به دین و سنت و شریعت فحشا پرور بودند و سقوط سلطنت آن‌ها محکوم همین روش ناپسند آن‌ها گردید. [صفحه ۴۳۹] در بین ائمه‌ی دین ما دو امام بودند که با زن نابکار خود مواجه شدند و آن‌ها سوهان روح شوهرشان بودند. اول امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام بود که با زنی به نام جعده، بنت اشعث روبه‌رو گردید و آن زن نابخرد خاین در جان شوهرش خیانت کرد. و طمع به ملکه شدن در دربار معاویه پیدا کرد و مبلغی زر و سیم و وعده‌ی زناشویی با پسر خلیفه او را به جنایت و خیانت بزرگی واداشت، به شرحی که در کتاب «زندگانی سبط اکبر علیه‌السلام» نوشته‌ام. دوم امام ابو جعفر محمد بن علی‌التقی ملقب به جواد الائمه‌علیه‌السلام بود که به حکم سیاست مجبور به قبول زنی شد که در خاندان خلافت عباسی در غوغای دو دستگی عربیت و عجمیت نشو و نما یافته است و با شقاق و نفاق داخلی، بزرگ شده بود و نتوانست با بزرگترین جوان عالم و جواد، متقی عصر خود که امام و هادی و رهبر قوم بود، زندگی نماید. تا پدر این زن بود مهار او را داشت و به سخنان و توقعات زنانه و بی‌جا و بوالهوسی او وقعی نمی‌گذاشت، ولی چون عمویش به خلافت رسید، او را به

طمع مقام و منصب و مال و جاه فریفت و به جنایت بزرگی واداشت که مرتکب شهادت شوهر خود شد، آن هم به وضع فجیع و دلخراش که دل هر شنونده را بی اختیار می سوزاند.

## تاریخ شهادت امام جواد

در این که شهادت و مسمومیت امام جواد علیه السلام به دست دختر مأمون و به اشاره ی معتصم بوده، هیچ گونه اختلافی بین مورخان نیست. فقط اختلاف در ماه و روز شهادت آن حضرت است که آن هم به علل کتمان مسمومیت اختلاف یافته پس این اصل مورد اتفاق است که در سال ۲۲۰ هجری امام محمد تقی، جواد الائمه علیه السلام به سم ام فضل، زن خویش مسموم شده و در سن ۲۵ سالگی درگذشت. [ صفحه ۴۴۰ ] اکنون منابع تاریخ شهادت را می نگاریم که خوانندگان برای بسط معلومات خویش مراجعه نمایند: ۱ - اعتقادات، شیخ صدوق. ۲ - مناقب، ابن شهر آشوب: ج ۲ ص ۴۳۵. ۳ - اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۹۰. ۴ - دلایل الامامه، محمد بن جریر طبری: ص ۲۰۹. ۵ - عیون المعجزات: حسین بن عبدالوهاب: ص ۱۱۸. ۶ - انوار النعمانیه، سید جزایری: ص ۱۲۷. ۷ - معالم الزلفی، سید هاشم بحرانی: ص ۹۹. ۸ - مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی: باب ۳۹ ص ۵۳۷. ۹ - وفيات الأعیان: ابن خلکان. ۱۰ - تذکره الخواص، ابن جوزی: ص ۲۰۲. ۱۱ - کشف الغمه، اربلی: ص ۲۸۸. ۱۲ - دلایل الحمیری. ۱۳ - نجوم الزاهره: ابن تغر بردی: ج ۲ ص ۲۳۱. ۱۴ - کفعمی در جدول. ۱۵ - شارح میمیه ابی فراس در جدول. ۱۶ - ایقاد، سید محمد شاه عبدالعظیمی، به نقل از وفات الامام الجواد علیه السلام علامه ی مقرر: ص ۷۲. ۱۷ - مطالب

## مدح و مرثيه

آيت الله شيخ محمد حسين اصفهاني كمياني غروي رحمه الله «متوفى ١٣٦١» چكاهه ي مفصلي در مدح و منقبت و مرثيت حضرت جواد عليه السلام گفته اند كه برخي، چند بيت از آن را استخراج نموده اند، ولي از بس اشعار آن مرحوم عرفاني و جذاب است ما دريغ داشتيم كه از آن چيزي حذف كنيم. از اين رو، همه را نقل نموديم تا علاقه مندان از آن استفاده نمايند: سبحان من جاد على الذوات بمقتضى الأسماء و الصفات فقد تجلى باسمه الجواد فى مصدر الخيرات و الأيادى فى عنصر النبوه الختميه بصوره الولايه العليه حقيقه الأمانه المعروضه رقيقه الديانه المفروضه صحيفه المكارم الجميله لطيفه المعارف الجميله سر النبى خاتم النبوه فى العلم و الحكمة و المروه و مهجه المخصوص بالاخوه فى الحكم و الآباء و الفتوه سليل ياسين و سبط طاها فقد تعالى شرفا و جاها سلاله الخليل فى وفائه و صفوه الصفى فى صفائه ساحل جوده هو الجودى به نجى ربنا نجى بل هو بالكليم تاج رأسه فى بطشه و فى شديد بأسه بل هو روح الروح فى ابن مريم و هو من الكلام ام الكلم و حشمه الله رهين نعمته فى ملكه و علمه و حكمته و لا ترى فى الأنبياء مكرمه إلا و فيه كل معنى الكلمه و وجهه مصباح نور النور طلعت منه الظهور و نور وجهه كنور البارى يذهب بالالباب و الأبصارى غرته بارقه الكمال شارقه الجلال و الجمال [صفحة ٤٤٢] و عينه فى عالم التكوين إنسان عين الحق و اليقين و قلب عرش مليك المعرفة بل

عرش من لا إسم له و لا صفه و صدره خزانة الغيوب فى سره مسره القلوب لسانه شريعته الأحكام لا بل لسان الوحى و الإلهام لسانه ينطق لا عن الهوى فإنه من الشديد فى القوى يمثل النبى فى منطقته فإن هذه النور من مشرقه كأنه أريد ذاك المنطق هذا كتابنا عليكم ينطق كلامه ام جوامع الكلم و منه سر الكل فى الكل علم كلامه هو الكتاب الناطق آياته الغر هي الحقائق حقيقته السبع المثاني ذاته و الكلمات كلها آياته سر على فى علو المنزله فهو إذا نقطه باء البسملة وجوده مصباح أنوار الهدى وجوده مفتاح أبواب الندى دليل أهل الأرض و السماء بل سره معلم الأسماء هو الجواد لا إلى نهايه وجوده غايه كل غايه هو الجواد بالوجود السارى وجوده مظهر جود البارى هو الجواد المحض لا- لغايه فإنه المبدء و النهايه و كل ما فى الكون فيض جوده و الجود كالذاتى فى وجوده و من بديع جوده الابداع فإنه فى أمره مطاع فالمبدعات فى معالى هممه و الكائنات نبذه من كرمه و جنة النعيم من نعمائه و كيف و الجواد من أسمائه هو الجواد بالعلم و الحكم بل كل ما فى الكون بسطر القلم له يد المعروف بالمعارف فإنها قره عين العارف بل يده البيضاء تعالت عن صفه إذ هي بيضاء سماء المعرفة [ صفحة ٤٤٣ ] و هي يد الجواد بالإفاضه اكرم بهذه اليد الفياضه و باب أبواب المراد بابه و الحرز من كل البلا- حجابيه كهف الورى و غوث كل ملتجى فى الضيق و الشده باب الفرج و كعبه البيت لكل ناسك و قبله الضراح للملائك معتكف للتاليات ذكرا مختلف المدبرات أمرا و

هو مدار الفلك الدوار و مركز الثابت و السيار و الحجب السبعه ستر بابه و الحضرات الخمس فى قبابه و العرش كرسى بباب داره و مستوى الرحمه فى جواره و كيف و باب الجود للجواد و اسم الجواد مبدء الايجاد و كم لأرباب العقول المرسله باب من الخير و باب الجود له كل المعالى فى أئمه الورى هو الجواد أولا- و آخرا و كلهم أسماء حسنى البارى و الجود مبدء الوجود السارى و كلهم جواهر الكنز الخفى و اسم الجواد مبدء التعرف و كل اسم مبدء العناية و اسم الجواد مبدء و غايه من جاد ساد فله السيادة فى ملكوت الغيب و الشهاده و المكرمات كلها فى الجود اكرم به من خلق محمود عين الرضا لا بد منها فيه فهو إذا سر الرضا أبيه بل هو كالكاظم فى مراتبه فإن كظم الغيظ جود صاحبه يمثل الصادق فيما وعدا إذ صادق الوعد جواد أبدا يمثل الباقر فى المكارم فإن نشر العلم جود العالم يمثل السجاد فى فضائله فإن بذل الجهد جود باذله و ليس كالشهيد من جواد بالنفس و الأموال و الأولاد و كمن كعمه الزكى المجتبى فإنه الكريم فى آل العبا [صفحه ٤٤٤] بل حمله من جوده العظيم فلا أحق منه بالتكريم هو الجواد صفوه الأجواد و نخبه الوجود و الايجاد يمثل المبدء جودا جوده و المثل الأعلى له وجوده كل مبادئ الجود و الايجاد و لا تنتهى إلا إلى الجواد كان ماء الحيوان من جوده حياه كل ممكن وجوده و ليس فى الأيدى يد الأيدى على الورى إلا يد الجواد و لا يد المعروف إلا يده فهو لكل مصدر مورده هو الجواد لا

جواد غيره لا- خير في الوجوده إلا- خيره و جاد بالتكوين و التشريع بمقتضى مقامه المنيع حتى إذا لم تبق منه باقيه جاد بالنفوس النفوس الراقية جاد بنفسه سميما ضاميا نال من الوجود مقاما ساميا از مرحوم كمپانى، رثا در مصيبت امام جواد عليه السلام و العروه الوثقى التى لا- تنفصم تقطعت ظلما بسم المعتصم قضى شهيدا و هو فى شبابه دس إليه السم فى شرابه أفطر عن صيامه بالسم فانفطرت منمه سماء العلم و انشقت السماء بالبكاء على عماد الأرض و السماء و انطمست نجومها حيث خبا بدر المعالى شرفا و منصبا و انتشرت كواكب السعود على نظام عالم الوجود و كادت الأرض له تميد بأهلها إذ فقد العميد قضى بعيد الدار عن بلاده و عن عياله و عن أولاده تبكى على غربته الأمل-كك تنوع فى صريرها الأفلا-كك تبكيه حزنا أعين النجوم تلعن قاتليه بالرجوم [صفحة ٤٤٥] و ناحت العقول و الأرواح بل ناحت الأطفال و الأشباح صبت عليه أدمع المعالى هدت له أطواها العوال بكت لربانيها العلوم ناحت على حافظها الرسوم قضى شهيدا و بكاء الوجود كأنه بنفسه وجود يبكى على مصابه محرابه كأنه أصابه مصابه تبكى الليالى البيض بالضراعه سودا إلى يوم قيام الساعة تعسا و بؤسا لا بنه المأمون من غدرها لحقدتها المكنون فإنها سر أيبها الغادر مشتقه من أسوء المصادر قد نال منها من اعظم المحن ما ليس ينسى ذكره مدى الزمن فكم سعت إلى أيبها الخائن به لما فيها من الضغائن حتى إذ تم لها الشقاء أنت بما اسود به الفضاء سمته غيله بأمر المعتصم و الحقد داء هى يعمى و يصم ويل لها مما جنت يداها و فى

شقاها تبعت أباهما بل هي أشقى منه إذ ما عرفت حق وليها ولا به وقت ولا تحننت على شبابه ولا تعطف على اغترابه تبت يداها ويدا أبيها مصيبه جل العزاء فيها. [٤٣٨]. اينك به اسامى كسانى كه در رثاء و منقبت امام جواد عليه السلام قصيده سروده اند، اشاره مى نماييم: ١ - مرحوم علامه شيخ ميرزا محمد على اردوبادى غروى رحمها الله عليه كه مطلع قصيده اش اين است: بأى ثناء اقتفى بحكم الذكر بمدح نبيك المصطفىين أولى الأمر أبا جعفر أبكيت شرعه أحمد و غادرت طرف الدين أدمعه تجرى [ صفحه ٤٤٦ ] ٢ - علامه شيخ قاسم محى الدين، كه مطلع قصيده اش اين است: بكيت على رسم درسن منازل و ناحت لفظ الوجد فيه بلا- بله و قصيده ي ديگرى دارد كه گفته: إذا رمت الشفاعة فى المعاد فلذ بحمى محمد الجواد و أبكى خير مقتول صريع بكته الأرض مع سبع شداد ٣ - علامه شيخ محمد طاهر آل فقيه الطائفه شيخ رضى رضى الله عنه در قصيده ي رضاك و كل ما أبغى رضاك فما شئت افعلى و دعى جفاك ٤ - علامه شيخ محمدرضا المظفر، عميد جمعيت منتدى النشر در قصيده اى گويد: حى قلبا تذييه الحسرات إنما الموت فى التصابى حياه بالإمام الجواد منكم تمسكت و حسبي من قدسه النفحات ٥ - علامه حاجى محسن مظفر: باب المراد و لا كصدرك إذ تؤم فى حاجه رحب إليه الجم ضم و بحسب آمال ترم لغايه إن الجواد محط آمال ترم ٦ - استاد محقق خطيب شيخ محمد على يعقوبى: نيل الأمانى و بلوغ المراد بين ظبى البيض و سمر الصعاد حجته العظمى على خلقه



و العروه الوثقی لكل العباد خطیب استاد شیخ احمد وائلی: وحی فیها جوادا من أنامله سحابه الفضل و الأنعام و كفاء یابن البتول و حسبی من مآثرها بأنها فی مجاله المجد زهراء ۸ - الطیب النطاس استاد شیخ محمد خلیلی: فیآل بیت المصطفی جل رزؤکم جعلت لها صدق الولاء مدارا ۹ - خطیب استاد شیخ محمد جواد قسام: [صفحه ۴۴۷] بكم آل بیت الله یتدفع الضر و فی فضلکم قد صرح الوحی و الذکر و إن انس لا أنسی «الجواد محمدا» «أبا جعفر» من فیض أنمله بحر معاجزه كالنجم لاحت منیره فلیس لها نکر و لیس لها حصر گفتنی است که در مرثی و مدایح امام جواد علیه السلام در زبان عربی بیشتر سخن منظوم سروده شده، تا در زبان فارسی و با کمال تأسف گویندگان و سرایندگان زبان فارسی در این رشته کوتاهی نموده اند. امید است که جبران نمایند تا مأجور و مثاب گردند. [صفحه ۴۵۱]

## همسران، فرزندان و مدفن و زیارت امام جواد

### زنان امام جواد

#### اشاره

در این که امام جواد علیه السلام داماد مأمون، خلیفه ی عباسی بود هیچ تردیدی نیست. همچنین در این که این زن اولاد نیاورده و عقیم بوده است هیچ شکی نیست. بنابراین، بدون تردید فرزندان امام جواد علیه السلام از زن دیگری بود که از دودمان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. ولی در این مطلب که آیا مادر آن ها به صورت عقد دائمی بوده، یا منقطعه و یا ام ولد و کنیز در بین مورخان اختلاف نظر است. اکثر مورخان نوشته اند: امام جواد علیه السلام جز ام فضل زن دیگری نداشته است. از این اتفاق قول چنین استنباط می شود که زن دیگر امام علیه السلام به صورت زن دائمی و

عقدی نبوده است. در روایت دیگری هم نقل شده: امام جواد علیه السلام زن دیگری داشته است. این روایت را سید بن طاووس رحمه الله در «مهج الدعوات» نقل نموده که: همسر آن حضرت از احفاد عمار یاسر بوده، که بنا به نقل از ابونصر همدانی، که او هم از حکیمه خاتون دختر امام علیه السلام نقل کرده: مادر فرزندان امام جواد علیه السلام زن دایمی از خاندان عمار یاسر، یا ابوذر غفاری بوده است. در نتیجه، از کتب انساب چنین استنباط می شود که: امام جواد علیه السلام دو زن دایمی و چند کنیز زر خرید در اختیار داشته، ولی فرزندان حضرت از یک زن که «سمانه» و «ام ولد» نامیده می شد، به وجود آمده اند، که زنی فاضله، عقیفه، مرضعه، متقیه، با کمال و فضیلت، شوهر دوست و متدینه بوده است. [صفحه ۴۵۲] از نحوه تربیت فرزندان - به خصوص - دختران چنین معلوم می شود که زن با کفایت و بانوی عاقله، مریه، متدینه و علاقه مند به تربیت فرزند بوده است.

## فرزندان امام جواد

### اشاره

سید نسابه، ضامن بن شدقم حسین مدنی در کتاب «تحفه الازهار فی نسب ابناء الائمة الاطهار علیهم السلام» می نویسد: امام جواد علیه السلام چهار پسر داشت به نام های: ۱ - امام ابوالحسن، علی النقی علیه السلام؛ ۲ - ابواحمد، موسی مبرقع؛ ۳ - ابواحمد، حسین؛ ۴ - ابوموسی، عمران؛ و چهار دختر داشت به نام های: ۱ - فاطمه؛ ۲ - خدیجه؛ ۳ - ام کلثوم؛ ۴ - حکیمه. مادر این هشت فرزند ام ولدی به نام «سمانه» بود و از ام فضل، دختر مأمون فرزندی نیاورد و اعقاب آن حضرت منحصر از دو پسر: امام علی النقی علیه السلام و ابواحمد، موسی مبرقع است.

## امام ابوالحسن علی النقی

### اشاره

نخستین فرزند امام جواد علیه السلام است، که شرح حال آن حضرت را به طور مفصل نگاشته ایم و متعاقب این مجلد به نظر خوانندگان گرامی می رسد. [صفحه ۴۵۳]

### موسی مبرقع

### اشاره

در تاریخ قم می نویسد: بنا به نقل شیخ مفید رحمه الله، موسی مبرقع جد سادات رضویه، در سال ۲۵۶ هجری وارد قم شد که سلسله ی سادات رضوی از نسل او هستند. و چون به صورتش نقاب و برقع می انداخت، او را موسی مبرقع نامیدند. هنگامی که این امام زاده ی بزرگوار وارد قم شد، بزرگان عرب از اهل قم او را از قم بیرون نمودند و مزاحم او شدند. او هم به کاشان رفت و در کاشان، احمد بن عبدالعزیز بن دلف عجلی حاکم آن شهر به او اکرام نمود و خلعت های بسیار و مرکب های ممتاز به وی بخشید و دستور داد هر سال از صندوق بیت المال مسلمانان هزار مثقال طلا با یک اسب مسرج به او بدهند. در این حال، رؤسای عرب مقیم قم از رفتار خود نادم و پشیمان شدند و به طرف کاشان شتافتند و از او عذر خواستند و با کمال اعزاز

و احترام او را به قم آوردند.

### فرزندان موسی مبرقع

موسی مبرقع در قم مقام و منزلتی یافت، مزرعه‌ها ایجاد نمود، قریه‌ها بنا کرد تا خواهرانش زینب، ام محمد و میمونه، سه دختر امام جواد علیه السلام بر او وارد شدند و پس از آنها بریهه، دختر موسی هم به قم آمد و همه‌ی آن‌ها در قم بودند. تا وفات نموده و در کنار قبر عمه‌ی خود مدفون شدند. قبه‌ی حضرت معصومه علیها السلام را زینب، دختر امام جواد علیه السلام بنا نمود. موسی مبرقع در سال ۲۹۶ هجری آخر اردیبهشت مطابق ۲۲ ماه ربیع الثانی در قم از دنیا رفت و امیر قم، عباس بن عمرو غنوی بر او نماز گذارد و به خاک سپرده

شد، قبر او اکنون دارای قبه و بارگاه و مزار عمومی مردم است. محله موسویان قم بقعه و بارگاه امام زاده موسی مبرقع شهرت دارد و مورد استقبال مردم کشور است. [صفحه ۴۵۴] بقعه ی بزرگ چهل اختران که شاه طهماسب صفوی در سال ۹۵۳ هجری بر آن گنبد و بارگاه ساخت، مدفن چهل نفر از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیهماالسلام و نواده ها و نبیره ها و امام زاده ها از دختر و پسر می باشد و بسیاری از علویان نیز در آن جا مدفون شدند. [۴۳۹].

### نگاهی به زندگانی موسی مبرقع، برادر امام هادی

شیخ مفید رحمه الله می نویسد: امام جواد علیه السلام پس از خود، امام علی هادی علیه السلام، موسی، فاطمه و امامه را خلف خود گذاشت. یعنی دو پسر و دو دختر از امام جواد علیه السلام باقی مانده اند که فاطمه با حکیمه اشتباه شده، یا دو اسم داشته، فاطمه و حکیمه. در کتاب «بحر الانساب» فرزندان امام جواد علیه السلام را هادی، ابوطالب، زید، ابوجعفر موسی مبرقع، حکیمه، خدیجه و ام کلثوم نوشته است، که یقیناً در اسامی دختران هم تشابه اسم و لقب و کنیه او را به اشتباه انداخته است. آنچه مسلم بوده این که هادی علیه السلام، موسی مبرقع، فاطمه، حکیمه - یا امامه - فرزندان امام جواد علیه السلام بوده اند. امام موسی مبرقع مادرش ام ولد بوده که در قم شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الآخر سال ۲۹۶ هجری در گذشت و در خانه خود که تاکنون معروف است، مدفون شد. در «عمده الطالب» می نویسد: موسی مبرقع همان فرزند ام ولد است که در قم در مقبره ی معروف دفن شده و رضویون اکثراً از اولاد او هستند، چرا که اکثر آن ها از اعقاب احمد بن موسی مبرقع

می باشند. در «عیون المعجزات» از سید مرتضی علم الهدی رحمه الله روایت شده که: [ صفحه ۴۵۵ ] حمیری از احمد بن محمد از اباجعفر علیه السلام نقل کرده: هنگامی که امام جواد علیه السلام خواست به سوی عراق سفر کند، ابالحسن الثالث امام هادی علیه السلام با موسی مبرقع نشسته بودند. امام جواد علیه السلام به فرزندانش فرمود: از عراق چه دوست دارید برای شما هدیه بیاورم؟ امام هادی علیه السلام گفت: یک شمشیر عراقی. و چون به موسی فرمود: تو چه می خواهی؟ گفت: اسب سواری. امام جواد علیه السلام فرمود: این فرزند، ابوالحسن به من شباهت دارد و او، موسی به مادرش. در تاریخ قم می نویسد: نخستین کسی که از سادات رضوی وارد قم شد، اباجعفر موسی بن محمد بن الرضا علیهم السلام بود که در سال ۲۵۶ هجری که برقع بر صورتش انداخته بود تا او را نشناسند وارد قم شد و از آن جا به کاشان رفت و مورد تجلیل فراوان قرار گرفت و احمد بن عبدالعزیز بن دلف العجلی مقدم او را محترم شمرد و اسب و خانه و زندگی او را مهیا نمود و هر سال هزار مثقال طلای مسکوک برای او مقرر می نمود. پس از آن وارد قم شد و در آن جا مورد احترام قرار گرفت و هدایایی برای او آوردند که از آن جمله بیست هزار درهم بود و با آن وجه مزرعه ای خرید، آن گاه خواهران او زینب، ام محمد و میمون دختران امام جواد علیه السلام وارد قم شدند و در آن جا بودند تا این که از دنیا رفتند و در کنار قبر فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیهم السلام دفن شدند. موسی مبرقع

در قم بود تا این که در شب چهارشنبه ۲۲ ربیع الآخر سال ۲۹۶ هجری در خانه ی خود شهید گردید. این مقبره پیش از این به خانه ی محمد بن حسن بن ابی خالد اشعری معروف بود و نخستین کسی که در آن دفن شد موسی مبرقع بود. [صفحه ۴۵۶] پس از او دخترش، میمونه در مقبره بابلان در جوار فاطمه، بنت موسی بن جعفر علیهم السلام مدفون گردید و آن جا قبه و بارگاهی ساخت. موسی مبرقع چند فرزند داشت که از آن جمله: احمد است که از افاضل علمای قم بوده و مورد تقدس ابن عمید - وزیر معروف که خاندان او اهل علم و سیادت و فضیلت بوده اند - بود و محمد بن احمد بن موسی مبرقع از مشاهیر خاندان مبرقع است که در تاریخ ۳۱۵ هجری در گذشته است. سید نعمت الله جزایری رحمه الله می نویسد: نخستین کسی که به قم آمد ابوجعفر، محمد بن موسی بن محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام بوده است. [۴۴۰]. بنابراین، خود موسی به قم نیامده، بلکه پسرش محمد بن موسی بوده که به قم آمده است که در سال ۲۵۶ هجری با خواهرانش به قم آمدند و وفاتش در سال ۲۹۶ هجری بوده است.

### شمایل و قیافه موسی مبرقع

همان گونه که گفتیم دومین فرزند امام جواد علیه السلام موسی مبرقع است. او دارای شمایل زیبا و صورت جمیل و جالب و جاذبی بود که هر کس را به نظر می فریفت و به همین جهت که جمال مشعشع و ملاححت و صباحت منظر او، موجب ازدحام مردم نگردد در معابر، کوچه ها و خیابان ها برقی بر روی خود می کشید تا زن

و مرد از تحریکات منظره‌ی او ناراحتی نیابند و بدین جهت او را مبرقع (یعنی برقع و نقاب بر روی افکنده) می خواندند و اولاد و احفاد او را نیز مبرقع خواندند و از زیبایی و طراوت صورت و قیافه جذاب و ملیح او که به فرزندانش نیز ارث رسیده بود آن‌ها هم برقع بر روی خود می افکندند و خاندان مبرقع به سیادت، فضیلت، صباحت و [صفحه ۴۵۷] کمال شهرتی به سزا داشتند که تاریخ مؤید این گفتار است. موسی مبرقع، جد اعلای سادات رضوی، تقوی، برقعی و مبرقعی در سرتاسر کشورهای اسلامی در عرب و عجم شهرتی به سزا دارند و سلسله نسب همه‌ی این سادات به وسیله‌ی موسی مبرقع و امام جواد علیه السلام به امام رضا علیه السلام می رسد. علمای نسابه می نویسند: نسل امام رضا علیه السلام جز از امام جواد علیه السلام و موسی مبرقع نبوده است. به ظن قوی، تولد موسی مبرقع در حدود سال ۲۱۴ هجری یعنی در سن ۱۹ تا ۲۰ سالگی امام جواد علیه السلام بوده که در حین رحلت پدرش ۵ یا ۶ سال داشته است. چنانچه امام علی النقی علیه السلام برادر بزرگتر او ۷، یا ۸ ساله بوده است. چرا که به صورت تقریبی ازدواج امام علیه السلام با ام فضل در سال ۲۰۵ هجری بوده که حضرتش در حدود سال ۲۱۰ هجری هنگامی که از ام فضل از نظر اولاد مأیوس شده، زن دیگری اختیار کرده و تولد امام هادی علیه السلام در سال ۲۱۲ هجری بوده است. از مندرجات و مواد وصیت نامه امام جواد علیه السلام نیز معلوم می شود که نخستین فرزندانش امام علی النقی علیه السلام می باشد که وصی خود قرار داد و

در آن موقع موسی مبرقع به حد بلوغ و رشد نرسیده بود که علی را به سبب تربیت ربوبی بر نفس خود و برادرش موسی و خواهرانش قیم قرار داده و در ظاهر امر هم عبدالله بن مشاور را قیم صغار خود قرار داد تا خلیفه، اموال و صدقات آن حضرت را ضایع، تلف و تصرف نکند. قیمومیت عبدالله بن مشاور نه برای آنکه کفایتی در فرزند ارشد او نبوده و نقصی در امام هادی علیه السلام باشد، بلکه چون متوکل همه ی اموال و صدقات علویان را غصب کرد حضرت می دانست و برای تقیه و حفظ اموال و منافع سادات علوی و رضوی در صورت ظاهر سمت قیمومیت را به نام عبدالله بن مشاور مرقوم فرمود، تا به حکم محجوریت نابالغ بودن علی علیه السلام و موسی و خواهرانشان، اموال و صدقات [ صفحه ۴۵۸ ] به دست خلفا و غاصبان نیفتد و در قیمومیت و سرپرستی عبدالله بن مشاور - که مورد اعتماد امام جواد علیه السلام بوده - باشد و بعد به صاحبانش مسترد نماید. در این جا نکاتی مورد توجه قرار می گیرد: نخست آن که، امام علیه السلام نخواست اموال را صرفاً از نظر عدالت و امانت به دیگری بسپارد. نظر امام، شخصیت و قدرت حفظ مال بوده تا اموال از دستبرد متعديان مصون بماند و پس از بلوغ به صاحبانش مسترد گردد که در بخشی به طور مستقل موسی مبرقع صیانت و تولیت داشته باشد و بخش دیگری را هم زیر نظر مخصوص امام علی هادی علیه السلام گذاشت، آن هم روی مصالحی بوده که مورد تعدی خلفای جور و ستم قرار نگیرد. دوم آن که: امام



علیه السلام به آینده علم داشت که خودش از مدینه مهاجرت اجباری خواهد نمود ولی پسرش موسی مبرقع در مدینه خواهد ماند و لذا در تاریخ زندگی موسی هم دیدیم تا سن سی سالگی در مدینه بود و بعد به قم هجرت کرد و در این مدت مفاد وصیت نامه پدر را به طور کامل عمل کرد و موقوفات و صدقات را به اهلش رسانید.

### مهاجرت موسی مبرقع به ایران

در سال ۲۴۴ هجری موسی مبرقع به دعوت متوکل از مدینه به بغداد و از آن جا به سامرا مسافرت نمود، تا سال ۲۴۷ هجری که متوکل مرد، موسی در سامرا بود، ولی پس از مرگ او به طرف ایران حرکت کرد و به قم آمد از آن جا به کاشان رفت و باز به قم مراجعت نمود. برخی از مورخان، مهاجرت موسی مبرقع را به قم به طور کلی انکار نموده و او را تا آخر عمر مقیم کوفه دانسته اند و گفته اند: فرزندان او به قم هجرت کرده اند. چون موسی در یک تحول سیاسی مورد غضب خلفای عباسی قرار گرفته، نسبت به او تهمت و افترا هم زده اند و علامه ی مجلسی رحمه الله در «تحفه الزائر» در ضمن [ صفحه ۴۵۹ ] حالات علی بن جعفر عریضی او را مجهول الحال دانسته است. ولی با تحقیق در تاریخ و علم رجال معلوم می شود که این بدبینی ها مورد نداشته و او مرد متقی و با فضیلتی بوده است.

### ابو احمد حسین

آنچه در کتاب های رجال همانند «رجال مامقانی»، «انساب الطالبیه»، «عمده الطالب» و غیره تفحص نمودیم شرح حالی برای ابو احمد حسین بدست نیاوردیم. احتمال داده می شود که اگر این روایت صحیح باشد: که امام جواد علیه السلام دارای چنین پسری هم بوده در کودکی از دنیا رفته باشد، زیرا هیچ مطلبی نفی و اثباتا درباره ی او دیده نشده است.

### ابوموسی عمران

درباره ی ابوموسی، عمران هم چیزی بدست نیامده و نویسندگان کتاب های رجالی و انساب نیز در این موضوع چیزی ننوشته اند. از کتاب «الاصابه» و کتاب رجال و غیره نیز چیزی مفهوم نشد.

### حکیمه

حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام که بین خواهران و زنان خاندان معاصر خود بافضیلت و با تقوی و دارای منقبت و جلالت گردید. این زن مجلله، چهار امام را درک نمود و برای آنان خدمت کرد. اول: پدرش امام جواد علیه السلام، که در سن جوانی به شهادت رسید. دوم: برادرش حضرت هادی علیه السلام که او نیز در سن جوانی به شهادت رسید. سوم: حضرت عسکری علیه السلام برادر زاده خود، آن حضرت نیز در سن جوانی به شهادت رسید. چهارم: آخرین وصی و امام، حجه بن الحسن العسکری امام زمان علیه السلام فرزند [ صفحه ۴۶۰ ] نرجس خاتون که حکیمه خاتون قابله ی آن حضرت بود. حضرت هادی علیه السلام نرجس خاتون را - که از خاندان رهبانان رومی بود و به کنیزی و اسارت رسیده بود - خرید و او را برای فراگرفتن معالم دین و احکام شریعت به حکیمه خاتون سپرد تا آداب و تربیت مکتب اسلام را به او بیاموزد. حکیمه خاتون، در نظر پدر، برادر و برادرزاده و امام عصر علیه السلام مکرم، محترم و مورد اعتماد و وثوق بود به حدی که به سفارت آن

حضرت مفتخر گردید و عرایض مردم را به امام زمان علیه السلام می رسانید و توقیعات شریفه ی ولی عصر علیه السلام - را که از ناحیه ی مقدسه صادر می شد - به مردم ابلاغ می فرمود. این حکیمه خاتون، غیر از حکیمه خاتون، دختر حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام است، که او

نیز قابله ی امام جواد علیه السلام بود. بنا به نقل علامه بحرالعلوم، حکیمه خاتون نخستین کسی است که این مولود آسمانی را بوسید، و حفظ نمود و پرورش داد و به نزد پدرش امام حسن عسکری علیه السلام برد و باز به نرجس خاتون علیهاالسلام مادرش برگردانید. حکیمه خاتون، در میان زنان سادات علویه و بنات هاشمیه از جهت فضیلت، منقبت، عبادت، تقوی و پارسایی و علم و دانش ممتاز بود. او مخزن اسرار امامت گردید و سرافراز به وثوق و اعتماد به امامان بود. علمای اعلام اسلام زیارت او را در قبال زیارت ائمه ی سامرا علیهماالسلام مستحب مؤکد دانسته اند، مزارش ملاصق ضریح عسکرین علیهماالسلام - که هم اکنون در یک ضریح بزرگی که هنرمندان و اخیار اصفهان تقدیم نموده اند - قرار دارد. حکیمه خاتون بانوی مکرمه، مجلله، متقی، عالمه و تربیت شده ی مکتب ولایت بود. در تاریخ سامرا در ضمن بیان قبور مدفونین در سامرا می نویسد: حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام متوفای سال ۲۷۴ هجری، عالمه، فاضله، جلیله، واسطه بین امام و مردم بود و به نقل همه ی مورخان قبر او در قبه ی [ صفحه ۴۶۱ ] عسکرین علیهماالسلام است و علامه مجلسی رحمه الله با آن که قبر او را در قبه ی عسکرین علیهماالسلام نقل نموده، ولی زیارت نامه او را نقل نکرده است، با آن که این بانوی مجلله در فضل و علم، دانش و کمال، جلالت قدر و نبالت شأن از افراد بزرگ زنان اهل بیت علیهم السلام است. [۴۴۱]. علاوه بر این که او محل و مودع امانات و اسرار امامت بود و این خود بزرگواری و جلالت شأن او را نشان می دهد.

افزون بر آن که او در حین تولد امام زمان علیه السلام وصی حضرت عسکری علیه السلام شاهد، حاضر و ناظر بوده است. باز اضافه می شود که: او سفیر کبیر امام به سوی نواب اربعه بوده. در «کمال الدین» از احمد بن ابراهیم نقل شده که گوید: من در سال ۲۶۲ هجری خدمت حکیمه خاتون، دختر حضرت ابوجعفر محمد بن علی بن موسی الرضا علیهم السلام، رسیدم و هر چه می خواستم از پشت پرده از آن حضرت می پرسیدم و او جواب می داد و واسطه حجه بن الحسن العسکری علیهما السلام بود که تمام امور مربوط به شیعه را انجام می داد. جایگاه و مقام حضرت حکیمه خاتون علیهما السلام مانند جایگاه و مقام حضرت زینب خاتون علیها السلام بود که در حین بیماری امام زین العابدین علیه السلام واسطه ی امامت و حافظ اسرار و ودایع امانات پیامبران و اوصیا بود که در ظاهر واسطه بود و باطن علوم را از امام می گرفته و به مردم می آموخت. محدث بحرانی رحمه الله در «مدینه المعاجز» روایت می کند که: طبری، محمد بن قاسم علوی گوید: با چند تن خدمت حکیمه خاتون علیها السلام شرفیاب شدیم، فرمود: هر چه می خواهید سؤال کنید و از میلاد ولی عصر علیه السلام پرسید. آن گاه جریان تولد حضرت حجت علیه السلام را از نرجس خاتون علیها السلام شرح داده و [ صفحه ۴۶۲ ] گفت: من شخصا حاضر، ناظر و مربی او بودم. حکیمه خاتون علیها السلام اخبار، آیات و احادیثی را نقل می کند و تفسیر آیاتی را بیان می نماید که نشانه ی قدرت علمی و روح ایمان و ولایت کلیه او است. حکیمه خاتون، دختر امام جواد علیه السلام از زنان با وقار، دانشمند و پرهیزگار اهل بیت

علیهم السلام است که به منتهای مقام فضیلت و کمال رسید که مقام مامایی و للگی و سفارت امام زمان علیه السلام را یافت و صاحب اسرار و رموز زندگانی ائمه ی معصومین علیهم السلام گردید.

## زندگانی زناشویی حکیمه خاتون

حکیمه خاتون علیها السلام، دختر امام جواد علیه السلام با ابوعلی - الحسن المحدث بن ابی الحسن علی المرعش بن عبیدالله بن أبی الحسن محمد الأكبر بن ابی محمد الحسن المحدث ابن الحسین الأصغر بن الامام السجاد علیه السلام - شوهر نمود. بدین ترتیب همسر دختر امام جواد علیه السلام ششمین فرزند پس امام زین العابدین علیه السلام بود که در تولد همبال عبدالله بن حسین، زید و حمزه بود و دارای پسر و دختری از او گردیده است. در نسخه خطی کتاب «عمده الطالب» که در کتابخانه ی آیةالله نسابه آقای سید شهاب الدین مرعشی قمی نجفی موجود است - به خط علامه میر محمد قاسم حسینی سبزواری، که از علمای عصر صفویه بوده، می نویسد: حکیمه، بنت محمد بن علی الرضا علیهما السلام با ابوعلی حسن محدث شوهر نمود آن گاه نسبت او را تا حضرت سجاد علیه السلام به شرح بالا نقل می نماید و قصه ی میلاد حضرت قائم علیه السلام را بیان می کند. [۴۴۲]. حکیمه خاتون، بزرگ خاندان اهل بیت علیهم السلام بود و خواهران او و فرزندان خویشان و اقوام و اقربا همه در خدمت حضرت او به عرض ادب و احترام بهره مند [صفحه ۴۶۳] می شدند و از فقه و ادب و تربیت و تعلیم دینی برخوردار می شدند.

## وصیت امام جواد

احمد بن ابی خالد، غلام امام جواد علیه السلام روایت می کند که: در خدمت آن حضرت بودم که مرا بر انشای وصیت خود شاهد و گواه گرفتند و من شهادت خود را هم در وصیت نامه ی آن بزرگوار به خط خود نوشتم. در آن وصیت نامه آمده است: وصی شرعی خود گردانید ابو جعفر محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن

ابی طالب علیهم السلام، فرزند خود علی الهادی را بر نفس خودش و خواهرانش، و امر فرزند خود موسی را پس از بلوغ با خودش قرار داد و عبدالله بن مشاور را بر ترکه ی خود از قبیل: مزارع، املاک، اموال، مصارف آن ها قیم قرار داد و هادی را بر تمامی املاک و موالی و بندگان خود و هر چه را که مالک بود سرپرست ساخت و تا زمانی که وصی مزبور به سن بلوغ نرسیده سرپرست در قیمومیت به وظیفه ی خود عمل نماید و پس از بلوغ وصی، کلیه ما ترک را بدو برگرداند، تا خود او در امور خود و برادر خود موسی و خواهران و جمیع ما ترک به طور مستقل رسیدگی نماید و پس از بلوغ موسی، امور مربوط او را به خودش بازگرداند تا با همان شرایطی که قید شده در املاکی بر او و خواهرانش وقف گردیده، رسیدگی کند. به تاریخ یکشنبه، سوم ذی الحجه سال ۲۲۰ هجری. در این وصیت نامه جهات تقیه و سیاست وقت به طور کامل رعایت شده که مورد مشاجره واقع نشود. [ صفحه ۴۶۴ ]

### **کاظمین و مقابر قریش**

در کتاب «زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام» شرحی راجع به مقابر قریش نوشتیم و در تاریخ جغرافیایی کاظمین شمه ای نقل کردیم. اکنون برای مزید اطلاعات خوانندگان مطالبی اضافه می شود: به اتفاق مورخین مقابر قریش متضمن جسد دو امام است که امروز آرامگاه آن ها مطاف میلیون ها بشر می باشد و جاذبه ی عمومی ارواح صافیه بشر است. مقابر کاظمین علیهماالسلام مهبط و فرودگاه دل های روشن دوستان و شیعیان و محبین آل محمد علیهم السلام است. هر کس در این بارگاه سر تواضع فرود آورد، دل روشن تری

پیدا کرد به اسرار و رموز دانش و بینش راه یافت. این قبه و بارگاه، کانون عشق و دین، محبت و ولایت و ادب و اخلاق است. آن جاست که آرزوها و حوایج شرعی به رغبت برآورده می شود. این جا باب حاجات است که هر کس بر در باب الحوائج عرض ادب کند حاجتش برآورده خواهد شد. کتاب «دار السلام» حاجی نوری رحمه الله مشحون از حکایات متوسلین به باب الحوائج موسی بن جعفر و امام محمد تقی جوادالائمه علیهم السلام می باشد. این قبه و بارگاه، کعبه ی آمال مردم و مطاف عمومی اهالی پایتخت عراق است. کسانی که از نزدیک این بارگاه با شکوه را مشاهده کرده اند می دانند که در هر شب جمعه و هر شب عید - به خصوص در آغاز سال شمسی - مردم برای حضور در آن آستان مقدس چه غوغایی برپا می کنند که برای تیمن و تبرک، زن و مرد خود را بدانجا می رسانند و میلیون ها نفر از اطراف پایتخت کشور عراق در شب ها و روزهای عید نوروز سر به آستان مقدس امامین کاظمین و جوادین علیهماالسلام فرود می آورند. این نمونه ی علاقه، ارادت، محبت، عشق و عاطفه ی آن هاست و انعکاس توجهات و عنایات ارواح مقدس ائمه علیهم السلام که آنا فآنا به مردم افاضه می شود و لحظه ای [ صفحه ۴۶۵ ] از دوستان خود غافل نیستند. افاضات و عنایات، الطاف و توجهات سرورانه ی آن ها حضور و غیاب و مرگ و حیات ندارد. آن بزرگواران پیوسته مذکورین و شیعیان خود را متذکرند و از شیعیان خود حمایت و معاونت معنوی می فرمایند. این بارگاه محبت بنیان، ادوار مختلفی به خود دیده است و انقلابات بی شماری مشاهده نموده

که در مجاری تاریخ ثبت و ضبط است. در حدود سال ۴۴۳ هجری حادثه ای از حوادث، موجب تخریب مشهد جوادین علیهماالسلام و آتش زدن آن شد که این حادثه در اثر اختلاف و عصبیت جاهلانه عربیت مردم کم خرد و بی دانش موجب شد، که یک دسته دل خسته و ستمدیده نیز بارگاه خلفای سامرا را که، قصر محکم و عالی ولی از بنیان ستم کاری متوکل عباسی بوده در سامرا خراب کردند، سنی های سامرا نیز به حکم قصاص و انتقام مشهد جوادین علیهماالسلام را در کاظمین آتش زدند و بارگاه مقدس را خراب نمودند و بین اهل کوخ و آنان جنگی در گرفت که جریان آن را در تاریخ سامرا نگاشته اند. [۴۴۳]. در سال ۴۴۵ هجری هاشمیان به این واقعه خاتمه داده و صلح و اصلاح دادند، ولی باز در سال ۴۸۲ هجری بین اهل کوخ بغداد و سنی های سامرا جنگی در گرفت، باز تلفاتی داده شده، چنانچه جزری در حوادث سال ۴۸۲ هجری نوشته است. [۴۴۴]. امروزه وقتی به این صفحات تاریخ، توجه می شود مضحک و خنده آور است که واقعا بر سر چه مسایل ناچیز و بی اهمیتی خون هایی می ریختند و بی وزنی و بی خردی خود را نشان می دادند. تا این که کم کم حقیقت آل محمد علیهم السلام نمودار شد و بحمدالله از این عصبیت ها کاسته شد. و اگر تحریکات سیاسی و اعمال نقشه های استعماری که اکثر از آیین زشت [صفحه ۴۶۶] مسیحیان در ممالک اسلامی نفوذ یافته برای آن که از طفیل مسلمانان خوراک، پوشاک و شئون اجتماعی خود را تأمین کنند، در این مردم رخنه نموده و به دست مزدوران بی خبر و بی خرد، مقام



و منصبی می دهند و هستی آن ها را به یغما می برند. اگر نگاهی به موزه های بریتانیای کبیر و پاریس و سایر ممالک غربی و اروپایی و آمریکایی و یک توجهی به وضع صادرات و واردات ممالک اروپایی شود، به طور کامل این حقیقت مشهود است که چگونه ملت را در فقر و فلاکت و احتیاج و مشکلات روز نگاه می دارند تا بتوانند بهترین مواد خوراکی را برای خود ببرند و بهترین مواد و اثاثیه بهادار و قیمتی را - که جنبه ی تاریخی، علمی و اقتصادی دارد - به یغما برند. این روش استعماری را ملل مسیحی که قرن هاست پیش گرفته و مسلمانان را در نفاق و اختلاف به منطوق «فرق تسد» نگاه داشته اند و استفاده می نمایند. ما همه ی خوانندگان را دعوت می کنیم که در عصیبت جاهلانه ی عربیت، تحمل و بردباری نشان دهند و به اتفاق و اتحاد بگرایند و متفق شوند و دست استعمار و استثمار را کوتاه کنند، بکوشند و به دین و آستان قرآن و عترت - که مورد اتفاق است - دست بزنند و بدانند که آن چه موجب رشد و رقاء و علاء و اعتلای مسلمان است علوم عالیه و تعلیمات اسلامی است که به وسیله باب مدینه علم و خاندان او علیهم السلام به دنیای بشریت عرضه شده و کتب و فرهنگ و مؤلفات شیعه امامیه بهترین شاهد گفتار است. این همت و نیرویی که صرف دفاع با مبارزه داخلی اسلامی به تحریک اجنبی می شود این نیروها را متحدا صرف دفاع از حق و حقیقت یکتاپرستی در مقابل تثلیث و ثنویت نمایند. دارالتقریب مصر به همت مردان دانشمند روشن ضمیر تا حدودی

وسایل این کار و مقدمات آن را فراهم نمودند، تا به جایی رسید که - بحمدالله تعالی - کتاب فقه [ صفحه ۴۶۷ ] امامیه از بودجه ی اوقات مصر چاپ شد و مذهب تشیع به صورت رسمی جزء مذاهب قابل تقلید بین اهل سنت اعلام شد و مقدمه ای که بر تفسیر «مجمع البیان» طبرسی نوشته شد، تا حدی روزنه های امید ی باز کرد که شاید از راه علم و دانش به کمال اتفاق و اتحاد برسند و شرور دشمن را از سر خود کوتاه نمایند. امیدوار چنانم که روزی برسد سیاست استعماری ملل مسیحی به سوی خودشان برگردد و شرور آن ها صد چندان به طرف خودشان منعکس گردد و خداوند ملت اسلام را از آفات و عاهات مصون دارد.

## تاریخ منظوم کاظمین

أحمد من اولی به النبوه رفع البيوت أنه متلوه و أسأل الميهن السلاما أن يسبغ الصلاه و السلاما على محمد نبی الرحمه و خير مرسل الخير أمه و اله الهداه للخليفه و شارعى المجاز و الحقيقه و بعد ناقبس السنا فى المشهد لطور موسى و حرا محمد ثم مضى الدهر على اناس و ملكك الأمر بنو العباس فنزلوا الأنبار ثم الكوفه فى صفه من نهرا معروفه ثم أبوجعفر رام النقله من الفرات لصفات دجله نامتاذ بغداد له نوبخت و طاب منها للملوک التخت فى سنه الخمس و الأربعينا و مائه فأرخوا «أعينا» [۴۴۵] . حتى قضى الامام موسى الكاظم و حلتا و احتلها الأعظم لدى الثلاث و الثمانين سنه و المائه الماضيه المقترنه ثم قضى محمد الجواد فانتظم الأحقاد و الأجداد [ صفحه ۴۶۸ ] و أزهـر المشهد فى بدرين و ذاك فى العشرين و المائتين [۴۴۶] .

فسميت «مشهد باب التين» وفيه عن لفظ القبور الستغنى و «المشهد الغربى» من بغداد كما تراه أعين الأَشهاد و مشهد الكاظم لو بالثنيه و غلت بالكاظمين المسميه و الطول «لد كذ» أمن و العرض لدك فى أحدث الارصاد و لا أقل شك و الجو صاف قدزها بالافق و امتاز فيه بالهواء الطلق و الماء جار عنده فى وجله و الروض قد صف به تجله و تربه ما عسى إن أصفا مضجع فلذتى فؤاد المصطفى ترب تود أنجم السماء لو ابدلت فيه عن الحصاء ترب تمنى منه عين الشمس لو جعلوا فيها محل الرمس ترب يوازى العرش فى إشراقه لضمه القائم عند ساقه لضمه قره عين أحمد و فلذتى فؤاده و الكبد لضمه من الوصى البهجه و من وديعه النبى المهجه لضمه الكاظم و الجواد أعلام دين الله و الأوتاد زر الإمامين الذين استشهدا إن رمت أن قد خل باب الهدى و اقصد هما فى كل خطب مارج تجدهما بابين للحوائج و لذ بظل منهما و اخلد فإنما هما أمان البلد فقد روى ابن قولويه ذاكرا إن الرضا خص بهذا الزائرا و قد روى بأن من قد زارا كمن يزور أحمد المختارا و مثل من يزور خير الرسل محمدا و خير الأوصياء على و كالذى زار الحسين فضلا و كرر الأختيار فيها نقلا و ذكر الشيخان بالتقريب ذلك فى «الكافى» و فى «التهذيب» [صفحه ٤٦٩] فزرهما لا تترك الزيارة و كن من السرايه السياره و سر قلب فاطمه الزهراء بزوره ابنيها على الزوراء و ارض عنك المصطفى و المرتضى و احظ من الله تعالى بالرضا فإنما جبهما للعتره لا يستطيع الكاشحون ستره

## پاداش زیارت امام کاظم و امام جواد

برای فضیلت

زیارت امام جواد علیه السلام اخبار متواتری هست که از آن جمله از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده که حضرتش فرمود: هر کس امام جواد علیه السلام را زیارت کند، مانند کسی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام را زیارت کرده و بهشت از برای او واجب می شود و همان فضلی که برای زیارت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام هست درباره ی زائر امام جواد علیه السلام نیز است. در فضیلت زیارت کاظمین علیهما السلام اخبار متواتری نقل شده که: زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام در ثواب، مانند زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد و شکی نیست که زیارت فرزند - آن هم فرزندی که وارث علوم و مکارم اخلاق رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده - مانند زیارت خود پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. در «مفاتیح» محدث قمی نقل شده: هر کس امامین هم‌امین کاظمین علیهما السلام را زیارت کند، مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و وصی او علی مرتضی را زیارت کرده باشد. در روایت دیگری سید بن طاووس رحمه الله نقل نموده که: هر کس این دو امام را زیارت کند، مانند زائر امام حسین علیه السلام می باشد. در روایت دیگری وارد شده: هر کس این دو امام را از روی معرفت زیارت کند، بهشت بر او واجب [صفحه ۴۷۰] می شود. و سبب وجوب بهشت هم این است که: هر کس معرفت به امامت این دو امام داشته باشد به اصول و فروع دین معتقد و مؤمن است و بر چنین کسی بهشت واجب

است. شیخ جلیل محمد بن شهر آشوب از خطیب، صاحب «تاریخ بغداد» نقل کرده که: خطیب از علی بن خلیل نقل نموده که گوید: هیچ امر مهمی برای من روی نداد مگر آن که در ساحت مقدس حضرت موسی ابن جعفر علیهما السلام رفتم، کنار قبرش ایستادم و عرایض و مشکلات خود را به عرض او رساندم و خداوند به برکت و عنایت این باب الحوائج کار مرا آسان فرمود. خطیب حکایاتی بسیار از خوارق عادات و معجزات و عنایات حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده است. شیخ صدوق، از ابراهیم بن عقبه روایت کرده که طی نامه ای از امام علی النقی علیه السلام سؤال می نماید: آیا زیارت قبر سیدالشهدا علیه السلام ثوابش بیشتر است، یا زیارت این دو بزرگوار در کاظمین؟ حضرت هادی علیه السلام مرقوم می فرماید: ثواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام مقدم است و زیارت این دو بزرگوار هم جامعتر و ثوابش بیشتر است. بیان امام هادی علیه السلام هم روشن است، البته هیچ زیارتی به ثواب زیارت سیدالشهداء علیه السلام نمی رسد، ولی زیارت امام موسی بن جعفر و امام جواد علیهما السلام از این جهت بزرگتر است که دو امام مفترض الطاعه هستند. از طرفی، و سیدالشهداء علیه السلام را همه زیارت می کنند اما این دو امام را خواص مردم و شیعه ی امامیه زیارت می نمایند. [صفحه ۴۷۱] بنابراین، زیارت امام کاظم و امام جواد علیهما السلام مخصوص خواص مؤمنان است و به دو جهت ثواب زیارت بزرگتر می شود: یکی ایمان زائر، معتقد به دوازده امام می باشد. دیگر آن که آن دو بزرگوار هر یک در زیارت اثر وضعی دارند و باب الحوائج می باشند و ضامن انجام حوائج شیعیان

جد خود گردیده اند.

## چگونگی زیارت امام جواد

قبر مطهر حضرت جوادالائمه علیه السلام امام جوان ما، در جوار قبر جدش حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر علیهما السلام قرار گرفته است. و اگر چه در قرون گذشته دو روضه و دو بارگاه و دو حرم بوده و از دو درب ورودی وارد می شدند، ولی از صد سال قبل که فواصل را برداشتند، هر دو مرقد منور در یک قبه قرار دارد و از یک مدخل بزرگ وارد می شوند و راه روهای سابق، رواق و مسجد شده است. زیارت ورودی و سلام و تحیت دو قسم است: یک قسمت زیارت مشترک و یک قسمت زیارت مخصوصی و در ثواب زیارت هم که از ائمه ی هدی علیهم السلام مأثور است برای زائر ثواب مشترکی دارد که هم اکنون ما هر دو زیارت را نقل می کنیم و امیدواریم خوانندگان در مظان استجاب دعا نویسنده را هم به دعای خیر یاد فرمایند. ان شاء الله تعالی.

## زیارت مشترک امامین کاظمین

شیخ مفید رحمه الله برای این دو بزرگوار زیارت مشترکی بدین صورت روایت نموده است: پس از غسل، اخلاص، حضور قلب، تواضع، ادب و اذن دخول پشت به قبله رو به قبر آن ها نموده، عرض می کنی: السلام علیکما یا ولی الله، السلام علیکما یا یا حجتی الله، السلام علیکما یا [صفحه ۴۷۲] نوری الله فی ظلمات الأرض، أشهد انکما قد بلغتما عن الله ما حملکما و حفظتہما ما استودعتما و حللتما حلال الله، و حرمتما حرام الله، و أقمتما حدود الله، و تلوتما کتاب الله، و صبرتما علی الأذى فی جنب الله، محتسبین حتی أتیکما الیقین، أبراء إلی الله من أعدائکما و أتقرب إلی الله بولایتکما، أتیتکما زائرا عارفا بحقکما، موالیا لأولیائکما، معادیا

لأعدائكما، مستبصرا بالهدى الذى أنتما عليه، عارفا بضلاله من خالفكما، فاشفعا لى عند ربكما، فإن لكما عندالله جاها عظيما، و مقاما محمودا. آن گاه تربت آن دو امام را بيوس و به جانب سر مقدس آن ها برو و بگو: السلام عليكما يا حجتى الله فى أرضه و سمائه عبدكما وليكما زائركما متقربا إلى الله بزيارتكما. اللهم اجعل لى لسان صدق فى أوليائك المصطفين و حبب إلى مشاهدهم و اجعلنى معهم فى الدنيا و الآخرة يا أرحم الراحمين. آن گاه برای هر دو امام دو ركعت نماز زیارت بگزار. [۴۴۷].

### زیارت مخصوص امام جواد

زیارت مخصوص امام جواد علیه السلام به شرحی که سید بن طاووس رحمه الله در مزار و شیخ صدوق و ابن شهر آشوب نقل نموده اند، چنین است: پس از زیارت قبر مقدس حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام - که در روضه ی مجزا است - به طرف قبر حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن موسی الرضا جواد الائمه علیهم السلام می روی و پشت سر آن حضرت قرار می گیری رو به قبله و چنین عرض می کنی: السلام عليك يا ولى الله، السلام عليك يا حجه الله، السلام عليك يا نور الله [صفحه ۴۷۳] فى ظلمات الأرض، السلام عليك يا بن رسول الله السلام عليك و على آبائك السلام عليك و على ابنائك اسلام عليك و على اوليائك، اشهد أنك قد أقيمت الصلاة، و آتيت الزكاه و أمرت بالمعروف، و نهيت عن المنكر، و تلوت الكتاب حق تلاوته، و جاهدت فى الله حق جهاده، و صبرت على الأذى فى جنب الله حتى أتاك اليقين، اتيتك زائرا عارفا بحقك مواليا لاوليائك معاديا لاعدائك ابرا إلى الله و إليك من اعدائك مستبصرا بالهدى الذى انت

علیه، عارفا بضلاله من خالفک، فاشفع لی عند ربک. [۴۴۸]. آن گاه ضریح و تربت آن حضرت را می بوسی و دو رکعت نماز زیارت می خوانی و در سجده می گویی: ارحم من اساء و اقترف و استکان و اعترف. پس جانب راست صورت را روی خاک می گذاری و می گویی: إن كنت بئس العبد فأنت نعم الرب. سپس جانب چپ را روی خاک می گذاری و می گویی: عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عند يا كريم. و در سجده نیز صد بار «شکرا شکرا» بگو و هر چه خواهی طلب کن. البته در کتب ادعیه مانند «مصباح»، «اقبال» «مزار بحار» و غیره زیارات دیگری هم نقل نموده اند که علاقه مندان بدانها مراجعه کنند و در روضه متبرکه نیز کتب ادعیه و زیارت نامه هایی هستند که خداوند علاقه مندان را موفق بدارد و نگارنده را [صفحه ۴۷۴] هم از این فیض محروم ندارد. آن چه مسلم است زیارت حضرت ابی جعفر امام جواد علیه السلام امام جوان ما اثر وضعی دارد، چه عمرش چون گل کوتاه بود و مآثرش بلد و توسلش مؤثر. امید است خداوند به برکات وجودش ما را مستفید بدارد و سعادت مند گرداند.

### حرز مفصل امام جواد

حرز، یا تعوذی که امام جواد علیه السلام برای حفظ فرزندش امام علی النقی الهادی علیه السلام نوشت و فرمود که این دعا را به دست او ببندند. شیخ طوسی در «مصباح المتهدج» نقل می کند که: برای من جماعتی از آن جمله ابی المفضل از ابواحمد عبدالله بن حسین بن ابراهیم العلوی، از پدرش از عبدالعظیم ابن عبدالله حسنی رضی الله عنه روایت کرده اند که: اباجعفر محمد بن علی علیهما السلام این تعویذ را برای فرزندش -



أبى الحسن كه كودك و در گهواره بود نوشت - و هر روز به آن تعويذ مى يافت. و اين حرز و تعويذ چنين است: بسم الله الرحمن الرحيم و لا- حول و لا- قوه إلا- بالله العلى العظيم. اللهم رب الملائكه و الروح و النبين و المرسلين، و قاهر من فى السماوات و الأرضين، و خالق كل شىء و مالكه، كف عنى بأس أعدائنا و من أرادنا بسوء من الجن و الانس، و أعم أبصارهم و قلوبهم، و اجعل بيننا و بينهم حجابا و حرسا و مدفعا إنك ربنا، و لا حول و لا قوه إلا بالله، عليه توكلنا و إليه أنبنا و هو العزيز الحكيم. ربنا و عافنا من كل سوء، و من شر كل دابه أنت آخذ بناصيتها و من شر ما سكن فى الليل و النهار، و من كل سوء و من شر كل ذى شر، رب العالمين، و اله المرسلين، صل على محمد و آل أجمعين، و خص محمدا و آله بأتم ذلك و لا حول و لا قوه إلا بالله العلى العظيم. [ صفحه ٤٧٥ ] بسم الله و بالله أو من و بالله أعوذ و بالله اعتصم و بالله أستجير و بعزه الله و منعه امتنع من شياطين الانس و الجن و من رجلهم و خيلهم و ركضهم و عطفهم و كيدهم و شرهم و شر ما يأتون به تحت الليل و تحت النهار من البعد و القرب، و من شر الغائب و الحاضر و الشاهد و الزائر أحياء و أمواتا و أعمى و بصيرا و من شر العامه و الخاصه، و من شر نفسى و وسوستها، و من شر الدياهش

و الحس و اللبس و اللبس و من عين الجن و الإنس و بالإسم الذى اهتز به عرش بلقيس. و أعيد دينى و نفسى و جميع ما تحوط عنايتى من شر كل صورته و خيال أو بياض أو سواد أو تمثال أو معاهد أو غير معاهد ممن سكن الهواء و السحاب و الظلمات و النور و الظل و الحرور و البر و البحور و السهل و الوعور و الخراب و العمران و الاكام و الآجام و المغائض و الكنائس و النواميس و الفلوات و الجبانات من المصادرين ممن ييدو بالليل، و ينشر بالنهار و بالعشى و الابكار و الغدو و الآصال، و المرئين و الأسامره و الأفاتره و الفراعنه و الأبالسه و من جنودهم و أزواجهم و عشائهم و قبائلهم، و من همزهم و لمزهم و نفثهم و وقاعهم و أخذهم و سحرهم و ضربهم و عينهم و لمحهم و احتيالهم و أخلافهم و من شر كل ذى شر من السحره و الغيلان و ام الصبيان و ما ولدوا و ما وردوا و من شر كل ذى شر داخل و خارج و عارض و متعرض و ساكن و متحرك و ضربان عرق و صداق شقيقه و ام ملدم و الحمى و المثلثه و الربيع و الغب و النافضه و الصالبه و الداخله و الخارجه و من شر كل دابه أنت آخذ بناصيتها إنك على صراط المستقيم. الله صل على محمد و آل محمد و سلم كثيرا. [٤٤٩]. چون راوى اين حرز حضرت عبدالعظيم حسنى عليه السلام است و امام جواد عليه السلام براى [ صفحه ٤٧٦ ] مصونيت فرزندش امام هادى عليه السلام نگاشت، ما نيز براى تيمن

و تبرک نقل کردیم، شاید مورد استفاده علاقه مندان گردد و نگارنده را از دعای خیر فراموش نکنند. [۴۵۰].

## امام جواد از نظر تاریخ

در این جا لازم است برای جلب توجه مبتدیان دبیرستان ها و غیره که درباره ی تاریخ مشکوک هستند و گمان می کنند که تاریخ دین نیز مانند تاریخ سیاسی است، یک مقدمه کوتاهی بیاورم تا مطلب روشن گردد. در ضمن تدریس منطق و فلسفه و بیان فلسفه ی تاریخ، دانشجویی پرسید: آیا تاریخ ائمه، و ادیان نیز مانند تاریخ سیاسی در این تزلزل و تشتت است، و ما باید بدان، به نظر تردید بنگریم، یا نه؟! مفاد درسی که برای آن ها گفته شد جهت ثبت تاریخ می نویسم که خوانندگان بین حقیقت و مجاز فرق بگذارند و بدانند که چهره ی زیبای حقیقت هیچ وقت مخفی و مستور نخواهد ماند و اگر چند صباحی ناپیدا باشد باز پرتو خود را نشان خواهد داد. اخیرا حکما و مورخان - که برای تاریخ فصلی باز کرده اند، و روش علوم تاریخی را برای شناختن جوامع نگاشته اند - می گویند: تاریخ عبارت است از مطالعه و تفحص در گذشته ی جوامع بشری. تاریخ از حوادث خصوصی و اتفاقی بحث می کند و این حوادث عینا تکرار نمی شود، زیرا شرایط زمان و مکان قابل برگشت نیست. تاریخ تقسیم شده به تاریخ: سیاسی، حقوقی، دیپلماسی، نظامی، اقتصادی، ادبی دینی، تاریخ آراء و عقاید، تاریخ آداب و عادات و رسوم و ادبیات منظوم و منثور و هنرهای زیبا و صنایع ظریفه و فنون مستظرفه. [ صفحه ۴۷۷ ] و چون این همه به صورت علوم تاریخی شناخته شده، تاریخ را علم خاصی شناخته اند و برای آن فلسفه ی تاریخی قایل شده اند. در

گذشته، تاریخ فقط در مورد نقل وقایع گذشته بود و بیشتر جنبه‌ی ادبی و هنری داشت، بلکه سرگذشت سلاطین و رجال سیاسی را می‌نوشتند و حتی اصل موضوع را مورد بررسی قرار نمی‌دادند، بلکه رجال سیاسی را موضوع بحث قرار داده و به تأثیر آن‌ها در امور اشاره می‌نمودند. امروزه روابط تاریخ را با مناسباتی که نسبت به وقایع داشته، مورد بررسی قرار می‌دهند و به کشف علل و عوامل وقوع حوادث می‌پردازند. برای کشف علل و اسباب اتفاقات تاریخی از گواهی مردان و شهادت اسناد و مدارک و کتیبه‌ها و سبک ساختمان‌های باقی مانده، یا حفاریات زیرزمین مسکونی ملل قدیمه، یا خطوط و فرمان‌های سلاطین و احکام صادره‌ی مقامات عالی‌عصری استفاده می‌شود. اما چون استفاده از همه این وسایل برای یک نفر غیر ممکن است، باید به حکم استقراء و کاوش از نتیجه‌ی زحمات و مطالعات دیگران استفاده کرده و در تاریخ قضاوت نمود. فلاسفه‌ی امروز می‌گویند: همان‌طور که علمای طبیعی به وسیله‌ی مشاهده، تجربه و قیاس گیاهان، یا جانوران، یا عناصر و مواد و موالید را می‌شناسند و طبقه‌بندی می‌کنند و روی خواص و آثار آن‌ها قضاوت و حکم می‌نمایند؛ مورخان نیز باید به حکم مشاهد، تجربه و استقراء روابط و مناسبات وقایع و حوادث را با یکدیگر از جهت کم و کیف سنجیده و تحقیق نموده و روی آن حکم نمایند و این فلسفه برای تاریخ یک فرضیه و تئوری است که تاکنون در خارج مصداق نیافته، بلکه یک مفهوم کلی است. از این رو، هرگز نمی‌توان همه‌ی جوامع بشری را بدین شرایط شناخت، مگر [صفحه ۴۷۸] برای یک

شعبه و رشته‌ی مخصوصی. ولی تاریخ دین، آن رشته‌ی مخصوصی است که چون مقید به عقاید و ایمان و اندیشه و افکار اولیه‌ی بشر است و به حکم استقراء از آغاز آفرینش تاکنون نسبت به این رشته با تمام شرایط و توجه به زمان و مکان و نسبت روابط و مناسبات اتفاقیه آن را در هر عصر و با هر شرایطی و با هر شخصی بوده، ضبط و تحقیق نموده اند. روش تحقیق در شناخت یک پادشاه، یا یک واقعه‌ی تاریخی همانند مشروطیت بر هیچ کس وجوب و لزومی ندارد که درباره‌ی آن تحقیق کند، ولی درباره‌ی دین و ادیان و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یا نبوت عامه مثل شناخت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام از وظایف اولیه هر بشری است، چرا که دین از ضروریات و نیازهای اولیه آدمی است و زیستن بشر بدون دین محال و یا مشکل ساز است. با این مقدمه باید اعتراف کرد که شناخت یک امام و زعیم دینی، یا یک دین و شرایط آن، قابل قیاس با شناخت یک پادشاه و یا یک انقلاب سیاسی نیست، زیرا ما در عمر خویش دیده ایم که هیچ وقت قلم آزاد نبوده است و حقایق تاریخی را نگذاشته اند بنویسند و آنچه در اعصار گذشته نسبت به تاریخ سیاسی و سوق الجیشی نوشته اند بر حسب میل کارگردانان عصر بوده. و به حکم اجبار و قدرتی که داشته اند که امروز هم همان شرایط موجود است. از طرفی، تاریخ های دیگری هم معمول نبوده است، از این رو متأسفانه در گذشته نسبت به همین تاریخ سیاسی حقایق مکتوم بوده و همه‌ی رشته های مختلفی که در

تاریخ بوده است، آن هم نوشته نشده است. بنابراین، چگونه می توان روش تحقیقی تاریخی را به کار گماشت. اما نسبت به یک امام و پیشوای دینی که مورد استقبال و توجه اکثریت قریب به اتفاق مردم عصر بوده، نه تنها حقایق مکتوم نمانده است، بلکه به قلم و زبان بداندیشان هم حقایقی که به حکم استقراء و تواتر گفته و روایت شده و مناقب و [صفحه ۴۷۹] فضایل ائمه ی دین را - کما هو حق - نگاشته شده و نقل گشته است. افزون بر آن نه تنها زور و قدرت سر نیزه نبوده، بلکه عقل و استدلال حکومت داشته است. تاریخ زندگانی امام جواد علیه السلام نیز از همین نمونه های تاریخی است که عقلا و خردمندان دانش پژوه و معارف پرور در هر عصری تحقیق نموده و دست به دست داده تا امروز به ما رسیده است. علم و دانش امام جواد علیه السلام در سن هفت و هشت سالگی مشهور و مورد اتفاق همه مسلمانان است و تاریخ زندگانی علمی و کمالی آن حضرت را نمی توان انکار نمود، چرا که او میوه ی درخت ولایت مطلقه ی امیرالمؤمنین علیه السلام و نتیجه ی باب مدینه ی علم است که به وحی و الهام به او رسیده است.

## خلاصه و نتیجه کتاب

### اشاره

حاصل زندگانی بیست و پنج ساله امام جواد علیه السلام به ما حساس ترین درس علم، فضیلت و کمال را می آموزد که ناگزیر بایستی با مقدمه ای این نکته لطیف را به عرض خوانندگان عزیز برسانم. انسان در نشئه ی زندگی طبیعی هر چه می بیند معلول علت ظاهری و باطنی است، خواه علت را بشناسیم یا علت را نشناسیم. حوادث و آلام زندگی و سوانح و انقلابات را

باید معلول علل و عواملی دانست که قابل اشاره حسیه، یا غیر قابل اشاره ی حسیه است. آن چه که مشهود و محسوس است این که در این زندگی مادی فردی و اجتماعی یک نیروی غیر محسوس حکم فرماست که بیشتر وقت ها امور را برخلاف سیر طبیعی نشان می دهد و یا حوادث را خلاف جریان آب برمی گرداند. این خرق عادت، یا سیر در جهت مخالف طبیعت، یا شناوری بر خلاف مجاری آب، همه نمونه ی قدرت خارج تصورات انسان است که در زوایای زندگی [ صفحه ۴۸۰ ] می باشد و آئینه ی حیات یک سلسله اموری را مشاهده می کند که درست برعکس سیر طبیعی است و اگر بخواهند نظیر آن را بیابند، یا به وجود آورند هر قدر نیروها و توانایی ها را به هم وصل نمایند و شدت و عدت و مدت دهند قادر به ایجاد یک امر کوچکی که خلاف طبیعت باشد نیستند و این مشاهدات و تجارب نشان می دهد که نیروی فعاله ی عالم بسیار شدید القوی است و چه بهتر که این معنی را در ضمن مثلی بیاوریم تا مطلب روشن تر گردد. سنت طبیعت بر این است که بشر از پدر و مادری به وجود آید، ولی به حکم نقل و تاریخ و حس و شهود میلیون ها بشر دیده شده که زنی بدون شوهر و زمان حمل و مدت بارداری فرزند آورده است. این خرق عادت و این اعجاز در طبیعت موجب شد که بشر خردمند این نیروهای طبیعی را از قدرت دیگری دانسته و بدان متکی گردیده که هر فرزندی کمتر از سه کیلو داشت، یا کمتر از شش ماه در شکم مادر بماند تکامل او

درست نیست و بقا و دوام نمی آورد، یا آن که تا به کمال نیروی طبیعی نرسد نمی تواند سخن بگوید. ولی حضرت عیسی علیه السلام بدون اقامه تکاملی در شکم مادر، بدون پدر و بدون وزن و حجم طبیعی به دنیا آمد و سخن گفت و خط سیر بشر را منعکس نموده و میلیون ها بشر پیرو او گردیدند. یا در خواص اجسام دیده می شود که هر عنصری خاصیتی دارد غیر قابل انفکاک و تجزیه. مثلاً آتش در اثر وضعی خود می سوزاند و نمی توان آتش را بدون روشنی و حرارت تصور نمود و عقلاً هم محال و ممتنع می دانند که آتش بدون حرارت و یا نور باشد. ولی ما به حکم تواتر اخبار تاریخی دیدیم که یک مرد آسمانی در میان آتش رفت و آتش بر او سبز و گلستان شد، یعنی اثر وضعی آتش برداشته و مرتفع گردید و خاصیت سوزاندن از او سلب شد و حضرت ابراهیم خلیل به نص قرآن مجید که او [ صفحه ۴۸۱ ] را به حکم خداپرستی و توحید در آتش نمرود افکندند بدان شرحی که در تاریخ انبیا نوشته ایم خطاب شد: (یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم) «ای آتش! بر ابراهیم سرد و سالم باش» و او در انبوه آتش به سلامت جان به در برد. یا خداوند در آب رطوبت و سیالیت قرار داده که هر کس در آن افتد غرق شود و یا نتواند در جایگاه و مقری قرار گیرد؛ ولی حضرت موسی کلیم الله با ضربه یک عصا توانست آب را بشکافد و دریا را خشک کند و به سلامت از تعقیب دشمن جان به سلامت



برد، و یا با عصا - که جز چوبی نبود - هفتاد تن وسایل سحره را محو و نابود نموده و خط سیر بنی اسرائیل را عوض کرد. یا به عنوان مثال در شکم ماهی، نیروی هاضمه و سیر در اعماق دریا و ظلمات، درون ماهی زندگی و بقا غیر قابل تصور است، ولی با یک ایمان و عقیده و یقین و جزم و حزمی شخص حضرت یونس علیه السلام رفت و خود را به جرم تمرد، یا انعطاف به دریا انداخت و درون ماهی قرار گرفت و در دریاها سیر کرد و یا به قول عرفا و به مصداق سخن رسول الله صلی الله علیه و آله به معراج خویش پرداخت و بعد هم در کنار دریا بیرون آمد و بدن نرم او در سایه ی برگ پهن کدو مصونیت یافت، تا برپا خواست و به وظیفه ی خویش قیام نمود. این گونه خرق عادات طبیعی، یا خلاف سنن عادی برای بشر اعجاب آمیز و شگفت انگیز است. خداوند برای آنکه بندگان خود را بدین حقایق آشنا سازد و به نیروی شدید القوای غیر قابل اشاره ی حسیه جهان وجود مقرر و معترف نماید در هر عصری یک سری از اسرار نهانی عالم را بدین صورت ها به مردم جهان نموده است تا بدانند. فوق تدبیر خلاق آری هست تقدیر خدای ذوالمنن [ صفحه ۴۸۲ ] عقلا گویند: از روی قاعده امکان ندارد که کودک تازه متولد سخن بگوید، ولی عیسی بن مریم علیه السلام در روز تولدش که همه مردم آن عصر انگشت حیرت به دندان گرفته بودند با کمال فصاحت و بلاغت قابل فهم عموم گفت: (إنی عبدالله آتانی الكتاب) من

بنده و رسول خدا هستم که به من کتاب آسمانی نازل شده تا شما را هدایت کنم. و یا آنکه سر بریده سخن بگوید که هزاران نفر ببینند و بر خود بلرزند که چگونه سری که از بدن جدا شده بتواند سخن بگوید و جز این نیست که نیروی قوای غیر مرئی زبان او را به حرکت آورده تا آیات قرآن و سوره ی کهف - یعنی مرموزترین اسرار آفرینش را برای به شکفت آوردن مردم و فاش کردن سری - بیان نماید. این سلسله مطالب که خرق عادت است نشان می دهد که قدرت فوق العاده، در این نشئه عالم طبع حکومت دارد که شناخت آن به تمام جهات غیر قابل امکان است و آن قوه درک می شود ولی محسوس نیست و انکار آن هم غیر معقول است. زندگانی کوتاه امام جواد علیه السلام نماینده ی این حقیقت غیرقابل انکار است که آن حضرت دوران کودکی و خردسالی دارای آن مدارج و مراتب علمی و قدرت و نیروی معنوی بود و با منبع چشمه سار علوم لم یزلی ارتباط و پیوستگی داشت. امام جواد علیه السلام از سازمان شبکه علمی انبیا و اولیا - که از سرچشمه ی علوم الهی وحی و الهام می گرفتند - دانش آموخته و در مکتب ربوبی پرورش یافته و به اسرار و رموز عالم آفرینش از خردسالی واقف و مطلع گردیده است. چرا که حضرتش در سن هفت و هشت سالگی بود که ودایع امامت به او سپرده شد و در نه سالگی و ده سالگی بود که با شیخ الفقها و المجتهدین یحیی بن اکثم به مناظره ی علمی پرداخت و با خردمندان و دانشمندان عباسی

بحث علمی کرد و همه را مجاب و مقهور نمود و قدرت و نیروی علمی خود را نشان داد و بارها خلیفه ی [ صفحه ۴۸۳ ] عباسی، پدر زن خود را به اسرار و رموز عالم غیب - که معجزه علمی او بود - واقف ساخت و مأمون که شخصا دانشمندترین خلفای بنی عباس است به عظمت روحی و علو مقام و درجه کمال آن حضرت اقرار نمود، در حالی که آن بزرگوار هنوز سنین عمرش به یقین از دوازده سال نگذشته بود، امتحانات علمی و فضیلتی و اخلاقی خود را داد و همه رجال کشوری و لشکری دربار خلافت، او را میوه درخت نبوت و حاصل تربیت خاندان امامت شناختند. امام جواد علیه السلام آئینه سر تا پانمای پدرش حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بود و به این جهت جسم و جانا به ابن الرضا تعبیر و تعریف شده. همه او را فرزند برومند ارجمند امام هشتم می شناختند و خودش هم صفات بارز امامت را در مراحل مختلفی که پیش آمد به مردم نشان داد. معجزات، خوارق عادات و قدرت علمی و توانایی شگفت انگیزی که در اطوار مختلف از خود نشان داد امامت او را ثابت کرد. امام جواد علیه السلام در فضایل نفسانی، علم تقوی، زهد، پرهیزکاری، جود و بخشش، صفح و گذشت، علو طبع و مناعت و عزت نفس همانند پدر و اجداد معصومینش می زیست. آن حضرت آئینه کمال و فضیلت و جامع جمیع صفات امامت بود و در حقیقت، امام مظلوم و محروم از زندگانی و آزادی حیات گردید، زیرا از ده تا بیست و پنج سالگی با زنی محشور بود که سوهان روح

و جنس مخالف و عذاب الیم بود و او را به مصیبت بزرگی مبتلا ساخت. آن حضرت در مدت هفده سال امامتش که از سن هشت سالگی آغاز شد، [صفحه ۴۸۴] رهبری مسلمانان را به عهده داشت و در تمام شئون زندگی اجتماعی با کمال قدرت و توانائی عملاً رهبر علم و فضیلت و کمال و ریاست مردم و مجری احکام شریعت بود. بدون تردید امام جواد علیه السلام در هیچ مکتبی درس نخوانده و در مسند هیچ معلمی ننشسته بود، بلکه فقط از مکتب امامت و سیادت رضوی علم و دانش فرا گرفت و متوجه شدیم که در مدت کوتاه عمر خود، در همه علوم و قوف و مهارت داشت. در گیاه و نبات شناسی، جانور و حیوان شناسی، در علم النفس و انسان شناسی، در دین و مکارم اخلاق، در سیاست و رهبری اجتماع در عصر خود نظیر نداشت. آن چه را که انبیای سلف هر یک به تنهایی داشتند آن حضرت جامع همه ی معجزات انبیا بود و برای اثبات امامت خود، در موقع ضرورت چنان اعجاز می کرد تا منصب امامت خود را به همه ی معاصرین ابلاغ نماید. امام علیه السلام در مقام علمی با آن که جوان بود، دقیق ترین مسایل و معطل ترین فروع فقه را حل و هضم نموده و به مردم آموخت و حقیقت دانش و بینش را عملاً به مسلمانان نشان داد. آن جا که باید دوستان خود را از زندان نجات داده، آن جا که باید توجه مردم را به خدا از راه دعا جلب نموده و آن جا که باید ابراز علم و قدرت کند دریغ نداشت است. اینک داستان

رهایی اباصلت را که پیشتر اشاره کردیم، بار دیگر می آوریم.

## زندانی رفتن اباصلت و نجات او

اباصلت هروی، از رجال نامدار خراسان و از اصحاب امام رضا علیه السلام و سیاستمداران دولت مأمونی بود. اباصلت با آن که از رجال کشوری و ارکان دولت مأمون بود، از خواص اصحاب و درباریان امام هشتم و دربان آن حضرت به شمار می رفت. وی در میان [ صفحه ۴۸۵ ] مردم نفوذی داشت و همه اعیان و اشراف او را می شناختند و برای او احترامی قایل بودند. امام رضا علیه السلام به هنگام مسمومیت، اباصلت را احضار کرد و فرمود: من به زودی از این سم مهلکی که به من خورانیده اند از دنیا خواهم رفت و مأمون می خواهد قبر مرا پشت قبر پدرش هارون قرار دهد و خدا نمی خواهد. از این رو جدیت می کند که قبر هارون قبله ی قبر من قرار گیرد، ولی هر چه کلنگ بزنند ذره ای از خاک آن جا کنده نخواهد شد، تو دستور بده در این نقطه که می گویم قبر مرا طرف قبله قبر هارون، بکنند، چون حفر کنند قبری نمایان خواهد شد که ذوالقرنین برای من کنده است و آن جا آب پدیدار می شود و چندین ماهی پیدا می شود، ماهی بزرگی همه آن ماهی ها را خواهد خورد، تو این دعایی را که من به تو تعلیم می کنم بخوان، آب فرو می رود و زمین قبر خشک می شود و ماهی محو می گردد، مرا در همان قبر دفن کن. اباصلت می گوید: طبق دستور امام رضا علیه السلام عمل کردم، مأمون از این عمل سخت نگران و مغموم شد، روز بعد مرا احضار کرد و گفت: آن دعایی که ابوالحسن به تو تعلیم داد برای من

بگو. من هر چه فکر کردم دعا از نظرم محو شده بود، گفتم: فراموش کرده ام. مأمون اصرار کرد، و من هم به راستی یادم رفته بود، مأمون خشمناک شد و گفت: اباصلت را به زندان ببرید! اباصلت گوید: من با خود گفتم: به سبب دوستی با رجال لشکری و کشوری از آن ها می خواهم که مرا از زندان بیرون بخواهند آورد، به زندان رفتم، کم کم یکسال طول کشید و نگران شدم و به هر کس متوسل شدم نتیجه نداد، تا یک شب خواب دیدم که هاتفی گفت: چرا به ابن الرضا محمد بن علی التقی الجواد علیهما السلام متوسل [ صفحه ۴۸۶ ] نمی شوی تا تو را نجات دهد. از خواب بیدار شدم، و فوری متوسل به امام جواد علیه السلام شدم، ناگهان دیدم جوانی از درب زندان وارد شد و فرمود: اباصلت برخیز بیرون برو، کسی تو را نخواهد دید. من برخاستم، با او از زندان خارج شدم و هیچ کس مرا ندید و من از طوس به هرات رفتم و آن جا بودم تا مأمون مرد و من آزاد گردیدم. این معجزه ای بود که امام جواد علیه السلام اباصلت را از زندان نجات دادند. نگارنده گوید: تعلیم این گونه ادعیه و اذکار برای انجام منظور خاصی است و همان نیروی خارق العاده که حافظه را تقویت می کند از حافظه هم محو می کند، تا مبادا مورد سوء استفاده قرار گیرد و دعای تعلیمی به اباصلت به همین منظور بود و چون مأمون از جهت علم و دانش امام را می شناخت و می دانست او مخزن علوم و اسرار الهی است، می خواست از تعلیمات آسمانی آن حضرت علیه السلام برای کارهای دنیای

استفاده کند از این رو، خداوند از حافظه ی ابصفت محو کرد تا به مأمون نیاموزد! با این مقدمه دیدیم در زندگانی کوتاه امام نهم علیه السلام آن اصلی که مورد توجه همه ی انبیا و اولیا بود، از آن حضرت ظهور و بروز یافته است و آن اقرار و اعتراف به یک قدرت خارق العاده ای از عالم ایجاد است که پیوسته در ادوار مختلف عالم آفرینش هر زمانی که بشر انحراف پیدا می کرد و به اقتضای زمان و مکان و شرایط محیط قدرت ربوبی را در عالم ظاهر می ساخت، تا بشر در پیشگاه تعلیمات آسمانی سر تواضع خم نماید. وجود مقدس حضرت جوادالائمه علیه السلام و شخصیت علمی و اخلاقی آن حضرت نماینده ی این حقیقت بود که قدرت را در مراحل حیاتی خود نشان می داد و عقول خردمندان در ساحت کبریائیش حیران و تسلیم اراده خلایق او می گردیدند. نگارنده در این نوشتار کوشید که بتواند این حقیقت را روشن سازد و یک [ صفحه ۴۸۷ ] وسیله ای از توسل و تمسک به آستانه ی امام جواد علیه السلام را به دست خوانندگان دهد که ذخیره عقبات زندگی این نشئه گردد و امید است به قدر استطاعت و شرایط موجود این وظیفه و منظور مقدس را انجام داده باشد و مورد قبول و استقبال همه قرار گیرد و به پاداش آن، نگارنده را از دعای خیر فراموش نکنند.

### مناجات یا عرض ادب و تشکر

اللهم إني أظعك في أحب الأشياء إليك و هو التوحيد و لم أعصك في أبغض الأشياء إليك و هو الكفر. [۴۵۱]. خداوندا تو را در محبوب ترین چیزها در پیشگاه تو اطاعت کردم و آن توحید و یکتاپرستی است و در منفورترین چیزها

در پیشگاهت تو را معصیت نکرده و آن کفر است. از دست و زبان که برآید کز عهده ی شکرش بدر آید اگر در همه عمر و در تمام ساعات بیداری موفق به سپاس و ستایش تو باشم باز از عهده ی شکر کوچکترین نعمت های تو بر نمی آیم چه جای آن که در فشار ناملایمات قرار گرفته و از سپاسگزاری تو غافل گردم. پروردگارا! در عهد شباب اسیر تمایلات بدم و پیوسته مصونیت خود را از پیشگاه تو مسألت می نمودم، تا آن روزی که توفیق زیارت خانه ی خود را به این بنده دادی و دامن کبریایی پرده کعبه را گرفته از ساحت قدس ربوبی تو جز این نخواستم که هر چه خیر و صلاح و سعادت بنده است، عنایت فرمایی. بارالها! آن روز نمی دانستم چنانچه امروز هم نمی دانم آیا علم، مال، مقام، منصب و غیره موجب رستگاری آخرت است یا نه؟ [ صفحه ۴۸۸ ] اما می دانم که بندگی و اطاعت امر، موجب سعادت است. پروردگارا! تو بهتر می دانی که از مال دنیا هیچ نخواستم جز آن که کفایت کار خویش را به تو وا گذاشتم و از تو خیر و مصلحت را خواستم که به من آموختی بگویم: «افوض امری إلی الله إن الله بصیر بالعباد» [۴۵۲]. الهی! بنده ی تو نادان و عاجز از اصلاح کار خویش است و ناتوان نسبت به مصالح زندگانی خود و عاجز از جلب منفعت و دفع ضرر است آیا علم، مال، مقام، منصب، زن، فرزند و غیره وجود و فقدان کدام یک در پیشگاه تو موجب سعادت و رستگاری خواهد شد؟ (سبحانک لا علم لنا إلا ما علمتنا إنک أنت العلم الحکیم)



[۴۵۳]. بارالها! به سبب تحیر خود از ساحت کبریایی تو درخواست نمودم هر چه خیر و صلاح و مصلحت است برای این بنده ی خود پیش آوری و از هر چه موجب شقاوت است بازداری. پروردگارا! چگونه شکر این نعمت گزارم که در خواست بنده ی ضعیف خود را پذیرفتی و به فرمان (أدعونی استجب لکم) [۴۵۴] دعای نمودام و مستجاب کردی و ابواب نعمت و رحمت به سویم گشودی و از نعمت بلیتم رهاندی؟! خداوندا! تو بودی که بنده خود را به بارگاہت دعوت نمودی و در سفر مکه گوشت بدن او را آب کردی و گوشت بهتری رویاندی و بهبودی دادی و در آخر سفر جز تو یار و غمگسار و پرستاری نداشتم. الها! از آن تاریخ که توفیق دامنه داری عنایت فرمودی تا با علاقه مندی به کسب علم و کمال پردازم تو الهام فرمودی که به هر نقطه و هر شهر و کشوری وارد می شوم از خدمت علما، کتابخانه ها و معمرین اهل فضل و دانش آن جا بهره مند گردم و به [ صفحه ۴۸۹ ] مطالعه و تتبع و تحقیق در اخبار آل محمد علیهم السلام پرداخته و به نوشتن شرح حال پیامبر و اولیا و اوصیای آن ها الهام و رهبری فرمودی. خداوندا! فراموش نمی کنم که رؤیای صادقه به آیات قرآن مرا به کاری که امروز نتیجه آن را بر خود می بینم، هدایت فرمودی و در خواب جمال باهر النور احمدی نخست وزیر دولت ابد مدت خود را به من نشان دادی و خاندان عصمت و طهارت او را به من معرفی کردی و روش این کار را از یکی از شاگردان مکتب ولایت که

شهید راه آزادی دین شده بود هدایت فرمودی و از تردید و تزلزل فکری نجات بخشیدی؟ [۴۵۵]. [صفحه ۴۹۰] بارالها! در اثر آن توفیق دامنه دار بود که اکنون بیش از بیست سال است که شب و روز، زمستان و تابستان در سرما و گرما، در حضر و سفر شایق تحقیق و تتبع علوم اسلامی و احادیث آل محمد علیهم السلام گردیده ام. در طول بیست سال از ۱۳۶۱ تا ۱۳۸۱ قمری که از سفر مکه مراجعت نموده ام خود نمی دانستم چه کنم؟ [صفحه ۴۹۱] در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آن چه استاد ازل گفت بگو می گویم از ۱۳۲۲ تا ۱۳۳۲ شمسی به مدت ده سال از رادیو تهران به صورت مجانی سخنرانی نمودم و صدها مقاله اخلاقی، علمی و تاریخی دینی در جراید کشور و قریب صد جلد تألیف که هر مجلد قریب پانصد صفحه می باشد و بیش از چهل مجلد آن چاپ شده محصول توفیق ربانی و هدایت و ارشاد عالم غیبی است. پروردگارا! تو بهتر می دانی که در این مدت از درون و بیرون خانه چه مشقت ها و سختی ها در بحرانی ترین دوره انحطاط اخلاقی عصر متحمل شدم و با مواجه شدن جنگ جهانی دوم (۱۳۲۴ - ۱۳۱۸ شمسی) مشکلات مهاجرت، خانه به دوشی، ناملایمات، حوادث کمرشکن با عفت نفس و مناعت طبع و علاقه به مطالعه و تحقیق و تتبع و تحریر در تمام ساعات بیداری و شکیبایی و صبر در قبال محرومیت ها تا امروز همه از فضل تو بوده است. آن میوه ای که از پی آن بنشاندمش نهال امروز در مقابل خود بینمش عیان بارالها! تو بودی که بنده ی خود را

به این خدمت بزرگ راهنمایی فرمودی و توفیق دادی تا بیست سال تمام بتوانم بیش از پنجاه جلد کتاب بنویسم و به چاپ رسانده و تصحیح و غلطگیری کرده و تجدید چاپ نمایم. خداوندا! تو می دانی در این کاری که و تنها بودم، جز زن و فرزندانم که گاهی با همه ی مشکلات دوران تحصیل خود و اداره امور زندگی مرا یاری می کردند، کسی را نداشتم تا کمک تحریری، یا فکری، یا مالی به من بنماید! این هم فضل و عنایت تو بود که فکری چون ساعت خودکار به بنده ی خود دادی تا در همه گرفتاری های داخلی و با فقدان همه وسایل خارجی به هدف مقدس خود - که تألیف و طبع و نشر بود - بپردازم. تو در حافظه و حواس باطنی من چنان قدرت و نیرو و نظم و ترتیب بدیعی دادی که مشکل ترین مقالات علمی، فلسفی و اجتماعی را در همان اتاق پرغوغای [ صفحه ۴۹۲ ] بچگانه می نگاشتم. کی می توان شکر این همه نعمت بزرگ را نمود در حالی که می بینم بسیاری از بزرگان قدرت، فرصت و توفیق نوشتن نامه چند سطری را ندارند؟ اکثریت علمای معاصر را دیدم که قلم را برای همیشه بوسیده و کنار گذاشته اند و چه بسیاری از علمای بزرگ و مصنفین کتاب های عالٍ قدر را می شناسم که داری سیصد تألیف بوده اند، ولی نتوانسته اند حتی یک جلد از کتاب های خود را در حیات خود طبع نشر دهند. ولی الطاف خفیه و عنایات جلیه تو این بنده ی بی مقدار را به پاس احترام خاندان رسولت به انوار افاضات و الهامات ربوبی بزرگ نموده و توفیق تألیف، تدوین، طبع و نشر این همه

آثار را دادی! و الله هذا من فضل ربی. پروردگارا! تو را از صمیم قلب سپاس، ستایش، تمجید، تسبیح و شکر می نمایم و پادشاه این خدمات را - که افاضه ی توفیق از جانب تو می باشد - تقاضای آزادی از نعمات و بلیات اخروی را دارم. تو خود به پیامبرت فرمود: بگو: (قل لا اسئلكم علیه اجرا) [۴۵۶] پادشاه از مردم نخواستم جز ادامه ی تفضل و عنایت تو در آخرت که آزادی از آتش جهنم باشد. «یا مبتدا بالنعم قبل استحقاقها» بارالها! بیش از آنچه این بنده، مستحق بود عنایت فرمودی و از هر گونه الطاف خفیه دریغ نداشته ای. آری! مبدء فیض جز افاضه ی فیض کاری ندارد و از منبع خیر، شری حادث نمی گردد. هر چه هست خیر، فیض، لطف و محبت است. یکی از آثار این افاضه، تشویق و تقدیر دل های روشن ضمیر برادران مسلمانان است که با هزاران نامه، تقریظ، تقدیر و ترغیب بنده را مورد مودت و عنایت قرار [صفحه ۴۹۳] داده اند و استقبال شایانی نموده اند به طوری که هر یک از این مجلدات چندین بار تجدید طبع شده است. بارالها! هر چه داده ای لطف و عنایت بود، هر چه کردی عین صواب و مصلحت بود. بنده ات به هیچ یک از اسرار آگاه نیست. تو بودی که مرا هشت فرزند عنایت فرمودی و روی مصلحت یکی از آن ها را بردی. پروردگارا! تو می دانی که در فقدان مقام، منصب، جاه و مال چنانچه بین صفوف معاصر معمول بود حتی در گرفتن فرزند و اولاد و مال صبر و بردباری کردم و آن توفیق را هم تو عنایت فرمودی، آن قوت قلب و نیروی

ایمان افاضه اشراقیه الطاف خفیه ی تو بود.

## پاورقی

[۱] سوره فصلت: ۵۴.

[۲] سوره تین: ۴.

[۳] سوره مؤمنون: ۱۴.

[۴] سوره بقره: ۳۰.

[۵] بحارالانوار: ج ۲ ص ۳۲.

[۶] حکمت بوعلی، ج ۲، از تألیفات آقای علامه ی حایری مازندرانی.

[۷] سوره جائیه: ۱۳.

[۸] سوره انسان: ۳۰.

[۹] سوره توحید: ۱ - ۴. ]

[۱۰] سوره ذاریات: ۵۶.

[۱۱] سوره نجم: ۳ - ۴.

[۱۲] سوره فصلت: ۶.

[۱۳] سوره جمعه: ۲.

[۱۴] سوره آل عمران: ۱۶۴.

[۱۵] سوره بقره: ۲۵۵.

[۱۶] بحارالانوار: ج ۳ ص ۲۲۴.

[۱۷] بحارالانوار ج ۱۸ ص ۲۷۸.

[۱۸] سوره مریم: ۳۰.

[۱۹] ابن عیاش تولد حضرتش را در دهم ماه رجب ذکر می نماید؛ ولی مرحوم کلینی و شیخین (مفید و طوسی) قدس سرهم و ابن خشاب نوزدهم ماه رمضان ذکر می نمایند.

[۲۰] محمد بن سنان گوید: توفی لخمس لیال خلون من ذی حجه، محمد بن سعد روز ششم را ذکر می کند، ولی هر دو متفقند که رحلت حضرتش روز سه شنبه اتفاق افتاده پس معلوم می شود که در اول ماه اختلاف بوده یعنی اول ذی حجه سال ۲۲۰ هجری قمری را محمد بن سعد روز پنج شنبه و محمد بن سعد روز جمعه گرفته است. ولی محمد مختار پاشا در کتاب «التوفیقات الالهامیه فی مقاربه التواریخ بالسنین لافریکیه و القبیطه» اول ماه ذی حجه سال ۲۲۰ هجری را روز جمعه دانسته است. (ص ۱۱۰، الطبعه الاولى سنه ۱۳۱۱) پس چنین استنباط می شود که شب جمعه ۲۹ ذی القعدة به حضرت زهر داده اند و سه شنبه رحلت فرموده اند. غ. ح. ع.

[۲۱] سبیکه به معنای بخشنده از طلا و نقره است.

[۲۲] نوبه از شهرهای حبشه آن روز بوده است.

[۲۳] اثبات الوصیه: ص ۱۷۸.

[۲۴] برای دست یابی به شرح حال و زندگانی امام

جواد عليه السلام به این کتابها مراجعه شود: بحارالانوار ج ۵۰، مرآت العقول، شرح اصول کافی: ج ۱ ص ۴۱۲، اصول کافی در باب النص علی الرضا علیه السلام؛ و در باب النص علی الجواد علیه السلام، اعلام الوری طبرسی: ص ۲۰۰، عیون المعجزات: ص ۱۰۸ چاپ نجف، اثبات الوصیه مسعودی: ص ۱۸۲، وفات الامام الجواد علیه السلام علامه ی مقرر، اعیان الشیعه سید محسن امین عاملی ج ۴ ص ۶۲۴، کفایه الاثر خزاز قمی: ص ۳۰۶ و ۳۱۶، کشف الغمه: ص ۲۸۵، دلائل الامامه طبری: ص ۲۰۱، مدینه المعجز ص ۵۱۶ و....

[۲۵] اعلام الوری طبرسی: ص ۲۰۰، اصول کافی باب النص علی الجواد علیه السلام با شرح مرآت العقول.

[۲۶] عیون المعجزات: ص ۱۰۸.

[۲۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۵.

[۲۸] سوره آل عمران: ۱۸.

[۲۹] بحارالانوار: ج ۴۹ ص ۵۲.

[۳۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۵.

[۳۱] سوره بقره: ۳۱.

[۳۲] سوره شعرا: ۹۰.

[۳۳] سوره حجرات: ۱۳.

[۳۴] سوره مریم: ۶۳.

[۳۵] اعیان الشیعه: ج ۴ جزء ۳ ص ۲۱۷.

[۳۶] مصباح المتهجد: ۸۰۴.

[۳۷] به پاورقی صفحه ۳۷ مراجعه شود.

[۳۸] سوره علق: ۷.

[۳۹] سوره مریم: ۳۱.

[۴۰] بحارالانوار ج ۵۰ ص ۱۵.

[۴۱] سوره ی روم: ۲۵ - ۲۲.

[۴۲] سوره طه، ۱۲.

[۴۳] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۵۳.

[۴۴] اعیان الشیعه: ج ۴، جزو ۳ ص ۲۱۹.

[۴۵] سوره احقاف آیه ۳۵.

[۴۶] وفاه الامام الجواد: علامه مقرر: ص ۱۲.

[۴۷] دلائل الامه؛ محمد بن جریر طبری: ص ۲۰۱ (چاپ نجف)، مدینه المعجزه: ص ۵۱۶، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۲ ص

۴۳۱ در قصه افک عایشه، به نقل از وفات الامام جواد علیه السلام: ص ۱۴.

[۴۸] تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ص ۴۵۳، بحارالانوار ج ۲ ص ۹۹ با اختصار.

[۴۹] تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ص



[۵۰] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۴۵۷.

[۵۱] صحیح بخاری: ج ۳ ص ۳۳.

[۵۲] تفسیر خازن: ج ۳ ص ۴۶.

[۵۳] حاشیه ی تفسیر طبری: ج ۳ ص ۱۷.

[۵۴] بحارالانوار ج ۵۰ ص ۸ با اختصار در متن.

[۵۵] بحارالانوار: ج ۱۱ ص ۹۸.

[۵۶] عیون اخبار ج ۲ ص ۸.

[۵۷] اصول کافی فی باب مولد النبی صلی الله علیه و آله مرآت العقول، ج ۱ ص ۳۵۶. بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۶.

[۵۸] بصائر الدرجات: ۴۳۸.

[۵۹] بصائر الدرجات، ۴۴۰.

[۶۰] عیون الاخبار: ص ۲۰۰.

[۶۱] دیوان یعقوبی: ۸۳.

[۶۲] رجال کشی: ص ۳۴۲ به نقل از وفات الامام الجواد ۷: ص ۶.

[۶۳] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۱.

[۶۴] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۱.

[۶۵] بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۱۵.

[۶۶] النمراس فی أحوال بنی العباس: ص ۹۶.

[۶۷] بحارالانوار، ج ۱۵ ص ۱۱۷.

[۶۸] بصائر الدرجات: ۱۳۸.

[۶۹] کمال الدین: ج ۲ ص ۳۶۲.

[۷۰] بحارالانوار: ج ۲۹ ص ۴۶۶.

[۷۱] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۱.

[۷۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۰.

[۷۳] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۲.

[۷۴] المناقب: ج ۴ ص ۳۸۲، اعیان الشیعه: ص ۲۲۸ ج ۴.

[۷۵] سوره ی مائده: آیه ی ۳۸.

[۷۶] بحارالانوار ج ۷۶ ص ۱۹۰.

[۷۷] برای آگاهی از شرح حال خلفای عباسی مخصوصا معتصم به کتب اخبار الدول، حیات الحیوان، کامل ابن اثیر، فرات، راغب اصفهانی: ص ۳۳۸ ج ۵، و تاج الحافظ: ص ۱۵۳ مراجعه شود.

[۷۸] شرح حال ائمه اربعه را در رجال اسلامی به طور مفصل نگاشته ایم و اگر می خواستیم در این اوراق شرح حال صحابه، و تابعین و اشخاص مؤثر اسلام را بیاوریم اوراق آن از چند هزار صفحه هم می گذشت و در «رجال اسلام» شرح حال هزاران نفر را جمع

کرده ایم.

[۷۹] تفسیر منهج الصادقین حاشیه قرآن. ص ۶۱، تفسیر کشاف: ج ۱ ص ۶۳۲.

[۸۰] نامه دانشوران: ج ۱ ص ۳۶۶، امالی سید مرتضی، دیوان شریف مرتضی. برای آگاهی از اخبار سارق از نظر قصاص، دیات، مقدار قطع ید و غیره به کتب کافی، تهذیب، استبصار، کتاب من لا یحضره الفقیه و به کتب اربعه اخیر: وافی، بحار، وسایل، مستدرک، در باب قصاص و دیات و به تفاسیر در آیه ی (السارق و السارقه) و آیه ی (ان المساجد لله) مراجعه شود، و قواعد الاسلام، ج ۳ ص ۳۰۹ - ۳۰۴، مرآه العقول: ج ۲ ص ۱۷۵، کشف الغمه: ص ۲۸۴، احتجاج طبرسی: ص ۲۵۴، بحارالانوار: ج ۱۲ ص ۹۲، تفسیر صافی: ص ۱۳۸ ذیل آیه ی السارق و ص ۴۹۰ ذیل آیه (ان المساجد لله) تفسیر کشاف: ج ۱ ص ۱۹۶.

[۸۱] سوره ی نازعات: آیات ۳۵ - ۲۸.

[۸۲] رساله اربعه ایام میرداماد.

[۸۳] سوره انبیاء: آیات ۳۴ - ۳۱.

[۸۴] کتبی که روی مقاله ی فوق مطالعه شده عبارتند از: تفسیر کشاف: ج ۱۴ ص ۶۹۶، تفسیر صافی: ص ۴۶۰ فارسی، هیئت ص ۶، نهج البلاغه ی شرح ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۲۷، هیئت فلاماریون: ص ۲۱۱ مفاتیح محدث قمی، رساله اربعه ایام میرداماد، تقریرات استاد بزرگوار ادیب بجنوردی و غیره.

[۸۵] روضه الصفا: ج ۳.

[۸۶] مرآت العقول: ج ۴ ص ۱۷۸.

[۸۷] اثبات الوصیه مسعودی ص ۱۸۲.

[۸۸] مشروح جریان سؤال از امام جواد علیه السلام و پاسخ ایشان در بخش ششم آمده است.

[۸۹] ارشاد مفید: ص ۲۸۳، بحارالانوار ج ۵۰ ص ۷۶.

[۹۰] کشف الغمه ج ۴ ص ۱۸۸ - ۱۸۷، بحارالانوار ج ۵۰، ص ۹۲، ارشاد مفید: ص ۲۵۹، حبیب السیر: ج ۱ ص

۳۰۴، تذکره ی ابن جوزی: ص ۲۰۲، مطالب السؤل شافعی: ص ۸۸.

[۹۱] ارشاد مفید ص ۱۹۵.

[۹۲] احتجاج طبرسی ص ۲۳۴.

[۹۳] بحار: ج ۵۰ ص ۷۶، احتجاج طبرسی: ص ۲۴۳، تاریخ یعقوبی: ص ۱۸۳ ج ۳.

[۹۴] معجونی از چند رقم عطر، که مخصوص مجالس رسمی خلفاء و سلاطین اسلامی بوده است.

[۹۵] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۲۱، ارشاد ص ۲۹۷، کافی ج ۱ ص ۳۲۳.

[۹۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۰.

[۹۷] اثبات الوصیه مسعودی، به نقل از اعیان الشیعه ص ۲۲۴. و رواه فی «عیون المعجزات» مثله و زاد «و من أكثر خلقه».

[۹۸] حضرت می خواهند امکان اتصال به علم الهی را با رفع محال بودن آن در ذهن مخاطب تثبیت فرمایند. غ.ع.

[۹۹] ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۲. ]

[۱۰۰] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۴.

[۱۰۱] ارشاد مفید: به نقل اعیان الشیعه ج ۴ ص ۲۲۴.

[۱۰۲] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۲۳.

[۱۰۳] رجال کشی: ۵۶۹.

[۱۰۴] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۴۹.

[۱۰۵] خرائج: ج ۲ ص ۶۷۱.

[۱۰۶] دلائل الامامه، ۲۱۰.

[۱۰۷] دلائل الامامه طبری ص ۲۱۱.

[۱۰۸] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۷.

[۱۰۹] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۶۳.

[۱۱۰] سروده مرحوم ابوالقاسم سحاب، ص ۱۲۴.

[۱۱۱] سوره بقره: آیه ۲۵۵.

[۱۱۲] سوره نجم: آیه ۴۹.

[۱۱۳] سوره سجده: ۶.

[۱۱۴] معانی الاخبار: ص ۱۴۶ ح ۱، عنه البحار: ۴ / ۸۰ ح ۳ و تفسیر برهان: ج ۴ ص ۳۸۸ ح ۱.

[۱۱۵] بحارالانوار: ج ۴ ص ۹۷.

[۱۱۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۶۴.

[۱۱۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۶۴.

[۱۱۸] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۶.

[۱۱۹] سوره انسان: آیه ۳۰.

[۱۲۰] سوره شوری: آیه ۱۸.

[۱۲۱] بحارالانوار ج ۵۳ ص ۱.

[۱۲۲] اصول کافی: ج ۳۶۲ ص ۵.

[۱۲۳] سوره قدر: آیه ۴.

[۱۲۴] بحارالانوار:

ج ۴۸ ص ۲۴۲.

[۱۲۵] سوره جن: آیه ۲۷، ۲۶.

[۱۲۶] سوره هود: آیه ۴۹.

[۱۲۷] تفسیر قمی: ج ۲ ص ۳۹۰.

[۱۲۸] کافی: ج ۱ ص ۲۵۶.

[۱۲۹] مرآت العقول: ص ۱۸۶.

[۱۳۰] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۶۰.

[۱۳۱] عیون اخبار: ج ۲ ص ۳۲.

[۱۳۲] سوره جن: ۲۷.

[۱۳۳] خرائج: ج ۱ ص ۳۴۳، به نقل از الالهام فی علم الامام علامه شیخ محمد علی حائری سنقری: ص ۱۳.

[۱۳۴] سوره لقمان: ۳۴.

[۱۳۵] سوره جن: ۲۶.

[۱۳۶] سوره قدر: ۴.

[۱۳۷] سوره دخان: آیه ۴.

[۱۳۸] تفسیر برهان: ص ۱۲۳۸.

[۱۳۹] معانی الاخبار: ۹۵.

[۱۴۰] سوره نمل: آیه ۱۶.

[۱۴۱] بصائر الدرجات: ۳۴۱.

[۱۴۲] سوره ی بقره: ۱۴۳.

[۱۴۳] سوره زمر: آیه ۶۹.

[۱۴۴] سوره ی هود: آیه ۱۸.

[۱۴۵] سوره آل عمران: ۴۹.

[۱۴۶] سوره یوسف: ۳۷.

[۱۴۷] تفسیر علی بن ابراهیم ص ۲۱۲ تفسیر مفتاح الجنان و کتاب مصباح الانوار به نقل الالهام فی علم الامام: ص ۱۵.

[۱۴۸] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۱۶.

[۱۴۹] سوره آل عمران: ۷.

[۱۵۰] اصول کافی: ج ۲ ص ۳۱۲.

[۱۵۱] سوره نمل: ۲۰.

[۱۵۲] سوره رعد: ۳۱.

[۱۵۳] سوره نمل: ۷۵.

[۱۵۴] سوره هود: ۱۲۳.

[۱۵۵] سوره انعام: ۵۹.

[۱۵۶] سوره اعراف: ۱۸۸.

[۱۵۷] سوره احقاف: ۹.

[۱۵۸] سوره انعام: ۵۰.

[۱۵۹] بحارالانوار: ج ۲۰ ص ۲۴۹.

[۱۶۰] بحارالانوار: ج ۶، ص ۶۳۶.

[۱۶۱] غایه المرام و ترجمه ی آن کفایه الخصام در باب حدیث نور، و کتاب امیرالمؤمنین تألیف نگارنده.

[۱۶۲] منیه المرید: ۱۶۷.

[۱۶۳] سوره احزاب: ۳۲.

[۱۶۴] سوره توبه: ۱۰۵.

[۱۶۵] بحارالانوار: ج ۸۱ ص ۵۴.

[۱۶۶] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۸۵.

[۱۶۷] تر بضم تاء: ریسمانی است که به وسیله ی آن بنا را اندازه گیری می کنند، و منظور از «قلیب» چاه آب است.

[۱۶۸] بحارالانوار: ۲۵ / ۳۶۶ ح ۸.

[۱۶۹] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۶۷ ح ۹.

[۱۷۰] بحارالانوار: ج ۵۲ ص ۳۳۶ ح ۷۳.

[۱۷۱] سوره ی



[۱۷۲] بحارالانوار: ج ۱۸ ص ۱۸۹ ح ۲۰.

[۱۷۳] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۷۵.

[۱۷۴] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۰۰.

[۱۷۵] بحارالانوار: ج ۲۵ ص ۳۳۹.

[۱۷۶] مراد از دهر، طویل ترین و بزرگترین زمان تاریخی است که پس از قرن استعمال شده است.

[۱۷۷] الغیبه شیخ طوسی: ص ۲۴۶ به نقل از الهام فی علم الامام: ص ۲۹.

[۱۷۸] سوره انسان: ۳۰.

[۱۷۹] سوره توبه: ۱۰۵.

[۱۸۰] بحارالانوار ج ۷۱ ص ۹۳.

[۱۸۱] بحارالانوار: ج ۴۶ ص ۲۵۵.

[۱۸۲] مناقب: ج ۴ ص ۲۵۰.

[۱۸۳] تفسیر مفتاح الجنان برغانی: ج ۵ ص ۳۸، تاویل الایات: ص ۴۷۹.

[۱۸۴] اختصاص: ۳۰۹، بحارالانوار: ص ۱۳۶ من البصائر.

[۱۸۵] سوره لقمان: ۳۴.

[۱۸۶] فرج المهموم: ۲۲۳.

[۱۸۷] بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۳۲۸.

[۱۸۸] سه فرسخ مانده به کربلا.

[۱۸۹] بحارالانوار: ج ۴۳ ص ۳۲۹.

[۱۹۰] بصائر الدرجات: ۳۴۳.

[۱۹۱] مفضل بن عمر از شاگردان مبرز، متقی با فضیلت و دانشمند حضرت صادق علیه السلام است که در جلد اول زندگانی امام صادق علیه السلام حدیث مفضل را به طور مفصل نگاشته ایم.

[۱۹۲] منتهی المقال: ص ۱۰۹، اختصاص: ۲۱۶، بحارالانوار: ج ۴۷ ص ۳۹۵.

[۱۹۳] بصائر الدرجات: ۱۷۰.

[۱۹۴] بصائر الدرجات: ۱۷۶، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۲۲.

[۱۹۵] اختصاص: ۲۸۶، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۵۸.

[۱۹۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۴۳.

[۱۹۷] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۱۸.

[۱۹۸] امالی طوسی: ۴۰۷.

[۱۹۹] بصائر الدرجات: ۲۳۲.

[۲۰۰] بصائر الدرجات: ۳۱۵.

[۲۰۱] بصائر الدرجات: ۲۳۴.

[۲۰۲] سوره حج: ۵۲.

[۲۰۳] بصائر الدرجات: ۳۷۲.

[۲۰۴] بصائر الدرجات: ۴۳۵.

[۲۰۵] اصول کافی: ج ۱ ص ۳۸۸.

[۲۰۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۳.

[۲۰۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۴، به نقل از الالهام فی علم الامام: ص ۴۰.

[۲۰۸] بحارالانوار: ج ۸۶ ص ۳۱۴.

[۲۰۹] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۳۸.

[۲۱۰] ابامحمد کنیه دوم ابوبصیر است.

[۲۱۱] ذراع از انگشت تا

آرنج را گویند.

[۲۱۲] صراط مستقیم: ج ۱ ص ۱۶۸.

[۲۱۳] بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۲۹.

[۲۱۴] بحارالانوار: ج ۴۴ ص ۱۸۶.

[۲۱۵] خرائج: ص ۴۳۶ ح ۱۴.

[۲۱۶] سوره قدر: ۵ - ۱.

[۲۱۷] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۱.

[۲۱۸] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۹.

[۲۱۹] سوره حجر: ۹۴.

[۲۲۰] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۴۲.

[۲۲۱] بصائر الدرجات: ۹۳، بحارالانوار: ج ۲۶ ص ۳۵۶.

[۲۲۲] بصائر الدرجات: ۱۲۵.

[۲۲۳] غیبه نعمانی: ۳۳.

[۲۲۴] غیبه نعمانی: ۳۴.

[۲۲۵] غیبه نعمانی: ۳۳.

[۲۲۶] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۳ نظیر آن.

[۲۲۷] غیبه نعمانی: ۳۴.

[۲۲۸] سوره بقره: ۱۳۷.

[۲۲۹] اصول کافی: ج ۲ ص ۳۷۱.

[۲۳۰] بحارالانوار: ج ۵۳ ص ۵۹.

[۲۳۱] تفسیر فرات: ۵۸۹.

[۲۳۲] سوره نمل: ۴۰.

[۲۳۳] سوره رعد: ۴۳.

[۲۳۴] اصول کافی: ج ۱ ص ۲۵۷.

[۲۳۵] سوره بقره: ۱۹۵.

[۲۳۶] کامل زیارت: ۷۳.

[۲۳۷] بحار الانوار: ج ۴۵ ص ۹۶.

[۲۳۸] بحار الانوار: ج ۴۱ ص ۲.

[۲۳۹] بحار الانوار: ج ۲۷ ص ۲۱۶.

[۲۴۰] بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۶۳.

[۲۴۱] بحار الانوار: ج ۵ ص ۱۱۸.

[۲۴۲] بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۱۰۸، به نقل از مشارق الانوار.

[۲۴۳] منیه المرید: ۱۶۷، مصباح الشریعه: ۱۶.

[۲۴۴] اعیان الشیعه: ج ۴ ص ۲۴۲، به نقل از معالم العتره الطاهره.

[۲۴۵] بحار الانوار: ج ۷۲ ص ۱۰۰.

[۲۴۶] اعیان الشیعه: ج ۳ (ق ۴) ص ۲۴۶.

[۲۴۷] بحار الانوار: ج ۴۳ ص ۲۰.

[۲۴۸] معالم العتره به نقل از اعیان الشیعه ص ۲۴۲ ج ۴، کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۶.

[۲۴۹] کشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۶، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۷۹.

[۲۵۰] بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۷۹.

[٢٥١] اصول كافي: ج ٢ ص ٣٣٣.

[٢٥٢] كشف الغمه: ج ٢ ص ٣٤٨، بحار الانوار: ج ٧٢ ص ٣٢٠.

[٢٥٣] بحار الانوار: ج ١ ص ١٦٠.

[٢٥٤] بحار الانوار: ج ٧٥ ص ٨٣.

[٢٥٥] بحار الانوار: ج ٧٥ ص ٨٣.

[٢٥٦] بحار الانوار: ج ٧٥

ص ۸۳. زبده المعارف: مرحوم حاجی علی اکبر اصفهانی ازہ ی: ۶۰۰.

[۲۵۷] كشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۹.

[۲۵۸] بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۸۱.

[۲۵۹] كشف الغمه: ج ۲ ص ۳۴۹.

[۲۶۰] بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۸۶.

[۲۶۱] بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۸۱.

[۲۶۲] سورة شوری: ۲۳.

[۲۶۳] اصول کافی: ج ۶ ص ۴۳۴.

[۲۶۴] المحاسن: ج ۲ ص ۶۰۳، بحار الانوار: ج ۸۸ ص ۲۵۴.

[۲۶۵] تحف العقول: ۴۵۷.

[۲۶۶] اعلام الدین: ۳۰۹، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۶۷] اعلام الدین: ۳۰۹، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۶۸] اعلام الدین: ۳۰۹، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۴ و ۳۶۵.

[۲۶۹] اعلام الدین: ۳۰۹، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

[۲۷۰] همان.

[۲۷۱] همان.

[۲۷۲] همان.

[۲۷۳] همان.

[۲۷۴] اعلام الدین: ۳۰۹، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳ و ۳۶۴.

[۲۷۵] اعلام الدین: ۳۰۹، بحار الانوار: ج ۵۷ ص ۳۶۵.

[٢٧٦] همان.

[٢٧٧] همان.

[٢٧٨] همان.

[٢٧٩] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٤.

[٢٨٠] اعلام الدين: ٣٠٩، بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٥.

[٢٨١] اعلام: ص ٣٠٩، بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٤، ٣٦٥.

[٢٨٢] همان.

[٢٨٣] اعلام: ص ٣٠٩، بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٤، ٣٦٥.

[٢٨٤] همان.

[٢٨٥] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٥.

[٢٨٦] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٥.

[٢٨٧] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٤ و ٣٦٥.

[٢٨٨] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٣٦٤ و ٣٦٥.

[٢٨٩] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٧٩.

[٢٩٠] همان.

[٢٩١] همان.

[٢٩٢] همان.

[٢٩٣] همان.

[٢٩٤] همان.

[٢٩٥] همان.



[٢٩٦] كشف الغمه: ج ٣٢ ص ٣٤٧.

[٢٩٧] بحار الانوار: ج ٧٥ ص ٨٠ تا ٨٢.

[٢٩٨] همان.

[٢٩٩] همان.

[٣٠٠] همان.

[٣٠١] همان.

[٣٠٢] همان.

[٣٠٣] بحار الانوار: ج ٧٥ ص ٧٩ و ٨٩.

[٣٠٤] همان.

[٣٠٥] همان.

[٣٠٦] همان.

[٣٠٧] همان.

[٣٠٨] همان.

[٣٠٩] همان.

[٣١٠] بحار الانوار: ج ٧٥ ص ٨٠ - ٧٩.

[٣١١] همان.

[٣١٢] همان.

[٣١٣] همان.

[٣١٤] بحار الانوار: ج ٧٥ ص ٨٠ و ٧٩.

[٣١٥] همان.

[٣١٦] همان.

[٣١٧] همان.

[٣١٨] همان.

[٣١٩] بحارالانوار: ج ٧٥ ص ٨٢.

[٣٢٠] همان.

[٣٢١] همان.

[٣٢٢] همان.

[٣٢٣] همان.

[٣٢٤] بحارالانوار: ج

[٣٢٥] همان.

[٣٢٦] همان.

[٣٢٧] همان.

[٣٢٨] همان.

[٣٢٩] سورة زخرف: ٦٧.

[٣٣٠] بحار الانوار: ج ٨٢، ١.

[٣٣١] بحار الانوار: ج ٨٢، ١.

[٣٣٢] بحار الانوار: ج ٨٢، ١.

[٣٣٣] بحار الانوار: ج ٨٢، ١.

[٣٣٤] بحار الانوار: ج ٨٢، ٨٣، ١.

[٣٣٥] بحار الانوار: ج ٨٣، ١.

[٣٣٦] بحار الانوار: ج ٨٣، ١.

[٣٣٧] بحار الانوار: ج ٨٣، ١.

[٣٣٨] بحار الانوار: ج ٨٣، ١.

[٣٣٩] بحار الانوار: ج ٨٣، ١.

[٣٤٠] بحار الانوار: ج ٨٣، ١.

[٣٤١] بحار الانوار: ج ٧٥، ص ٨٣.

[٣٤٢] همان.

[٣٤٣] همان.

[۳۴۴] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۷۹، ۷۸. تا این جا از کتاب نور الابصار شیلنجی ص ۱۴۸ به نقل از وفات الامام الجواد علامه مقرر: ص ۴۳ نقل شد.

[۳۴۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۶] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۷] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۸] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۴۹] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۰، ۷۹.

[۳۵۰] بحارالانوار ج ۷۵ ص ۸۰.

[۳۵۱] همان.

[۳۵۲] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۳] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۴] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱، ۸۰.

[۳۵۶] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۸۱. تا این جا از کشف الغمه ص ۲۸۴ نقل شده است.

[۳۵۷] همان.

[۳۵۸] همان.

[۳۵۹] سوره ق: ۱۶.

[۳۶۰] سوره احزاب: ۷.

[۳۶۱] سوره حج: ۷۵.

[۳۶۲] سوره انفال: ۳۳.

[۳۶۳] احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۴۴۶، بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۸۶.

[۳۶۴] دلائل الامامه: ۲۱۲، بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۹.

[۳۶۵] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۵۸.

[۳۶۶] سوره ی انعام: ۳۲.

[۳۶۷] الغواد جمع الغادیه: السحابه تشأ غدوه.

[۳۶۸] الهواد جمع الهاد: العنق.

[۳۶۹] الوهاد جمع الوهده: المنخفض من الارض.

[۳۷۰] این سفر را اعیان الشیعه از تاریخ بیهق نقل کرده و ما عینا عبارت بیهقی را آوردیم، گفتنی است که صاحب اعیان الشیعه این خبر را با اختلاف تاریخ نقل کرده است.

[۳۷۱] در

تاریخ بیهقی، معجم البلدان و مراصد می نویسد: طبس، دو طبس بوده، یکی طبس مسینان، دیگر طبس گیلکی - که اکنون در خراسان است - و بنا به ضبط بلاذری مسینان است.

[۳۷۲] شاید منظور رود هیرمند باشد.

[۳۷۳] قومس استرآباد بود به خراسان نمی رفتند فارسی آن کمش است.

[۳۷۴] تاریخ بیهقی: ص ۴۶.

[۳۷۵] تاریخ بیهقی: ص ۴۷ به نقل از تاریخ نیشابور تألیف: ابو عبدالله حافظ.

[۳۷۶] تاریخ زندگانی امام رضا علیه السلام: ص ۶۱۲.

[۳۷۷] اثبات الوصیه مسعودی به نقل از اعیان الشیعه: ج ۴ ص ۲۲۹.

[۳۷۸] به ولایت پدری دخترش را به امام جواد علیه السلام ترویج کرد.

[۳۷۹] ارشاد مفید به نقل از اعیان الشیعه: ج ۴ ص ۲۴۰.

[۳۸۰] بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۸۶.

[۳۸۱] بحار الانوار: ج ۵۰ ص ۱۰۵.

[۳۸۲] این علی بن مهزیار مرد پاک طینت، مؤمن، فقیه، مرشد و هادی مردم عصر خود بود و نسبت به آل محمد علیهم السلام علاقه ی وافری داشت. از اصحابی بوده که در طرطوس می زیسته و همه سال به مکه می رفت و وجوهات خود را به حضور حضرتش می فرستاد و اجازه می گرفت وی چندین طواف به نیابت همه ی ائمه علیهم السلام انجام می داد.

[۳۸۳] بهجت الأبرار: ص ۹۹، سرور الفؤاد: ص ۱۶۷ به نقل از کافی در باب مواعظ و بحار الانوار در باب مواعظ ائمه و در سفینه البحار ص ۶۲۱ در کلمه سعد الخیر دو سطر از نامه را نوشته است.

[۳۸۴] خرائج: ج ۳ ص ۱۱۷۱ به نقل از وفات الجواد علیه السلام: ص ۵۹.

[۳۸۵] عیون اخبار الرضا علیه السلام ص ۳۵۴، روضه الواعظین: ص ۱۹۸، کشف الغمه: ص ۲۷۸، تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۶، تهذیب: ج ۶ ص ۳۱۹، به نقل از وفات الامام الجواد علیه السلام

علامه مقرر: ص ۲۹.

[۳۸۶] مطالب السؤل، کمال الدین محمد بن طلحه شافعی از علمای تسنن قرن هشتم است. (ضمیمه ی تذکره ی ابن جوزی).

[۳۸۷] در روایات، نام محمد نخست به امام محمد باقر علیه السلام، و محمد دوم به امام جواد علیه السلام اطلاق می گردد.

[۳۸۸] کشف الغمه به نقل از زبده المعارف: ص ۵۹۱.

[۳۸۹] سوره قلم: ۴.

[۳۹۰] ترجمه به صورت آزاد و قریب به مضمون صورت پذیرفته است «مولف».

[۳۹۱] تحف العقول: ص ۴۵۵، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۵۸.

[۳۹۲] همان.

[۳۹۳] تحف العقول: ص ۴۵۵، بحارالانوار ج ۷۵ ص ۳۵۸.

[۳۹۴] تحف العقول: ص ۴۵۶.

[۳۹۵] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۳۹۶] شرح نهج البلاغه: ج ۲۰ ص ۳۲۹.

[۳۹۷] بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳.

[۳۹۸] امالی صدوق: ۴۴۶، بحارالانوار: ج ۷۴ ص ۳۸۵.

[۳۹۹] سوره بقره: ۲۱۶.

[۴۰۰] تحف العقول: ۴۵۶.

[۴۰۱] سوره ی اعراف: ۹۹.

[۴۰۲] تحف العقول: ۴۵۷، ۴۵۶.

[۴۰۳] تحف العقول ص ۴۵۷.

[۴۰۴] اعلام الدین: ۳۰۹، بحارالانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۴۰۵] اعیان الشیعه به نقل کتاب اعلام الدین: ۳۱۰، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۵.

[۴۰۶] سوره آل عمران: ۵۴.

[۴۰۷] سوره فتح: ۱۰.

[۴۰۸] بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۳۶۳.

[۴۰۹] اصول کافی: ج ۴ ص ۳۱۶.

[۴۱۰] مستدرک الوسائل: ج ۶، ص ۲۳۸، مفاتیح الجنان: ص ۴۴۸، منتهی الآمال: ۲۳۳، جنات الخلود: ۳۵.

[۴۱۱] تاریخ بغداد، معالم العتره الطاهر، به نقل از اعیان الشیعه: ج ۳ ص ۲۴۲ ق ۴، بحار الانوار: ج ۷۵ ص ۷۸.

[۴۱۲] عیون اخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۶۱، به نقل از اعیان الشیعه ج ۴ ص ۲۴۵.

[۴۱۳] تحف العقول: ۴۵۶، به نقل از اعیان الشیعه ج ۳ ص ۲۴۶.

[۴۱۴] هدی: قربانی است که به مکه می فرستند.

[۴۱۵] ظهار عملی است که به رسم عربیت می گوید: پشت تو مانند پشت مادر من



است و آن کنایه از آن است که از این به بعد بر من حرام می‌گردد.

[۴۱۶] ارشاد: ص ۲۸۱ تا ۲۸۷، تحف العقول: ۴۵۱.

[۴۱۷] تحف العقول: ص ۴۵۴ به نقل از اعیان الشیعه: ج ۳ ص ۱۳۶.

[۴۱۸] سوره ی نور: ۳۲.

[۴۱۹] ارشاد: ج ۲ ص ۲۸۳.

[۴۲۰] ارشاد ج ۲ ص ۲۸۷.

[۴۲۱] مناقب: ج ۴ ص ۳۸۲.

[۴۲۲] سوره ی زمر: آیه ی ۸۴.

[۴۲۳] مناقب: ج ۴ ص ۳۹۶.

[۴۲۴] معلوم می‌شود دختر مأمون علاوه بر ام الفضل، ام عیسی هم نامیده می‌شود کنیه های مختلف داشت.

[۴۲۵] این کلمه در این جا به معنی جاسوسی، حمیت و عصیبت است که زن مراقب شوهرش می‌شود تا توجه به زن دیگری نداشته باشد.

[۴۲۶] از این عبارت معلوم می‌شود که ام عیسی زن با سیاستی هم بوده و این واقعه در بغداد رخ داده است.

[۴۲۷] مهج الدعوات: ۳۶.

[۴۲۸] مهج الدعوات: ۴۲.

[۴۲۹] سوره مائده: ۱۲۷.

[۴۳۰] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۵.

[۴۳۱] ارشاد ج ۲ ص ۲۹۸.

[۴۳۲] ارشاد: ج ۲ ص ۲۹۸، بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۱۸.

[۴۳۳] بحارالانوار: ج ۵۰ ص ۱۶.

[۴۳۴] تفسیر عیاشی: ج ۱ ص ۳۱۹.

[۴۳۵] رجوع شود به: اعلام الوری: ارشاد مفید، دروس مناقب ابن شهر آشوب.

[۴۳۶] رجوع شود به: مصباح کفعمی، بحار: ج ۵۰، احتجاج ص ۴۵.

[۴۳۷] کامل ابن اثیر: ج ۵ ص ۲۳۷، حوادث سال ۲۲۰.

[۴۳۸] نقل از وفاه الامام الجواد علیه السلام علامه مقرر: ص ۴۸.

[۴۳۹] رجوع شود به تاریخ قم، منتهی الامال محدث قمی، ارشاد مفید، رجال مامقانی و غیره.

[۴۴۰] زهر الربیع: ۲۰۷.

[۴۴۱] تاریخ سامرا: ج ۱ ص ۲۱۶، ج ۳ ص ۳۰۳.

[۴۴۲] به نقل از تاریخ سامرای علامه محلاتی ج ۳ ص ۳۰۳.

[۴۴۳] تاریخ سامرا علامه مورخ، شیخ ذبیح الله محلاتی: ج ۷ ص ۶.

[۴۴۴] تاریخ جرزى:

ص ۶۰ حوادث ۴۸۲ به نقل از تاریخ سامرا: ج ۲ ص ۸.

[۴۴۵] که مطابق با سال ۱۴۲ هجری است.

[۴۴۶] که مطابق با سال ۲۲۰ هجری است.

[۴۴۷] بحارالانوار: ج ۹۹ ص ۱۳، مفاتیح الجنان.

[۴۴۸] مزار: ۱۹۳، مفاتیح الجنان.

[۴۴۹] مصباح المتهدج: ۴۹۹، به نقل از تاریخ سامرا ج ۳ ص ۲۹۱.

[۴۵۰] بایستی حرز را در لوله نقره خالص پیچید و به بازو بست.

[۴۵۱] مصباح کفعمی: ۲۹۱.

[۴۵۲] سوره غافر: ۴۴.

[۴۵۳] سوره بقره: ۳۲.

[۴۵۴] سوره غافر: ۶۰.

[۴۵۵] در روز محرم سال ۱۳۲۵ قمری در منزل مسکونی اصفهان در احمدآباد که اکنون شصت سال است به نام حسینیه ی مجالس تذکار و تجدید مجد و عظمت و مصیبت او تشکیل می شود و در کتابخانه ای که میراث جد با فضیلت من، مرحوم عمادالواعظین اصفهانی است، پس از نماز ظهر خواب رفته بودم. در خواب شنیدم کسی می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را احضار فرمودند. ناگهان بر خود لرزیدم، دیدم پیرمردی محاسن سفید گفت: زود اجابت کن رسول خدا صلی الله علیه و آله را. او از پیش و من از پشت سر رفتم، از دریچه ای که شبیه به زیرزمین بود، به یک باغ و بوستان بسیار مصفا راه داشت، مرا هدایت کرد و در وسط باغ دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله دستار را بالا زده و تسییحی به دست دارد و فرمود: ما را فراموش مکن و دست از خدمت ما برمدار. چنان رعب و مهابت آن حضرت مرا گرفته بود که جز زبان اطاعت و تسلیم نداشتم، آنگاه به من یک گلابی عنایت فرمودند که در آن فصل گلابی نبود و چنان لذت

بردم که قابل وصف نیست. چون خواستم برگردم مؤکدا فرمود: از خدمت ما دست مکش و مشغول باش و به آن پیرمرد اشاره فرمود که این پیرمرد را هم فراموش مکن. با عرض درود و تحیت برگشتم، از آن پیرمرد که مرا مشایعت نمود پرسیدم: این بزرگوار که بود؟ گفت: حضرت رسول خدا محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله. گفتم: نام شما چیست؟ گفت: ابوذر غفاری. لحظه ای بعد باز در خواب دیدم که در مجلس دامنه دار، جمعیتی انبوه است، به من تکلیف کردند که به منبر برو. من بالای منبر رفتم جمعیت به قدر مد بصر بود و آن خواب اول در نظرم آمد و درود و تحیت بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستادم و از خواب بیدار شدم. دو ساعت بعد از ظهر بود که از خواب بیدار گشته و متحیر بر حال خود بودم که حدیث «من رأنی فقد رأنی» به نظرم تجلی نمود و دانستم خوابی است که محتاج به تعبیر نیست. آن چه دیده ام حقیقی بود تا عصر آن روز سخت متوجه عالم رویای خود گشتم و سیر روحانی داشتم، شب پس از نماز از قرآن مجید درباره ی آن چه در شک و تردید بودم استخاره ای نمودم این آیه آمد: (فإن كنت فی شك مما أنزلنا إلیک فاسئل الذین یقرؤون الکتاب من قبلک لقد جائک الحق من ربک فلا تكونن من الممترین) سوره ی یونس: ۹۴. شگفتی و تعجب از استخاره بیشتر بود، زیرا به هدفی که در نظر داشتم مرا مأمور و موظف نمود و از شک و تردید بیرون آورد. یک هفته در این اندیشه بودم که

کار خود را چگونه و از کجا شروع کنم، تا درست شب سه شنبه ۲۸ محرم ۱۳۵۳ در اثر پریشانی خاطر با اندوهی فراوان به خواب رفتم، ناگهان دیدم دو کودک با عمامه سبز به اتاق من - که کتابخانه ی کوچکی بود - وارد شدند و روی صندلی نشسته روضه ای خواندند که غم و اندوه به صورت اشک از دیدگان من فروریخت و لحظه ای بعد شنیدم می گویند: بین حضرت ابی عبدالله علیه السلام به تو چه می فرمایند؟ در این وقت خود را پشت یک شبکه ای دیدم که صلوات و مهابت امام مرا سر به زیر افکنده بود، حضرتش فرمود: از شیعیان ما عذرخواهی کن بگو: به زودی راه زیارت ما باز می شود و تو هم از قصد خویش خودداری مکن و کار خود را تعقیب بنما و از خدمت ما کوتاهی مکن. اتفاقا در همان ایام به فاصله کوتاهی پس از سالها قطع روابط و ممنوع بودن مسافرت ایرانیان به عراق، اعلان عمومی داده شد و نگارنده هم مدتی بعد توفیق زیارت حاصل نمود و در مراجعت این فعالیت مطبوعاتی، تألیف تدوین، طبع و نشر آغاز شد، تا این جا رسیده که - بحمدالله تعالی - اکنون بسیار مشعوف از این توفیق آسمانی هستم. امید است خداوند عالم خلوص نیت عنایت فرماید، تا مورد قبول گردد، آمین یا رب العالمین.

[۴۵۶] سوره شوری: ۳۲.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com)

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می  
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه  
اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹





مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

